

خدا الله ملكه

السلطان مظفر الدين شاه قاجار

السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان

۵۲۱۸۰



اولین سفرنامه مبارکه اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شهر یاری ارواحنا فداهاست

که در مطبعه مبارکه شاهنشاهی در شهر رمضان المبارک بزبور طبع

آراسته گشت طهران سنه ۱۳۱۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب سفرنامه مظفرالدین شاه

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب

۵۲۱۸۰

۳۳۸۷ / ۱ / ۱۹

اسکن شد

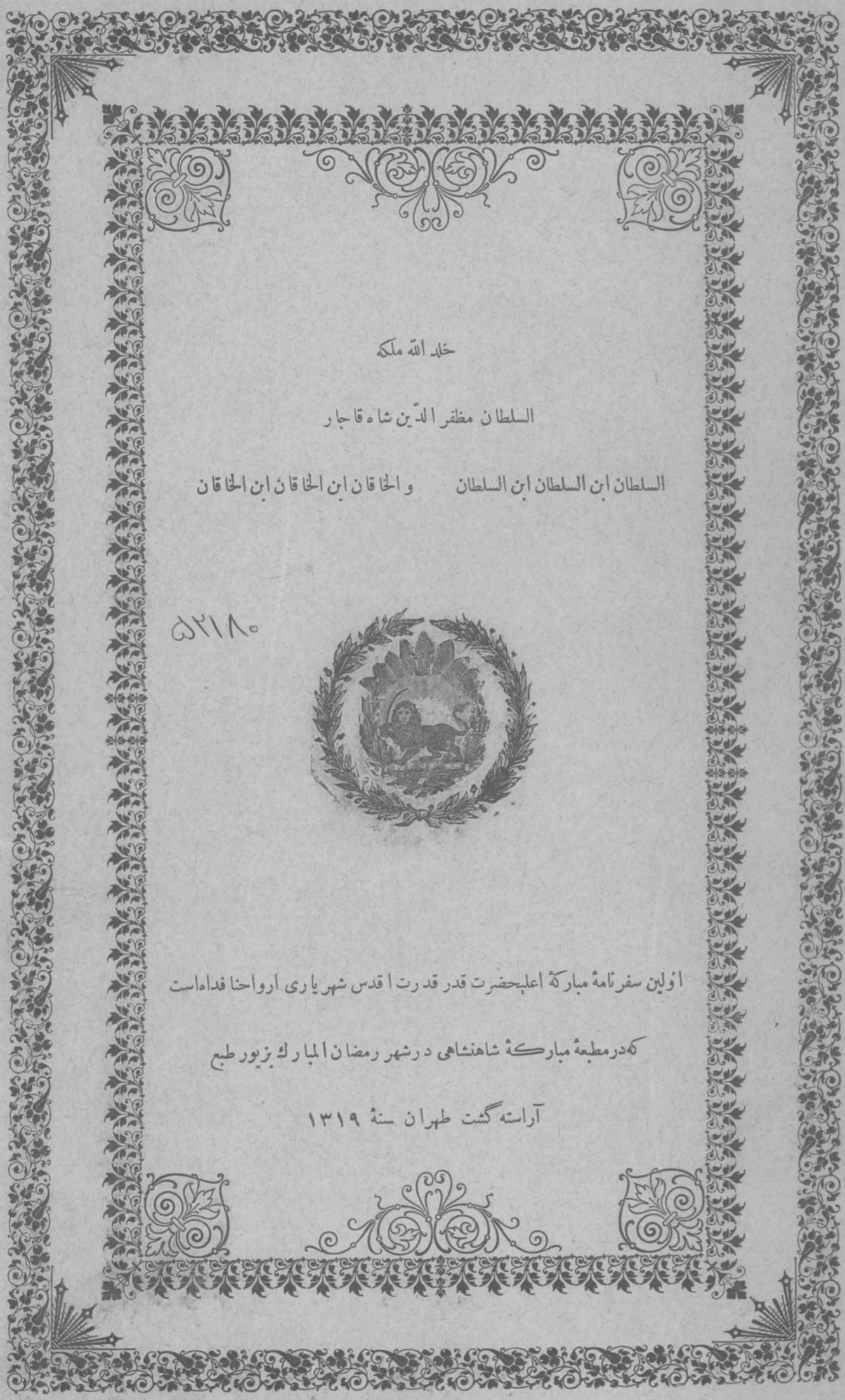
۳۳۸۷ / ۱ / ۱۹

اسکن شد

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۲

۵۷۶



خدا الله ملكه

السلطان مظفر الدين شاه قاجار

السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان

۵۲۱۸۰



اولین سفرنامه مبارکه اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شهر یاری ارواحنا فداه است

که در مطبعه مبارکه شاهنشاهی در شهر رمضان المبارک بزبور طبع

آراسته گشت طهران سنه ۱۳۱۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب سفرنامه مظفرالدین شاه

شماره ثبت کتاب ۵۲۱۸۰

مؤلف

موضوع

۳۸۷ / /

اسکن شد

۳۸۷ / ۸ / ۱۹

اسکن شد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۲

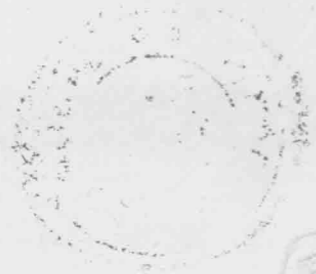
۵۷۶

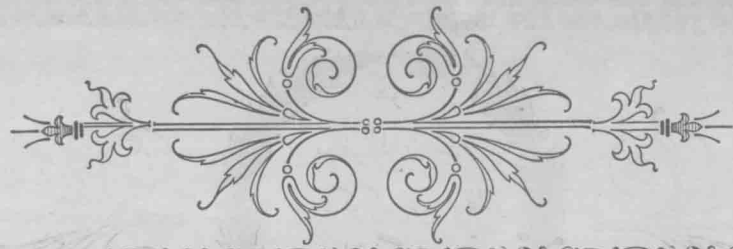
1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37



این کتاب سوانح خطی است که در کتابخانه  
 کهنه کتبه کلاهدی در شهر اصفهان  
 ۱۳۱۸

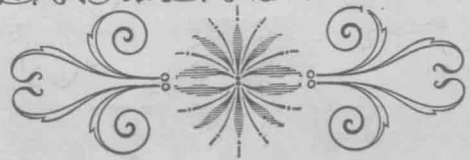
در این کتاب آمده است که در کتابخانه  
 کهنه کتبه کلاهدی در شهر اصفهان  
 در این کتاب آمده است که در کتابخانه  
 کهنه کتبه کلاهدی در شهر اصفهان  
 در این کتاب آمده است که در کتابخانه  
 کهنه کتبه کلاهدی در شهر اصفهان





« — (\*) — ﴿﴾ بسمه تبارك و تعالی ﴿﴾ — (\*) — »

در مبادی سال خجسته مآل سیچقان ثیل سنه یک هزار و سیصد و هفده هجری که آغاز سال پنجم جهانی  
اعلی حضرت قوی شوکت اقدس همیون خسروانی بود ارادت و مشیت حضرت باری بمقاصد و نیات  
مقدسه اعلی حضرت همیون شهریاری ادام الله سلطانه تعلق و توافق یافته محض تشدید میانی و داد و تجدید  
عهد اتحاد با سلاطین و امپراطوران و تاجداران عظیم الشان دول و رؤساء معظم ملل متحابه اروپ و جلب  
وسایل ترقیات و کسب فواید معلومات مفیده عصر جدید بمملکت محروسه ایران عزیمت سفر فرنگستان  
فرموده در دربار دول و اقطار ممالک همه جا با نهایت اجلال و اکرام و نهایت تفضیم و احترام که ما فوق آن  
برای هیچ شهریاری از ملوک مشرق زمین معمول نیفتاده بود پذیرفته شدند و بالله المنه بمقاصد عالی و فواید  
منظوره که در سوابق زمان برای ملوک جهان حصول اینگونه آمانی و آمال بی غایبه ستیز و جدال متمنع  
و محال می نمود از منهل صافی و داد و مصافات و حسن مراودت رسانه و بمن مسافرت دو ستانه فایز و نایل  
گردیدند که انشاء الله تعالی علی التدریج نتایج حسنه آن بمنصه ظهور خواهد رسید و وقایع و حالات مهمه  
ممالک و اوضاع بلاد و مراسم پذیرائی دول کامله الوداد اروپ و غریب مشاهدات نظر مبارک را از بدایع  
صنایع و علوم و محاسن آداب و رسوم ملل متمدنه که بزرگترین غنیمت این سفر تواند بود یوماً فیو ما شرف  
املاء و تقریر و در روز نامه خاص امر به ثبت و تحریر میفرمودند و پس از رجعت خسروانی بجایگاه  
خلافت و مرکز سلطنت عظمی حسب الامر قدر قدرت جهانمطاع این همیون سفر نامه در مطبعه خاصه  
مبارکه شاهنشاهی ارواحنا فداه که یکی از نتایج مستحسنه و فواید حسنه این سفر خیریت اثر خسروانی  
است و مایه تعمیم معارف و علوم و تکثیر صنایع و فنون است این خانه زاد دولت جاوید مدت احمد  
صنیع السلطنه حسب الامر مبارک جهان مطاع همیونی چرخ و اسباب و لوازمات آرا با کمال دقت  
و ملاحظه ایتباع نموده و بسعی و اهتمام غلام خانه زاد سلطانی فرزندی میرزا ابراهیم خان عکاسباشی این چرخ  
— ﴿﴾ در باغ گلری دایر شده و در کمال تنقیح و امتیاز بجلیه انطباق متحلی گردید ﴿﴾ —



هو  
مظفر الدین شاه  
دمپد کوب فتح و ظفر  
بعون الله گرفت خام  
شاهی

سفرنامه مبارکه شاهنشاهی

هو الله تعالى شأنه العزيز

روزنامه اولین سفر ما از دارالخلافه طهران به ممالک فرنگستان  
و دربار دول متحابه اروپا است که بیاری خدای تعالی  
عزیمت نموده ایم و تا روز مراجعت بطهران انشاء الله تعالی  
یوماً قبوماً شرح وقایع و حالات این سفر خیریت اثر بطور ساده  
نگارش میشود فی شهر ذی الحجه الحرام سنه ۱۳۱۷  
یکهزار و سیصد و هفده هجری مطابق سیچقان نیل ترکی و سال

۱۹۰۰ هزار و نهد میلادی



سفرنامه مبارکه شاهنشاهی

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدائی که هستی از اوست (\*) جهانرا بلندی و پستی از اوست  
روز پنجمه دوازدهم شهر ذی الحجه الحرام سنه هزار و سیصد  
و هفده هجری بعزم مسافرت فرنگستان که از مدتی بود تصمیم  
عزیمت این سفر نموده بودیم از مقر سلطنت و دار الخلافه طهران  
بصوب قریه کن که اول منزل است حرکت نمودیم اول صبح  
از خواب برخاسته لباس پوشیدیم بعد حضرت علیا بحضور آمد  
با او قدری صحبت کردیم پس از آن سایر خدام حرم

و بنات سلطنت همگی شرفیاب شدند ، چون روز پیش بجناب اشرف صدر اعظم فرموده و قرار داده بودیم که چهار ساعت از دسته گذشته سوار شویم لهذا تا سر چهار ساعت تأمل کردیم معلوم شد جناب اشرف صدر اعظم زیارت حضرت عبد العظیم علیه السلام رفته بودند بیرون که آمدیم درب منزل معتمد الحرم جناب اشرف صدر اعظم مراجعت کرده با جمعی از رجال دولت حاضر بودند جناب آقای بحرینی سلمه الله تعالی و جناب میرزا کاظم آقا دعای سفر بگویشان خواندند از آنجا با عون الهی سوار کالسگه شده حرکت نمودیم بخیا بان امیریه که داخل شدیم از دو طرف خیابان جمعیت زیادی از اناث و ذکور جمع بودند و اغلب از مسافرت محزون و مشغول دعا بودند حزن آنها بمانم خیلی اثر کرد و در قلب خود مان همه آنها را بخدا سپرده سلامت و حفظ همگی را از بد روزگار مسئلت نمودیم از شهر بیرون آمده تا نزدیک باغ شاه هم باز جمع کثیری از مردم در خاکریز شهر و غیره ایستاده بودند قدری که از باغ شاه گذشتیم سپهسالار با صاحب منصب های نظامی همه حاضر بودند نسبت به همه تفقد فرمودیم بعد آمدیم بسر صفوف افواج ابتدا افواجی که در شهر طهران مقیم هستند ایستاده بودند بعد توپچیان و افواجی که از برای اقامت اردو مقرر داشته بودند همه با کمال نظم و ترتیب ایستاده بودند حقیقه سپهسالار خیلی خوب اردوی نظامی را تشکیک داده و افواج را منظم و مرتب داشته بود ، بعد از ملاحظه افواج آمدیم بمحاذر سپهسالار ، در نزدیکی آنجا شعاع السلطنه اجازه خواسته بکن آمد ، مادر آنجا پیاده شده صرف قهوه کردیم چون سپهسالار اردوی نظامی و افواج را خیلی خوب از نظر ما گذرانید و مستحسن افتاد لهذا محض اظهار مرحمت و خشنودی خود مان یک انقیه دان مرصع بسپهسالار التفات فرمودیم از آنجا خدام و اشخاصی را که بیدر قهه ما آمده و ملتزم رکاب بودند مرخص فرمودیم که بشهر مراجعت نمایند بعد سوار کالسگه شده با موق الدوله و میرزا ابوالقاسم خان ناصر خاقان صحبت کنان رفیقیم تا وارد قریه کن شدیم وزیر دربار بجهت بعضی کارها در شهر ماند که عصر بکن بیاید ، بعد از ورود بکن شهر خواسته و پس از صرف نهار مشغول نوشتن روزنامه سفر شدیم بعد قدری خوابیده از خواب که برخاستیم بعد از ساعتی امین الحرم و معین الحرم بحضور آمده عرض کردند که حرم از شهر آمده وارد شدند ما رفیقیم اندرون ، این عمارانی که در کن منزل کرده ایم خانه های حبیب الله بیک پسر دایه ام الخاقان است که در طفولیت او را دیده بودیم و در ب خانه ما سمت شاگرد قهوه چی داشت حالا که او را دیدیم تمام موی ریشش سفید شده است وزیر دربار عصر از شهر آمد او را در اندرون بحضور خواسته قدری صحبت و فرمایش فرمودیم بعد مرخص شده بمنزل خود رفت وزیر هایون در شهر بود وقت غروب وارد کن شده در ب اندرون آمد بعضی پاکتها و نوشتجات پستی آورده بود باندرون فرستاد دیدیم فرستادیم از او

احوال پرسسی کردند ؛ و بعد چون آن نوشتجات ؛ روسی ؛ و آلمانی ؛ و ترکی بود دادیم که خودش بدهد بندیم السلطان ترجمه نموده بحضور بیاورند ، بعد شام خورده خوابیدیم . از شهر بقریه کن دو فرسنگ است و همه جا راه سربالایر بود ، و زمین کن از طهران دو یست متر مرتفع تر است \*

روز جمعه سیزدهم ذی الحجه الحرام

صبح از خواب برخاسته نماز خواندیم جای ونانی صرف کرده بیرون آمدیم قدری عرایض و نوشتجات در کیف جمع شده بود بملاحظه و خواندن آنها مشغول شدیم نایب السلطنه از شهر آمده بحضور رسیدند قدری صحبت داشتیم از مسافرت ما و دوری خود از حضور ما اظهار حزن و گریه کرد و داع نموده و مرخص شده ما هم روی ایشان را بوسیده بشهر مراجعت نمودند . جناب اشرف صدر اعظم و مشیر الدوله و وزیر امور خارجه بحضور آمدند بعضی نوشتجات و عرایض را جمع بوزارت خارجه و غیره بود بعضی رسانیدند و بعضی دستخطهای لازم بود نوشتیم ایشان مرخص شده از حضور رفتند . بعد نهار آوردند مشغول خوردن نهار بودیم که وزیر هایون بحضور آمد با او قدری صحبت و فرمایش فرمودیم تا نهار تمام شد حاجی مطیع السلطنه و اجلال السلطنه هم در حضور بودند . بعد از نهار چون حضرت علیا از شهر آمده بود که بحضور ما برسد رفیقیم اندرون او را دیده بیرون آمدیم باقی نوشتجات و را پورتهای تلگرافی که ماند بود با وزیر هایون و ناصر خاقان و دیر السلطان همه را خواندیم بعد از تمام قدری استراحت کرده و در ضمن شرح روزنامه سفر را می فرمودیم و وزیر هایون می نوشت قدری هم با حاجی مطیع السلطنه و اجلال السلطنه صحبت و فرمایش فرمودیم ، از خواب که برخاستیم رفیقیم توی حیاط دوسه فقره دستخط و احکام بود آنها نوشتیم بعد وزیر دربار بحضور آمد بکنگه بار که حاجی ناصر السلطنه از باد کوبه نزد او فرستاده بود که بحضور ما تقدیم دارد بحضور آوردند فرمودیم باز کردند بعضی اسبابهای تزیین قشنگ بود تحویل محقق السلطنه سراید ارباشی شد که بشهر ببرد بعد از آن دیوانخانه قرق شد حضرت علیا بحضور آمد بعد بعضی دیگر هم که از شهر آمده بیخواستند بحضور برسند آنها را احضار فرموده قدری صحبت داشتیم \*

روز شنبه چهاردهم

از خواب برخاستیم الحمد لله تعالی امروز حالتان بسیار خوب بود وزیر دربار و دکتر ادکاک را در اندرون بحضور خواستیم یک اسباب امتحان نبض آورده بودند که تازه از فرنگستان رسیده است خیلی چیز خوبی است دکتر ادکاک بدست یک نفر از کنیزهای حر مخانه گذاشت بنا کرد همان اسباب بسرعت خط کشیدن و به هم منظور که نبض

حرکت میکرد مینوشت بعد نبض ما گذاشت خیلی بزحمت پیدا کرد نبض ما عمیق است دیر بدست می آید عاقبت با اسباب متصل شده بنای نوشتن را گذاشت خیلی مرتب نوشت وزیر دربار عرض کرد الحمد لله نبض ما خوب است و علامت این است که قلب خیلی خوب کار میکند و هیچ نقصی ندارد . بعد قدری باشعاع السلطنه و عضد السلطان که حاضر بودند صحبت و فرمایش فرموده از حیاط اندرون آمدیم بیرون قرق شکست جناب اشرف صدر اعظم و وزیر امور خارجه و ناصر الملک و جمعی دیگر بحضور آمدند بعضی نوشتجات را جمع بوزیر خارجه و غیره بود خلوت فرمودیم و نوشتجات را خوانده جواب دادیم بعد وکیل الدوله نوشتجات و فرامین و احکام و ملفوفه فرمان زیادی بحضور آورد همه را ملاحظه کرده صحه گذاشتیم و دستخط زیادی نوشتیم بعد از آنکه او رفت ناصر خاقان بعضی فرمان و ملفوفه فرمان را جمع بوزیر عدلیه و معاون الدوله بحضور آورده بصحه رسانید بعد نهار خوردیم عزیز السلطان و سایر پیشخدمتین بودند قدری صحبت و فرمایش فرموده بعد خوابیدیم یکساعتی استراحت کرده بیدار شده نماز خواندیم و سوار شده رفیقیم توی سبزه ها و باغات زیر دست کن گردش کردیم و پیاده شده جای خوردیم باشعاع السلطنه و غیره که ملایم رکاب بودند صحبت و حکایت سال هزار و دو بیست و نود و نه را میفرمودیم که بظهران آمدیم و هیجده ماه توقف نموده بهار که شد و شاه شهید بجاجرود رفتند ما را هم مرخص کردند بشکار کن آمدیم و جها نگیر شکارچی را همراه فرستادند که بلد ما باشد و حکایت رفتن شکار بدره و لوزنک را میفرمودیم . بعد سهسار بحضور رسید با او قدری فرمایش فرموده بعد سوار شده بطرف منزل آمدیم . از ناصر خاقان سراغ گرفتیم که وزیر همایون که بجهت انجام کارهای خودش بشهر رفته بود و دستخط نوشته او را خواسته بودیم مراجعت کرده است یا نه در این فرمایش بودیم که ناصر خاقان عرض کرد کالسکه او آمده است معلوم شد وارد شده است آمدیم به منزل رفیقیم اندرون ابتدا قدری باشعاع السلطنه و وزیر همایون فرمایش فرموده حالات شهر را از وزیر همایون پرسیدیم و عرض کرد ، بعد قدری با اسباب و جعبه حسابی که از قدیم در تبریز داشتیم و حاضر کرده بودند مشغول شدیم پس از آن نماز خواندیم و شام خورده استراحت کردیم \*

— (\*) — روز یکشنبه پانزدهم (\*) —

صبح از خواب برخاسته چای صرف شد بعد از آن دوش آب سرد زدیم و رخت پوشیده مصمم سواری

بودیم

بودیم که جوهر خان صدیق الحرم آمده عرض کرد وکیل الدوله عرض مینماید که دوسه فقره نوشتجات مختصری است بعرض رسیده بعد از آن سوار شوند ما هم بکمان اینکه نوشتجات معدودی است اجازه فرمودیم وکیل الدوله بحضور فرستاد دیدیم کاغذ و احکام زیادی است همه را ملاحظه کرده و صحه گذاشته دادیم بردند بعد از آن سوار شده رفیقیم کنار رودخانه حرم هم نهار را مهمان ما بودند هوای بسیار خوشی بود شعاع السلطنه و عضد السلطان هم در رکاب بودند تا سه ساعت بغروب مانده در آنجا بودیم الحمد لله خیلی خوش گذشت : دیروز حضرت علیا از شهر آمده بود که شایعت و وداع مجدد نموده مراجعت بشهر نماید ؛ چون دیدیم از مسافرت ما و ماندن خودش در طهران خیلی دلتنگ است . امر و اجازه فرمودیم که تدارک حرکت و سفر او را تا آذربایجان به سیند که با ما حرکت کند . بعد از کنار رودخانه مراجعت به منزل کردیم ؛ دوباره وکیل الدوله بحضور آمده باکمال ملامت عرض کرد که دوسه ورق نوشتجات و فرامین و احکام لازمی است که باید به عرض و لحاظ ما برساند ، لیکن تقریباً بقدر دو بیست طغرا فرمان و ملفوفه فرمان و راپورت ولایات و نوشتجات متفرقه و عرایض لازمه بود که بعرض رسانید ، و همه را جواب فرموده و صحه گذاشتیم . بعد از آن جناب اشرف صدر اعظم آمده شرفیاب شدند ، بعضی عرایض و نوشتجات لازمه هم بتوسط ایشان بعرض رسید ، و تا یکساعت و نیم از شب گذشته با جناب اشرف صدر اعظم مشغول صحبت و انای فرمایشات بودیم ، بعد آصف السلطنه صاحب جمع دواب دیوانی آمده عرض کرد تمام مالهای بنه حاضر شده است محض اینکه خدمت خود را خیلی خوب بانجام رسانیده بود يك حلقه انگشتری الماس باو مرحمت فرمودیم . وزیر دربار و امیر بهادر جنگ که بشهر مراجعت کرده بودند از شهر آمده شرفیاب شدند با آنها قدری صحبت و فرمایش کردیم وزیر دربار طومار بنائی را بعرض رسانید ، و ترتیبات کار بنائی را که بایستی در غیاب ما بشود دادیم . بعد روضه معمولی شب دو شنبه را خواندند و بهمین ختم شد . پس از آن باز قدری صحبت و فرمایشات لازمه فرمودیم . فردا که دو شنبه است انشاء الله از کن کوچ مینمایم . قبل از شام قدری احوالم کسل شد کمی سرما خورده بودم ، بعد پیراهن عوض نموده عرق کردیم و بحمد الله رفع کسالت شد \*

— (\*) — دوشنبه شانزدهم (\*) —

امروز صبح که از خواب برخاستیم الحمد لله تعالی حالمان بهتر بود . نماز خوانده رخت

پوشیدیم



پوشیدیم امروز باید انشاء الله تعالی از کن حرکت کرده بطرف قریه کرج برویم . آمدم بیرون شعاع السلطنه و عضد السلطان و سایر نوکرها حاضر بودند . شعاع السلطنه هنگام مرخصی خیلی محزون بود . عضد السلطان هم همانطور . بعد وزیر بقایا و سایر نوکرهائی که باید بشهر مراجعت کنند مرخص شده رفتند . ما هم سوار شده از کوچه باغهای کن سواره عبور کرده از آبادی ده که خارج شدیم . معاون الدوله و سردار امجد هم از آنجا مرخص شده بطهران مراجعت نمودند . بقدر يك فرسنگی که رقیتم جناب اشرف صدر اعظم آنجا برکاب ما رسیده قدری با ایشان صحبت و فرمایش فرمودیم . وزیر عدلیه هم از آنجا مرخص شده بشهر مراجعت نمود . بعد ما سوار کالنگه شده جناب اشرف صدر اعظم را هم مرخص فرمودیم رفته بکالنگه نشستند وزیر دربار در رکاب بود قدری با او صحبت و فرمایش فرموده . بعد با وزیر همایون و خوانسالار و ناصر خاقان فرمایش کنان رانندیم . و از اسفار سابقه خود مان که در زمان ولایت عهد مکرر از این راه به تبریز رفته و در کن شکارها کرده بودیم برای آنها حکایت میفرمودیم . همینطور با کالنگه رانندیم تا مسافت زیادی در اطراف راه گاهی زراعت دیده میشود ورشته کوه البرز همه جا در دست راست ما بقاصله نیم فرسنگ کمایش تا جاده مسافت دارد و دست چپ دهات متفرقه است مسافت زیادی که رقیتم رسیدیم بقریه کلاک که تبول امین الحرم است و خانههای آن در دست راست بوضع غربی توی کوه واقع شده است این وضع آبادیها و خانههای توی کوه در آذربایجان زیاد است . بعد رسیدیم به پل کرج سربل باج گیرخانه راه شوسه قزوین ورشت است که تازه ساخته اند بدبنائی نیست از آنجا هم گذشتیم زنهایی قریه کلاک و کرج را دیدیم که روی دیوارها و پشت بامها بالبالهای الوان زرد و سرخ نشسته بودند تماشا داشت . رانندیم تا رسیدیم بیابان کرج الحق وزیر دربار عمارات آنجا را خیلی خوب تعمیر کرده مثل این است که همه را از نو ساخته باشند . حاجب الدوله هم خیلی خوب و باطراوت باغ کرج را نگاه داشته است مخصوصاً فرستادیم تمام باغ را گرد بیدند یکشاخه از اشجار باغ را قطع کرده اند بعد نهار خوردیم چون شب درست نخواهید بودیم بعد از نهار قدری خوابیدیم از خواب که برخاستیم وکیل الدوله قدری نوشتجات و فرامین و احکام بحضور آورد ملاحظه کرده و صبح گذاشته . بعد نماز خواندیم و رقیتم توی باغ قدری تیراندازی کردیم يك دلیچه صید شد جای خوردیم . بعد قرق شد وزیر همایون و وکیل الدوله بحضور آمدند مشغول کاغذ خوانی و ملاحظه عرایض و نوشتجات شدیم . بعد از آن قرق شد شام خورده خوابیدیم . الحمد لله حالتان خیلی خوب بود . کرج از سطح طهران یکصد و بیست متر بلند تر است . مسافت از کن بکرج پنج فرسنگ است \*

\* — (۹) — روز سه شنبه هفدهم

امروز صبح بسیار زود که تقریباً دو ساعت بطلوع آفتاب مانده بود از خواب بیدار شدیم دیگر خوابمان نبرد برخاسته نماز خواندیم امین الحرم و جوهر خان جای آوردند جای ونائی خوردیم قدری هم آب کاس با خوردیم . بعد خواستیم بیرون یائیم چون صبح زود بود هنوز نوکرها حاضر نبودند قدری راه رقیتم الحق باغ و هوا خیلی لطافت و صفاداشت هوای کرج مفرح است تقریباً دو ساعت از دسته گذشته بود که از اندرون بیرون آمدم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیر همایون و سایر نوکرها حاضر بودند . شاهزاده حاجی به الدوله و آصف الدوله حاکم طهران که تا اینجا ملتزم رکاب بودند بحضور آمده مرخص شده مراجعت بشهر نمودند . بعد سوار کالنگه شده رانندیم . درین راه با سیف السلطان و سیف الملک و ناصر خاقان صحبت و فرمایش میکرديم و از مسافرتهای سابق خود مان از طهران تبریز و از تبریز بطهران برای آنها حکایت میفرمودیم . من جمله در سنه ۱۲۷۷ هزار و دویست و هفتاد و هفت که از طهران بسمت حکومت به آذربایجان میرقیتم و هنوز منصب ولایت عهد نداشتم و در آنوقت عزیز خان سردار کل پیشکار مملکت آذربایجان بود و ساعد الملک پسر مرحوم میرزا اتقی خان امیر نظام ریاست قشون آذربایجان را داشت و میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان رئیس دفتر استیفا و میرزا عباسخان معاون الملک که آخر ملقب بقوام الدوله شد نایب الوزاره و کارگذار مهم خارج آذربایجان و میرزا ناصر الله مدیر گمرکات بود که در حقیقت آنوقت پنج مسند حکومت جزو در تبریز بود که اینها همه در تحت حکومت کلیه ما بودند . و همچوشبی را که امروز در تنگی امام هستیم و شب هیجدهم ذی الحجه است بخاطر آوردیم که در سنه هزار و دویست و هفتاد و هشت ۱۲۷۸ که یکسال بعد از توقف ما در تبریز بود ، منصب ولایت عهد را بما دادند . و خلعت ما را مرحوم محبی خان مشیر الدوله از دار الخلافه به تبریز آورد و روز عید غدیر بود که خلعت ولایت عهد را پوشیدیم در آن زمان از علمای معتبر آذربایجان که خیلی محترم بودند ، مرحوم حاجی میرزا باقر مجتهد ، و حجة الاسلام بزرگ بود که مرحوم شدند ، و حالا که بتبریز میرویم ، و چهل و دو سال از آن تاریخ گذشته است اغلب نواده های آنها هستند ، و این شعر فردوسی بخاطر مان آمد که گفته است .

بمردی مراسم شصت گذشت بسر جمله از نیک و از بد گذشت

مناسب حال خود مان دیدیم و خیلی خوب گفته است . الحمد لله تعالی این سفر که میرویم بطور بسیار خوش میرویم ، و از خداوند تبارک و تعالی عمر و توفیق میخواهیم که این يك مشت رعیت و مخلوق را که بما سپرده است بطوری که مرضی خالق بیچون باشد نگاهداری نمائیم ، خلاصه همانطور که سابقاً نوشتیم

کوه البرز همه جا در دست راست است و از کرج باین طرف کم کم دور تر میشود ، دهاتی که زیر دست جاده واقع است از این قرار است ، حیدرآباد محسن آباد علی جرد حصارک سیف آباد متعلق بسیف السلطان ده قلعه متعلق بمحباب امام جمعه است \*  
 راندم تار سیدیم بمهمانخانه حصارک ، از آنجا رانده رسیدیم بمهمانخانه ینگی امام لدی الورود نهار خورده قدری خوابیدیم با دزیادی میوزید قدری هم باران بارید ؛ وقتی که چشم ما بمهمانخانه ینگی امام افتاد بخاطر مان آمد مسافرت سنه هزار و سیصد و پنچ که در اواخر پائیز و هوای بسیار سرد از طهران بتبریز میرفتیم ، بقدری هوا سرد بود که در همین مهمانخانه وقت صبح آب در دستمان بود بمجرد اینکه بزمین میریخت بخ می بست و نمیشد از سرمانس کشید خلاصه چون امشب شب عید غدیر بود موزیگانچه را فرمودیم خبر کردند آمدند قدری موزیگان زده رفتند وزیرهایون و وکیل الدوله را خواستیم آمدند اندرون بعضی نوشتهجات و دستخطها و احکام بود فرمودیم وکیل الدوله نوشت ، و دادیم بوزیرهایون که بایست برای وزیر ابفرستد \*

اسامی ملتزمین رکاب را که در این سفر بعضی بفرنگستان می آیند و بعضی در تبریز تا مراجعت ما خواهند ماند در اینجا مینویسیم

از آقایان ابنا واحفاد سلطنت که تا تبریز در رکاب هستند

ناصرالدین میرزا

اعضاد السلطنه

اشخاصی که بفرنگستان می آیند

جناب اشرف صدراعظم حکیم الملک وزیر دربار موق الدوله ناظر سردار کل امیر بهادر جنگ کشیکچی باشی وزیرهایون وزیر پست وکیل الدوله ندیم السلطان موق الملک امین حضرت صنع السلطنه ناصر خاقان آقاسید حسین پسر جناب آقای بحرینی ناصر الممالک عکاس باشی ناصرهایون دکتر ادکاک دکتر خلیل خان

مهندس الممالک وزیر معادن ، و مشیر الملک پسر مشیر الدوله وزیر امور خارجه ، که اداره تخریرات جناب اشرف صدراعظم باوست ، و منجم الدوله ، وزیر مختار انازونی ینگی دنیا هم باجناب اشرف صدراعظم بفرنگ می آیند ، اینها غیر از اشخاصی هستند که از راه گیلان بفرنگ می آیند ، انشاء الله اسامی آنها را در \*  
 \* یادگوبه که برکاب ما پیوستند خواهیم نوشت . \*

( اشخاصیکه در تبریز میمانند )

جناب آقای بحرینی ، حاجب الدوله که بریاست اردوی ما و بملازمهت حرمخانه در تبریز میماند ، آصف السلطنه صاحب جمع ، سیف الملک تفنگ دار باشی ، شمس الملک امیر آخور ، عین السلطان خوانسالار ، سالار اکرم

سیف

سیف السلطان ، مستعان السلطنه ناظم خلوت ، بصیر السلطنه ، دیر السلطان عمید حضور ، محمد قلیخان شاطر باشی ، اسلحه دار باشی ، احمد خان میرشکار ، اجلال السلطنه ، معتمد خاقان .

( آغایان خواججه سرایان )

امین الحرم ، صدیق الحرم ، معین الحرم

عیسی خان و محمود خان هم با اتفاق معین در بار بارض اقدس مشرف خواهند شد .

\* — ( روز چهارشنبه هیجدهم ) — \*

امروز عید غدیر است باید بمنزل قشلاق برویم ، صبح از خواب برخاستیم ، دیشب قدری حالم خوب نبود سر شام وزیر دربار آمد حب جوهر آهن بماداد خوردیم ، بعد از شام که خوابیدیم عرق کاملی آمد ، معلوم شد رفع سرما خورده گئی شد است . امروز الحمد لله حالتان خوب بود ، نماز خوانده ، امین الحرم و جوهر خان چای و غیره آوردند صرف شد ، رخت پوشیده بیرون آمدیم ، جناب اشرف صدر اعظم ، و وزیر دربار ، و امیر بهادر جنگ ، و وزیرهایون ، و جمعی دیگر از نوکر هادرب اندرون حاضر بودند ، آقاسید علاء الدین برادر زاده جناب آقاسید عبدالله مجتهد از طهران آمده ، عرضیه و دعائی برای سفر آورده بود تقدیم کرد ، دو بیست تومان هم انعام بایشان دادیم مراجعت بطهران نمود ، آقا میر علی تقی تاجر ، رئیس مهمانخانه و چایارخانه های از طهران الی رشت راهم وزیرهایون بحضور آورده بود بتوسط جناب اشرف صدر اعظم معرفی شد . بعد سوار شده حرکت کردیم . قدری با وزیرهایون ، و امیر بهادر جنگ ، و سایر ملتزمین صحبت و فرمایش فرمودیم . وزیر دربار هم در رکاب بود عقب مانده بود که تفنگ بردارد ، زمین خورده ، اما الحمد لله صدمه باو نرسیده بود سلامت آمد دم کالسکه مقداری از راه راهم با وزیر دربار صحبت داشتیم . بعد وزیر دربار رفت بکالسکه خودش . از آنجا تا نیمه راه با امیر بهادر جنگ ، و سیف السلطان ، و ناصر خاقان بصحبت و فرمایشات مشغول بودیم . بعد حرم آمده از ما گذشتند . راندم تار سیدیم بمنزل نهار خورده بعد از نهار خواستیم توی چادر بخوابیم . وزیر دربار آمده ، عرض کردند ، چون توی چادر سرد است توی اطاق بروید استراحت کنید بهتر است رفتیم در اطاق قدری خوابیدیم ، منزل ما را در مهمانخانه قشلاق معین کرده اند . از خواب برخاسته آمدیم بیرون قدری تیر اندازی کردیم یکدسته مرغابی در هوا پیدا شد بقدر هزار ذرع از ما فاصله داشت یک تیر گلوله برای آنها انداختیم بوسط آنها رسید یک مرغابی از میان آنها سرازیر شده بقدر ذرع پائین آمد یقین کردیم که تیر خورده است . بعد معلوم شد که تیر از نزدیک سرازیر شده است تماشاداشت . بعد قرق شد . شب وزیرهایون را خواستیم روزنامه امروز را فرمودیم نوشت . بعد قرق شد حرم ما مدد قدری بالها \*  
 \* صحبت داشتیم . پس از آن شام او رند خوردیم و بعد خوابیدیم . \*

روز

• ( روز پنجشنبه نوزدهم ) •

امروز که از خواب برخاستیم الحمد لله تعالی احوالمان بسیار خوب بود باید برویم منزل کونده بیرون آمده سوار اسب شدیم وزیر دربار و وزیرهایون و دیگران از عقب رسیدند. امیر بهادر جنگ و موثق الله و له در رکاب بودند قدری با وزیر دربار صحبت و فرمایش فرمودیم هوا خیلی سرد بود رفیم بکالسه قدری با کالسه آمده دوباره سوار اسب شدیم تفنگ برداشته چهار تا تفریق زدیم بعد باز بکالسه نشستیم. سیف الملک ماری در ره گرفته کشته بود بحضور آورد. بصیر السلطنه امر و زتد ری رشادت کرد اسب تاخته بود برای خرگوش زمین خورده خیلی صدمه دیده بود بالجمله را ندیم نارسیدیم منزل آنها را خورد بعد ساعتی استراحت کردیم ولی درست خوابمان نبرد جناب اشرف صدر اعظم یک پاکت بزرگ تلگرافی بحضور فرستاده بودند باز کرده خواندیم و جواب آنها را دادیم عصری هم ایشان عماد الله و له حاکم قزوین و بشارت السلطنه رئیس تلگرافخانه قزوین را بحضور آوردند قدری صحبت و فرمایشات کردیم رفتند بعد تفنگ خواستیم از توی سرپرد نگاه کرده در محراب سنگ سفیدی بنظرمان آمد نشانه گرفتیم که آنرا بزیم ابوالقاسم خان ناصر خاقان عرض کرد باید آدم باشد چون خیلی دور بود بنظر سنگ می آمد دور بین خواستیم انداختیم مثل سنگ سفید بود با تفنگ گلوله دم انداختیم قدری در ذرع فاصله بان سفیدی زمین خورد بکدغه سفیدی بجزکت آمد معلوم شد که آدم است خد اخیلی فضل فرمود که گلوله با و نخوردی نهایت شکر خداوند بر اجبا آوردیم و فوراً فرستادیم او را آوردند ده تومان انعام تقدابو دادیم و ده تومان هم مالیات دیوانی داشت بصیغه تخفیف در حق او مقرر فرمودیم و خیلی این حسن اتفاق را بفال نیک گرفتیم بعد رفیم اندرون شب دکتر اکاک بازن و دخترش بحضور آمدند زن و دختر او

\* امرو با کالسه پست از طهران آمده از راه رشت بلندن می رود \*

• ( روز جمعه بیستم ) •

صبح از خواب برخاسته لباس پوشیدیم و آمدیم بیرون امر و زباید بشهر قزوین برویم هوا سرد بود بکالسه نشسته یگرسنگی را ندیم در بین راه جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم عقب بودند آمدند تدری شعر خواندیم و صحبت و فرمایش فرمودیم بعد سوار اسب شده چند قطعه ( طرچه ) زدیم یکی را هم باطنباچه زدیم وزیر دربار هم چند تیر انداخت و چند طرچه خوب زد بعد عماد الله و له با جناب شیخ الاسلام قزوین شرفیاب شدند بانها تدری اظهار التفات فرمودیم برگشته بکالسه نشستیم وزیرهایون که همه جا سواره پای کالسه ما بود باو تدری صحبت و فرمایش کردیم وزیر دربار و امیر بهادر جنگ هم در

رکاب بودند بعد علمای قزوین که باستقبال آمده بودند شرفیاب شدند با آنها هم اظهار تفقد و التفات فرمودیم بعد شاهزاده های ساکن قزوین و تجار و اعیان و معارف آنجا شرفیاب گردیده همه آنها علی قدر مراتبهم اظهار مرحمت فرمودیم تا نزدیک شهر قزوین که رسیدیم تمام اهالی از مردوزن باستقبال آمده بودند وارد شهر شدیم توی خیابان شهر هم جمعیت زیادی بود این دفعه بیست و سوم است که ما از قزوین عبور میکنیم چون قزوین کم آب است هیچوقت آنجا را آنطوریکه باید آباد و باخضارت باشد ندیدیم لهذا در این سفر بجناب اشرف صدر اعظم مقرر فرمودیم که انشاء الله بعد از مراجعت از فرنگ از طرف دولت اقدام کرده آب شاهرود را بصحرای قزوین بیاورند که انشاء الله تمام سحرای جلگه قزوین آباد گردد. پس از ورود رفیم بجمام از حمام درآمد رفیم اندرون نهار خورده خوابیدیم عصری از اندرون بیرون آمده در باغ قدری گردش و تفریح کردیم کلاغ و دلیجه و سارزادی روی درختها بود سه چهار گلوله انداخته دوسه قطعه زدیم شاهزاده عماد الله و له خلعت پوشیده بود باملك آراوه در شرفیاب شدند ملك آرا بقر وین آمده است که همشیره خود را که در قزوین زن پسر مرحوم میرزا نظیر علی حکیم بود دیدن نماید. این پسر میرزا نظیر علی را دیده بودیم قدری خفت عقل داشت ما ازین شخص حکایت غریبی داریم. در سنوات قدیمه سالی بمکه رفته بود، امیر جبل یک قبای زری از زریهای پونه بزرگ کار اصفهان باو خلعت داده بود. تقریباً در ایاب و ذهاب از قزوین هفت هشت مرتبه او را دیده بودیم که همان قیاری پوشیده بود در واقع لباس رسمی او شده بود، خیلی صحبتهای بی معنی میکرد خلاصه عصر جای خورده و تا دو ساعت از شب رفته بیرون بودیم وزیر دربار هم حضور داشت، بعد رفیم

\* اندرون شام خورده خوابیدیم \*

• ( ازینگی امام تاقزوین دهاتی که در عرض راه دیده شد از اینقرار است ) •

( هشه کود ) ( هلنا نه کسلی ) که در دست چپ جاده واقع شده سپرده بسپسالار است ( آب یک ) در دست راست جاده مال مجدالدوله است. ( نظر آباد ) . زیر دست جاده خالصه دیوان است ( خوروهیو ) بالای دست جاده مال شاهزاده بین السلطان است. ( قشلاق ) . زیر دست جاده مال ورثه یوسفخان است. ( زاغه ) قشلاق ایل مافی زیر جاده متعلق بجناب امام جمعه طهران است. ( گونده ) قشلاق ایل مافی در بالادست جاده مال ورثه حاجی سید تقی است. ( حصار ) بالای جاده مال خورده مالک است. ( شریف آباد ) زیر جاده مال حاجی میرزا محمد تاجر قزوینی است. ( مهدی آباد ) مشهور به ( بیدستان ) ملک آقا میرزا مهدی پسر آقا میرزا ابوالقاسم شهیدی است. شهر قزوین پنجاه متر از طهران بلندتر است. از گونده الی شهر قزوین

\* چهار فرسنگ و از قزوین تا طهران بیست و چهار فرسنگ است \*

• ( روز شنبه بیست و یکم ) •

صبح از خواب برخاستیم. الحمد للّٰه عالی الله حالتان خوب بود. نماز خوانده و دوباره خواستیم بخوابیم. صدای کرنا نگذاشت بخوابیم. زیرا که در قزوین رسم است صبح وعصر در جلو دیوانخانه حکومتی تقاره میزنند صدای تقاره مانع خواب شد ناچار برخاسته جای خورده آمدیم بیرون. جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند، و بعد علماً، وسادات، و اعیان، و اشراف شهر قزوین را بحضور آوردند. امر وز صبح اب کارس باد که مسهل است خورد بودیم. باین جهت، بجای نهار آش خوردیم. بعضی عرایض و نوشتجات، و تلگرافات، از طهران رسیده بود. همه را ملا حظّه کرده جواب دادیم. بعد از صرف آش، قدری استراحت کرده، از خواب که بیدار شدیم، وزیر دربار، و سیف الملک و ناصر خاقان بحضور آمدند، تدری با آنها صحبت و فرمایش فرمودیم، و از احوال وزیر دربار جو یا شدیم و عرض کرد. بعد تفنگ خواسته. یک چاقان روی درخت چنار بقاصه سیصد ذرع نشسته بود. با گلوله زدیم. خوب تیری بود، بعد وزیر هایون آمد، اجزای پستخانه قزوین و آقا میرعلی نقی، و آقا سید اسدالله مدیر راه شوسه گیلان تاههران. و بشیر السلطان رئیس پست فارس را بحضور آورد. همه شرفیاب و مرخص شدند. ما هم جواب عرایض و نوشتجات شعاع السلطنه را که اجلال الدوله آورده بود دادیم، که از اینجامرخص شده بطهران مراجعت نماید. بعد از آن جای خورده رفتیم اندرون خیلی گرسنه بودیم بصحبت وقت را گذرانده خود را مشغول نمودیم تا شام آوردند خوردیم و

\* بعد از ساعتی استراحت کردیم. \*

روز یکشنبه بیست و دویم

امروز بیدار قزوین به سیاه دهن، که تیول امین حضرت است برویم صبح از خواب برخاسته نماز خواندیم، نان و جای صرف کرده رخت پوشیده آمدیم بیرون جناب اشرف صدراعظم و شاهزاده عماد الدوله حاکم قزوین و عبدالله خان سردار اکرم، و جمعی دیگر از خدام در دیوانخانه حاضر بودند. سوار شده با جناب اشرف صدراعظم صحبت کنان تا بیرون شهر آمدیم. عماد الدوله مرخص شده مراجعت بشهر کرد. سردار اکرم هم مرخصی گرفته بطهران رفت. چون راه خیلی دور است جناب اشرف صدراعظم را که سوار در رکاب می آمدند مرخص فرمودیم رفتند بکالسهگه نشسته همراه آمدند. و ما با امیر بهادر جنگ، و سیف الملک، و شمس الملک، و بعضی دیگر که در رکاب بودند، فرمایش کنان رانده. قدریکه آمدیم از کالسهگه پیاده شده، سوار اسب شدیم بلدرچین دیده شد دو تا صید کردیم. و چون نازگی داشت یکی از آنها برای جناب اشرف صدر اعظم التفات فرمودیم. بعد قدری رانده بیک قاز الاق هم سوار باطیانچه زدیم و در بود و خوب زدیم. بعد سوار کالسهگه شده راندم تا رسیدیم بنهارگاه حرم آنجا قهوه صرف کرده چون معمول ما این است که همه روزه نهار را در منزل میخوریم راندم برای منزل. در بین راه جو یابی وزیر دربار شدیم. عرض کردند بجهت کارهای

زیادی

زیادی که داشته در قزوین مانده. از عقب خواهد آمد. وزیر هایون هم بجهت ناتمامی مهمات پستی در قزوین مانده. از عقب می آید. آمدیم تا رسیدیم منزل، قریه سیاه دهن بهمان حالت است که مکرر آمده و دیده ایم. منزل ما را همانخانه که سفرهای سابق منزل میکردیم معین کرده اند، ولی در این سفر امین حضرت آنجا را تعمیرات کلی نموده و خیلی پاکیزه کرده است نهار خوبی هم تهیه نموده. مراسم پذیرائی مقدم ما از هر جهت فراهم داشته بود. بعد از نهار خوابیده، عصریکه بیدار شدیم یک فقره نقوش در هوا زدیم، بعد قرق شد. امر و تمام صحرا بقدری طراوت و صفاداشت، که بوصف نمی آید، طرفین جاده همه جایا پوشیده از حاصل زراعت یاسبز هزار طبعی بود. خلاصه شب را روزه خواندند. بعد وزیر هایون را حسب معمول احضار نموده روزنامه امر و وزرا فرمودیم نوشت. امر و ز احمد خان مهرشکار سه آهوصه کرده بحضور آورد بود. فرمودیم یکی را برای خود مان گذاشتند، و دوتای دیگر را یکی بجهت جناب اشرف صدراعظم، و یکی را برای وزیر دربار مرحمت فرمودیم. شخص فرنگی که اتوموبیل شعاع السلطنه دست اوست و از طهران حامل عریضه شعاع السلطنه شده. با اتوموبیل شش ساعته بقزوین آمده بود. امشب از اینجا جواب شعاع السلطنه را نوشته بود دادیم. مراجعت بطهران نمود. بعد شام خورده استراحت کردیم. دهاتی که از قزوین تا سیاه دهن در عرض راه پده شد (سلطان آباد) دست چپ جاده متعلق بحاجی محمد صادق امینی است. (کلهک) ایضاً دست چپ جاده متعلق بجناب شیخ عیسی مجتهد است. و از قزوین سیاه دهن، شش فرسنگ است. و سیاه دهن

( سی متر از سطح طهران بلندتر است )

روز دوشنبه بیست و سوم

امروز از سیاه دهن بایده قروه برویم، و راه پنجاه فرسنگ است. دیشب جای خواب ما بسیار خوب بود، و خیلی راحت خوابیدیم، صبح برخاسته نماز خوانده رخت پوشیدیم، فرستادیم جناب اشرف صدراعظم را بحضور بیاورند. معلوم شد مشغول اجرای احکام و انجام فرمایشات دیشب ما هستند، که در باب پیدا کردن مسر وقت پست که ده روز قبل میان سیاه دهن و قروه واقع شده بود تا کید آکید فرموده بودیم که مقبل السلطنه و قراسر آنها را حاضر کرده التزام سخت بگیرند که ده روزه سارق و مسر وقت پست را پیدا نکنند. جناب اشرف صدراعظم عرض کرده بودند که بعد از انجام این امر خواهند آمد. ما سوار شده حرکت کردیم. قدری با کالسهگه آمده بعد پیاده شده، سوار اسب شدیم، در صحرا با تفنگ گردش میکردیم که ناگه و ناگه از زمین بلند شد باطیانچه که در دست داشتیم بگیر امیان هوا بایک لوله و دیگری را با اینکه خیلی دور شده بود بلوله دیگر زدیم، واقعا تعریف داشت. تا اینجا نمیدانستیم که وزیر دربار هم سوار شده و بموکب ما پیوسته است. در آن بین از پشت تپه آمده بنا کردیم جیاد از تیر ما نمودن. بعد بکالسهگه نشسته، با شمس الملک، و سیف الملک، و ناصر خاقان

صحبت



ساکت نموده با کالسگه وزیرها یون بمنزل رفته است ، و وزیرها یون در کالسگه جناب اشرف صدر اعظم سوار شده بایشان آمده است . خیال داشتیم امر و زنده را این راه در ده امیر آباد بخوریم چون صبح زود سوار شده بودیم و قیکه با میرآباد رسیدیم چهار ساعت از دسته گذشته و خیلی بظهر مانده بود . لهذا آنجا نهار خوردیم و همینطور آمدیم تا رسیدیم بگردنه الله اکبر ، تا اینجا راه سر بالا بود و از اینجا سر از زیر میشود ؛ تا اینجا باد کم بود از گردنه الله اکبر بطرف سلطانیه باد رو بشدت گذاشت و بطوری سخت شد که ما تمام شیشه های کالسگه را بالا کردیم ، و از پشت شیشه میدیدیم از شدت باد متصل از چشم همراهان آب میریخت ، ناصر خاقان همه جادو را با ما آورد و ما را گاهی بصحبت و عریض خود مشغول میداشت . وقتی بسلطانیه رسیدیم دیدیم گرد و دولاخ غریبی است وارد و چنان باد پراکنده کرده که یک چادر بجای مانده است برای ماها نمخانه سید سلطانیه را که در سفرهای سابق همیشه منزل میکردیم حاضر و مهیا نموده اند ، وارد منزل شده صرف نهار کردیم بعد خوابیده از خواب که برخاستیم وزیر دربار را در اندرون احضار نموده بعضی فرمایشات باو فرمودیم و بعد مرخص کردیم رفت . هوا ابر تیره و طوفان غریبی بود قدرکی باران آمده بعد هوا آرام شد . شب وزیرها یون را خواستیم بحضور آمدن و زمانه سفر را فرمودیم نوشت بعد قدری وقایع مسافرت سنه ۱۳۰۵ را که امین حضرت مرحوم حاکم خسته بود در زمستان سختی از طهران تبریز مراجعت میکردیم و امین حضرت در آنوقت ناخوش بود و سایر قضایای آن سفر را حکایت فرمودیم . پس از آن ندیم السلطان را خواستیم در اندرون بحضور آمد باو هم قدری صحبت و فرمایشات شد ، و خاطر خود ما را مشغول داشتیم . بعد نماز خوانده شام صرف نموده استراحت کردیم

\* — \* — \* — \* — \* — \* — \* — \* — \* — \*

روز جمعه بیست و هفتم

امروز باید از سلطانیه بشهر زنجان برویم و راه شش فرسنگ است . صبح که از خواب برخاستیم قدری یامان درد میکرد ولی هیچ اعتنایی بان نکرده حاضر حرکت شدیم باد هم باز کمی می آمد اما بشدت دیروز نبود سوار کالسگه شده رانندیم . هوا بواسطه باران دیشب طراوت و صفای غریبی پیدا کرده و سرد است اطراف جاده تماماً یاسبزه طبیعی و چمن است یا کشت زار و حاصل زراعت است بعضی دهات هم کدیده میشود تازه درختهایش سبز شده و شکوفه کرده است در حالی که اکنون سی و هشت روز از عید نوروز گذشته وقت حرکت ما از طهران شکوفه تمام شده بود و در طهران و قزوین مادامه برگ مو خوردیم اما اینجا هنوز اثری از سبزی درخت مونیست . ولی باغ و اشجار و مزارع و سبزه زار بقدری باطراوت و صفات که حد وصف ندارد و نهایت لطف نوبهار در این صفحه مشاهده میشود . سبزه زمین بچندین

رنگ است بعضی سبزی است و بعضی سبزی پسته ، و سبزه درختان که تازه برگ می آورد هر یک رنگ و کیفیتی خاص که چشم بیننده از مشاهده آنها سیر نمیشود . خلاصه رانندیم تا رسیدیم بدسته سواران امیرها در جنگ الحاق سوار آراسته منظم بسیار خوبی حاضر کرده است ، همه بالبا سهای خوب و اسلحه و یراق و اسبهای ممتاز ، خصوصاً پسر قادیان را که ده بگری با سواران ابواب جمعی خودش و بالبا سهای طرح کردی که پوشیده بودند خیلی تماشا داشت ، واقعاً امیرها در جنگ خوب خدمت میکنند و مستحق همه قسم مرحمت است . از سواران گذشته آمدیم تا نزدیک شهر رسیدیم . جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند چند فقره تلگراف بود دادند در کالسگه خواندیم . بعد وزیر دربار که عقب مانده بود با وزیرها یون رسیدند ، در نزدیکی دروازه شهر سالارالدوله بامیرالدوله بحضور رسیدند سالارالدوله طاق نصرت باشکوه بسیار خوبی داده است زده اند ، حقیقه سالارالدوله خوب حکومت کرده و رعیت را خیلی خوب نگاهداری نموده است ، تمام اهالی شهر از مرد و زن باستقبال موکب ما آمده بیرون دروازه جمع شده بودند بقدری اظهار وجد و سرور از ورود ما مینمودند که حد نداشت داخل شهر هم که شدیم طرفین کوچه و معبر همه جامه های سفید بسته و زن ها در بالای باها ایستاده و نشسته تماشا میکردند و دعا و سلام و صلوات میفرستادند ، ما هم از دیدن اهالی شهر با این همه خوشوقتی و شوق و شغف قلباً مسرور و خوشحال بودیم ، آمدیم تا رسیدیم بیابان و عمارت دولتی باغ و عمارت رالحق سالارالدوله خوب و پاکیزه نگاه داشته است ، بعد از ظهر رفتیم اندرون و تا شب رانندیم و شام صرف کرده استراحت نمودیم

\* — \* — \* — \* — \* — \* — \* — \* — \* — \*

دهانی که از قزوین زنجان در طرفین جاده دیده شد از این قرار است

طرف راست جاگده ( آهک ) ( قلعه حسینیه میرشکاری ) ( کاروانسرای حسن آباد ) ( قلعه عمارت شاهی ) ( سنبل آباد ) ( قرابلاغ ) ( خیرآباد ) ( یوسف آباد ) ( طرف چپ جاگده ( حصار قاجار ) ( قبیح آباد ) ( نورمین ) ( شریف آباد ) ( شناط اهر رود ) ( خرم دره ) ( هیدج ) ( نصرآباد ) ( صایقله ) ( پیر سقا ) ( امیرآباد ) ( حسین آباد ) ( سلطانیه ) ( المکی ) ( نیاور سلطان آباد ) ( دیزج ) \*

\* زنجان چهارصد و چهل متر بلندتر از طهران است . و از زنجان بطهران پنجاه فرسنگ است \*

\* — \* — \* — \* — \* — \* — \* — \* — \* — \*

روز شنبه بیست و هشتم

امروز در شهر زنجان اترق است که مردم ارد و واد و اب بارکش استراحت نمایند ، و همین ملاحظه فر دارا هم قرار شد توقف نمائیم ، صبح که از خواب برخاستیم در دیاق قدری شدت کرده بود ، رخت پوشیده آمدیم در تالار بیرونی روی صندلی نشستیم . وکیل الدوله بانوشجات و تلگرافات زیادی بحضور آمد سایر نوکرها هم جمع شدند . ابتدا قدری بانوکرها فرمایشات فرمودیم ، بعد با وکیل الدوله مشغول

ملاحظه نوشتجات و تدکرافات شدیم . این عرایض تلگرافی اغلب جواب دستخطهای خود مان بود که بحکام ولایات و وزرآد ربار فرموده بودیم با بعضی عرایض دیگر که متعلق بخود حکام و وزارت خانهای درباری بود ، دستخط واحکام زیادی صادر کردیم در بین کاغذ خوانی و اصدار احکام جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمده علمای زنجان را با اتفاق سالارالدوله بحضور آوردند \*

( اسامی علما معروف زنجان که بحضور رسیدند از اینقرار است )

( جناب شیخ الاسلام ) ( جناب نایب الصدر ) ( جناب امام جمعه ) ( جناب آقا سید مهدی )

( جناب شریعتمدار ) ( جناب نظام العلماء ) ( جناب آقا شیخ حسین حسفونی ) ( جناب آقا شیخ حسین بحاسی )

\* ( جناب حاجی ملا باشی ) ( جناب امین العلماء تبریز ) \*

علما و آقایان که رفتند با جناب اشرف صدر اعظم در باب معدن طلای کوند صحبت داشتیم و تفصیل آن این است که در سال اول سلطنت که ما بطهران آمدم ( مسیو کود روسکی ) که از اهل آلمان است بتوسط جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمده عرض کرد که معدن طلائی در میانه قزوین و گیلان است فرمودیم بروی درست کشف و معلوم کرده خبر بیاورد بعد بسر معدن طلای کوند رفته از آنجا انکشافات و اطلاعات حاصل نموده راپورتی نوشته بعرض رسانید ، که معدن طلای کوند در چهار کور و مثقال شن که شسته شود بوضع معمول ایران یک مثقال طلا حاصل میشود و ملاحظه کردند که باینطور صرفه سودی ندارد ، اما بعضی چرخها در فرنگستان درست کرده اند که در معدن سیرری روسیه کار میکنند اگر از آن چرخها بایران بیاورند ، در هر سال یکدستگاه چرخ پنجم طلای خالص حاصل عمل آن است قرار دادیم که خود او چرخهای مزبور را خرید بیاورد و کار کند فایده هر چرخ که پنجم طلاست نصف مال او و نصف از دولت باشد ، و هر زمان چنان شد که در چهل هزار مثقال شن که شسته شود یک مثقال طلا بدهد دیگر آنوقت حق نداشته باشد در معدن کوند کار کند ، چرخ و اسباب هر چه دارد مال دولت بوده و هر چه از معدن حاصل شود بدولت واصل خواهد شد ، و گمان داریم از این ممر و مدخل انشاء الله تعالی بمرور فایده و منفعت عمد برای دولت و اهالی مملکت ما حاصل شود . خلاصه بعد از این صحبتها و مذاکرات جناب اشرف صدر اعظم مرخص شده رفتند . و زبرد ربار بحضور آمد پای ما را دید بعد مرخص شده با وزیر هایون رفتند ، نهار خوردیم و بعد از نهار باندرون رفته قدری استراحت کردیم ، از دو ساعت بغروب مانده درد پا قدری روبه بهبودی گذاشت و امید داریم تا پس فردا که روز حرکت است انشاء الله تعالی خیلی بهتر شود که زحمتی برای حرکت و سواری نباشد عجب است که هر سفر ما بزنجان آمده ایم از آب و هوای آنجا است یا بر حسب اتفاق که یک علت

وکسالتی

وکسالتی از درد پا بغیر برای ما رخ داده است اما از این درد پادلتنگی نداریم بلکه کمال شکر الهی را بجای آوریم زیرا که در درد هر عضو انسان باشد او را متذکر ذات ذوالجلال خدا میدارد . و فرعون چون پانصد سال درد و المی ندید از در طغیان درآمد و دعوی الوهیت نمود • ( ان الانسان لیطغی ان راه استغنی ) کلام حق است و جای هیچ شبهه و ریب نیست . پس بنا بر این گاهی درد ورنج برای انسان لازم است تا او را بیاد پروردگار خویش بیندازد . اول غروب و وزیر در ربار بحضور خواستیم آمدند درون . سالارالدوله هم شرفیاب شد و وزیر هایون و ناصر خاقان را هم احضار باندرون نمودیم آمدند قدری صحبت و فرمایش فرمودیم بعد مرخص شده رفتند •

— روز یکشنبه بیست و نهم شهر ذی الحجة الحرام —

امروز هم در شهر زنجان آرق است بجهت درد پائی که عارض شده است امروز مسهل خورده در اندرون بودیم تا بعد از ظهر جناب اشرف صدر اعظم را احضار فرمودیم ، بعضی مطالب و فرمایشات و دستور العملهای دولتی بود بایشان القا نمودیم . بعد وکیل الدوله پاره عرایض و نوشتجات بحضور آورده با حضور جناب اشرف صدر اعظم بعرض رسانید . بعد از آن جناب میرزا ابوالکلام که از آقایان و علمای زنجان است با اتفاق سالارالدوله بحضور آمدند ، قدری صحبت داشتیم مرخص شده رفتند . وقت غروب بعضی نوکرها را باندرون خواستیم ، از قبیل وزیر دربار ، موق الدوله ، وزیر هایون ، آصف السلطنه سالار اکرم ، ناصر خاقان ، سیف السلطان ، موق الملک و امین حضرت قدری با آنها فرمایش و صحبت داشتیم ، بعد وزیر دربار مرخص شده رفت ، چون شب دوشنبه بود حسب معمول روضه در حضور خواندند ، پس از آن دکترا دکا آمد با اسباب نبض تشخیص نبض ما را داد خیلی بهتر از قروه و منازل قبل است بعد نوکرها مرخص شده رفتند . جناب اشرف صدر اعظم پیغام داده بودند که امشب سالارالدوله آتشبازی تدارک نموده است فرمودیم هانجا در بیرون آتشبازی کنند ، چون حرکت برای درد پای ما مناسب نبود خود مان بیرون نرفتم ، ولی شنیدیم آتشبازی ممتازی بوده است . هوای شهر زنجان بسیار معتدل و خوب است ، اما یکنوع رطوبتی دارد که با مزاج ما چندان سازگار نیست . اینجا حالا وقت شکوفه کلابی و سیب است . این عمارات دولتی زنجان همان عماراتی است که در عهد خاقان مغفور بنا شده و خیلی خوب و مفصل است ، اندرونی و بیرونی و همه چیز بقدر کفایت دارد . امروز قرارهای خوب با جناب اشرف صدر اعظم در کارهای زنجان دادیم . اولاً در باب وجه سیورسات و ثوق السلطان را که محل اعتماد است مامور فرمودیم با مدیر الدوله مراقب شوند در غیاب ما تمام وجه سیورسات را بر عا یار سائید قبض رسید بگیرند که دیناری ضرر به احدی وارد نیاید . ثانیاً

هم کس





یگساعت از دسته گذشته سوار شدیم قد ریکه آمدیم سالارالدوله و مدیرالدوله را مرخص فرمودیم بزنجان مراجعت کنند و حضوراً دستور العملهای کافی بانها در نظم و آسایش خسته دادیم : بعد رانده قد ریکه آمدیم جناب اشرف صدراعظم از عقب رسیده دم کالسه آمدند خیلی باباشان صحبت و فرمایش کردیم . اشخاصی که از نوکرها در رکاب بودند وزیر دیار ، وزیرهایون ، امیر بهادر جنگ سالاراکرم ، سیف السلطان ، و ناصر خاقان بودند غالب راه را بصحبت و فرمایش بانها مشغول بودیم قد ریکه از قراولخانه گذشته نزدیک بحمال آباد رسیدیم دیدیم نظام السلطنه پیشکار آذربایجان با حاجی مشیر اشگر که بانظام السلطنه به آذربایجان آمده بود و حال مراجعت بطهران میکند با چند نفر از نوکرهای نظام السلطنه کنار جاده ایستاده اند همینکه نزدیک شدیم بحضور آمدند از نظام السلطنه احوال بررسی فرمودیم و از حالات آذربایجان استفسار کردیم و مجاری احوال را بعرض رسانید ، از حالت ولیعهد جویا شدیم عرض کرد که تا یکی دو ساعت دیگر بحضور میرسد و بجایاری می آید . بعد آمدیم تار سیدیم بمنزل امروز خیلی زود وارد منزل شدیم . تقریباً سه ساعت و نیم از دسته گذشته بود که نهار خوردیم . و بعد از نهار خوابیدیم هوا ابرورعد و برق شدیدی شد و باران سختی بارید تقریباً از چهار ساعت بغروب مانده باران شروع کرده تا غروب میبارید . ولیعهد هم یگساعت و نیم بغروب مانده وارد شده بحضور رسید از دیدن او خیلی خوشوقت شدیم و از احوال او پرسیدیم و بعرض رسانید ساعتی در حضور بود بعد مرخص شده بمنزل خودش رفت . اول شب هم روزه خوانها آمده روزه خوانند و خدای همه در حضور بودند . وزیرهایون را خواسته بودیم معلوم شد با وزیر دربار دیدن ولیعهد رفته بودند سه ساعت از شب گذشته آمد در باندرون چون دیروقت بود او را مرخص کردیم . ولیعهد را باندرون خواستیم تا مدتی با او صحبت و فرمایش می کردیم و احوال آذربایجان را می پرسیدیم . واقعاً از وضع حکومت و رفتار ولیعهد کمال خوشنودی و رضایت را داریم بفضل خدا تمام امور آذربایجان را منظم داشته و از روی میل و سلیقه ما حرکت می کند پیشکاری نظام السلطنه هم بسیار خوب و مناسب واقع شده است . در این سال گرانی و تنگی اجناس و ارزاق در آذربایجان خیلی مشکل بود باین خوبی و درستی کار آنجا از پیش برود و منظم بماند ، چون هیچکس بقدر ماز وضع آذربایجان عموماً و شهر تبریز خصوصاً بصیرت و آگاهی ندارد . خلاصه از خدمات ولیعهد نهایت رضامندی را داریم بحمال آباد از طهران یکصد متر بلند تراست .

(\*) روز پنجشنبه سوّم محرم (\*)

امروز باید انشاء الله تعالی از جمال آباد به میانه برویم ، و راه سه فرسنگ است : صبح یکساعت بدسته مانده

حرکت

حرکت کردیم : بقدری زود بود که هیچک از نوکرها جز جناب اشرف صدراعظم حاضر نشده و در رکاب نبودند در راه با ایشان مشغول صحبت و فرمایشات بودیم دیشب که تا ساعت سه و چهار در جمال آباد بارید این طرفها زیاد تر باریده است ، و قدری این باران هوا را طراوت و صفاداده که از حد وصف بیرون است از یک سرازیری که بالنسب آمدیم فی الجمله پای مادر گرفت اگر چه سواری کالسه راحت تر و برای حفظ ایمنان بهتر بود . ولی چون راه نشیب و فراز داشت از سواری کالسه قدری احتیاط کردیم ، و همینطور سواره رانندیم . امروز وزیرهایون و ناصر خاقان در رکاب نبودند سوار فرستادیم آنها را بیاورند . رسیدیم به پل رودخانه قزل اوزن یک چشمه اش قدری خرابی هم رسانیده بود بوزیر دربار سفارش فرمودیم که از تبریز معمار بفرستند مرمت کنند : دیگر از سبزه و صفا و طراوت این راه و کوههای اطراف هر چه بنویسیم کم است ، آمدیم تا از رودخانه و پل میانج گذشتیم پل میانج خوب و بی عیب بود ، آب رودخانه هم آنقدرها زیاد نبود که میگفتند میشود گذشت در حال خوبی و سلامت تمام مال و بنه و اهالی اردو از رودخانه گذشتند آمدیم تا بمنزل رسیدیم نهار خورده استراحتی کردیم . سه ساعت بغروب مانده وزیرهایون و کیل الدوله را خواستیم بعضی عرایض و نوشتجات و تلگرافات رسیده بود بعرض رسانیدند . از روز ناخجات تلگرافی معلوم شد که در اغلب نقاط خاک ایران باران کامل آمده است من جمله در طهران و قزوین و زنجان باران خوب باریده است . بعد ولیعهد را که خواسته بودیم با جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند قدری صحبت و فرمایشات شد بعد جناب اشرف صدراعظم مرخص شده ولیعهد در حضور ماند .

رودخانه قافلان کوه شصت متر از سطح طهران گو در ، و بالای قافلان کوه سیصد متر بلند تراست .

رودخانه میانج یکصد متر گو در و قریه میانج هشتاد متر گو در از طهران است .

دهاتی که از زنجان تا میانج در طرفین راه ملاحظه شد از اینقرار است .

( طرف یمین راه که رودخانه است ) ( باغ حسین آباد ملکی مظفر السلطنه ) ( سارمساقلو ) ( ینگجه خالصه خریداری مشیر الممالک ) ( نهرین ملکی مرحوم مظفر الدوله ) ( وکاهل ) ( کنانوند ) ( کوه بر ) ( باغلو جار ) ( قشلاق ) ( قراچرامان ) ( قاهران ) ( از سفانجان ) ( دوسران ) ( جلیل آباد ) ( باغ ) ( اوچ بلاق ) ( جوهره خاق ) ( اونیوان ) ( سیف آباد ) ( حسین آباد ) ( به و ایل ) ( قبیله بولاق ) ( داش بولاق ) ( کهر کین ) ( بیلاخومی ) ( تازه کند ) ( سرچم )

( طرف یسار رود زنجان رود ) ( کنگل کن ملکی نظام السلطنه ) ( والارود ) ( چیر ) ( امین آباد ) (

اسجین ) ( بامچی ) ( اسفناج ) ( دره لیک ) ( قزلیچه اول ) ( قزلیچه دوم ) ( قرا آغاج ) ( تلخ آب )

میرجان ) ( اربت ) ( آق بولاق ) ( دولان آب ) ( باغلو جار ) ( علی آباد ) ( چودور ) ( عیدلی ) ( میدان

چاپارخانه



حرکت شده بیرون آمدیم ، درب اندرون جناب اشرف صدراعظم و نظام السلطنه و سایر نوکرها حاضر بودند . سوار کالسکه شده و تا مدتی از راه با جناب اشرف صدراعظم و نظام السلطنه صحبت و فرمایش می کردیم در باب آبادی مملکت آذربایجان و خوشی هوا و صفای این مملکت ، از بین راه جناب اشرف صدراعظم را امر خص فرمودیم رفته بکالسکه نشستند . بعد بوزیرهایون از صفا و طراوت و خرمی اینجاها سخن میگفتم ، وضع زراعت و ریعان حاصل این صفحات ماشاء الله خیلی تعریف دارد و از قراریکه شنیده ایم زراعت هشتتود و در وقت و مراغه هم خیلی خوب شده است اگر انشاء الله دوسه باران دیگر بزراعت این حدود برسد گمانم این است که بخواست خدای تعالی امسال آذربایجان بالمره از آفات تنگی و قحطی خلاص شود و قیمت غله یکمرتبه از سی نومان تنزل کرده بچهارده پانزده نومان برسد و امید وافر فضل و کرم پروردگار چنانیم که اسباب راحت و رفاهیت و آسودگی این مخلوق از هر جهت فراهم آید \* خلاصه تمام راه خود را بصحبت و فرمایشات مشغول می داشتیم شمس الملك ، و سیف السلطان ، و سالار اکرم ، و ناصر خاقان هم در رکاب بودند آمدیم تا رسیدیم بمنزل منزل مارا در بالاخانه خانه حاجی زمان نام که از اهلی قریه قراچین است و در اسفار عیدیه که از اینجا گذشته در همین بالاخانه منزل میکرده ایم معین نموده اند . بعد از ورود بمنزل وزیر دربار آمده ترتیب منزل و مکان مارا داده اند که سالم و بدون رطوبت باشد . نهار خورده استراحت کردیم ، شب فرسنادیم روضه خوانها آمده روضه خواندند وزیر دربار بحضور آمد تدری صحبت داشتیم ، هوای اینجا باطهران چهل و هفت روز تفاوت دارد شکوفه آلبالو نازه اینجا باز شده است در حالی که وقت خروج ما از طهران تمام شده بود و حالا قریب یکماه است از طهران خارج شده ایم در این دهه عاشورا هر شب تا سه ساعت از شب رفته رفته دهنه سینه زن و نوحه گرگرددش می نمایند دهانی که از ترکمان قراچین در عرض راه دیده شد از این قرار است \*

( طرف دست راست ) ( غریب دوست ملکی ناظم میزان ) ( سانیان سفلی ملکی ورثه میرزا علیخان قاجار ) ( سانیان علیا ملکی حاجی علی اکبر تاجرتبریزی ) ( مشیرآباد خورده مالک است ) ( اروچی ملکی شمس المعالی ) \*

( طرف دست چپ ) ( قراچه قایه در رودخانه غریب دوست ملکی ورثه میرزا علی خان قاجار ) ( بقراآباد ملکی موثق الملك ) ( قراچین چهارصد و چهل منرا طهران

\* روزد و شب هفتم محرم \*

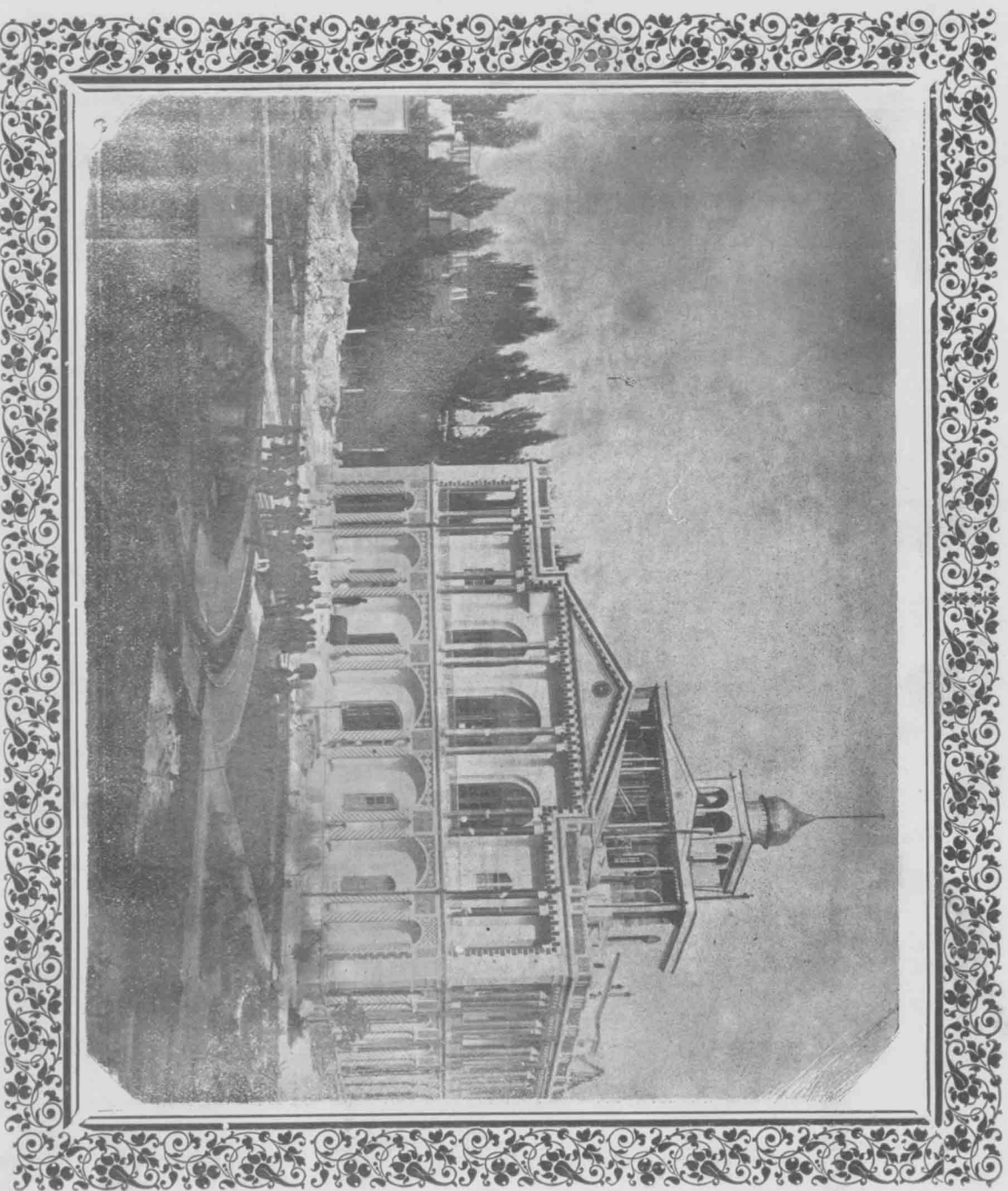
امروز

امر و زیاید از قراچین به تکمه داش برویم پنجفرسنگ راه است ، سه ساعت بدسته مانده از خواب بیدار شدیم بر خاسته نماز خوانده جای خوردیم ، هوا هم از اول شب تا بصبح میبارید صبح هوا بسیار خوب بود نیم ساعت بدسته مانده سوار کالسکه شده آمدیم تا زیرگدوک . بعد پیاده شده سوار اسب شدیم کالسکه های حرم و سایر مردم حاضر بود یکی یکی بالامیبردند ما ماشاء می کردیم ، بعد راند در قیم بالا : امروز از جاهای با صفا که همه چین و سبزه زار بود گذشتیم خصوصاً در اراضی طرف دست راست گلهای زرد زیاد شکفته بود که چشم از مشاهده آن سیر نمیشد ، فرمودیم سه نفر غلام رفته چند دسته گل آوردند ، جناب اشرف صدراعظم ، وزیر دربار ، و وزیرهایون را خواسته بودیم در بین راه رسیدند جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار ناخوش بودند وزیرهایون وقتی بیمار شد از اسب زمین خورد خیلی خداند و بدور هم نمود ، بعد میرزا ابوالقاسم خان ناصر خاقان توی بالاق با اسب زهین خورد خیلی مضحک بود با میرآخور ، و آصف السلطنه قدری در راه صحبت و فرمایش فرموده تا سه ساعت از دست گذشته وارد منزل تکمه داش شدیم ، این خانه که در تکمه داش مانزل کرده ایم مالیک غلام بیخده مت است که ماد و پشت او را دیده بودیم و یک مادر پیری هم داشت که تقریباً نود سال داشت در ایام وابعیدی خود مان هر وقت از این راه ایاب و ذهاب می کردیم اغلب نهار را در این جامی خوردیم و این پیره زن آش ماست برای مامیخت و می آورد و انعامی معمول داشت میگرفت و چند طغرافرمان از خانان مغفور فتحعلی شاه داشت می آورد بهمانشان میداد ، باری بعد از ورود بمنزل نهار خوردیم بعد از نهار دیوانخانه را ترق فرمودیم حرم آمدند قدری خوابیدیم هوا خیلی باد و باران داشت خوابان نبرد در دیابحمد الله بکلی رفع شده است در دست جزئی باقی است امید داریم تا دو روز دیگر آنهم بکلی رفع شود ، عصر جای خوردیم بعد وزیر دربار بحضور آمد با او قدری فرمایش و صحبت فرمودیم بعد آقا سید حسین آقا آمد روضه خواند پس از آن نماز مغرب و عشا را خوانده شام خوردیم شب باز دسته جات سینه زن و نوحه گر بارده آمده سینه زدند و نوحه گری کردند و ما استماع نمودیم \* دهاتی که از قراچین تا تکمه اش دیده شد از این قرار است \*

( طرف راست ) ( زکلوچه و هنزیه متعلق بجناب حاجی میرزا حسن آقا مجتهد است ) ( داش آقان خورده مالک است ) ( قریه کچین ملکی میرزا ابراهیم خان و ورثه میرزاها شمعخان ) ( ینگجه ملکی حاجی حسن تاجر و شمس المعالی است ) ( نوساله ملکی مشیرالدوله ) ( چرمخوران ملکی مشیرالدوله ) ( دره جی ملکی ورثه حاجی قوام ) \* ( طرف چپ ) ( کلین ملکی جناب حاجی میرزا حسن آقا مجتهد ) ( قزلیچه ملکی جناب حاجی میرزا کریم آقای امام جمعه تبریز ) ( علی خلیج ملکی حاجی میرزا کریم آقا امام جمعه ) ( تکمه داش ملکی عیال مجید الملك رئیس تذکره ) ( تکمه داش ششصد و هشتاد متر از طهران بلند تر است ) \*

روز





عمارت مظفرهاست که حسب الامر مبارکها یونی اروا خاندان در زمان ولایت عهدی در تبریز ساخته شده و در این سفر  
خیر یساز فرنگستان گاه علیحضرت هابونی جلو عمارت تشریف دارند حسب الامر مبارک عکس برداشته شد  
(وبسی واهتمام غلام خان زاده ابراهیم این صنیع السلطنه گراور شده در مطبعه مبارک شاهنشاهی اروا خاندان بطبع رسید)

( طرف چپ ) ( شروانه ده ملکی حاجی مشیر دفتر ) ( قره بابملکی امین التجار ) ( بندر کیل ملکی میرزا هدایت الله پسر حکیمباشی ) ( خیرآباد ماشیز ملکی ورثه حاجی میرزا محمد علی آقا ) ( قریه میان ملکی جناب حاجی نظام العلماء \* منزل حاجی آقا ششصد متر از طهران بلندتر است \* )

— \* — ﴿ روز چهارشنبه نهم ﴾ — \* —

امروز باید از حاجی آقابه با سمج برویم مسافت راه پنج فرسنگ است . صبح که از خواب برخاستیم معلوم بود که دیشب باران باریده است ، و حقیقه طراوت و صفا و لطافت هوا از حدّ وصف بیرون است . فرستادیم جناب اشرف صدراعظم را خبر کردند که بیایند در رکاب سوار شوند معلوم شد بواسطه کسالت و درد دستی که داشته اند دیشب آتی برین خورده دیر عرق آمده است و هنوز عرق دارند ، لهذا نتوانسته بحضور حاضر شوند . وقتی سوار شدیم نظام السلطنه و سایر نوکرها در رکاب بودند . قدری که آمدیم رسیدیم بقوری گل خیلی باصفا بود در کنار دریاچه قهوه خوردیم ، وزیر دربار ایچار رسید میرشکار تبر خوبی مرغابی انداخت خیل خوب زد نصف مرغابی بزمین و نصف بهوارفت ، وزیر دربار هم چند تیر خوب انداخت . بعد از آنجا گذشتیم و از دور تماشای قلل جبال سهند که از اینجا خوب نمایان است مینمودیم و در فکران شکارهای زیاد بودیم که در مدت سی و شش سال ولایت عهد خودمان در آذربایجان در این کوهها صید کرده بودیم و شکر و حمد الهی را بجای آوردیم و باملتزمین صحبت و حکایت میکردیم مخصوصاً دو قلّه کوه سهند که یکی قوجکلی و دیگری د میرلواست بقدری در این وقت برف دارد که مثل قلّه های کوه البرز طهران در چله بزرگ زمستان است . یعنی حالا که نجاه روز از عید نوروز میگذرد هنوز قلل قوجکلی و د میرلوتامام پوشیده از برف است و لکه سیاهی ندارد ، خود ما ارتفاع قلّه کوه قوجکلی را از دریاچه که ریشه کوه است صحیحاً گرفته ایم هشتصد متر تمام است ، د میرلود و یست الی دو یست و پنجاه متر است . خلاصه را ندیم تار رسیدیم بگردنه شبلی آنجا سوار اسب شدیم و همه جابا وزیر دربار و نظام السلطنه و امیر بهادر جنگ و موقوف الدوله صحبت کنان می آمدیم تا پای گردنه اینطرف که بجلگه سعد آباد نگاه میکند ، رسیدیم به اسمعیل آباد که مال مرحوم حاجی میرزا اسمعیل آقا بجزر العلوم است ، از اینجا گذشته بسعد آباد رسیدیم که از املاک خالصه مادر آذربایجان است رعایای سعد آباد و غیره سر راه جمع شده دعا و ثنا میکردند و اظهار شادی و شرف غریبی مینمودند ، قدری با آنها فرمایش و اظهار تفقد و التفات فرمودیم . بعد مسیو ( پطروف ) جنرال قونسول روس و مسیو ( وود ) جنرال قونسول انگلیس ایچا بحضور رسیدند از آنها احوال پرسیدیم و اظهار التفات فرمودیم مسیو ( بریم ) مدیر گمرکات آذربایجان هم آمد و بود پسر مسیو پطروف هم بود تا او را دیدیم شناختیم پرسیدیم حالاهم و یلن میزند عرض کرد







نایب السلطنه مرحوم دارد که خیلی قوی و بزرگ است ؛ در جلو حمام درخت زرشکی تاریخی است که تفصیل آنرا میفرمودیم . بعد از گردش نماز خوردیم و استراحت کردیم . عصر را خیال داشتیم سوار شویم هوا منقلب شد منصرف شدیم ؛ عرایض و نوشتجات زیادی بود که بایستی ملاحظه کنیم و احکام آنها صادر شود ؛ و مخصوصاً بعضی دستخطها بود که باید بخط خود مان بنویسیم فرمودیم حاضر گردید و تا دو ساعت از شب رفته مشغول اینکار بودیم بعد نوکرها مرخص شدند و قرق شد شام خورده استراحت کردیم (\*)

\* — روز دوشنبه چهاردهم — \*

امروز خیر کرده ایم باغ شمال برویم و سلام مختصری در آنجا منعقد شود که تمام طبقات نوکر و غیرهم را آنجا بحضور بیاورند . صبح سوار کالسکه شده حرکت کردیم ، بقدری جمعیت اطراف راه بود که دو صف و سه صف تا باغ شمال پشت در پشت برای دیدن ما ایستاد بودند و هنگام عبور ما سلام و صلوات میفرستادند و دعا میکردند و لعیهد ، و جناب اشرف صدر اعظم ، و نظام السلطنه ، و مجیر السلطنه ، و امیرمهداد جنگ در اطراف کالسکه بودند . آمدیم تا در باغ شمال از خیابان وسط وارد شدیم تماشای سبزه و اشجار و صفای باغ را میگردیم تا رسیدیم تخت جلوس در آنجا سابقاً تماماً یک قطعه چون بود ، حالا وضعی را بهم زده باغچههای کوچک و گلکاری کرده اند و وضع سابق از حالا بهتر بود \* خلاصه در جلوس در و در حوض تمام طبقات نوکر از نظام و لشکر نویسان و مسنوفیان و وجود و اعیان شهر تبریز و تجار معتبر و غیرهم ایستاده بودند . ما آمدیم جلوس در سردر صندلی گذاشتند نشستیم تمام حضار بطور دیه آمده از جلو ما گذشتند و لعیهد یک یک را معرفی میکرد ، الحق بسیار خوب اهالی آذربایجان و این مملکت را نگاهداشته نصاب و فرمایشات و دستورالعملهای ما را هیچکدام از دست نداد است ، همانطور که ما و امرشاه شهید رحمه الله علیه را تماماً بی زیاد و نقصان اجرا میداشتیم و لعیهد هم در امثال فرمایشات ما همانطور است . و قتیکه طبقه تجار از حضور میگذشتند آنها را نگاهداشته شرح بسوطة منصلی بانوان فرمایشات نمود ما ابتدا قدری توبیخ و سرزنش فرمودیم که چرا هم خود را فقط مصروف خریدن املاک و احتکار جنس نموده و کار تجارت را یکباره بدست خارجه انداخته ، و منافی که باید از راه تجارت برای دولت و ملت حاصل شود بدیگران واگذاشته خودشان چهار من غله دهات را حبس می کنند که از آن فایده برده کار معیشت را بر مردم بیچاره تنگ و سخت مینمایند ، بعضی عرایض در جواب عرض کردند که الحق مقبول و مسموع نبود امیدواریم انشاء الله از این سفر که مراجعت فرمودیم با تجار داخله قرار درستی بگذاریم که کار تجارت را که بمنزله روح مملکت است بقاعده اداره نمایند و املاک خود را فروخته سرمایه تجارت کنند و بمشارکت و اتفاق

بکارهای

بکارهای بزرگ سودمند دست زنند که هم دست آنها از احتکار جنس کوتاه و هم کار تجارت تا یکدرجه از دست خارجه بداخله رجوع شود . بعد تمام طبقات نوکر از لشگری و کشوری و غیره علی قدر مراتب اظهار تفقد و انفات فرمودیم . وزیر دربار و وزیرهایون هم حالا از شهر رسیدند . بعد از آنکه طبقات باریافتگان از حضور گذشتند ، آمدیم توی عمارت باغ شمال در اطرافهای طرف دست چپ که وارد میشود نشستیم ، این همان عمارت و اطاقهائی است که نایب السلطنه مرحوم بنا کرده و ما تعمیرات در آن نموده ایم قدری در آنجا نشسته چون هوا بیش گرم و حبس بود رفتم بالاخانه سردر اما محض اینکه جریان هوا سبب سرما خوردگی نشود فرمودیم ارسی طرف شمال را پائین کردند و فقط طرف جنوب باز بود هوای خوب معتدلی داشت همانجا نماز خوبی که ولعیهد تهیه کرده بود صرف نموده استراحت کردیم . طرف عصر رعد و برق مختصری شد از باغ شمال مراجعت بشهر نمودیم . وزیر دربار و وزیرهایون که در مراجعت بکارخانه قالی باقی مشهدی نجف کنبه رفته بودند از قراریکه عرض میکردند کارخانه خیلی معتبری احداث و دایر کرده است و وزیر دربار که شب باندرون آمد مفصلاً بعرض رسانید که چطور اطفال کوچک کار میکنند ، الحق کار خیلی بقاعده و خدمت عمده مملکت کرده است ، تا سه ساعت از شب رفته ولعیهد و وزیر دربار در اندرون بودند ، بعد مرخص شدند ؛ و ما نماز خوانده شام صرف کرده استراحت نمودیم (\*)

(\*) — روز سه شنبه پانزدهم — (\*)

صبح جناب اشرف صدر اعظم را خواسته با نظام السلطنه بحضور آمدند ، پاره فرمایشات لازم بود بنها فرمودیم ، و جناب اشرف صدر اعظم را بتلگرافخانه فرستادیم که احکام ما را بطهران و سایر ولایات برساند ، بعد چون عرایض و نوشتجات زیادی جمع شده بود با وزیرهایون و ندیم السلطان و وکیل الدوله و دیر السلطان همه را خوانده و جواب فرمودیم . بعد فرستادیم از دکان خواجه اول که از تجار مسیحی تبریز و از سنوات سابقه معروف حضور ماست قدری اسباب آوردند خریدیم ، یک اسباب گری که هفت سال قبل آورد بود ما بخریم و نخریدیم تا حالا در دکانش مانده و امروز باز آورد بود تا دیدیم فوراً شناختیم ، و فرمودیم این همان اسباب است که در آنوقت دیدیم تصدیق کرد ، بعد نماز خوردیم استراحت کردیم . عصر که برخاستیم رعد و برق شدیدی شد ، دیروز اجازه فرموده بودیم که سیف السلطان و ناصر خان و عمید حضور بروند در بانغمیشه شب را مهمان سالار اکرم باشند و صبح امروز به بابایخی رفته آنجا تماشا نموده و شکار کرده مراجعت نمایند ، غروب امروز آمده بودند ، و از قراریکه عرض کردند خیلی بلها خوش گذشته بود ، دوشکار هم صید کرده بودند ، امشب چند شب است که در شهر تبریز چراغان است ، و امشب علاوه بر چراغان آتشبازی منصلی هم ولعیهد گفته بود حاضر

کرده

کرده بودند ، وزیرهایونرا خواسته بودیم که روزنامه امروز را بفرمائیم بنویسد ، بواسطه دوری منزلش قدری دیر رسید اورا مرخص کردیم که باولیعهد بمنزل وزیر دربار برود و بانجا رقتند ، در ساعت سه ولیعهد و وزیر دربار بافاق درب اندرون آمدند آنها را بحضور خواسته قدری صحبت و فرمایش فرموده مرخص کردیم \*

—\*— ( روز چهارشنبه شانزدهم محرم ) —\*—

امروز باید بصوفیان برویم و راه شش فرسنگ است ، صبح اول وقت از خواب برخاستیم قدری که گذشت از اندرون بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم حاضر بودند جناب ثقة الاسلام و جناب آقا سید علی آقای یزدی و اولاد مرحوم آقا میر فتح هم بحضور آمدند حالت ثقة الاسلام اندک علت و نقادتی دارد جناب آقا سید علی آقا دعای سفر در گوش ما خواندند خلیفه ارمانه هم آمده بود ، و پرده خوبی که ارمانه تبریز از روی پرده کار زاپون با گلابتون دوخته بودند بحضور آورد ، بسیار خوب ساخته اند ، و خیلی زحمت کشیده شکل طاووسی است که از گلابتون دوخته و بافته اند جای تمجید و تحسین بود ، بعد ( مسیو پریم ) مدیر گمرک آذربایجان با اجزا گمرک بحضور آمدند بعد از آن سوار شده حرکت کردیم کویهای تبریز مثل روز ورود جمعیت غریبی بود ، جناب اشرف صدر اعظم در رکاب بودند و با ایشان صحبت میداشتیم بخارج شهر که رسیدیم قونسول انگلیس و قونسول اطریش بمشایعت آمده بودند ، مسیو ( بطروف ) قونسول روس چون بفته ناخوش شده نتوانسته بود اینجا حاضر شود ، لهذا نایب خود را فرستاده بود ، شهیندر عثمانی ، و قونسول فرانسه هم بعد از عقب آمده بمشایعت آمدند ، با قونسول انگلیس و اطریش قدری صحبت داشته مرخص شدند و ما رانندیم تا رسیدیم بنزدیک پل سنتح ، مظفر الملک حاکم ساوجبلاغ مگری خوانین و رؤسای عشایر ساوجبلاغ و مگری را که خلعت بانها مرحمت شده بود و پوشیده بودند بحضور آورد و مرخص شدند ، از پل سنتح که عبور کردیم ابری تیره هوا را گرفت و باران بارعد و برق شرع و عیبایدن کرد ما رانندیم تا بصوفیان رسیدیم طرف عصر رعد و برق زیاد تر شد ، وقتی که وزیر دربار و جمعی از عماله خلوت در حضور بودند و وزیرهایون روزنامه سفر را مینوشت یگد فعه از بیرون عرض کردند سیلاب سنتحی در رودخانه جاری شده است ، ما برخاسته برای تماشای آن لاجبقت آمدیم بیرون دیدیم سیلاب ادم موثق الملک را غلطانیده و میبرد رقتند از پائین دست برود خانه زده او را گرفتند و از سیلاب نجات دادند بعد وزیرهایون ، و ناصر خاقان بمنزل رفته معلوم شد سیلاب چادرهای وزیرهایون را برده و اسباب او را ضایع و خراب کرده جای سالمی باقی نگذاشته و عاقبت اضطراراً بجاده رطوبله پناه برده و شب را در انجا بسر برده است . چادر سالار اکرم و سیف السلطان هم که نزدیک چادرهای وزیرهایون بود همانطور

\* دوچار سیلاب شده خسارت و اذیت رسانیده است \*

—\*— ( روز پنجشنبه هفدهم ) —\*—

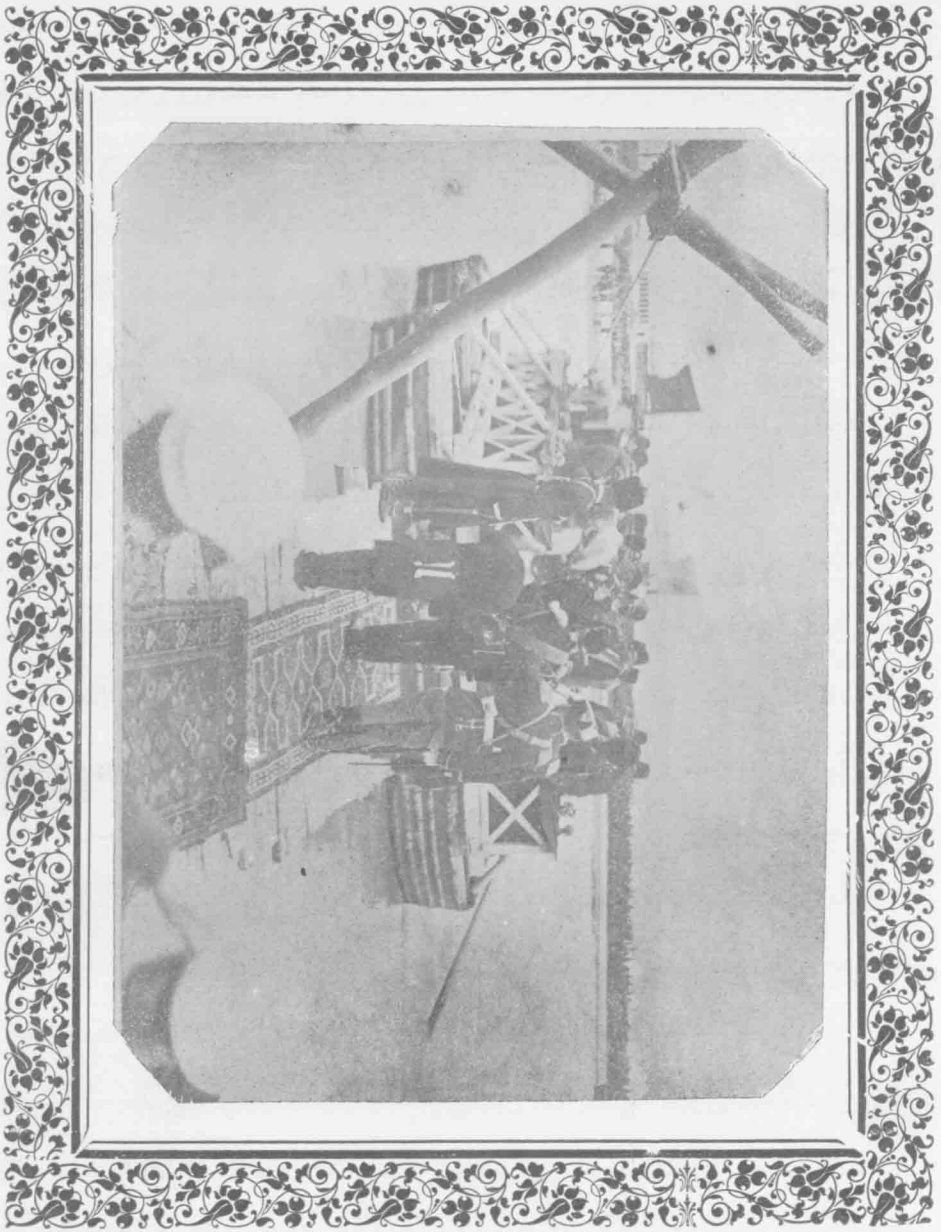
امروز از صوفیان باید بمرند برویم و چهار فرسنگ راه است ، صبح خیلی زود حرکت کردیم چون تدری زود بود هنوز ملتزمین رکاب همه حاضر نشده بودند اعتضاد السلطنه را فرمودیم آمدن کالسکه در حضور مایستاد برای مشغولیت باو صحبت میداشتیم ، بعد ولیعهد و نظام السلطنه از عقب رسیدند ، دم کالسکه قدری با ولیعهد صحبت و فرمایش فرمودیم ، امروز اطراف راه تا هر جا بنظر می آید بقدری باصفا و طراوت است که حد وصف ندارد طرفین جاگده یا زراعت یا چمن یا گل و لاله است و قدری که میگردد بکوه برقی میرسد که تازه بر فها آب میشود و از زیر آن سبزه نمایان میگردد ، الحق خوشتر از این منظر کوه و دشت و سبزه و کشت بتصور نمیاید . نزدیک مرند سواره ما کورا خوانین ما کو بحضور آوردند ، بعد علماً و اقایان و سادات مرندی که باستقبال آمده بودند بحضور رسیدند جمعیت مستقبلین از حد شمار بیرون بود ، قبل از ظهر وارد مرند شدیم ، منزل ما را خانه شجاع نظام که حاکم مرند است قرار داده اند و مشارالیه طاق نصرت باشکوه خوبی جلوه خانه خود زده بود ، بد خانه ندرت از چهار روز بر دربار بحضور آمد قدری صحبت داشتیم از عقب ما آمده بود ، شب را هم جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند بعضی عریاض و مطالب داشتند بعضی رسائیده جوابهای لازمه داده شد و رفتند ، این سفر پانزدهم است که ما بمرند می آیم اغلب سنوات اینجا آمده به یگانا ت بشکار میرفتیم جای خوبی است ، اشجار میوه و غیره خیلی دارد ، انشاء الله وقت مراجعت ما فصل میوه اینجا خواهد بود \*

—\*— ( روز جمعه هیجدهم محرم ) —\*—

امروز باید از مرند به ( گلین قیه ) برویم پنج فرسنگ راه است صبح برخاسته باز زود سوار شدیم هیچکس از نوکرهای معتبر در رکاب نبود که با او صحبت بداریم از منزل صوفیان زکام شده ایم و هنوز باقی است همه چارنده تا بمنزل آمدیم بعد از آنها استراحت مختصری کردیم ، عصر جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند بعضی مطالب بود عرض کردند و جوابهای لازمه داده شد ، وزیرهایون آمد روزنامه دو روزه را که نوشته نشده بود فرمودیم نوشت ، نزدیک غروب و وزیر دربار بحضور آمد ، با ایشان قدری صحبت و فرمایش کرده قرق فرمودیم ، تا سه ساعت و نیم از شب رفته در حرمانه بودیم ، چون وزیر دربار عرض کرده بود بواسطه رطوبت هوا نباید در چادر بخوابیم برای ما از خانه رعیتی گلین قیه یک بالکن و یک طاق خوبی انتخاب و معین کرده بودند وقت خواب در انجا رفته استراحت کردیم

—\*— و از همه شب بهتر خوابیدیم \*





عبور اعلی حضرت قدر و قدرت شهر یاری ارواح العالمین فضاها از رود اس مع صاحب جنسیان دولت پهلوی و سیه و ملتان مین  
رکاب مبارک بطرف جلفا و قفقاز. در عکاسخانه مبارک گرا اوور شده در مطبعه مبارک شاهنشاهی بطبر رسیده طهران ۱۳۱۹



قفقاز

قفقاز و ( مسیو کاخانسگی ) کارگزار مهمام خارجه روس در تفلیس از جانب وزارت خارجه باستقبال آمده اند ( مسیولین وین ) رئیس پستخانه و تلگرافخانه های قفقاز ( مسیو کوزین ) معاون رئیس پست و تلگراف ( غوبرناتور ایروان کنت طیزن هوظن ) حاکم ایروان ( کنل فون ویرنوتی ) رئیس مهندسین حکومت ایروان ، غیر از اینها صاحب منصبان مختلفه از قزاق و غیره هم خیل آمده و همراه هستند . از این اشخاص کسی را که سابقاً دیده و از قدیم می شناسیم ( مسیو کاخانسگی ) است آدم بسیار خوبی است تقریباً بیست و پنج سال قبل نایب جنرال قونسولگری تبریز بود و آنوقت سیل های زردنازک بلندی داشت ، بعضی از اوقات که بشکار میرفتیم همراه ما می آمد و توله داشت موسوم به ( سلمن ) و خوب توله بود بمایشکش کرد ؛ خیل جوان محبوب و مطلوبی بود ؛ حالا که او را دیدیم پیر مرد شده است و این اوقات چنانکه اشاره کردیم در تفلیس از طرف دولت روسیه بمنصب کارگذاری خارجه برقرار است . باری بامهماندارها تفقد نموده و قدری صحبت داشتیم بعد مرخص شده رفتند ، نهار خوردیم . و چون خدام حرم میخواستند وقت رفتن و عبور ما از رودخانه تماشا کنند ، و عمارت پستخانه خوب مشرف بر رودخانه نبود دوباره اینجا را که منزل ما و مشرف به ارس است قرق فرمودیم و حرم اینجا آمدند تا دو ساعت بغروب مانده که وقت حرکت ما بود جناب اشرف صدر اعظم فرستادند که موقع حرکت است از اندرون بیرون آمدیم ، و لیعهد همراه ما بود جناب اشرف صدر اعظم ، وزیر دربار ، موثق الدوله ، وزیر همایون ، ارفع الدوله ، و امین حضرت بالباس رسمی در جلوس حاضر بودند ، و طرفین راه را ایرانیها و اهل اردو و افواج و سوار حاضر رکاب و موزیکانچیا و قزاقها که همراه هستند گرفته تالب رودارس با کمال نظم صف بسته ایستاده بودند . قایق مارالب رودخانه حاضر کرده بودند توکل بفضل خدای تعالی نموده داخل قایق شده روی صندلی که برای ما گذاشته بودند نشستیم ، اشخاصی که در قایق ما بودند از اینقرار است ، و لیعهد ، اعتضاد السلطنه که جلوس ایستاده بود و تماشا میکرد ، جناب اشرف صدر اعظم ، و وزیر دربار ، و وزیر همایون ، و امین حضرت که قوری آب بخ دردست داشت جلوروی ما ایستاده مشغول عرض و صحبت بودند حاجب الدوله ، و آصف السلطنه هم همراه ما بمشایعت می آیند و از آنطرف بر میگردند . موثق الدوله ، و امیر بهادر جنگ هم توی قایق ما بالباس رسمی ایستاده مراقب حالت ما بودند ؛ قایق ما را عمله جات که لخت شده اند توی آب باطناب میکشند . وضع این رودخانه در اینجا اینطور است که بواسطه بلندیهای زمین که در وسط رودخانه پیدا شده و در واقع جزیره تشکیل داده است رودخانه را بدو شعبه منشعب کرده است از یکطرف قایق را کب را میرساند بجزیره از آنجا پیاده شده داخل جزیره میشود و از طرف دیگر قایق روسیها سوار میشود که بامفتولی از آهن مثل طناب کلفت مهار کرده بساحل آنطرف میکشند و را کین را با کمال

سهولت بخشگی میرسانند . خلاصه ما قدریکه با قایق رفتیم بلند شده بطرف ایران و اهالی خودمان دستمال تکان داده اظهار لطف و مهربانی کردیم که یک مرتبه تمام مردم صداها بدعا و سلام و صلوات بلند کرده هیجان غریبی برای آنها دست داد . بامهم حالت موثری رخ نمود ، قایق ما بمحاذی جزیره رسیده قدری از راه و رسم معمول باین ترتی رفت ، خیلی اسباب اضطراب مردم شده بود بحمدالله سالعالمجزیره رسیدیم و از آنطرف سوار شده بساحل روس رفتیم ، ابتدای خاک روس امیرال مهماندار ایستاده بود و سایر صاحبمنصبان روس را که باینطرف نیامده بودند با کمال احترام و ادب در حضور ما معرفی کرد اینها همه برای تشریفات ورود ما حاضر شده بودند مهماندار نطق رسمی مفصلی نمود ، ما هم جوابی که شایسته بود دادیم ، جنرال پیری هم اینجا جلوراه بحضور آمد و معرفی خودش را نمود که رئیس پلیس و سواره قزاق قفقازیه است اسمش ( ) است بعد وارد اطاقهایی که برای ما حاضر کرده بودند شده شکر الهی را بجای آوردیم که صحیح و سالم وارد خاک خارجه شدیم ، و در حقیقت از اینجا ابتدای مسافرت فرنگستان است . بعد دودسته قزاق آمده در جلو ما مشق کردند باز وقت غروب باران شروع باریدن کرده و اسباب آتشبازی را که در جزیره وسط رودخانه برای تشریفات ما حاضر کرده بودند ضایع و خراب نمود . ساعت دوازده شب رفته شام خوردیم و زودتر خوابیدیم زیرا که امروز تا یکدرجه خسته شده بودیم ، امروز وقت غروب اعتضاد السلطنه را بوزیرهایون فرمودیم برد پیش امیرال مهماندار ملاقات نماید ، و از قول ما بگوید این بسرو لیعهد و طرف مرحمت ماست مخصوصاً باحوال پرسی شما فرستادیم ، امیرال ارسنیف خیلی با مهربانی و ادب و احترام کرده تا بیرون در اورا استقبال کرده و در مراجعت بمشایعت آمده بود جمعیت زیادی از ملتزین رکاب و اهالی اردوی ما از نوکرها و خواجه هانا اینجا هم همراه آمده بودند شب آنها را مرخص فرمودیم مراجعت نمودند ، حاجب الدوله ، و آصف السلطنه هم از اینجا مرخص شده رفتند . امشب تا صبح اتصالاً باران می آمد ( )

روز دوشنبه بیست و یکم محرم

چون در این دو روزه باران زیادی باریده راه از اینجا به نخجوان که شوشه است و در جلورودخانه دارد قدری خراب کرده یک پل هم که نزدیک نخجوان است خراب شده ازین راه تلگراف کرده بودند به امیرال که امروز حرکت ما از طرف جلفا به نخجوان غیر ممکن است باید توقف کنیم و رئیس پستخانه و طرق و شوارع روس از اینجا عمه جات و مأمورین زیاد فرستاده است که راه را مرمت و اصلاح نمایند لهذا امروز قرار بر توقف در جلفا شد صبح که از خواب برخاستیم معلوم شد ناصر الملک و ظهیرالدوله هم که جزو ملتزین رکاب هستند و همراه ما بفرنگستان می آیند و از راه رشت بیادکو به و تفلیس رفته بودند شب ساعت پنج آمده وارد جلفا شده اند و خیلی در راه از باران و سیل بلنهابد گذشته است خلاصه ولیعهد و نظام السلطنه صبح زود بحضور آمدند و مدتی

و مدتی در حضور ما مانده مرخص شده رفتند اردوی ما که از آنطرف ارس نمایان بود خیلی وضع غریبی داشت بعضی چادرها افتاده و بعضی بواسطه باران سرپا مانده دسته از مردم بار کرده میروند و بعضی مانده و کنار ارس آمده بطرف ماباکال تا سف نگاه میکنند حرمانه کالسنگه های ایشان حاضر شده مشغول رفتن هستند قایق میان ارس هم متصل در حرکت است و نوکرهای مسافرین می آیند و میروند ما هم در جلو ایوان اطاق خودمان با دور بین تماشا میکنیم وقت ظهر نهار آوردند در سر میز خوردیم جناب اشرف صدر اعظم و سایر ملتزین هم در یک اطاق بزرگ دیگر که نزدیک منزل امیرال است نهار میخورند بعد از نهار ما خوابیدیم بیدار که شدیم جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم قدری فرمایشات شد و وزیرهایون روزنامه نوشت آخر کسیکه از حضور مرخص شده رفت سیف السلطان و سالاراکرم بودند که وقت عصر رفتند بطرف ایران که در تبریز و حدود آذربایجان بمانند تا ما مراجعت کنیم شب از جناب اشرف صدر اعظم تحقیق کردیم که فردا چه وقت موقع حرکت است عرض کرد ده بودند صبح اولو ده سه ساعت ایرانی که بساعت فرنگی شش ساعت از نصف شب گذشته است ساعت دو از شب رفته شام خورده خوابیدیم که صبح زودتر بیدار شویم \*

سه شنبه بیست و دوم

امروز بیدار جلفا به ( باشنوراشین ) برویم ولی از نخجوان زیاد تر زرقیم صبح زود که از خواب برخاستیم معلوم شد تلگرافی که وقت ورود خودمان باعلیحضرت امپراطور روس نموده و ایشانرا اطلاع از ورود خودمان بخاک روسیه داده بودیم جوابش از روی کمال موذت و مهربانی از طرف ایشان رسیده است که ترجمه سؤال و جواب از قرار ذیل است

( صورت تلگراف من باعلیحضرت امپراطور )

بیاک مسرت تازه وارد مملکت اعلیحضرت امپراطوری شدم و در آنجا امیرال ارسنیف جنرال آجودان آن اعلیحضرت و کلنل ژوکوچ دیلکار ابا صاحبمنصبان بزرگ قفقاز بطریق الیق از من پذیرائی کردند باشعف تمام بر خود فریض می شمارم که تشکرات قلبی خودم را در مقابل این قسم تشریفات شایان باعلیحضرت امپراطوری اظهار نموده و وادعیه خالصانه خودم را برای بقای سلامت و دوام خوشبختی آن اعلیحضرت بیان نمایم از اعلیحضرت امپراطوری خیلی متمنی هستم که تحیات و سلام محترمانه مرا با اعلیحضرتین امپراطریسها ابلاغ فرمایند

( جواب اعلیحضرت امپراطوری بمن )

از خبر بهجت اترتشریف فرمائی اعلیحضرت هایونی بمملکت من بلانها به مسرور شدم امیدوارم که اعلیحضرت هایونی در این سفر طولانی که در پیش دارند خسته نشده و از مزاج مبارک بکلی رفع کسالت بشود اعلیحضرتین

امپراطریسها

امپراطر یسها مرار سالت داد ه اند که تشکرات ایشان را در مقابل بیانات محبوب آن عالی حضرت اظهار نمایم  
( نیکلا )

خلاصه از عمارت بیرون آمدیم ، تمام کالسگه های ما و ملتزمین و مهماندارها حاضر بود بیاری خدای تعالی  
سوار شدیم ، جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار را هم بجهت تنهایی در کالسگه خود مان احضار کرده  
نشستیم و براف افتادیم . سایر همراهان هم هر یک در کالسگه خود سوار شده حرکت کردند ، تازه در جلغای  
روس دولت روسیه بنای شهر گذارده و عمارات تک تک ساخته و طرح خیابان انداخته اند بعد خوب خواهد  
شد ، ما هم خیال داریم در طرف مقابل همینطور بنای آبادی معتبری بنماییم ، قدریکه رفیق راه سر بالائی و  
زمینها بواسطه کثرت بارندگی گل بود ، و کالسگه ما چون کوچک بود قدری تکان میداد تا رسیدیم  
با ستاسیون اول که موسوم به ( النجه چای ) و پانزده ورس راه است اسب عوض کردند و قدری  
استراحت نموده فرمودیم کالسگه ما را عوض کردند ، کالسگه بزرگتری که لاندواست و برای جناب  
اشرف صدراعظم آورده اند برای ما حاضر کرده کالسگه ما را بجهت ایشان بستند و براف افتادیم ، باز جناب  
اشرف صدراعظم و وزیر دربار پیش ما بودند و وزیر دربار کتاب تورد و مند برای ما میخواند ،  
از اینجا بعد راه بهتر شد ، نزدیک نخجوان جمعیت زیادی از ایرانیهای متوفقین خاک روسیه و اهالی خود نخجوان  
و ارامنه و غیره هم با استقبال آمده بودند از دیدن ما وجد و سرور غریبی داشتند و متصل صداهای بدعا  
و صلوات بلند میکردند و گاهی هم با صرار روسیها هورا ( که کلمه دعا و سلامت خواهی آنهاست )  
میکفتند . آمدیم تا وارد شهر نخجوان شدیم وضع شهر و باغات این شهر خیلی شبیه بمرند و آبادیهای صفحات  
ایران است ، اغلب خانها هم بوضع قدیم است ، الا اینکه حالات تک تک خانه بوضع روسیه میسازند ،  
قریب بظهر وارد منزل شده نماز خوردیم همراهان هم در ایوان جلواطاقهای مانهار خوردند ، امروز در  
جلو راه يك قله کوه بلندی که شبیه بکله قند است و منفر د آرز زمین سر بر آورده و موسوم به ( ایلان داغی )  
است دیده شد کجای غراب و تماشا را داشت ، معلوم شد این کوه جای سختی است چشمه ای هم دارد  
و یکنفر هم سالهاست گوشه گیری اختیار کرده رفته است در این کوه معتکف شده است . چند نفر  
قرآق امروز همراه ما بودند خواستیم بانها حرف بزیم ترکی نمیدانستند ، و از قراریکه عرض کردند مذهب اینها  
مثل روسیها ارتودکس گرگ است ، اما زبانشان نه ترکی است و نه روسی زبانی مخصوص برای خود دارند  
خلاصه بعد از نماز خوابیده وقت عصر که بیدار شدیم بعضی دستخطها و احکام بود بوکیل الله وله  
فرمودیم نوشت و با پست بطهران برای شعاع السلطنه فرستاده شد يك تلگراف هم وقت ورود از سلامت  
خود مان بولیعهد و شعاع السلطنه فرمودیم وزیر دربار فارسی بخط فرانسه نوشت و دادیم مخا بره

نمایند

نمایند وقت غروب موزیگا نچها شروع کردند . بموزیک زدن همراهان و ملتزمین ما يك ساعت و نیم از  
شب رفته شام خوردند و ماد و ساعت از شب رفته شام کردیم از اطاق ماسر میز نوکرها بیدار بود  
بعد از شام نماز خوانده استراحت کردیم

از ( النجه چای ) تا نخجوان بیست و چهار ورس راه است که هر هفت ورس تمام يك فرسنگ ایرانی است  
\* — ( روز چهارشنبه بیست و سوم محرم ) — \*

امروز باید از شهر نخجوان به ( باشتوراشین ) برویم چون همه روزه با کالسگه چا پاری این راه را طی  
میکنیم موافق قرار داد مهماندار باید در شش ساعت بعد از نصف شب که تقریباً يك ساعت متجاوز  
از اقیاب میگردد حرکت شود ، لهذا ناچار یکساعت قبل از وقت حرکت باید بیدار و حاضر حرکت شد ، همینکه  
از روی وقت رخت پوشیده حاضر شدیم امیرال مهماندار آمده بعرض رسانید که کالسگه حاضر است آمدیم  
بیرون باز همان تشریفات دیروز که وقت ورود حاضر بود از قبیل صاحبمنصبان و قشون و غیره تماماً حاضر  
شده و همانطور مردم در سر راه اجتماع نموده بودند ، بکالسگه نشسته جناب اشرف صدراعظم و وزیر  
در بار را باز بکالسگه خود مان خواسته نشانیدیم و حرکت کردیم . نخجوان شهر کوچک قشنگ خوبی است  
و تازه رو با بادی گذاشته ، قدریکه راه رفیق رسیدیم بقریه ( بیلوک دوزا ) اینجا پیاده شدیم اسب عوض  
کردند ، از نخجوان تا اینجا بیست و یک ورس است ، راه شوسه امروز بهتر از دیروز است و کم خویتر  
میشود . اینجا يك فنجان چای صرف کرده همینکه کالسگه ها حاضر شد ، امیرال ارسنیزف باز آمده عرض  
کرد کالسگه ها حاضر است واقعا این مرد بقدری ادب و مهربانی و حسن پذیرائی بجای آورد که مافوق ندارد  
خیلی خوش اخلاق و محبوب القلوب و بامهر و مراقب اداب و احترامات است متصل میاید میبرد چه میل  
دارید کالسگه چه طور برود راحت شما در چه است با همراهان هم شنیدیم خیلی بامهر و محبت سلوک  
میکند ، خلاصه سوار شدیم از اینجا وزیر دربار ، و وزیرهایون راد کالسگه خود مان نشانیدیم ، و در  
بین راه صحبت میداشتیم و گاهی وزیرهایون کتاب ( تورد و مند ) میخواند و خاطر ما مشغول بود  
راه زیاد است ، از اینجا کوه آقری داغ بزرگ و کوچک پیدا است خیلی شبیه است بکوه دماوند همیشه پوشیده از  
برف است ، و غالباً قله آن برومه دارد ، آقری کوچک از دولت ایران و آقری بزرگ سرحد خاکسه دولت  
است که روس و ایران و عثمانی باشند ، رودخانه ارس هم اغلب جاها پیدا است و خیلی نزدیک براد امروز  
است ، کوههای طرف ما کوه هم خوب پیدا است دوسه درخت در راه دیدیم که خیلی قشنگ بود سبز و  
مدور مثل گنبد و یکی از آنها درخت بلندی هم پهلویش واقع شده بود مثل گلدسته که جلو گنبد باشد تماشا  
داشت قطعه خاک نیم دایره هم که در سرحد از ریایجان دولت روس بعوض فیروزه که در طرف بخنورد از ما

خواهش





يك چادر آفتابه لگن خواسته وضوئی بجهه ساخته نماز خواندیم ملتز مین هم هر کدام در چادر خود راحت کرده بعد از پنج دقیقه امیرال عرض کرد کالسگه ها حاضر است سوار شدیم از این استاسیون جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در کالسگه ما آمدند ؛ از اینجا بشهر ایروان باید برویم و بیست و هشت ورس راه است ، باز در راه ده و آبادی و زراعت است که متصل دیده میشود قدری که آمدیم مستقبلین ایروانی جلوراه آمده بودند ؛ و سواره اطراف کالسگه ماتاخت میکردند ، باران هم نم نم می بارید ، نزدیک شهر جمعیت زیادی از مسلمانها و ارامنه و فرنگیها از شهر تا مقدار زیادی از راه پیاده با استقبال آمده ایستاده بودند . هر چه ارمی و روس و فرنگی بود هورامی کشیدند ، و مسلمانها تمام صلوات میفرستادند ، و صداها بیاعلی باند میکردند ، و بعد از صلوات برسم و عادت مسلمانان این حدود دست بصورت و ریش خود میآلیدند ، آمدیم تا وارد شهر ایروان شدیم ، این شهر باره و حصار درستی ندارد ، و بناها و عمارات مختلط است از عمارات جدید که بعضی خانها بطرح فرنگستان ساخته شده و میشود و عمارتهای قدیم طرح ایرانی که مشترك از ایرانی و فرنگی است . در لب بامها و توی اطاقها از جلو پنجره ها تا سطح کوچه مردم ایستاده تماشا میکردند و هورامی کشیدند و اظهار بشاشت زیاد مینمودند ، از كوچه بكوچه گذشته تارسیدم بجلو عمارت دولتی که دار الحکومه ایروان است و آنجا را برای منزل مامعین کرده اند در ابتدای این محوطه طاق نصرت باشکوه متمازی بیاداشته و در آنجا سیرق شیر و خورشید افراشته و اشعار فارسی در تهیت ورود ما بخط خوش نوشته اند . يك طرف این ایوان پارک عمومی و طرف دیگر عمارت دولتی است ، در جلو عمارت دولتی تمام صاحبمنصبان نظامی و قلمی ایروان ایستاده بودند و مراسم سلام و احترام بجا آوردند آنجا پیاده شده دسته قشون منظمی هم ایستاده بود از صاحبمنصبان و قشون احوال پرسی شد امیرال ببلغ تفقد و احوال پرسی ما را به آواز بلند بانها نموده آنها هم اظهار شکر گذاری کردند ، تا سرصف سرباز رفته و مراجعت کرده وارد عمارت شدیم ، باران شدت کرده و سرداری ما قدری تر شده بود باطاق دیگر رفته سرداری را عوض کردیم ، جناب اشرف صدر اعظم آمدند عرض کردند امیرال آرسنیف تمام صاحبمنصبان ایروان را در اطاق مخصوص حاضر کرده است که ما بانجا برویم همه را در حضور مامعرتی نماید ، ما باطاق مزبور رفته دیدیم تماماً حاضرند بالباس خوب و وضعی خیلی منظم ، حاکم ایروان آنها را يك يك بامیرال میگفت و او بمامعرتی مینمود ما هم هر يك علی قدر مراتبهم اظهار مرحمت کردیم ، مخصوصاً بجا کم و کلاتر که بهمان رسم معمول روسیه در بدو ورود ما نان و نمک آورده بودند بعد مراجعت باطاق خودمان نموده راحت شدیم اغلب همراهان ما در هوتل که واقع در جلو عمارت ماست منزل دارند ، کسیکه در عمارت دولتی نزدیک ماست منحصر بجناب اشرف صدر اعظم ، و وزیر دربار ، و وزیرهایون ، و امین حضرت ، و موثق الملك ، و مصدق الملك ، باعماله جات آبدارخانه و رختدارخانه است

ناصر

ناصر خاقان هم پهلوی وزیرهایون است ، خلاصه قدریکه استراحت کردیم شکر و حمد الهی را برای صحت و سلامت مزاج خودمان بجا آورده باطاق رفتیم که شاه شهید در زمان ولایت عهد بدیدن نیکلای اول امپراطور روسیه آمده بودند ، و این اطاق معروف باطاق نایب السلطنه مرحوم است ، و خیلی قدیمی است آئینه کاری و در و پنجره بوضع قدیم دارد و منظرش باغچه کوچك باصفائی است ، بعد باطاق کوچکی که پهلوی این اطاق بود رفته خلوت کردیم ، و آقا سید حسین پسر آقای بحرینی را باز بمناسبت ماه محرم مفرمودیم آمد آنجا روضه خواند و ذکر مصیبتی کرد ، بعد از روضه کاغذ و دستخط زیادی بخط خودم بطهران نوشتم و تلگراف ورود خودمان را بولیعهد و شعاع السلطنه و وزرا نموده ، بعد آمدیم بتالار بزرگ که نگاه بکوچه میکند ، جلو منزل ما چراغان قشنگی نموده اسباب آتشبازی هم فراهم کرده اند ، اما باران نمیگذارد مرتب باشد ، الحقی برای تشریفات ورود ما از هیچ چیز فر و گذارنموده اند ، وقت ورود ما در جزو اعیان شهر علمای ایروان هم در پهلوی صاحبمنصبان ایستاده بودند ، از آنها هم احوال پرسی نموده و اظهار التفات مخصوص کردیم ، هنگام ورود بجلو عمارت اسبهای کالسگه ما از کثرت هورا و غوغای سلام و صلوات مسلمانها کم مانده بود دیوانه شده کالسگه را بردارند الحمد لله بخیر گذشت ، تشریفات ورود ما با ایروان مثل شهرهای داخله خودمان خیلی مفصل بود ، و الحقی شهر بسیار خوبی است ، يك تپه مرتفعی متصل بشهر است که از بالای آن پائین درخت کاشته جنگل کرده اند و کم کم همه این حدود را میخواهند دستی جنگل نمایند ، امروز وزیرهایون همه جامه اقب و ملتزم حضور ما بود که از وقایع و حالات سفر درست بخاطرش سپرده تا در روز نامه بفرمائیم بنویسد ، از ابتدای ورود ما تا حالا که دو ساعت از شب میگذرد هنوز جمعیت و ازدحام مردم در کوچه بهمان نظور باقی است . و میخواهند ما را ببینند ، قدری که راحت شدیم رفتیم جلودری که نگاه بکوچه میکند پرده را بالا کردیم توی كوچه هم از چراغان منور بود و هم آتشبازی و مهتاب روشن میکردند ، همینکه مردم ما را دیدند بکدفعه بنای هورا گذاشتند ، و مسلمانها یاعلی گفته خیلی اظهار خوشوقتی کردند ، ما هم دستمال برای آنها تکان داده دوباره آنها فریاد و هورا کشیدند ، خلاصه قدری توقف کرده بعد رفتیم باطاق خودمان شام خورده خوابیدیم (\*)

(\*) روز جمعه بیست و پنجم (\*)

امروز بواسطه اینکه به امیرال آرسنیف خبر رسید که راه از آقسطفا به بادکوبه را باران خراب کرده و میخواهند تعمیر کنند و وقت لازم دارد قرار شد در ایروان آفاق کنیم تا خبر سلامت راه برسد ، در ضمن هم بجهت رفع خستگی راحتی کرده باشیم ، صبح که برخاستیم حمام خبر کرده بودیم سوار کالسگه شده رفتیم بحمام که خارج از این عمارت است و وزیر دربار هم همراه بود وقت رفتن بحمام باز بواسطه جمعیت و ازدحام

مردم

مردم که فریادها بصوات و یا علی و هورا باندمیکرند سبهای کالسه رم کرده نزدیک بود کالسه را بردارند خداوند تفضل کرد بخوشی و سلامت رد شدیم ، وضع حمام ایچامل حمامهای تبریز است که خزانه آب گرم و خزانه آب سرد دارد زمین حمام را هم از جلو آفرش کرده بودند حمامی نبود دو ساعت بظهور ماند از حمام مراجعت بمنزل کردیم توی کوچه و معبر و جلو عمارات که پارکد واتی است باز اجتماع مردم و صدای هورا در کار بود فرمودیم میرزا ابراهیمخان عکاسباشی عکسی از آنها برداشت ، بمنزل رسیده میخواستیم نهار بخوریم وزیرهایون مشغول نوشتن روزنامه و وکیل اندوله در کار نوشتن دستخط از جانب مابظهران بود ، در آن بین آسمان را ابر فرو گرفته و کم کم میترید بعد بطوری هواتاریک گردید که اطافها محتاج پیراغ شد یکمرتبه رعد و برق شدت کرده شروع بیاریدن باران و تگرگ نمود و تگرگ چنان شدت کرد که آدمیم دم پنجره تماشا کنیم دیدیم تگرگهای بسیار در شتی در کال شدت می بارد بطوریکه تمام درختهای باغچه را خزان کرد و سیلاب از اطراف کوچه و خیابان جاری شد ، وزیر دربار و سایر نوکرها جمع شدند فرمودیم چند دانه تگرگ برداشته آوردند بقدر گردوی کوچک و بزرگ محققا زیاد داشت بقدر نیمساعت این تگرگ بهمین شدت بارید ، عقیده ما این است که در شهر ایروان و هر جا که باریده باشد سردرختی و حاصل زراعت را بکلی خراب کرد ماست مگر انشاء الله خدا رحم کرده رگ کوچک باشد که همه جار آنگرفته باشد \* حقیقه هنگامه برپا کرد تمام نضای باغچه و کوچه مملو از تگرگ شد مثل اینکه برف باریده باشد بعد که تگرگ قطع شد نهار خوردیم ، طرف عصر عرض کردند خلیفه اعظم ارمانه که در اوچ کالیسا منزل دارد میخواهد بملاقات مایاید اجازه فرمودیم تدری که گذشت هوا باز و آفتاب شد دوباره جمعیت مردم در خیابانها برای دیدن خلیفه جمع شدند ، از پشت پنجره تالار نگاه میکردیم دیدیم از کنار میدان ابتدا یکدرشگه می آید که دوفتر بالباس سبز توی آن نشسته و دوفتر در دست دارند و از عقب آنها درشگه دیگری است که یگنفر در آن نشسته بالباس و کلاه سیاه مثل لباس معمولی کشیشان و یکصای بلند مطلا در دست دارد که در مقابل سینه خود مستقیما نگاه داشته است از عقب سر او کالسه لاند می آید که کشیش بزرگ کلاه سیاه و لباس خارا ی بنفش در آن سوار است و پشت کالسه اود و فتر بالباس سبز ایستاده و در حرکت هستند سه کالسه دیگر هم از عقب سر اوست که چند نفر کشیش دیگر سوارند و باین ترتیب و تشریفات یکدوره میدان و پارک را طی کرده بطرف عمارت ما آمد ، خبر آوردند که باید یک نفر از نوکرهای محترم ما استقبال او نازد یک در ورودی بود وزیرهایون را فرمودیم کشیش اعظم را استقبال کند ، در اطاق ما هم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار ، و ارفع الدوله حاضر بودند امیرال ( آرسنیف ) و مسیو ( کاختنسکی ) هم از منزل خودشان که در همین عمارت ماست آمدند جلویله و خلیفه را استقبال نموده وارد اطاق ما کردند و همراهان

او بعضی که بر قها و عصا داشتند دم در ایستاده خود خلیفه نزدیک آمد و مترجم او هم پهلوی او بود سه نفر کشیش محترم دیگر هم عقب سر او بودند ، از خلیفه احوال پرسیدیم ارفع الدوله بفرانسه بمترجم او گفت و مترجم بزبان ارمنی بخلیفه تبلیغ کرد این خلیفه بزرگ هیچ زبانی غیر از زبان ارمنی نمیداند . خلیفه دعای مفصلی کرد و از خداوند سلامت و صحت ما را تا مراجعت بمملکت ایران مسئلت نمود ما هم اظهار امتنان کردیم و نیت خود مان را در آسایش حال کلیه ارمانه ایران اظهار داشتیم او هم اظهار شکر گذاری نمود از اینکه همه ارمانه ایران در کمال آسودگی هستند و ما را دعوت کرد که در مراجعت از فرنگستان باوچ کلیسا برویم و قبول کردیم که انشاء الله پس از مراجعت همانطور که شاه شهید رحمة الله علیه بانجا تشریف بردند ما هم برویم . بعد خلیفه و همراهان اورفتند اسم خلیفه اعظم ( مگرد بیج ) و مرد خوشروی محترمی است تقریبا هشتاد و پنج سال دارد بلند قامت و خوش بنیه و ریشش بلند سفید و سیاه و لباسش با سایر کشیشان فرقی که در دهان است که نوشتیم ، مال دیگران سیاه و از اورنگ باد نجانی روشن است خیلی با منات حرف میزند \* خلاصه امر روز در اینجا پسر اقبال السلطنه مرحوم که حاکم حالیه ما کواست بحضور آمد بعضی بنی اعمام او هم بودند حاجیم ابریشمی و بیضی امعه دیگر از ارمانه ما کو تقدیم کرد چون ناخوش است برای معالجه مرخصش کردیم که ناقلس و آنظر فها برود ، بعد جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمده عرض کردند امیرال و حاکم ایروان عرض میکنند که تشون ساخلوی ایروان میخواهند در جلو عمارت آمده همانطور که رسم دارند با علیحضرت امپراطور دعای میکنند در حضور ما بایشان و ما دعا کنند اجازه فرمودیم و در جلو راه پله عمارت که بخوبان نگاه میکرد صندلی گذاردند رفتم نشستم جمعیت تماشائی هم از زنهای فرنگی و مردم مفرقه زیاد ایستاده بودند قزاقها که در جلو صف کشیده ایستاده بودند یکدفعه اجماعا شلیک تفنگ کردند ، بعد بما و اعایحضرت امپراطور دعای بلند نموده هورا کشیدند ، بامیرال فرمودیم از تمام آنها احوال پرسیدیم نماینده همینه از جانب ما احوال پرسید کرد تمام تشون یکران هورا کشیده بعد از جلوما د فیله کردند امیرال آرسنیف و کنتل که اجودان حضور امپراطوری است نیز در جزو صاحب منصبان از جلوما گذشتند ، بعد سر بازها و قزاقها گذشتند بعد توپخانه سواره قزاق گذشت هر چه توپ در اینجا دیدیم هشت سانتیمتری است این قسم توپ مختص بسواره است بعد از تمام د فیله آمدیم با طاق خود مان ، امیرال آمده عرض کرد که تار قدیم روسیه را چند نفر از قزاقها بلد هستند و میزند اگر میل دارند بیایند بزنتد فرمودیم چه ضرر دارد آمدند زدند و رقص عجیب و غریب مضحکی کردند دست و پای خود را کچ و چوله میکردند ، شکل تار آنها برخلاف تار ایران مثلث است آواز هم خواندند تازگی داشت ، نت او را گرفتیم که بموزیگانچههای خود مان یاد بدیم

بعد باطوق شام رفیق ناصر الملک را خواستیم بعضی تلگرافات فرانسه فرمودیم بطهران بنویسد \*

\* — (۵۳) — روز شنبه بیست و ششم محرم — \*

امروز حرکت بطرف (دلیژانس) است ، از قراریکه خبر آوردند وبامیرال تلگراف شده است راه بادکوبه اصلاح شده ، اما راه آهن از بادکوبه به ولاد قفقاز خراب است ومشکل است باین زودی اصلاح شود . چون قرار بود از اینجا که میرویم در اقسطفا به راه آهن سوار شده به بادکوبه وودلاد قفقاز برویم ؛ دیگر بتفلیس برویم که از کوه بزرگ قفقاز که قاف معروف است عبور کنیم ؛ اما خرابی راه مارا مجبور کرد که بتفلیس رفته واز همان کوه بزرگ گذشته انشاء الله به ولاد قفقاز واز آنجا بفرنگستان برویم خلاصه صبح زود سوار شدیم باز جمعیت مردم حاضر بودند ، اسبهای کالسکه چاباری از اینجا بهتر شده است یک خیابان وسیع طولانی را طی کردیم که از وسط شهر وجلو عمارت منزل ما بیکر است بطرف کوه و همان جنگلهای دستی میروند و آخر شهر متصل بکوه است از هنا بجا راه سربالا میروند قدری که بالارفتیم شهر ایروان در زیر پای ماسین وخرم و باصفا پدید آید . کوه آفری داغ هم از پشت شهر بر برف و بلند مثل کوه دماوند وقله اش در حجاب ابر در کمال قشنگی نمایان ورویه مرتفعه دور نمای خیلی خوش منظری مشهود نظر بود . جناب اشرف صدراعظم ووزیر دربار در کالسکه مابودند ، و محبت کنان میرفتیم هر قدر بالاتر میرفتیم سبزه و صفا و لطافت هوا زیاد تر بود ؛ و در تمام کوه چیزی جز سبزه و گل دیده نمی شد . در اوایل دامنه کوه روی تپه ها دولت روس سرباز خانهای بزرگ عالی ساخته که همه بر از قشون است و هنگام عبور ما همه جلوراه آمده سلام نظامی داده هورا می کشیدند : یکدسته سواره قزاق توپخانه هم جلو ما آمده همینطور که در کالسکه میرفتیم مشق کردند و شلیک نمودند خیلی تمجید و تحسین داشت الحاق سواره قزاق روسیه بسیار آراسته و منظم هستند . بعد گذشته رسیدیم به استاسیون (ایبار) اینجا سب عوض شد قدری راحت کردیم ، این استاسیون هم مثل سایر استاسیونها در دیوارش باقالی مزین و مفروش شده است و اهالی اینجا مالاکانی روسیه هستند ، زنها تماماً جلوا طاق ما جمع شده زبان خودشان بوضع مخصوصی میخواندند ، توی آنها صورت خوب کمتر پیدا میشود جنس قالمقا هستند . بعد سوار کالسکه شده رانندیم وزیر دربار و وزیرهایون در حضور مابودند ؛ راه همه جا سربالاست وزمین بقدری سبز و مصفی است که بوصف نمی آید ، راه شوسه را چه قدر خوب ساخته اند تمام راه از نخجوان بانطرف رابفاصله ده ذرع و بیست ذرع توده های سنگ ریخته اند که هر وقت اندک خرابی در راه بهم رسد فوراً بانجار ریخته اصلاح نمایند . الحاق بسیار وضع منظمی در چابار خانهای اینجا ملاحظه میشود ، رودخانه زنگی جای در طرف دست چپ ماست که میرویم وراه را باینکه سربالاست بطوری ساخته اند که نمیتوان

فرق باره مسطح داد ؛ کالسکه خیلی راحت میروند و کوه های اینطرف تماماً ترمان است ، هر چه بالاتر میرویم زمینها سبتر و هوا سردتر میشود . در نزدیک ایروان زراعت جو و گندم خوشه کرده بود در این اراضی کم کم کوتاه تر میشود بطوریکه بعضی جاها هنوز هیچ خوشه نبسته است و در سرگردنه کوچک که نزدیک بدریاچه رسیدیم دیدیم تازه بهاره کاری میکنند . هوای اینجاها از سلطانیه وحاجی آقا و تکمه داش خیلی سردتر است باید بیست روز یکماه با اینجاها تفاوت هوا داشته باشد ، قدری دیگر که آمدیم درختهای سبز برگ تمام شد و دریک ده کوچک چند درخت داشت که تازه میخواست شکوفه بکنند و هنوز آری از برگ در آنها نبود . رسیدیم به استاسیون (فونستانقا) اینجاها خوردم ، و باز همانطور زنها در جلو اطاقهای استاسیون آمده خواندند ، به عکاسی فرمودیم عکسی از آنها برداشت ، بعد از آنها حرکت شد باز وزیر دربار و وزیرهایون در کالسکه مابودند ، از اینجا کم کم نزدیک بکوه برف دار شدیم ؛ و راه امروز برخلاف روزهای سابق بطرف شمال میروند . از طهران تا اینجا تماماً بطرف مغرب و شمال غربی میرفتیم امروز که از ایروان حرکت کردیم راه یکجبهت بطرف شمال شد ، چند ورس راه که آمدیم دریاچه کوچک پیدا شد آب است در کمال پاکی و صفا ، در میانه کوههای کوتاه برفی واقع است که سرکوها مثل یک دایره سفید برف دارد و از زیر برف شروع بسبزه شده تالب آب دریاچه تمام و منتهی بریگهای نرم ریزه میشود که در کنار آب واقع است ؛ و راه شوسه کپیش از سی ذرع الی پنجاه ذرع فاصله بقدر چندین ورس از حوالی دریاچه میگردد . این دریاچه ماهیهایی خوب دارد که در این چندین منزلی که در خاک روسیه می آیم شب و روز در شام و نهار بما میدهند خیلی خوشطعم و با مزه است هر قدر از صفای منظر و آثار حسن طبیعت که دست قدرت در این خاک و آب بروز داده و از لطایف صنع بودیعت نهاده است بنویسیم کم است تمام راه را با وزیر دربار و وزیرهایون توی کالسکه بتوصیف و تحسین این صفای طبیعی و قدرت کامله پروردگار مشغول بودیم که انسان از مشاهده آن حظ و لذت بی نهایت میرد ؛ وزیرهایون عرض میکرد در سفر اخیر شاهنشاه شهید نورالله مضجمه که از اینجا گذشته اند در کالسکه و حضور مبارک شاه شهید بوده است . و تفصیل آنوقت را بعرض میرسانید و محبت فخر الملک رادرباب جزیره وسط دریاچه کودچه و کشی که در کلیسای آنجا متوقف است که بحضور شاه شهید آمده بود معروض میداشت در آن بین جزیره و کلیسای پیدا شد ، که عمارتی بطرح جدید با شیروانی آهن هم تازه در آنجا ساخته و قدری درخت هم کاشته اند . هوای این جزیره که تقریباً هزار ذرع دور آن میشود و یک تپه سبز کوچکی است که از وسط آب بیرون آمده بقدری سرد است که حالا که قریب هفتاد روز از عید نوروز میگذرد و بیست روز به اول تابستان مانده هنوز درختهای آنجا مطلقاً برگ نکرده و تازه آثار شکوفه بروز کرده است عکسی

از آنجا خودمان برداشتم ، خلاصه همه جا مشغول تماشای دریاچه و سبزه و کلهای زیاد اطراف راه بودیم و کالسگه بسرعت میرفت دهات مالکانها هم اطراف دریاچه است و عمارات تک تک خوبی دارند حاصل زراعت اینجا با قلی کوچک است و استعداد همه قسم آبادی و فواید نباتی در این مکان موجود است ، بیلاق از این بهتر نمیشود نزدیک بگردنه راه از دریاچه دور میشود و دوسه پیچ خورده تا بالا میرود ، در آنجا استاسیونی است اسب عوض میشود اینجا بقدر بحدیقه توقف شد منتهای سردی را دارد ، ما نوبت سیاه پوشیده بودیم فرستادیم پالتو خن حاضر کردند زندهای مالکانی که شبیه به قلق و ترکا بند با آنجا جمع شده میخواندند .

کنل اجودان مهماندار که جوان شیرین با مزه ایست زنها را وادار کرده بود در جلوراه بسبک مالکانها میرقصیدند آمدیم سوار کالسگه شده با زوزیر دربار و وزیرهایون در کالسگه مابودند . قدری باز همانطور سر بالا رفته بسرگرده رسیدیم و از آنطرف سرازیر شدیم از پهلوئی بر فها گذشته آتروی کوه که ابتدای درّه دلیرانس است یگمرتبه وضع و هیئت راه و کوه عوض میشود جنگل زیاد و سختان و پرتگاه مهیب دارد که نمود بالله ولی راه را پیچ داده و بسیار خوب ساخته اند ، مه هم روی کوهها و جنگلها می غلطید و می آمد باینکه راه همه جا سر اشیب بود چنان در پیچ و خم کم کم نشیب داده و بطوری ساخته اند که کالسگه همه جا بی خطر بسرعت برق و باد میرفت . هر کجا پیچ میخوردیم میفرمودیم آهسته تر بود . اول کوه که جنگل بود از فرط سرما درختها هنوز برگ نداشت کم کم روبرو نشیب که گذاشتیم برگ کوچک و شکوفه پیدا شد تا مسافتی که پائین آمدیم زمین و اشجار سبز و خرم بود ؛ باین وضع سبزه و جنگل و صفا و هوا ندیده بودیم مگر در اسکلو از محال قره داغ ایران که خیلی شبیه بانجاست و اینجا منتهای صفا را دارد بخدیکه میتوانیم گفت پس از دیدن این روی کوه انسان خوبی ولذت مشاهده آنطرف کوه را فراموش میکند در این کوهها هم باید توی جنگل مرال داشته باشد ابتدا حدس زدیم و بعد تحقیق کردیم معلوم شد مرال دارد و حدسمان صائب بوده است . هر قدر تمجید و توصیف این راه را بنماییم کم است ، توی این جنگلها در کنار راه بعضی اطاقها و عمارات تک تک برای منزل اجزا و مستحفظین راه و جنگل ساخته اند بقدری خوب و قشنگ که انسان میل میکند همیشه در آنجا بماند . خلاصه مه و ابر هوا و کوه و جنگل را فر و گرفت و باران شدت کرد ؛ آفتاب غریب بغروب و هوا تاریک شده دوری راه امروز که قریب هیچده فرسنگ از صبح تا حال آمده ایم مارا خسته کرده است ، وقت مغرب بمنزل رسیدیم که توی این درّه و قریه دلیرانس معین کرده اند حین ورود امیرال آمد قشون ساخلو اینجا دخیله کردند نسبت بانها تفقد و احوال پرسیدند . در این ده که فی الحقیقه شهر کوچکی است در کمال صفا امشب چراغان کرده اند و منزل ما بالا خانه ایست که متعلق برئیس پست و تلگراف اینجا است منزل خوبی است ولی چون از جلوس کوهچه متصل کالسگه میگردد میگذشت

راحت

راحت باشیم (\*)

— (\*) — روز یکشنبه بیست و هفتم محرم — (\*) —

امروز باید از ( دلیرانس ) به ( آقسظنا ) برویم دیشب بواسطه آمدن راه زیاد خسته بودم . و اطاقی که برای من معین کرده بودند چنانکه نوشتیم بواسطه مجاورت کوهچه و صدای کالسگه ممکن نبود در آنجا راحت بخوابیم ناچار برخاسته باطاقهای عقب منزل خودمان رفته در اطاقی که جای آسوده و بی صدا بود رختخواب انداختند خوابیدیم صبح ساعت هفت بعد از نصف شب که دوساعت از آفتاب گذشته بود از خواب بیدار شدیم ، و برخاسته رخت پوشیده آمدیم باطاق دیگر ، حاکم ایروان که از سرحد جلفا تا اینجا همراه بود و خیلی زحمت کشید ، و مرد بسیار معقول نجیبی است بحضور آمد و مرخص شد که با ایروان مراجعت کند ، اجزا حکومتش هم با او بودند ، یک حلقه انگشتری الماس باو مرحمت کردیم و مرخص شده رفتند ؛ بعد دختر صاحب این خانه را که منزل او هستیم بحضور آوردند دختر کم سن خیلی شیرینی است باو هم یک انگشتری التفات شد ؛ بعد امیرال آرسنیف آمد عرض کرد امر و زور روز عید جلوس اعلی حضرت امپراطور است بایشان تلگراف سربیکی کردیم ، پس از آن کالسگه حاضر شد حرکت نمودیم . در استاسیون اول ، جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در کالسگه با ما بودند ، و راه مثل دیروز همه جا با صفا و تمام کوهها پوشیده از جنگل و زمینها سبز و خرم بود ، و خط کالسگه در استاسیون اول از بنله کوه و درّه و کنار رود خانه که از آبهای اینجا تشکیل یافته برودخانه که داخل میشود میگذاشت ؛ در استاسیون دوم تا سه نهارگاه وزیر دربار و وزیرهایون در کالسگه مابودند ، اینجا نهار حاضر کرده بودند ، و نهار ما را در چادر تشنگ مقبولی که با قالی و قالیچه و پارچه های مختلف نفیس بطرزی خیلی خوب درست کرده بودند مهیا نموده بودند ، و چادر بزرگ دیگری هم جای نهار ملزمین بود ، بعد از نهار خوابیدیم قدری که خوابمان برد از صدای رعد و تابش برق بیدار شدیم ، دیگر هر چه کردیم خوابمان نبرد کالسگه حاضر کردند سوار شدیم ، از اینجا که دو استاسیون دیگر اسب عوض شد رسیدیم به آقسظنا اما اسبهای چاباری این استاسیونهای آخری بسیار خوب و ممتاز بود شب را در آقسظنا توی ترن راه آهن که باید مارا به قلیس رسانند خوابیدیم در حالی که متوقف بود ، در وقت ورود حاکم آقسظنا بحضور آمد و قشون ساخلو و سر باز احترام و موزیک هم حاضر بود برسم معمول از آنها احوال پرسید و اظهار التفات شد ، اسدخان پسر مرحوم میرزا محمد علیخان کاشانی را وزیرهایون بحضور آورد جوان معقول خوبی است در مدارس علمیه روسیه تحصیل کرده است ناظم المملک کار پرداز قلیس هم با بعضی اجزا قو تسولگری خود اینجا آمده بودند بحضور رسیدند شب را شام خورده استراحت کردیم

— (\*) — ( روز دوشنبه بیست و هشتم محرم ) — (\*) —

امروز

امروز باید بتفلیس برویم صبح زود درواگن از خواب برخاستیم ساعت هفت بعد از نصف شب بود که واگن حرکت کرد و براه افتادیم چون معتاد بسواری راه آهن نبودیم ابتدا قدری سرماگنج میرفت ، و حالت ما بهم میخورد ، وزیر دربار را خواستیم و خود ما را به صحبت با او مشغول داشتیم ، صورت استاسیونها نیکه از آقسطفا تا تفلیس عبور میکنیم درواگن بخط فارسی و روسی نوشته بود همینطور آمدیم تا یک استاسیون بشهر تفلیس مانده از روی پل اهلی بزرگی که بر روی رودخانه کر ساخته اند گذشتیم ، طرفین راه همه جا سبز و خرم بود در حقیقت از آقسطفا دره وسیعی است که رودخانه کر از میان آن میگذرد و راه آهن از کنار این دره و رودخانه سر بالا میرود تا نزدیک شهر تفلیس دره خیلی تنگ میشود ، و آبادی و عمارات شهر از توی دره و طرفین رودخانه شروع شده تا بالای کوه خانه ساخته اند ، قبر شیخ صنعان هم در بقعه کوه پیدا است ، مثل مقابر ما مزاده های طرف ایران گنبدی دارد و گنبدان سفیدی میزد ، تمام صحرا سبز و خرم و با صفاست درخت های تک تک هم در صحرا و کنار زراعات دیده میشود و اینجا همان محل است که شاه شهید آقا محمد خان مرحوم در جنگ تفلیس از اینجا عبور کرده است ، و کلام که اینجا رسید برای وزیر همایون حکایت فتح آقا محمد خان مرحوم و وضع ایلغاران شهر را با این حدود میفرمودیم تا رسیدیم بگارا راه تفلیس ، پرنس ( کالد سین ) فرمانفرمای قفقازیه چون حال دهره قحکومت حاضر نیست و در پترزبورغ میباشد جنرال ( فرزه ) نایب پرنس مشا را لیه با تمام صاحبمنصبان نظامی و حاکم شهر تفلیس و نایب الحکومه و رئیس پلیس در گارا حاضر بودند آمدند توی ترن ، جناب اشرف صدر اعظم و امیرال آرسنیف آنها را معرفی کردند ، از آنها احوال پرسیدیم و نسبت به همه اظهار التفات کردیم از ترن پیاده شده سر باز احترام که حاضر بودند از حضور ما در فیه کردند بانها اظهار مرحمت شد . بعد از عمارت گارا راه آهن گذشته انطرف که کوچه و خیابان است کالسهگه های متعدد برای ما و همراهان حاضر بود سوار شدیم یکدسته سواره قزاق برای احترام در جلو ، و یکدسته سواره نظام بالا سهای خیلی مزین از عقب سرمایه آمدند ، جناب اشرف صدر اعظم ، و امیرال آرسنیف ، و جنرال فرزه نایب فرمانفرما در کالسهگه ما بودند از کوچه های تفلیس گذشتیم ، خیلی شهر قشنگ معتبری است ، و چنانکه اشاره کردیم توی دره واقع است در اطراف رودخانه کر ابنیه و عمارات عالی مفصل ساخته اند که تاروی کوه و تپه ها میروند چندین موضع هم در وسط شهر روی رودخانه کر پل اهلی خیلی معتبر بسته اند از روی پل هم عبور کردیم ، تمام اهل شهر در اطراف کوچه و در و پنجره ها و مناظر عمارات اطراف بتماشای ایستاده هورا می کشیدند ، و اظهار بشاشت از ورود ما میکردند ، روی پل رودخانه خیلی خوش منظر و با صفا و بتماشاست تمام شهر پیدا است . چشم اندازی بهتر از این نمیشود ، عمارات تفلیس اغلب سه مرتبه است

و تازه

و تازه ساخته شده در دو دیوار اغلب کوچه ها را که ساکنین آنها ایرانی هستند باقالیها و قالیچه های ممتاز کار ایران و بیرقهای شیر و خورشید زینت کرده اند . از کوچه های بسیار گذشتیم که مردم شهر از دو طرف ایستاده و پلیسها در جلو مردم بودند که هر یک با نظام و قاعده حرکت نمایند و خلاف نظمی سرزنند ، اهالی تفلیس مختلط از فرنگی و ایرانی و گرجی و ارمنی و روسی و غیره هستند طاقهای نصرت متعدد زده بودند که بایر قهای روس و ایران زینت داده بودند همینطور آمدیم تا رسیدیم بجبلو عمارت حکومتی و اینجا پیاده شدیم ، تمام صاحبمنصبان شهر تفلیس بلکه کلیه ایالت قفقاز در جلو در ایستاده بودند ، سلام احترام دادند یکدسته سر باز احترام هم حاضر بود بانها برسم معمول اظهار التفات کرده آمدیم بداخل عمارت صاحبمنصبان و رؤسای بلدیة شهر تفلیس و تمام جنرال قونسولهای خارجه هر یک بحضور آمده معرفی شدند قاضی و شیخ الاسلام مسلمانان شهر تفلیس که نامش عبدالسلام و مرد بلند قامت حرف طلیق اللسان کاملی است بحضور آمده و خطابه مفصلی که بفارسی نوشته بود تقدیم کرد که سواد خطابه او از این قرار است \*

در محضر انور و اقدس شاهنشاه افخم ایران ( مظفر الدین شاه قاجار ) خلد الله ملکه محقق است که مقصود از ایجاد بنی نوع انسانی اصلاح معاش و معاد و محفوظی ایشان است از تعدی و فساد ، فلاجرم برای حفظ و حراست گوهر گرانمایه حیات بشری ، وجود سلطنت عادلۀ باذله و تحقق حکومت قاهره باهره عقلا و شرعاً واجب و اهم است چنانچه والی کشور ولایت علی العالی علیه الصلوة والسلام درباره سلاطین عدالت آئین چنین بشارت دادند که ( لیس ثواب عند الله سبحانه اعظم من ثواب السلطان العادل و الرجل المحسن ) و کذا امام همام موسی ابن جعفر علیهما السلام بنا وصیت فرموده است ( یا معشر الشیعه لا تذلو ارقابکم بترك طاعة سلطنتکم فان عادلا فاستلوا الله ابقائه و ان کان جباراً فاستلوا الله اصلاحه فان صلاحکم فی صلاح سلطنتکم و ان السلطان العادل بمنزلة الوالد الرحیم فاحبوا الله ما تحبون لانفسکم و اگر هو الله ما تکرهون لانفسکم ) و بالعموم خداوند عزوجل در باب عدل و نیکوئی در قرآن منزل در سوره نحل فرماید ( ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایئذی القریبی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی بعضکم لبعضکم تذکرون ) و جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله ( عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنه ) فرمودند ، پس الحمد لله و المنه زیور این سلطنت قاهره عادلۀ عظمی و تشریف فاخره این حکومت کبری در این زمان سعادت اقتران در ممالک وسیعاً ایران بوجود اقدس و انور شاهنشاه صاحبقران ( مظفر الدین شاه قاجار ) که زبده سلاطین دادکار و مقدر خواقین نامدار ایران است مزین و مشرف کشته است ، با این همه عظمت و اجلال و اقتدار بالاستقلال مانند پدر مهربان قدم نازنین خود را در آنچه کرده کلبه اولاد وطن را شرف بل در رفعت و شرافت معنوی رشک آبا علوی فرموده اند خداوند باحق مقررین در گاهت عمر و شوکت و عظمت و قدرت این شهر یار خورشید کلاه را که متمسک

بجبل المتین

بجبل المتین شرع احمدی صلی الله علیه وآله وزیر بخش تاج و تخت کیانی است مزید و مدید فرموده این سیر و سیاحت اعلایش زامبارك و مسعود و منتج فواید عمومی ملت و دولت و موجب انتشار علوم و انواع معرفت فر ما آمین \*

( شیخ الاسلام مملکت قفقاس خادم الملة و الشریعه عبد السلام آخوندزاده )

( بسم الله الرحمن الرحیم ) ﴿ ۱ ﴾ ﴿ ۲ ﴾ ( نقش بدیع است زکلك قدیم ) ﴿ ۳ ﴾

بمضور پرنور شرافت دستور اعلیحضرت شاهنشاه دولت علیه ایران مظفر الدین شاه خلد الله ملکه عرض میشود که از تشریف شریف اقدس و از ین قدوم میمنت لزوم مقدس اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطنته ملل و ادیان مختلفه این صفحات با لعموم که بلا تفاوت با یکدیگر ابناى وطن و تبعه دولت بهیه روسیه و رعایای مخلص اعلیحضرت امپراطور افخم ( نیکولای الکساندروویچ ) میباشند فوق العاده مسرور و مفتخر و سرافراز گشتند و بالخصوص از این مژده دلپذیر مسرت مزید در گذرار دلهای مسلمانان این دیار گلهای رنگارنگ نشاط و شکوفه های گوناگون خرمی و انبساط شکفته گشته یکدیگر را چشم روشنی و مبارکبادی گفتند و به شکر گذاری این نعمت عظمی که اعظم نعمت و آلاى خداوند ذوالجلال است برداخته از دیاد عمر و اقبال و تزیاید شکوه و وطنه و اجلال اعلیحضرت شاهنشاهی را با هزاران نیاز از درگاه خداوندی نیاز مستلتمی نمایند و از اتحاد و یکجبهی که دائماً فیما بین د ولتین علیتین متحابین روسیه و ایرانیه منظور و مرعی و ملحوظ است مسلمانان تبعه علیه روسیه فوق العاده دلشاد و مفتخر میباشند و از درگاه خداوند مسبب الاسباب رجا و چشمداشت آنکه توفیق و هدایت خود را از زانی فرماید که اینطور اتحاد و صدق و صفادر مستقبالات نیز زیاد تر از سابق از هر دو طرف مرعی و منظور بود روز بروز تزیاید و استمرار و استحکام یابد و بدین وسیله مرغوبه اینک بجز دلهای مسلمانان بل دلهای جمیع خیر خواهان و دوستان دولتین علیتین را بر فرح و مسرور سازد و این وسیله مستحسنة را باعث قوام و دوام بنای سلطنت و رونق افزای تاج و تخت و منتج بتایج صلاح ملک و ملت هر دو دولت قوی شوکت سازد آمین خداوند ذوالجلال و مهیمن متعال لایزال این سفر میمنت اثرهای یون را میمون و مبارک کرده ذات فایض البرکات گرانهای اعلیحضرت شاهنشاهی را از بلیات ناگهانی و نوازل آسمانی مصون و محفوظ و به عین عنایت خود منظور و ملحوظ فرماید و برای مصالح و منافع لاتعد و لا تحصى اهالی کثیره متوطنین ممالک وسیع الفضای دولت علیه ایرانیه در غایت صحت و عافیت و نهایت مسرت باز بوطن مالوف و محل حکومت و مقر سلطنت برساند و جملة آنان را که چشمهای ایشان در شاهراه انتظار و وحسرت کش دیدار فایض الانوار اعلیحضرت شاهنشاهی هستند از انتظار

و نگرانی

و نگرانی خلاص و نجات عطا فرماید آمین .

( خادم الملة و الشریعه مفتی اهل السنة و الجماعة در مملکت قفقاس زیه حسین افندی ( غایوف )

( بیستم شهر محرم الحرام سنه ۱۳۱۸ مطابق سنه ۱۹۰۰ میلادی در تفلیس )

\* ﴿ ۱ ﴾ ( روز سه شنبه بیست و نهم شهر محرم ) ﴿ ۲ ﴾ \*

امر و زدر تفلیس توقف شد صبح رقیتم بحمام عربلیانی در بین راه ازدکاکین زیاد که ایرانها برای تشریفات و رود ما پارچه های قیسی و قالپای ایرانی زینت داده بودند گذشتیم و از بسیاری از کوچهای قدیم شهر تفلیس عبور شد و زبرد در بار هم در کالسکه ملزوم حضور ما بود از هر معبر که میگذشتیم زن و مرد هو را می کشیدند ما هم همه تعارف و التفات میکردیم تا رسیدیم بحمام برهنه شده داخل حمام شدیم بسیار خوب حمامی است دو خزانه دارد یکی سرد و یکی گرم و از بالا آب گرم توی خزانه میریزد آب معدنی هم در این حمام هست از حمام بیرون آمده بر حسب دستور العمل و ناکید و زبرد در بار تا بعد از ظهر بملا حظة اینکه مباد اسر ما بخوریم در منزل مانده بجای رقیتم بعد از ظهر به بالکن جلو عمارت رقیتم دوبالون در جلو کوچه هوا کردند تا شاگرد بمزول آمدیم و شب را به تیر رقیتم چهار پرده بود آخر شب بمنزل مراجعت کرده خوابیدیم

﴿ ۳ ﴾ ( روز چهارشنبه غره صفر المظفر ) ﴿ ۴ ﴾

امروز هم در تفلیس هتیم صبح از خواب بیدار شده بعد از نماز جای خورده رقیتم توی باغ کوچکی که در همین عمارت است قدری گردش کردیم برادر حاجی محمد باقر تاجر را خواسته قدری فرمایشات باو فرمودیم و دستور العمل پاره اسباب دادیم که برای ما ایتیاغ نموده بطهران بفرستد . بعد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر در بار را خواسته رقیتم باغ از توی کوچها که میگذشتیم شهر تفلیس را خیلی خوب تماشا کردیم . اغلب از کوچهای شهر قدیم عبور میکردیم . این باغ در کوه کوهی واقع است ، و در این کوه کوه دره ایست که مگوبند در اینجا باقی قاعه بوده و باغ رادرجای همان قاعه احداث کرده اند ، تقریباً ده سال است که این باغ احداث شده است ، حوض و دریاچه زیادی در این باغ است و فواره های جهد و انواع درختها در باغ غرس شده است ، اغلب از درختان انجارا که در ایران نیست خواستیم که انشاء الله اسمی آنها را به مسیو ( سیمون ) بدهیم بیاید خریده بطهران بیاورد کاشته شود . وقت مراجعت از باغ از آن بالا تا پائین را پیاده آمدیم و رقیتم بقونسولخانه خودمان که خانه ایتیاغی ارفع الله وله است ، و حالاً ناظم المملک جنرال قونسول تفلیس در انجای نشیند عکاس هم حاضر بود چند فقره عکس در انجا برداشت تجاره مسلمان و ارمنی که تبعه ما هستند تماماً در قونسولخانه حاضر بودند و بحضور رسیدند بعد آمدیم منزل ، در منزل وقت نهار یکدسته

موزیگانچی

موزیکانچی را که از ایام تقلیس هستند و لباس غریب قرمزی بآنها پوشانیده بودند و مطربهای قریب را تماماً دادیم عکاسی عکاسی عکس انداخت خود مان هم چند قطعه عکس انداختیم ، بعد از نهار چند ساعتی استراحت شد عصر که از خواب برخاستیم رفیقیم بعمارت حاکم تقلیس قدری گردش کردیم دو خرس سفید عظیم آمیبه شده در آنجا بود هر یک طولش سه ذرع و چیزی بالا و قطرش یک ذرع الی یک ذرع و نیم ، دو خرس کوچک هم بود که هر کدام یک بشقاب در دست داشتند . سایر حیوانات هم از مرغهای مختلف و انواع جانورهای دیگر که تماماً آمیبه (عطر زدن بجثه حیوانات برای اینکه ضایع و فاسد نشود) کرده بودند دیده شد . دو برخیلی بزرگ هم بود ساعتی بعد (امیرال) آمده عرض کرد که موقع رفتن به تو تفنگ راه آهن است که از آنجا باید بترن بخار نشسته برویم تماشا و ملاحظه مشق سواری در آنجا که تا آنجا دو فرسخ راه است جناب اشرف صدر اعظم و (امیرال) مهماندار در کالسکه نشسته رفیقیم بسر راه آهن بعضی از ملتزمین هم در رکاب بودند . گار راه آهن را خیلی خوب زینت کرده بودند ، در گار پیاده شده بود آگون نشستم ترن حرکت کرد سه ربع ساعت که رفیقیم رسیدیم به محل مشق سواری در آگون . کالسکه که از برای ما حاضر کرده بودند که از گار سواری آن شویم دو اسب سیاه روسی بسیار قوی بآن بسته بودند جناب اشرف صدر اعظم و (امیرال آرسینف) و وزیر دربار در کالسکه نشسته رفیقیم سواری آن تماماً صاف کشیده حاضر بودند . کماندان جلو آمده راپورت آوردند ما از تمام آنها احوال پرسیدیم یکدفعه همگی هورا کشیدند ، رفیقیم بچاد رکاب خیلی قشنگی که برای ما حاضر کرده بودند چای صرف نمودیم (امیرال) میماندار زوجه جنرال (شرمتیف) فرما فرمای سابق تقلیس را که فوت شده و زوجه او زن محترمه مسنه ایست با (پرنسس ملنیکف) که ملنیکف شوهر مشارالیه نیز سابقاً فرما فرمای قفقاز بوده است هر دو را در آنجا بما معرفی کرد ما هم با مشارالیهما رسم تعارف و احوال پرسیدیم ، زن و مرد زیادی از برای تماشا آمده در اطراف ما ایستاده بودند ، سواری در آگون مشق خیلی خوبی کردند همه آنها اظهار التفات و احوال پرسیدیم در همان موقع مانور یک قطعه نشان ایران را بدست خود مان بجنرال فرزه نایب فرما فرمای قفقاز دادیم بعد آمدیم سوار کالسکه شده حرکت کردیم سواری در آگون دو قسمت شده یک قسمت از جلو و یک قسمت از عقب سر ما همه با آهنگ مخصوصی میخواندند تا آمدیم بسر راه آهن سوار واگن شده وقت مغرب بگزار شهر رسیدیم از گار سوار کالسکه شده جناب اشرف صدر اعظم و (امیرال) و نایب فرما فرمای قفقاز هم با ما در کالسکه نشسته از کوچهای شهر می آمدیم چراغان مفصلی در کوچها و خیابانها کرده بودند بخصوص در یک محل پل آهنی که از رودخانه عبور میکردیم قطعه روبروی آنجا را خیلی خوب چراغان کرده بودند کمال حسن منظر و تماشا را داشت . مردم هم در این وقت که ما تماشاکنان میرویم مثل باران بماعریضه میدادند و هر کس بزبانی مطلب

واستدعائی

واستدعائی داشت . و ما هم بیک اندازه عریض مرد مرا بطور مهربانی جواب میدادیم . یکساعت از شب گذشته وارد شهر و منزل شدیم . و بعد از ساعتی شام خورده (امیرال) آمد عرض کرد چند نفر شعبده باز از اهل چین حاضر شده که شعبده بازی کنند آنها را خواستیم آمدند و مشغول بازی شدند ، چهار پنج نفر آدم بودند تماماً گندم گون و لاغر و با چشمهای سر بالا و بینیهای پهن و گونه های برآمده چنانکه خلقت چینیان است یکی از آنها آمده چوب دستی بود گرفته حرکت داد یک رشته کاغذ بیرون آمد اول خیلی کم بود عاقبت پنج ذرع طول پیدا کرد این کاغذ را گاهی دایره میکرد بطوریکه بقدریک خطی تخلف نمیکرد . بعضی اوقات بشکل مار میشد بانواع اقسام با آن رشته کاغذ بازی کرد و آنرا با شکل مختلفه در آورد . بعد یک نفر دیگر آمده نعلبکی چینی خیلی کوچکی را گذاشت سر یک چوب بازی حرکت داد و نعلبکی در سر چوب گردش میکرد و او در آن بین انواع پشتک و وار و میزد و نعلبکی از سر چوب نمی افتاد و متصل در گردش بود خیلی غرابت داشت . بعد یک نفر دیگر بازی دیگری در آورد ، دو تا چوب داشت بشکل چلیک که آب در آن میریزند اما از دو طرف سوراخ بود یکی کوچک و دیگری بزرگ هر دو را از توی هم رد میکرد ، بعد لباس خودش را در حضور ما تکان داده گذاشت توی این دو چلیک بعد دست برد از سوراخ چلیک دو تا گلدان با گل بیرون آورد ، بعد یک کوزه کوچک چینی که آب داشت در آورد ، انواع و اقسام چیزها از آن دو چلیک بیرون آورد ، این بازی که تمام شد چون صبح بیاض رفته و عصر هم بسر باز خانه سواری رفته بودیم خیلی خسته شده و صبح فردا را هم باید خیلی زود حرکت کنیم دیگر تماشای سایر بازیهای شعبده بازان نشسته رفیقیم خوابیدیم . از قرائیکه شنیدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سایرین تا اواخر بازی نشسته بودند و عرض میکردند بازیهای خوب در آوردند . میرزا کریم خان سردار مکرّم و وزیر قورخانه هم که در این سفر جزو ماترمن رکاب است و از راه گیلان بیاد کوبه آمده در تقلیس شرفیاب شد .

« \* — ( \* ) ( \* ) روز پنجشنبه دوم صفر ( \* ) — \* »

امروز از تقلیس حرکت کردیم همان ترتیب دیروز بگزار راه آهن آمده بوا گونها سوار شدیم ، قونسول خود مان و اجزا او و نایب فرما فرمای قفقاز جنرال فرزه و صاحب منصبان نظامی تقلیس همه از گار مرخص شدند و ترن حرکت کرد ؛ دو طرف راه آهن تماماً جنگل و سبزه و گل و ریاحین و بقدری با صفا بود که هر چه بنویسیم شمه از صفای این راه ننخواهد بود و از کنار رودخانه که میگذشتیم از جمله گلپای که مسیو (سیمون) از پاریس بطهران آورده بود یک نوع گل زرد خوبی بود که اغلب کوچهای آنجا را دیدیم از آن گل مفروش است . تقریباً امروز یکصد ورس راه آمدیم سی ورس بار راه آهن و ما بقی با کالسکه چاباری و اغلب راه را وزیر دربار و امیر بهادر جنگ در کالسکه ماترّم حضور ما بودند و صحبت میداشتیم . و تمام این راه را

از میانه





هورا کشیدند ، بعد به استاسیون (پراخلو) رسیده برای نهار توقف کردیم قراول احترام در استاسیون حاضر بود دفیله کردند ، حاکم ولاد قفقاز را یک قطعه نشان درجه اول شپروخورشید خارجه و نایب اورا یک قطعه نشان سرتیپی دوم داده از اینجاست که هر چه در وصف آن بنویسیم کم است ، در استاسیون سوّم زنها که این راه سبز و خرم و باصفاست که هر چه در وصف آن بنویسیم کم است ، در استاسیون سوّم زنها که بکنار راه آمده بودند گل زیادی برآه آن ریختند و مابادست آنها تعارف کردیم ، اغلب جاها در حوالی جاده بعضی جنگلهای تنک دیده میشود بعضی جاها اشجار اقایای سفید است که تازه گل کرده و برودت هوای این صفحات باین درجه است که هفتاد و پنج روز از عید نوروز گذشته و حالا موسم گل اقایای اینجاست ، یک ده آبادی هم امروز از دور دیدیم که تقریباً یک قصبه است ، حالا که سه ساعت بغروب مانده است در توی واگون راه آهن چند عدد نیمکت راهبم وصل کرده و دوسه پشتی انداخته دراز کشیده و تکیه داده صحبت میداریم ، امیر بهادر جنگ و آقاسید حسین هم در حضور ما هستند ، این قطعه راه که ترن میرود شبیه است بصاحبقرانیه و صحرا ی زبردست اینجاست مشاهده است بصحرا ی شمیران و جلگه طهران که در فصل بهار سبز باشد ، و شخص از بالای قصر صاحبقرانیه نگاه بکند الحق از آثار قدرت و بدایع صنع حضرت احدیت که در این آب و خاک مشاهده میشود شخص واله میگردد ، یک کوهی حالا در قرب راه دیده میشود شبیه بکوه (وند) که در شکارگاه بابا باغی خودمان در آذربایجان است ، اما تفاوت این دو کوه این است که این تماماً سبز و جنگل است و آن از سنگ صخره است هوامروز غالباً صاف و آفتاب است ، و امروز اول روز است که بعد از ابروان آفتاب دیده ایم ، امروز در وقت نهار رعد غریبی شد که صدای آن خیلی عظیم بود ، اینجاها قاز سفید زیاد دیده میشود ، رسیدیم بده دیگری که استاسیون است ، اشجار اقایای زیاد که مثل خوشه های مروارید گل داشت دیدیم ، و در اطراف راه زنها و بچه ها زیر درختها ایستاده بودند ، رسیدیم بشهری دیگر (امیرال) آمده حاکم آنجا را بحضور آورد با اظهار التفات شد بعد جناب اشرف صدراعظم رفتند بیرون و برگشتند ، دیدیم کتابچه جلد سبزی در دست دارند رسیدیم چیست عرض کردند چند ورق قرآن است ؟ یکی از صاحبمنصبان روس پیدا کرده و جلد نموده بحضور آورده است این را خیلی بفال نیک گرفته باز کردیم که زیارت نمائیم این آیه مبارکه که در اول صفحه بود ﴿حین لایکفون عن وجوههم النار و لاینظرون ظهورهم و لاهم یبصرون﴾ تامدق ما در خیال این اوراق قرآن بودیم بعد اهالی شهر جلوراه آمده هورا کشیدند ، یک نشان به آورنده قرآن دادیم و از خداوند مسئلت کردیم که ما را توفیق دهد که نصرت دین احمدی را بطوریکه وظیفه سلطنت ماست بنمائیم که دین و دولت باهم توأم و مربوط و نظام و قوام هر یک بدیگری منوط است چنانکه فردوسی علیه

الرحمه گفته است شعر ﴿چنان دین و شاهی بیکدیگر بندند﴾ نوگونی که در زیر یک چادر بندند خلاصه برآه افتادیم ، تمام صحرا باز سبزه و چمن است و علفهای کهنه پارسال که بریده و جابجا در صحرا خرمن کرده اند مثل گنبد از دور پیداست و حالا که از این نقطه میگذریم ظهیر الدوله و ندیم السلطان در حضور حاضرند و پای ندیم السلطان پیچیده درد میکند ، حقیقه چشم از تماشای سبزه و صفا و گلهای رنگارنگ صحرا سیر نمی شود ، بعد رسیدیم به قصبه (ناکودا) و بعد از آن رسیدیم به (نیونیوسکی) که در آنجا توقف و صرف شام شد (\*)

\* (روز دوشنبه ششم صفر) \*

دیشب بعد از شام که در واگون خوابیدیم ابتدا بواسطه حرکت ترن راه آهن تا یکساعتی خوابمان نبرد بعد چنان خوابمان برد که دیگر تا صبح هیچ بیدار نشدیم ، امشب کشیک موقوف الدوله و ناصر خاقان بود ، یکدفعه که از خواب برخاستم از موقوف الدوله پرسیدم چه قدر از دیشب تا بحال راه رفته ایم عرض کرد باید چهل پنجاه فرسنگ راه رفته باشیم بعد برخاسته نماز خوانده دوباره قدری در رختخواب استراحت کردیم معلوم شد دیشب از خیلی جاها و استاسیونها گذشته ایم موقوف الدوله عرض کرد حالا از پیل و یک استاسیون عبور کردیم مردم جمع شده فریاد میزدند و هورا می کشیدند یکنفر که ترکی میدانست پیدا کرده باو حالی نمودم که شاه استراحت کرده اند بگو بدقال و مقال نکنند او رفته مردم را ساکت کرد بعد ما برخاسته نشستیم باز صحرا همه جاسبز و خرم و باصفا بود تا رسیدیم برودخانه (دن) که از جلوشهر میگذرد بقدر بیست دقیقه راه آهن از روی پل آنجا گذشت شهر (رستف) که از دور نمایان شد شهر خیلی قشنگ پاکیزه است رسیدیم به استاسیون شهر از اهالی شهر جمعیت کثیری در آنجا بود پیاده شدیم (امیرال) عرض کرد حاکم شهر (رستف) برای ملاقات (جنرال کورباتکن) وزیر جنگ روسیه که در این نزدیکی ها بجهت سرکشی آمده است رفته و حاضر نیست نایب او حاضر است بحضور آمد کلا تتر و اجزای حکومت هم برسم معمول نان و نمک با سینی و رشو بحضور آوردند دستی بنان و نمک زدیم و باقو نسولهای خارجه و تبعه ایران و غیر هم که در سر راه حاضر بودند اظهار تفقد و التفات فرموده بعد مراجعت برآه آهن کردیم ترن بخار بتهقری برگشت که بطرف شهر (تغان روق) برود دوباره از رودخانه (دن) عبور کردیم و حالا که میریم راه از کنار رودخانه است جناب اشرف صدراعظم در حضور ایستاده و ما هم ایستاده بتماشای صحرا و رودخانه و صحبت و فرمایش با ایشان مشغول بودیم و میفرمودیم اگر اسب باشد گو یا نمیتوان از این آب گذشت ایشان عرض کردند مشکل است فرمودیم حیف که اسب نیست امتحان کنیم آنجا هر چه می بینیم گله قاز و مرغابی است بعد باجناب اشرف صدراعظم صحبت رودخانه شاهرود را که انشاء الله بصفحه قزوین بیاوریم و آنجا را آبا دکنیم و نهر (التان) را بصفحه مغان جاری سازیم که محال توقف ایل شاهسون

آنجا آباد گرد می فرمودیم و راههای منافع طبیعی مملکت و دولت را که باید انشاء الله اقدام بان شود مینمودیم و اغلب راه را با جناب اشرف صدراعظم باین مذاکرات مشغول بودیم راه آهن حال در زمین بلندی از کنار دریای ( آروف ) میگردد و دریا درز بردست واقع است و روی دریا کشتیهای متعدد در حرکت بود و ما بتأشای دریا و سفاین و گاهی بصحبت مشغول بودیم تا رسیدیم بشهر ( نغان روق ) جمعیت زیادی از اهال شهر سر راه حاضر بودند از آنجا که می گذشتیم اغلب طرفین راه خیابان و درخت بود و اشجار خیا بانها حایل و مانع تماشای صحرا میشد دود ترن هم معرکه میکرد معینا الحمد لله تعالی خیلی خوش گذشت تا آمدیم به استاسیونی که شب باید در آنجا بمانیم ترن ایستاد حاکم ( خار کف ) که پیشخدمت اعلیحضرت امپراطور است تا اینجا با استقبال آمده بود امیرال بحضور آورد قونول ایران مقیم ( خار کف ) هم که داماد پالیا کوف و یهودی است بحضور آمد میرزا جعفر خان برادر حاجی سیاح هم که در مسکو میباشد اینجا آمده بحضور رسید شب در توی ترن شام خوردیم و بعد خوابیم بخوابیم تا مدتی صوت و صدای ترنها مانع از خواب بود تا نزد یکپهای صبح خوابمان برد

\* — ( روز سه شنبه هفتم صفر ) — \*

دیشب تا صبح ترن متوقف بود و صبح بطرف ( خار کف ) حرکت کرد ، امر و چند قطعه عکس از کلیسائی که امپراطور مرحوم الکساندر رسوتم بیادگار و شکرانه اینکه از ترن پرت شده و بسلامت جسته بودند بنا کرده اند برای ما آوردند و امروز هم از همان محل که امپراطور مرحوم زمین خورده بود ند میگذردیم و گفتم هر وقت از مقابل کلیسای من بگذریم ترن را آهسته بپرانند که درست آنجا را تماشا کنیم و دیگر عکس اسبی را آوردند که دولت روس از انگلیسیها بدو بیست هزار منات خریده است و بکمپانی بیمه داده و سالی پانزده هزار منات بان کمپانی میدهد که هر وقت اسب مرد باید کمپانی بدو بیست هزار منات را بدولت بدهد ، و حالاد رحلی گذارده و از هر کس که اسب من بوزر برای مادیان خود بخواهد یک هزار منات بگیرند و سالی چندین هزار منات هم از این بابت مد اخل می کنند . باری این صحرا که حالامیروم اغلب جنگل است رسیدیم بمحل زمین خوردن امپراطور که کلیسا ساخته اند اینجا دو کلیسا است یکی کوچک و یکی بزرگ و محلی که راه آهن ساخته اند در زمینی است که پهلوی خط آهن ده ذرع از سطح راه آهن گود تراست و ببارة اخری دره عمیق پهلوی راه واقع شده که ترن امپراطور از خط راه بان دره افتاده و خورد شده است فقط همان محل و آگون که امپراطور و امپراطریس نشسته بودند سالم مانده است و در همان موضع این کلیسای کوچک مطلقا ساخته اند . و بخانه ذرع فاصله با اینجا کلیسای بزرگ دیگر بامر یضخانه بزرگی به یادگار این واقعه بنا کرده اند که عمه جات پیراز کارمانده راه آهن در آنجا بخرج دولت زندگانی مینمایند

میرزا ابراهیم خان عکاسباشی را فرمودیم عکسی از آن محل برداشت ، از آنجا گذشته قدری که رفتیم رسیدیم بجنگل کالج که همه رادستی کاشته اند ، بعد از آن بجنگل طبیعی رسیدیم که خیلی انبوه و زیاد بود ولی صنیع السلطنه عرض می کرد که جنگلهای مازندران خیلی از اینجا بهتر و انبوه تر است وزیرهایون هم که عرض میکرد در رکاب شاه شهید مکرر مازندران را دیده است تصدیق مینمود که جنگل صفحه مازندران بهتر از این صفحات است رسیدیم به ( خار کف ) گار خار کف خیلی گار بزرگی است و تازه ساخته اند جمیع امرا و رؤسا و صاحب منصبان شهر خار کف با استقبال آمده بودند بیا ده شده تا آخر صف سرباز رفتیم و مراجعت کردیم تمام اجزا بلدی و پولیس شهر آمدند را پورت دادند بعه ایران هم آمده بودند ، نان و نمک نیز برسم معهود آوردند الحمد لله تعالی خیلی خوش گذشت ، بعد نهار آوردند خوردیم بعد از نهار آمدیم جلو در نشستیم قدری دستخط و نوشتجات تبریز و طهران نوشتیم و یکدو سه قطعه جواهر خیلی کوچک برای یادگار استاسیون خار کف خریدیم بطهران و تبریز فرستادیم ، بعد با وزیرهایون و امیر بهادر جنگ و آقاسید حسین بصحبت و فرمایشات مشغول شدیم طرفین راه بازمانطور با جنگل یازمین سبزه زار است زنهاده گلهای خیلی خوب در راه آهن بمانعارف کردند ما هم گرفته اظهار خوشوقتی و امانت نمودیم ، روزنامه نویس اینجا هم چند قطعه عکس ما را انداخته بود آورد یک قطعه نشان باو مرحمت کردیم چند قطعه نشان هم بچاکم و نایب الحکومه اینجا دادیم ، در راه باز با وزیرهایون و آبدارباشی و ناصر خاقان بصحبت مشغول بودیم یک قطب نما و کتی و لنگر کوچک موقت الملک رفته خریده بود بحضور آورد با اغلب استاسیونها که میرسیدیم مردم کایش جمع بودند و متصل هورا میکشیدند ، الحقی دولت روسیه و کلیه اهالی این مملکت در این سفر خیلی خوب از ما ماندن پیرائی نمودند که اسباب کمال رضایت و خوشوقتی خاطر ما شده است ، امروز در ترن راه آهن رفتیم تا منزل جناب اشرف صدراعظم قدری با ایشان صحبت و فرمایش کردیم و مراجعت نمودیم ، بعد رسیدیم با استاسیون باز جمعیتی از مردم و زن بود از آنجا گذشته آمدیم تا رسیدیم با استاسیون ( ورجیا ) در این استاسیون جمعیت زیادی نبود چراغهای نفتی بلند خوبی داشت که خیلی روشنائی میداد از این نوع چراغ انشاء الله چند عدد خواهیم خرید حاکم شهر و رئیس قزاق و غیره بحضور آمدند پس از رفتن آنها ما مشغول نماز شدیم بعد از نماز نشستیم دوسه کاغذ و دستخط تبریز و طهران نوشتیم بعد شام خوردیم تا ما اینجا بودیم دو ترن آمد با عظمت و شکوه مثل دو کوه منحرک که چشمهای روشن داشته باشد و یک لکموتیف و آگون های بدشمار از عقب خود می کشید و می آورد ، بوزر در بار فرمودیم برو آن چراغهای نفتی استاسیون را درست ملاحظه کرد شکل و وضع آنها را بذهن خود بسپارد که در موقع خود از آنها بخریم بعد یک ترن حامل مسافر بسیار وارد شد معین التجار بوشهر هم از ایران آمده است پازیس می رود امشب به ترن ما آمده بود

بعد ترن مارا قدری جلو تر بردند که از جمعیت مسافری دور باشد و استراحت کردیم ترن تا صبح متوقف بود

\* — (روز چهارشنبه هشتم) — \*

صبح از خواب برخاستیم دست و روئی شسته و وضو ساخته نماز کردیم وزیر دربار و ناصر الملک و بعضی دیگر از ملتزمین آمده قدری در حضور بودند بعد جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم آمدند قدری با ایشان صحبت و فرمایش کردیم و رفتند باطاق خودشان بعد وزیر دربار بحضور آمد بعضی کتابها از طهران آورده بودیم باز کردیم کتاب خواجه حافظی همراه بود بوزیر همایون دادیم برای این سفر ما تقال زد این غزل آمد که مطلعش این است) \* (سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد) \* (بدست مرحمت یارم در امید واران زد) \* (محل تعجب شد زیرا که در سنه ۱۳۰۸ که ده سال قبل باشد از همین خواجه در امورات خودمان تقال زده بودیم همین غزل آمده بود که بخط خودمان یاد داشت کرده بودیم باری ترن طی راه میکرد تا رسیدیم بجنگل زیادی از کاج که اشجار عظیم قوی داشت ، از قراریکه وزیرهایون از روسیهها تحقیق کرده بود ، این جنگل قدیماً خالصه دولت بوده امپراطور قدیم روس تماماً را به بسکاو بیج معروف بخشیده است و حالا مال پسر اوست ، و چون او ملاک معتبری شده است دیگر خدمتی در دولت ندارد ، این املاک و علاقه جات او نزدیک شهر (کمل) واقع است همانجا هم عمارت ییلاقی برای خود ساخته تابستانها را آنجا بسر می برد و زمستانها در جاهای خوب و نقاط مطلوب اروپا سپری می کند قصر و کلیسای او هم کنار رود خانه معتبری پیدا بود و از دور دیدیم از بل رودخانه گذشته رسیدیم به استاسیون قصبه (کمل) در استاسیون جمعیت زیادی از اهالی بودند حاکم شهر و غیره بحضور رسیده مورد انتقادات شدند و نشان بنا ببدل نمودند در وقتند بهد نهار خوردیم و پس از نهار که ترن راه افتاد قدری خواب دیدیم و دیدار بودیم که با استاسیون اول رسیدیم بواسطه جمعیت مردم که متصل هورا میکشیدند درست خوابان نبرد دور و زاست در این واگون گرد و خاک و دود قدری اذیت میکند مثل خیابان شمیران است در فصل تابستان که مردم زیاد از آنجا عبور و مرور میکنند امروز تادوسه استاسیون دیگر طرفین راه جنگل بود و چوب زیادی از جنگل بریده و دسته کرده کنار راه گذاشته بودند که حمل بشهرهای روسیه نمایند و جنگل تماماً اشجار کاج کهن است که دو طرف راه را تا ناهسانی بعید فرو گرفته است در استاسیون آخری سردار کل و ظهیر الدوله و مهندس الملک در واگون ما بحضور رسیدند با آنها قدری فرمایش و صحبت داشتیم بمنازل خودشان رفتند تا قریب بغروب در راه آهن بتماشای جنگلهای اطراف و سبزه زمین و صفای هوا مشغول بودیم بعضی جنگلها سوخته و بعضی سبز و خوب است زمینها اغلب سبز و بعضی جاها با تلاق است در عالم تفکر سیر و تماشای قدرتی خدا را میکردیم و لذت میبردیم

بعد

بعد رسیدیم باستا سیونی که باید در آنجا صرف شام نموده بمانیم و آنوقت سه ربع ساعت بغروب مانده بود ترن را نکا هدا شتند چون چند روز بود که از ترن پیاده نشده بودیم اینجا پیاده شده در خطر ترن قدری راه رفتیم و بچراغهای نفتی که قصد خریدن نوع آنرا داریم نزدیک شده دیدیم خیلی خوب نوع چراغی است بعد رفتیم به تاشای لکمو تیف خیلی قشنگ و با تماشا بود بعد برگشته دیدیم وزیر دربار یک نفر یهودی پیدا کرده است که دو شاخ مرال دارد می خواهد از او بخرد او را بحضور آورد قیمت آنها را پرسیدیم گفت صد و پنجاه منات است اما من دیگر مشتری مثل شما گیرم نمی آید خوب است چیزی علاوه بمن داده بخردید در صورتیکه پنجاه منات زیاد تر نمی ارزید ما دو بیست منات بودادیم وقتی دو بیست منات را دیدن نزدیک بود از شدت خوشحالی و فرح دیوانه شود بحضور امیرال و حاکم پنجاه دفعه تعظیم کرد و بخاک افتاد و زمین را بوسید معلوم میشود جنس یهودی در تمام دنیا یکی است بعد برگشته رفتیم بطرف باغچه کوچکی که مال رئیس استاسیون بود باو این کوچکی از چوب سفید ساخته بودند رفتیم آنجا نشستیم قدری صحبت داشتیم اما پشه و گرما آنجا معرکه است هوای آنجا شبیه بهوای تابستان میان نه عشرت آباد و قصر قاجار است بعد رفتیم نوبی و آگون نماز خوانده شام خوردیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیرهایون و سایر ملتزمین هم رفتند در استاسیون آنجا شام خوردند بعد از شام ترن را قدری عقب بردند نگا هدا شتند استراحت کردیم \*

امروز غورناتور ایالت (ماغلو فسکی) که برادره سیو (زیناویف) وزیر مختار سابق روسیه در طهران است عرضه و راپورتی از وضع و حالت این ایالت عرض و نگارش نموده بحضور آورده بود مقرر فرمودیم ارفع الدوله آنرا ترجمه نموده و عین ترجمه آنرا در اینجا ثبت و مرقوم میداریم .  
بعرض خاکپای هایونی میرسانم که در حوزه حکومت سپرده بمن از هر جهت اسباب آسایش و امنیت فراهم است و با کمال خوشبختی مختصر اطلاعی از وضع این حکومت در ضمن راپورت خود تقدیم خاکپای مبارک میدارم (سرتیب دوم قلمی کنسیای پروری زیناویف) ۲۴ ماه مای روسی سال ۱۹۰۰ مسیحی مطابق چهارشنبه هشتم شهر صفر المظفر سنه ۱۳۱۸ .

در حکومت ماغلو ف یازده شهر بزرگ ، دوشهر کوچک ، وهشتاد و چهار قصبه ، و چهار صد وهفتاد و یک ده بزرگ ، و پنجاهزار و پانصد و چهل ده کوچک دارد که جمعا شش هزار و یکصد و هشت باب شهر و قصبه و قری میباشد .

« عدد نفوس »

( ٦٠٦٠ )

( ١٨٤٦١ ) (نجیای شخصی)

(نجیای خانواده)

روحانین

( ۲۴۳۲ )	( ۶۰۶۴۶ ) ( سگنه محترم )	( روحانین )
( ۳۰۱۹۳۱ )	( ۳۳۸۵ ) ( ملاک و صنعتگر )	( تجار )
( ۱۱۷۵۲۴ )	( ۱۳۴۴۸۶۵ ) ( اشخاص متفرقه )	( دهائیان )

۱۸۰۱۳۰۴

یک میلیون و هشتصد و یک هزار و سیصد و چهار نفر

عساکر موجوده

( پیاده نظام ) ۸۴۰۰ ( سپاه مستخدم در حکومت های مختلفه ۳۸۰۰۰۰ )

وساطین	۱۷۰۲۳۲۳	مقدار زمین ( محلّ زراعت صیفی و شتوی )
وساطین	۵۳۴۸۷۷	چمن و علفزار
وساطین	۸۷۴۱۵۳	جنگل
وساطین	۱۲۱۱۲۷	من جمله جنگل خالصه
وساطین	۱۱۳۰۵۶۶	باغات و مراعات و راهها و جاهای لمیزرع

۴۲۴۱۹۱۹

چهار میلیون و دویست و چهل و یک هزار و نهصد و نوزده و ساطین زمین دارد

و هر ساطین عبارت است از چهار هزار و هشتصد ذرع که هفت هزار و دویست ذرع روسی است .

آذوقه اهالی محمول زراعت است و زراعت امسال بنظر خوب می آید ، زراعت بهاره را هم جا مشغول کاشتن هستند .

چتورط	۲۷۷۵۰۰	در انبارهای قری و دهات گندم موجود
چتورط	۱۴۱۳۶۷	گندم بهاره
منات	۴۵۷۵۰۷	تخوای نقد بجهت خرید آذوقه از مال حکومت
منات	۹۴۵۱۱	تخوای ایضاً متعلق بد هات

قیمت ماکولات

۷۷ كپك	۶ منات	نه پوت	آرد ارزن
۵۷ كپك	۱۰ منات	هشت پوت	آرد گندم
۲۵ كپك	۳ منات	چتورط	جو
۱۱ كپك		گیروانکه	گوشت گاو

علف

۳۴ كپك	پوت	علف
۱۶ كپك	پوت	كاه

( صنایع )

در ایالت ماغلوب دو هزار و ششصد و پنجاه و شش باب فابریکهای مختلفه است و سالی هفت میلیون و هشت هزار و یکصد و پنجاه و سه منات محصول این فابریکها میشود \*

راههای آمد و شد در حکومت ماغلوب در روی رودخانه های مفصله در ذیل کشتی رانی میشود ( دنیپر ) ( شور و دردی ) ( بیردن ) ( اپوتی ) ( بی سیدی ) در روی رودخانه های دنیپر و شور و دردی کشتی بخار کار میکند راههای خشکی . اولاً راه آهن است که عبارت است از راه آهن ( مسکوسکی بریسطاسکی ) و ( لباوو منسکی ) و ( رلسو آرولسکی ) و ( پولیسسکی ) علاوه بر این راههای آهن امسال بساختن راه آهن ( و طیسکی ژلانسکی ) هم شروع شده است . ثانیاً راههای شوسه است که عبارت است از راه شوسه ( کیو ) و ( بو بروی سکا ) و ( مسکووسکی ) ( ورشووسکی ) و ( آرولووسکی و یطبسکی ) همه این راهها آباد و دایر میباشند ، بجهت حمل و نقل بسته و حرکت مسافری در راههای شوسه بنجاده و یکباب استاسیون و چهارصد و سی رأس اسب چابارخانه موجود است . ( کایسای و ائعه در حکومت ماغلوب ) ( کایسای سنگی ۱۷۸ باب ) ( کایسای چوبی ۵۳۱ باب ) ( کایسای تارکین دنیا ۱۵ باب ) که جمعاً ۷۲۴ باب و تماماً متعلق بمذهب ارتودوکس میباشد ؛ علاوه بر این دو باب کایسای لوطیران و سی و دو باب کایسای کاتولیک است \*

( ابنیه دولتی )

از برای دیوانخانه ها و مدارس و پستخانه ها و مریضخانه ها و حبس خانه ها هشتاد و سه باب خانه سنگی و هشتاد و نه باب خانه چوبی بپول دولت بنا شده است

مدارس و مکتب خانه ها ( دو باب کمنازیه مردانه و دو باب کمنازیه زنانه و یکباب معلمخانه رآل در حکومت ماغلوب موجود است ) علاوه بر اینها یکباب مکتب زنانه است که در تحت نظارت و مراقبت اداره روحانی است ( معلمخانه روحانی مسمی به ( سمناریه ) یکباب ) ( معلمخانه روحانی چهار باب ) ( مدرسه شهری و مجانی ده باب ) غیر از مدارس مزبور مدارس دیگر نیز هست از قبیل مدرسه های علمی و مکتب ابتدائیه و غیرها که بجهت اطفال و دختر های فقیر ساخته اند بر رویهمرفته در حکومت ماغلوب یک هزار و ششصد و نود و دو باب مدرسه و مکتب است که هفتاد و پنج هزار و پانصد و پنجاه نفر پسر و دختر در آنها مشغول تحصیل میباشند

ابنیه

\*( انبیه خیره ) \*

در شهر حاکم نشین دو باب مریضخانه است که یکصد و نود و پنج تخت خواب بجهت مرضی مهیا شده است ، و در شهر های دیگر هشت باب مریضخانه بجهت یکصد و نود و چهار مریض و مریضخانهای دهات هفتاد و یک باب بجهت چهار صد و چهار ده مریض است ، در شهر حاکم نشین یازده باب خیرات خانه از برای یکصد و سی و شش نفر شکسته و پیر ، و در شهر های محال و حدود نوزده باب خیرات خانه بجهت سیصد و پنجاه و یک نفر شکسته و فقیر دارد ، علاوه بر خیرات خانهای مزبور در همه محال حکومت ما غلوف هشتاد و هشت باب خیرات خانه است که یک هزار و یکصد و چهار ده نفر علیل و شکسته و پیر و فقیر مسکن دارند (\*)

\*( عدد محبوبین ) \*

در اول ماه مای در محبس شهر ماغلوف یکصد و نود و نه نفر و در محبس خانهای محال پانصد و نود و چهار نفر محبوس بوده است (\*)  
واردات حکومت ماغلوف از قبیل مالیات تجارتی و صنعتی و مزرع و مرتع و غیره و غیره دو میلیون و سیصد و سی و شش هزار و شصت و نود و هشت منات و چهل و چهار پیک می باشد (\*)

\*( روز پنجشنبه نهم صفر ) \*

الحمد لله تعالی بسلامت صبح از خواب برخاسته جای خوردم موثق آلدوله و ظهر آلدوله و آبدار باشی بحضور آمدند مشغول صحبت شدیم بعد وزیرها یون آمد بقیه روز نامه دیروز را فرمودیم نوشت در آن بین جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند مرخص فرمودیم نشستن مشغول صحبت و فرمایشات شدیم و ترن در حرکت بود رفتم تار سیدیم به ( برست ) ( ژنرال کورچو ) که فرمانده سی هزار قشون است بانوزده هزار نفر از قشون خود در جلو راه با استقبال آمده بود ند و باقی نوبی قلعه جات بودند از یکفر سنگ بگارا راه آهن مانده سر باز آمده از دو طرف راه دوپشته ایستاده بودند و هورامی کشیدند و در سر هر دسته موزیک بنوای روسی میزدند خیلی وضع باشکوهی بود امیرال آرسنیف از نوبی و آگون ترن از آنها احوال پرسی میکرد تا بگارا راه آهن رسیدیم ترن ایستاد حاکم شهر و فرمانده کل قشون بحضور آمدند مایاده شده سر فوج رفتم در مراجعت بترن تها رخوردم بعد از نهار نشان بفرمانده قشون و حاکم دادیم ، بعد حرکت شد تا مقصدی از راه که رفتم باز سر باز دو طرف راه بصف ایستاده بودند و هورامی کشیدند بمحاذی توپخانه نظامی که رسیدیم توپ زیادی بسلام احترام مانند احتند ، قلعه های نظامی که مثل باسینان طهران اطرافش خندق و خاکریز و باره دارد

دیده شد که اغلب سر بازان در آنجاها بودند این باسینانها را خیلی محکم ساخته اند و از دور وضع بنا و استحکام آنها معلوم بود همه جامراسم احترامات و تعظیبات نظامی بجای آوردند تا آمدیم بگارا راه آهن شهر ورشو رسیدیم پرنس فرما تفرمای لهستان روس که اسمش ( امیرتیسکی ) است با جمیع صاحب منصبان نظامی مقیم ورشو در گار حاضر بودند سر بازان و اهل نظام را نا آخر صاف ملاحظه کردیم بعد که از جلو ما دیله کردند ، من و جناب اشرف صدراعظم و پرنس و امیرال در یک کالسگه نشسته سایر ملتزمین هم در کالسگه های دیگر بطرف شهر روانه شدیم ، در بین راه همه جا سرباز و سوار و نوچی در کنار خیابانها صف زده بودند و تماماً برای تهنیت و احترام ما هورامی کشیدند عموم مردم از ورود ما زیاد اظهار شغف مینمودند ما هم همه اظهار مهربانی میکردیم و باد سنال تعارف مینمودیم حقیقه خیلی خوب از ما پذیرائی کردند ، از پی گذشیم که بر روی رود خانه ورشو ساخته اند که تقریباً سیصد ذرع طول پل می شود خیلی پل غریبی است دو کشتی بخاری هم بر روی رود خانه در حرکت بود ، بعد آمدیم بعمارت ( لانسکی ) که از برای نزول ما حاضر کرده بودند این عمارت از بناهای سلاطین لهستان است پارک و عمارت غریبی است دو دریاچه در جلو این عمارت واقع است که بقدر دریاچه سلطنت آباد می شود خیلی مصفی است درختهای مارونیه خیلی بزرگ دارد من خیلی مایل بودم بزرگ این درخت را بینم و در اینجا که دیدم بقدر درختهای نارون بزرگ ایران است درختی دیدم که تا امر و زندیده بودم برگهای قرمز داشت رنگ آلوچه های قرمز ایران ناصر خاقان را کفتم رفت شاخه از آن چیده آورد تماشا کردیم خیلی غرابت و تماشا داشت چون شب شد اطراف خیابان و دریاچه این پارک را چراغان الوان خیلی قشنگی کردند اسباب آتشبازی هم جلو این عمارت حاضر کرده بودند در آن بین رعد و برق شدید شد و باران سختی بارید با وجود این چراغان و آتشبازی خیلی جلوه و نمایش داشت مخصوصاً کرچیهای کوچک که در دریاچه انداخته و چراغان الوان کرده بودند و متصل روی آب در حرکت بود جلوه و تماشای غریبی داشت در حالی که تماشای چراغان و آتشبازی مشغول بودیم ناگاه رعد و برق شدیدی شد که از تابش برق تمام پارک مثل روز روشن گردید جمعیت زیادی از مردوزن برای دیدن ما و تماشای چراغان پارک آمده در اطراف گردش می کردند و اظهار بشاشت از ورود ما مینمودند الحمد لله از هر جهت خیلی خوش گذشت بعد از ساعتی شام خورده استراحت کردیم \*

\*( روز جمعه دهم ) \*

صبح که از خواب بیدار شدیم ( امیرال ) آمده عرض کرد ترتیب مشق و مانوری در خارج شهر داده شده باید بانجاریوم ( پرنس ) فرمانفرما هم در آنجا برای پذیرائی حاضر است من و جناب اشرف صدراعظم و ( امیرال ) و وزیر دربار در یک کالسگه نشسته حرکت کردیم . بعضی از ملتزمین هم در رکاب بودند از این پارک تا آن نقطه

که موقع مانور بود بیست دقیقه راه است وارد شدیم چادر بزرگ ممتاز قشنگی برای ما فرشته بودند نشستیم بنای سان قشون شد تقریباً ده الی پانزده هزار سوار و پیاده و توپخانه سان دادند خیلی آراسته و منظم بود میرزا ابراهیمخان عکاسباشی را فرمودیم عکسی از آنها برداشت در موقع دفیله (کاندان) کل و (زرال) که مرد پیری بود پای اسب او روی چمن لغزیده زمین سختی خورد قدری بیابش صدمه وارد آمد خیلی از این فقره متأسف شدیم ، جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار رفتند اورادیدن واحوال پرسی کردند و قدری تسلیت خاطر دادند ، باری در اطراف ما جمعی کثیر از هر قبیل ایستاده بودند ، دسته های سواره خیلی خوب تیراندازی میکردند و روی اسب انواع واقسام حرکات خوب مینمودند ، پادشاهزاده اسپانیا که اسمش پرنس (بوربون) و حالاً جزو مستخدمین دولت روس است از ما اجازه خواست که در بالون نشسته به هوا صعود نماید اجازه دادیم بالون نشسته بالا رفت ، خیلی تعریف میکرد که بالون نشستن کار خوبی است و تماشا دارد . بعد از اتمام مانور ما با جناب اشرف صدراعظم و (امیرال) سوار کالسگه شده بطرف منزل آمدیم و در بین راه بدرخانه (پرنس) فرما فرموده آمد کارت گذاشتیم ، و از آنجا گذشتیم آمدیم منزل عکاسی را که صنایع السلطنه حاضر کرده بود که عکس ما را بنده از چند قطعه عکس مرابرداشت ، نیمساعت بغروب مانده امیرال آمده عرض کرد که باید به تیار برویم کالسگه حاضر کردند رفیق چندین پرده از رقصهای خیلی خوب کردند که تماشا داشت در آخر تیار برخاسته بطرف منزل آمدیم و پس از ورود شام خورده استراحت کردیم

\* — ( روز شنبه یازدهم صفر ) ( \* ) — \*

امروز صبح که از خواب برخاستیم پس از صرف چای امیرال آمد عرض کرد که باید باغ (بوتانیک) که یکی از باغهای دولتی است برویم ، کالسگه حاضر کردند ، با جناب اشرف صدراعظم و امیرال سوار شده رفیق باغ این باغ خیلی خوب و قشنگ است لیکن اغلب اشجار این باغ را من در جنگل قرا داغ دیده بودم بعضی را که از چین و ژاپون آورده بودند ندیده بودم و تازگی داشت درخت گلش کمتر بود اما بعضی گلهای بدیع خوب داشت ، بعضی تخم گلهای یادداشت کردیم و از باغبان آنجا خواستیم که برای ما بفرستد ، پیاده در باغ خیلی گردش کردیم بعد از ساعتی سوار کالسگه شده آمدیم منزل در همان بارک (لازنسکی) که منزل داریم باز قدری گردش کردیم از غرایبی که در این باغ دیدیم این است درختهای گل (رداندرم) که مسیو (سیمون) هم در تبریز و هم در طهران در دو سفر خودش بفرنگ برای ما آورده بود و خیلی کوچک بود در اینجا با ارتفاع چهار ذرع و کلفتی دو بازو بود ، یکدرخت نارنجی هم دیدیم تقریباً مثل درختهای نارنج معمولی طهران است گفتند مائارنج داریم که سیصدسال بیشتر عمر این درخت است دیگر درخت کافور دیدیم آبراهم میگفتند سیصد سال عمر دارد آنها شبیه بنارنجهای معمولی ایران است . از قراریکه عرض کردند اینجا یکجفت (قوی)

سیاه بزرگی است قوی سفیدهم یکی دوتا در این پارک دیده شد ، عصری موثق الدوله و ناصر خاقان و جمعی دیگر را فرمودیم در کرجی نشسته روی دریاچه گردش کردند ، امیربهدر جنگ هم با میرزا رضاخان مؤید السلطنه بکرجی دیگر نشستند ، بعد آمدیم در بالاخانه نماز خواندیم موثق الملک را فرستادیم از برای خرید بعضی اسبابها یکساعت بعد (امیرال) با (پرنس) فرما فرموده آمدند که در ساعت هشت به تیار باید برویم . جناب اشرف صدراعظم با سبب دوانی رفته بودند ، ما با امیرال و پرنس در کالسگه نشسته رفیق به تیار این همان تیار دیشب است مادرک پائین بطور غیر رسمی نشستیم خیلی خوب تیارزی در آوردند آوازه خوان ایتالیائی که اسمش (باسینی) است خیلی خوب خواند و رقصید انواع رقص کل و بازیهای خوب کردند بعد آمدیم منزل فوراً شام خورده استراحت کردیم (\*)

\* — ( روز یکشنبه دوازدهم ) — \*

صبح از خواب بیدار شدیم چای صرف شد بعد در بالاخانه که منزل خودمان است نشسته قدری کاغذ نوشتیم پس از آن آمدیم پائین موثق الدوله و امیربهدر جنگ و سردار مکرم و ناصر خاقان و ناصر الممالک حاضر بودند جوایز و دربار شدیم گفتند قدری کسالت دارد محمد خان را فرمودیم رفت از جانب ما احوال و وزیر دربار را پرسید بعد رفیق برگردش و تفریح ناصر الممالک به بیرونها رفته بود در این بین که ما گردش میکردیم با کالسگه رسید چون قدری خسته شده بودیم بنا صر الممالک فرمودیم پیاده شد مادر کالسگه او نشسته سواره گردش کردیم موثق الدوله و ناصر الممالک را هم فرمودیم آمدند در کالسگه مانستند که صحبت بداریم در آن بین ناصر خاقان و ناصر الممالک که پیش ما بودند گم شدند بعد من که می آمدیم آنها را دیدم در جایی گیر کرده اند که اطراف آن طارمی آهن است تا ما را دیدند یکدفعه فریاد کردند که ما گم شده ایم خیلی حال آنها خنده داشت فرمودیم رفتند آنها را از راه معمول آوردند بعضی گلهای خیلی خوب در اینجا دیدیم باغبان آنجا که یک زنی بود چند شاخه گل بمادادگردش کنان آمدیم بمنزل آنها ر خوردیم آن عکاسی که بر روز عکس ما را انداخت امر و زعکس هارا حاضر کرده بود بتوسط صنایع السلطنه بحضور آورد الحقی خیلی خوب عکس انداخته بود بعد بقدر وساعت خوابیدیم ناصر خاقان را فرمودیم آمد قدری کتاب خواند و ما خیلی راحت خوابیدیم از خواب که برخاستیم امین حضرت آبدار باشی را خواستیم عرض کرد امشب بر حسب فرمایش و دستور العمل ما یک چلا و و خورشیرانی برای ما تهیه کرده است حقیقه خیلی خوب غذائی بود از مراقت امین حضرت در خدمت راضی هستیم عصری دوباره آمدیم پائین قدری گردش کردیم صبح که در پارک گردش میکردیم قویهای سیاه را که پیش ذکر آن شد دیدیم چهار قوی خیلی قشنگ بود عکسی از آنها برداشتیم

جمعیت زیادی از اناث و ذکور در باغ برای تماشا و دیدن ما آمده بودند چند قطعه کارت پستال عکس مارا درست کرده بودند بحضور آوردند آنها را دستخط کردیم و بتبریز فرستادیم بعد نماز خوانده جای صرف کردیم یکر بع یکر ماند ( پرنس ) و ( امیرال ) آمده عرض کردند در خود همین پارک ( لانسکی ) تیا تری حاضر کرده و محض تشریفات ما جمعیت زیادی از محترمین و رشو را مجاناً دعوت نموده اند باید با نجار برویم با امیرال و سایر ملتزمین خود مان چون نزد یک بعمارت ما بود بیاده رقیم سه پرده تماشا دادند تمام این سه پرده رقص بود و حقیقه خیلی خوب رقصیدند تیا تر که تمام شد آمدیم منزل وزیرهایون دو روز است تب کرده و امر و ز بهتر شده در موقع شام حاضر بود با او فرمایش و صحبت داشتیم بعد از صرف شام استراحت کردیم \*

روز دوشنبه سیزدهم صفر

امروز صبح ( امیرال ) و پرنس ( امیرتسکی ) فرمانفرمای لهستان روس آمده عرض کردند کالسگه بجهت حرکت حاضر است ، سوار شده از قصر ( لانسکی ) آمدیم تا بگزار راه آهن باز اطراف راه مثل روز ورود جمعیت ایستاده بودند قشون نیزها نظور با کمال نظم و آراستگی از کنار راه صف بسته بودند رسیدیم بگزار ( پرنس ) فرمانفرما که بسیار مرد نجیب عاقل درستی است و یک قطعه نشان تمثال خود ما تراهم بایشان داده بودیم از اینجا مرخص شده رفت . ( امیرال ) و سایر مهماندارها همراه بودند سوار ترن شده براه افتادیم تا رسیدیم به ( الکساندر روف ) که سرحد مابین خاک روسیه و المان است آنجا ترن ایستاد روسیها نهاری حاضر کرده بودند از ترن بیرون آمده رقیم بیالخانه گار راه آهن ، اینجا ها نجاست که شاه شهید هم در سفر آخر شام خورده بودند . وزیرهایون هم امروز حالتش بهتر است و در حضور بود و تفصیل آن سفر را عرض میکرد . میرزا رضاخان مؤید السلطنه وزیر مختار برلن هم ترن المان را اینجا آورده بود . از اینجا باید به ترن المان که خودمان تا ( کنترکسویل ) اجاره کرده و بخرج خودمان با نجار برویم سوار شویم . تا همار خوردهیم بارها و اسبابا همار حمل به ترن تازه نموده و همراهان نیز داخل آن شدند ما هم رقیم با نجار ( امیرال آرسنیف ) و کنکل ( ژیکویچ ) و مسیو ( بلگارد ) از آنجا مرخص شده با اتفاق ارفع الدوله وزیر مختار ما به بطرز بورغ رفتند ، ما هم اظهار کمال خشنودی و رضا از زحمات و خدمات این مدت ( امیرال ) و سایر مهماندارها نمودیم . مسیو ( کاخانفسکی ) هم که با آنها بود چون نا خوشی کلیه دارد برای معالجه به ( کنترکسویل ) میاید عیال و سه اولاد خود را هم از تفلیس تا اینجا همراه آورده بود ، قرار دادیم از آنجا تا ( کنترکسویل ) در ترن ما باشد . در وقت خروج از سرحد روس تلگرافی از خروج خودمان با علیحضرت امپراطور روسیه نمودم و جواب آن اعلیحضرت هم

که از روی کمال موذت بود در راه بمن رسید . خلاصه مهماندارها رفتند و ترن ما حرکت کرد بقدر ساعتی که گذشت از خاک روسیه خارج و داخل خاک المان شدیم . قلعه نظامی که المانها بجهت استحکام و حراست حدود خودشان در سرحد روسیه ساخته اند از نزدیک دیدیم ، بسیار قلعه مستحکم خوبی است ، قشون زیادی از قرار مذکور در آنجا دارند . بعد از آنجا گذشته از ( کت بوس ) عبور کردیم صحرا بازها نظور همه جاسز و جنگل است ، اما اینجاها خیلی آبادتر از روسیه است ، ترن ما و همراهان خیلی خوب است ، اما قدری تند می رود ، و شب را چون کسالت داشتم و سرعت حرکت ترن مانع استراحت بود قدری بدگذشت و زبردت بار آمد پیش ما و تا وقت خواب ما در حضور بود ، خیلی از مر اقبات و خدمات او راضی هستیم . بعد فرستادیم میرزا حسین خان پسر مؤید السلطنه را که در المان تحصیل کرده است و اینجا بحضور رسید آوردند فرمودیم برود هر طور هست قرار بدهد ترن را نگاه دارند که امشب تا صبح متوقف بوده فردا حرکت کند اورفت و همانطور کرد . ولی از کسالت اول شب ترن که مثل زلزله ما را تکان میداد خیلی کسل شده بودیم و بدگذشت .

روز سه شنبه چهاردهم صفر

امروز صبح که از خواب برخاستم الحمد لله تعالی حالت خوب بود جای خورده دعاای هر روز را خواندم ترن هم راه افتاده بود و میرفت خیلی راحت میرقیم . ابتدا ساعتی چهارده فرسنگ میرفت حالا قرار دادیم که هفت فرسنگ برود . بعد جناب اشرف صدراعظم و سایر نوکرها بحضور آمدند بعضی صحبت و فرمایشات شد . و از صبح تا ظهر از این شهرهای المان گذشتیم ابتدا ( مالکین برگ ) بعد ( لپزیک ) که شهر بسیار عظیم معتبری است ، و تا پایون اول در اینجا جنگ سختی کرده است . بعد از ( ویمار ) و ( کنار ) و ( ایزناخ ) گذشته همار خوردیم و خوابیدیم بعد از خواب بیدار شده آقا سید حسین و ناصرها یون و ناصر خاقان بحضور آمدند . و ناصر خاقان مشغول خواندن شاه نامه بود که بکد فعه دیدیم روز روشن مبدل بشب تاریک ظلمانی شد ما میدانستیم که داخل تونل شده ایم از این تاریکی و ظلمت نا هنگام قلب ما خفه شد و حالت وحشتی دست داد . اسمعیل خان را آواز کردیم که کبریت روشن کن و هی فریاد میکردیم که کبریت بیاورند چراغهار روشن کنند کویا کسی صدای ما را نمی شنید در آن بین جناب اشرف صدراعظم چون منزلشان نزدیک ترن ما بود صدای ما را شنیده کبریت دادند آوردند تا کبریت رسید از تونل بیرون آمدیم و روشن شد از وحشت خلاص شدیم . وضع و حالت صحرا و آبادی خاک اینجاها خیلی باروسیه تغییر کرده است . اینجا هم زراعت زیاد تر است . و هم عمارت و ده و آبادی پیوسته بیکدیگر . چنانکه یکو جب زمین بی زراعت یا جنگل دیده نمیشود و طر فین راه آهن را درخت پیوسته بهم کاشته و قدریکه بلند شده باقی چیزی زده

چنان موزون و مرتب داشته اند که مثل يك دیوار کوتاه سبز قشنگی بنظر می آید که فرسنگها ازد و طرف  
 جا ده کشیده است . رفیم تار سیدیم بشهر ( فرانکفرت ) ترن یکر است رفت تا داخل گار بزرگی  
 شدیم که دوست متر طول و یکصد و هفت متر عرض دارد و تمام این فضا به طاق پوشیده شده است . روزی چهار  
 صد ترن از اینجا حرکت کرده بشهر های دیگر می رود گار بسیار عظیمی است و سقف مرتفعی دارد که انسان  
 از دیدن آن حیرت میکند پیاده شده قدری توی گار بانو کرها و ملتزمین راه رفته مراجعت به ترن کردیم و  
 راه افتادیم . الحق راه دیگر از این با صفا تر نمیشود و شهر ( فرانکفرت ) که راه آهن از وسط آن  
 میگذرد شهر بسیار عظیمی است . و در حال عبور ترن از میان شهر تما شای کوچها و عمارات مرتفع  
 قشنگ و عبور و مرور اهالی از كوچها باد رشگه و کالسگه و اتومبیل و غیره و باغچه های قشنگ موزون  
 و گل کاریهای رنگارنگ بقدری لذت داشت که بحد وصف نمی آید ، و شخص نمیخواهد يك لحظه چشم  
 از این مناظر بدیع و عمارات رفیع بردارد ، از روی يك رودخانه بزرگی که پل آهنی عظیمی بر روی آن  
 کشیده بودند دو مرتبه عبور کرده بعد به صحرا و جنگل کاج و غیره رسیدیم . نزدیک غروب آفتاب  
 قرص خورشید خیلی تماشا داشت مثل يك طبق آتشی بود که به افق فرورود خیلی دیدنی بود . خاصه  
 شب پانزدهم ماه بود که از طرفی دیگر قرص ماه مثل يك طبق نور طالع میشد . طرف مغرب خورشید  
 تمام سبزه و گل و جنگل کاج بود و سمت مطلع ماه يك رشته کوه طولانی کوتاه که تا پای دامنه تما پوشیده  
 از جنگل و زراعت بود و در میان سبزه و جنگل عمارتهای تک تک خوشگل که در دامنه ها تاسر کوه بطرفهای  
 بدیع و وضعهای خوش منظر ساخته اند و قرص ماه از روی عمارت و جنگل و کوههای کوتاه که نزدیک بجاده  
 است خورد را نشان میداد ، بالجمله میرفیم و با جناب اشرف صدر اعظم و وزیر همایون محبت میداشتیم  
 و سخن از صفای این راه و تما شای غروب و طلوع خورشید و ماه بود تا ده دقیقه بعد بدهی رسیدیم که  
 چراغهای برق زیاد روشن کرده بودند آنجا ترن در جلو گار قدری ایستاد شام خوردیم و ترن  
 در مقابل شهر ( کارلسروه ) تا صبح توقف کرد و ما استراحت نمودیم .

(\*) — (روز چهارشنبه پانزدهم صفر) — (\*)

صبح از خواب برخاسته نماز کردم بعد از نماز خواستم دوباره بخوابم خوابم نبرد ، بعد برخاسته بقرار  
 معمول قدری قرآن خواندم ؛ قدری که گذشت نوکرها از خواب برخاسته يك يك بحضور آمدند و  
 بعضی رفتند جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیرهایون و مؤید السلطنه وزیر مختار برلن در حضور  
 بودند ، و ما حالات راه را می رسیدیم . امروز از خاک مملکت باد میگذریم راه آهن در بلندی می رود  
 و رودخانه (رن) که رود بسیار عظیم عمیقی است که کشتی بخار در آن کار میکند و آب صاف گوارای پاکیزه

دارد

دارد از زیر دست مابفاصله بانصد ذرع از وسط صحرای حاصل خیز سبز خرمنی مثل مار می پیچد و می رود  
 و از طرف دیگر ماکوه است که تمام دامنه آنرا تا بالای جا ده درخت انگور عمل آورده اند ، یا زراعت  
 بیراست که آب جواز آن عمل میاید . تمام کوه و صحرا جنگل تک تک است و در میان اشجار درخت گیلان  
 زیاد که پر از گیلان رسیده بود دیده شد ، گلستانهای خوب دهقانها تربیت کرده اند که همه نوع گل  
 از گلپای سرخ و گل چای و گلپای مختلف دیگر دارد که بعنوان تجارت از اینجا بشهرها برده می فروشند  
 امروز بقدری اطراف راه با صفاست که از حد توصیف و تعریف بیرون است ، قدری که آمدم عرض کردند  
 بتولها خواهیم رسید چراغها را قبل از وقت روشن کردند که دیگر مثل دیروز اسباب وحشت و خفگی  
 قلب نشود ، در این بین به تونل اول رسیدیم که خیلی طولانی بود ، توی تونل در عبور ترن بخار يك  
 هوای کثیف متعفن بدی هم می رساند که نمیتوان وصف کرد ، خیلی موزی و موحش و هولناک است .  
 از آن گذشته باز به سه تونل دیگر رسیدیم که قریب بهم بود ، هر وقت به تونل می رسیدیم مثل آن بود که  
 يك دفعه شخص از هوا و فضای مثل بهشت داخل سوراخ جهنم شود و باز دفعه از سنگنای ظلمانی  
 دوزخ فضای روح افزای بهشت در آید باری رفیم تار سیدیم بشهر ( بال ) که خاک سویس است  
 نظر آقای مین السلطنه که وزیر مختار ما در پاریس است آنجا دیده شد که در گار راه آهن ایستاده است  
 اگر چه تا امروز او را ندیده بودیم ولی غایبانه می شناختم که مرد درست معقول صحیحی است ، و در زمان  
 ولیعهدی تمام رجوعات و کارهای ما در فرنگ با او بود و همه وقت نهایت درستکاری و حسن خدمت از او  
 مشاهده شده است خلاصه او را خواستیم در ترن بحضور ما آمد حالات ( کنترکسویل ) و غیره را  
 از او پرسیدیم و عرض کرد تا دو ساعت دیگر در خاک سویس هستیم بعد داخل خاک فرانسه شده پس از  
 شش ساعت به ( کنترکسویل ) خواهیم رسید ؛ بهار را در ترن خوردیم بعد از نماز هم از دو تونل  
 طولانی که یکی از آنها سیصد ذرع طول داشت گذشتیم . وقت غروب ظهر الدوله و دکتر ادکاک بحضور  
 آمدند . امروز هم باران کاملی آمد و بر طراوت و صفای راه و صحرا افزود نزدیک غروب هم از دو تونل  
 دیگر گذشتیم که امروز تقریباً از هیچد تونل عبور شد از طول راه و کثرت تونل ما و همه همراهان خسته  
 شده ایم ، نوکرها و ملتزمین همه ساعتها در دست گرفته دقیقه می شمارند ، چونکه امشب باید در ساعت  
 ده بعد از ظهر وارد کنترکسویل بشویم و الحال متجاوز از دو ماه است که متصل در حرکت هستیم و راه  
 می پیمایم که با اینجا برسیم و در این وقت متصل از مین السلطنه و مؤید السلطنه تحقیق و سؤال میشود که چقدر  
 بمنزل مانده است و آنها عرض میکنند که حالا میرسیم و با وزیر دربار و وزیرهایون محبت و فرمایش میکنیم  
 که مشغول شویم ، ترن را هم باز تند کرده اند و بعجله می رود که زود تر بمنزل برسیم . تا ساعت ده رسید

و از دور



واز دور چراغانی نمایان شد که جلو عمارات و خانه های شهر کرده اند ؛ تقریباً دو ساعت از شب رفته بگار کنترکسویل رسیدیم ، حاکم این قلمرو که معروف به ( برفه ) است با حاکم و کد خدای شهر و مقداری سرباز احترام و موزیک نظامی در جلو گار متظار ورود ما بودند ، از ترن که پیاده شدیم مثل آن شب ورود به دلیژانس خسته شده بودم حاکم نطق مفصلی در تبریک ورود ما از قبل رئیس جمهوری و اهل مملکت فرانسه نمود ما هم جوابی که مقتضی بود دادیم . بعد با حاکم سوار کالسگه شده را ندیم چراغان تشنگی کرده بودند همه جا آمده تا منزل رسیدیم که در باغ تشنگ باصفائی واقع است و تمام با چراغ برق روشن است ، و منزل ما هتل خوبی است که خود ما با تمام نوکرها و ملزمنین در اینجا منزل داریم ؛ قهرمان خان پسر پسرین السلطنه منازل را تقسیم میکرد و می آمد و میرفت . بعد شام آوردند خورده استراحت کردیم \*

اسامی شهرهایی که از ورشوی تا کنترکسویل دیده و از آنها گذشتیم از این قرار است ﴿  
 ( ووتر ) ( الکساندروف ) ( قلعه نظامی ترن ) ( بز ) ( کون ) ( کت بوس ) ( مالکین برگ )  
 ( لیزیک ) ( ویتار ) ( کنار ) ( ایزناخ ) ( هانور ) ( فرانکفرت ) ( دارهشتاد ) ( مانهایم ) ( هایدلبرگ )  
 ( کارلسروه ) ( بال ) ( کنترکسویل ) ( \* )

(\* - \* - \* ) پنجشنبه شانزدهم صفر ( \* ) \* - \* - \* ) (\* )

امروز در ( کنترکسویل ) راحت کردیم . الحاق در این سفر بزرگ که بحمد الله تعالی از هر جهت تا امروز بر ما خوش گذشته است از حسن خدمات جناب اشرف صدراعظم در هر مورد و مقام چندانکه اظهار خوشنودی بفرمائیم جادارد ، و از روز عزیمت از طهران تا امروز که فی الحقیقه بنقطه مقصد رسیده ایم تمام دقائق زحمت و خدمات ایشان بر ما مکشوف بوده و نهایت رضایت را از مراقبات و خدمات ایشان داریم ، باری وقت ظهر نهار خوردیم و بعد از نهار میرزا ابراهیم خان پسر مرحوم حکیمباشی را که در پاریس تحصیل کرده و خوب از عهده برآمده طیب حاذق شده است وزیر دربار محضور آورد قدری با او صحبت و فرمایش کردیم قرار شد در پاریس برود که اطبای بزرگ را که ( پروفیسر ) هستند به ( کنترکسویل ) بیاورد که در اینجا شروع بمعالجه شود ، بعد نماز خوانده رفقیم توی پارک جلو عمارت گردش کردیم ، پارک باصفائی است اطراف پارک عمارات و هونلهای عالی و دکاکین پاکیزه تشنگ که جای فروش هر قبیل امته است دارد اینجا در حقیقت قریب است ، اما بواسطه این آبهای معدنی که محل رجوع و نزول اغلب اهالی بلاد است کم شور میشود ، وسط این پارک پوینی است سر پوشیده مانند که پایه های آن آهن و سقف و دیوارش از بلور است و در وسط آنجا آبهای معدنی را از حوض بیرون آورده و فواره ها که آبش کج میریزد تعبیه کرده اند که بسهولت استیکان و بطاری را زیر آنها نگاه داشته پرمیشود ، و در

کنار و اطراف حوضهارا هواست که مردم میگردند ، و پای هر حوضی چندین دختر وزن است که از آبهای معدنی در گلاس ریخته ب مردم میدهند و گلاس هر کسی علیحده است و نمره معین دارد که بتجویز اطبا از آن پر کرده میخورند ، و گلاس را در کنار حوض گذاشته خودشان در این محوطه راه میروند و بعد از مدتی برگشته باز آب میخورند ، و از صبح تا قبل از ظهر هم که موقع خوردن آب است یکدسته موزیک در وسط پارک جلو پوینها مترنم است و در پهلوئی آنها چند دستگاه اسباب قمار مختلف از بازی اسب و رولت و غیره فراهم و موجود است که هر کس بخواهد میتواند خود را در آنها مشغول نماید ، و این سر پوشیده های بلور بدکاکین اطراف متصل است که هم مردم خرید میکنند هم آب میخورند و وقت نهار و شام هم در هونلهای جمع شده شام و نهار صرف مینمایند و هانجهای میخوابند تا مدت و موعده معین که آب خوردنشان تمام شد مراجعت بولایات و اوطان خود مینمایند ، خلاصه ما قدری در پارک گردش کردیم دکتر ( شنیدر ) با دختر وزنش در آنجا قدری چوگان بازی کردند ، تماشا کردیم بعد رفقیم بعمارت تیاری که نازه در اینجا می سازند تماشا کردیم بسیار خوب عمارتی ساخته اند ، تقریباً یکصد و پنجاه نفر جمعیت میگردد بعد رفقیم بدکاکین سری زده بعضی خورده چیزها از قبیل انگشترهای الماس کوچک و غیره خریدیم ، پس از آن آمدم بیالاخانه خودمان قدری دستخط و نوشجات بطهران از ورود خودمان نوشتم ، بعد شام خورده استراحت کردیم . میرزا ملکمخان نظام الدوله وزیر مختار ایتالیا اینجا آمده است و دیشب در سرگارا آهن حاضر بود ، امروز بحضور آمد و با او قدری صحبت داشتیم (\* )

(\* - \* - \* ) جمعه هفدهم صفر ( \* ) \* - \* - \* ) (\* )

امروز صبح از خواب برخاسته از اطاق خواب بیرون آمدم نوکرها بحضور آمدند ، علاء الملک سفیر کبیر اسلامبول هم حالا راه رسیده است و بحضور آمد ، بعد رفقیم بحمام وضع حمامهای اینجا اینطور است که دوسه دالان طولانی دارد که اطاقهای عدیده در هر دالان است ، و هر اطاق دارای یک حوض فلزی است که دوشیر دارد یکی آب گرم یکی آب سرد که داخل حوض میشود باید خلعت شد و به آن حوض رفت شست و شو کرده بیرون آمد ، بعضی اطاقها بخاری هم دارد که اگر شخص بخواهد گرم شود آنرا روشن کرده گرم میشود ، از حمام که بیرون آمدم حالمان الحمد لله خوب بود بمنزل آمدم نهار خورده بعد از نهار مختصر خوابی کرده برخاستیم رفقیم توی باغچه گردش کردیم خبرنگار روزنامه ( ایلوسترسیون ) عکسی از ما انداخته ، بعد کالسگه حاضر کردند سوار شده از یک خیابان مستقیم گذشتیم که اطراف آن خیلی سبز و خرم بود ، قدری رفقیم زن دهقانی دیدیم دو عدد اشرفی صورت خودمان را با او دادیم وزیر دربار در کالسگه ما بود ، علاء الملک و نظر آقای عین السلطنه هم در کالسگه دیگر عقب ما بودند در آنجا

قدری با آنها صحبت داشته مراجعت بمنزل کردیم ، هوای اینجا خیلی خوب است ، صبح اگر چه باران مختصری بارید اما عصر هوا باز شده آفتاب بود و هوا خشک و خوب مثل هوای صاحبقرانیه است ، بعد ندیم السلطان بحضور آمده روزنامه خواند و شرح وورد مارا به ( کنترکسویل ) که در روزنامه های پاریس نوشته بودند بعرض رسانید ، و ما چون غروب جمعه بود سوره و الصافات را خوانده بعد جای خوردیم و شب را به تیاتر رفتیم ، چند پرده بالا رفت اصل بازی حکایت رفتن سردار اسپانیول به پرتوغال بود که از مالک پرتوغال ضمیمه اسپانیا نماید و آرزو عاشق شده است بمعشوق که سرگذشت حال او را محسوس مداشتند و خیلی مؤثر بود ، بعد از قدری توقف و تماشا مراجعت بمنزل کردیم (\*)

روز شنبه هیجدهم ( )

صبح هنوز در رختخواب بودیم که وزیر در بار و دکترا ( ادکاک ) آمده عرض کردند امر و زیاد شروع بخوردن آب معدنی کنید وقتی این عرض را کردند بما مشکلی و سخت مینمود که امر و زیاد شروع کرد ولی بهر حال برخاسته جای نخورده آمدیم سرچشمه نیم استیکان آب خورده بنا کردیم براه رفتن و راه زیادی رفتیم امیر بها در جنگ و بعضی دیگر از نوکرها هم آمده با ما راه رفتند بعدیم استیکان دیگر آب خورده باز راه زیاد رفتیم در این بین آکتریسها ( زنهای بازیگر ) که دیشب در تیاتر دیده شدند و از دور بنظر خیلی خوب می آمدند بانجا آمدند حالا که از نزدیک آنها را دیدیم هیچ تعریفی نداشتند و حکایت همان است که گفته اند ( شب گریه سمور مینماید ) دیشب که آن لباسها را پوشیده و تابش چراغهای برق را با آنها انداخته بودند خیلی از دور خوب بنظر می آمدند اما امروز که از نزدیک دیدیم هیچ خوب نبودند بعد باز یک نیم استیکان آب خورده بنای راه رفتن گذاشتیم و رفتیم تا جایی که محل تیاتر اندازی است چند تیری هم ماند اخته تخم مرغ و غیره زدیم در آن بین جناب اشرف صدراعظم آمدند زکام سختی شده و از این عارضه خیلی کسل بودند بعد آمدیم بهار خورده پس از آنها قدری استراحت کردیم عصر ( دکترا ادکاک ) آمد که باید باز آب بخورید رفتیم سرچشمه آبی خورده قدری راه رفتیم باز سر تیر اندازی آمدیم و زبرد ر بار چند تیر انداخت و به نشانه زد ما هم چند تخم مرغ زدیم جناب اشرف صدراعظم هم یکی زدند بعد سبب و گوهائیکه روی آب می اندازند از آنها با تیر زدیم بعد آمدیم بجایی که در روی میزی بازی اسب میکنند مثل همان است که کوچک آنرا در طهران داریم قدری ایستاده تماشا می بازی مردم را کردیم بعد مراجعت نموده باز آب خورده راه رفتیم پس از آن آمدیم بمنزل امشب در ساعت دوشام خورده خوابیدیم (\*)

روز یکشنبه نوزدهم ( )

امروز رفتیم سرچشمه آب خورده ناصر الملک روز نامه اروپا خواند منمهم با میرزا ملکه مخان نظام الله و له صحبت میداشتم و راه میرفتیم و با استیکان آب بسمت دکاکین صحبت کنان رفته در آنجا انگشتری و بعضی اشیاء متفرقه خریداری شد جمعیت زیادی بود بعد از آن جناب اشرف صدراعظم آمده دوسه تلگراف از طهران آوردند خواندیم بعد رفتیم سر بازی اسب تماشا کردیم و از آنجا بمحل تیاتر اندازی رفتیم جناب اشرف صدراعظم و وزیرها یون و قوام السلطنه هم همراه ما بودند تخم مرغها و سرچپوقها و مجسمه های کوچک را که نشانه گذاشته بودند زدیم و با هر يك از همراهان که نذر بسته بودیم بردیم يك فواره کوچکی که گلوله از فلز خنثی سبک نازک و مجوف ساخته روی فواره انداخته اند که با حرکت آب بالا میرود و در سر فواره قرار میگیرد گاهی هم پائین و بالا میرود که زدن آن خیلی مشکل است آرا هم مکرر زدیم مراجعت بمنزل کرده نما خورده ساعتی استراحت نمودیم و عصر سوار کالسکه شده رفتیم بدی که پریر و وزیرها یون رفته گردش کرده و تعریف آنجا را میگرد اگر چه ده چندان دیدنی نبود اما راه خیلی باصفائی داشت گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم و چون شب اربعین و موقع تعزیه داری بود روضه خوانده شد ، اطبای معروف پاریس هم وقت غروب با میرزا ابراهیم خان دکترا وارد شدند قرار شد فردا حالت ما را استفسار و معاینه نمایند اسامی آنها یکی ( دکترا کوت ) و دیگری ( دکترا ویالافوا ) است که هر دو پروفیسر معتبر یعنی معلم کل علم طب می باشند (\*)

روز دوشنبه بیستم صفر ( )

امروز اربعین است اول صبح از خواب برخاستیم هوا را ابر غلیظ تیره فرو گرفته و تاریک بود بطوریکه چراغها را روشن کردند آسمان چند غرش شدیدی هم کرد چنانکه فردوسی گوید ( کجک بر سر فیل زد شاه چین ) ( بغرید چون تندر فرودین ) مقصود از تندر فرودین غرش خیلی سختی است که بیشتر در فصل بهار میشود ، باری وزیر دربار دکترا ( زاکوت ) و دکترا ( ویالافوا ) و دکترا ( ادکاک ) و دکترا ( شنیدر ) و دکترا ( فایفر ) المانی را بحضور آورد هنوز رخت نپوشیده منظر ورود آنها بودیم در ب دوشام بر درن ما بود دکترا ( فایفر ) بهمان صورت است که سابقاً آورادیده بودیم همانطور خوش بنیه و جاق و قرمز است دکترا ( زاکوت ) پیرمر د یست قریب هفتاد سال دارد دکترا ( ویالافوا ) پنجاه و پنج سال دارد خیلی اطبای کامل حاذق هستند و چنانکه اشاره کردیم باصطلاح فرنگیان مقام پروفیسری یعنی معلمی و استادی کل اطباء را دارند که هر کدام روزی سیصدالی چهارصد شاگرد را در پاریس درس میدهند

و اگر کسی بخواهد آنها را برای معالجه و مداوا ملاقات کند و بمنزل آنها برود حق هر دفعه ملاقات یکصد فرانک است مشروط بر اینکه بمنزل آنها برود و اگر بخواهند آنها را دعوت نمایند باید دویست فرانک که منجوا و از چهل تومان پول ایران است بدهند ، دکترها که آمدند از مسوالات و تحقیقات نمودند ماحالت خود مان را بالتأم برای آنها تقریر و بیان کردیم و وزیر دربار و دکتر ( ادکاک ) تقریرات ما را برای آنها ترجمه نمودند ، بعد ما را برهنه کرده با سبایی که دارند همه جای بدن ما را گوش دادند بقلب و اطراف من دست میگذاشتند و هر کدام مکرر گوش میدادند وقتی که دیدن و تحقیقات و سخنان آنها تمام شد بطاق دیگری رفته در آنجا با حضور وزیر دربار مشاوره و مذاکره کامل از حالت و مزاج ما نمودند هنوز صورت دستور العمل و حاصل آراء و اقوال آنها را نیاوردند اندک بهینیم چه گفته و چه دستور العمل داده اند ولی همینقدر را جمالا شنیدیم که تمام آنها تصدیق بر سلامت مزاج ما کرده و گفته اند چندان علتی نیست خیلی اسباب خوشحالی ما و همراهان شد ، اما کتباً وضع معالجه و حالت ما را تماماً نوشته و امضا کرده اند نزد وزیر دربار است که بعد ترجمه کرده عرض خواهد نمود ، وضع معالجه سابق و لاحق وزیر دربار را هم همه کمال تحسین و تصدیق کرده اند که تا بحال بفضل خدا خوب معالجه و مراقبت نموده است ، بعد نهار خوردیم و استراحتی کرده برخاستیم دوباره اطباء برای مرضی بحضور آمدند نسبت بانها خیلی اظهار الثفات و بذل انعام و نشان و غیره نمودند رفقتند بیاریس و قرار شد یکماه در اینجا توقف شود و آب معدنی بخوریم در آخر هم اگر خواستیم و لزومی هم رسانید یکدفعه دیگر بیایند ما را ببینند آنها که رفقتند دکتر ( ادکاک ) عرض کرد که باید آب بخورید رفتم سر چشمه آب خوردیم ، بعد جلودکانها بنا کردیم راه رفتن جناب اشرف صدراعظم و میرزا مالکه خان نظام الدوله و نظر آقای عین السلطنه و نریمان خان قوام السلطنه و زرا مختار خود مان هم حضور داشتند علاء الملک هم بعد آمد از نوکرهای ملتزمین رکاب نیز ناصر الملک و وزیرهایون و امیرها در جنگ بودند خیلی راه رفتم باز بدردگان آن دختر انگشتری فروش رفتم انگشتری زمردی داشت که قیمت آنرا دوهزار و هفتصد فرانک گفت علاء الملک خرید ، بیشکش کرد ، بعد از قدری گردش رفتم بتماشای توپ بازی و از آنجا رفتم بمحل تیراندازی قدری تیر انداختیم يك اسبابی در اینجا است که وزن اشخاص را می سنجند ما هم امر و زوروی آن رفته ایستادیم معلوم شده هشتاد کیلوگرم وزن ماست ، بعد آمدیم منزل جای صرف کرده اول مغرب رفتم بتیارتیاری خیلی قشنگ خوبی بود بازیهای هم بد نبود حکایت ( ترو اسکتر ) ( سه تفنگدار ) بود که کتاب داستان آن معروف است حکایت شیرینی بود ما هم تا آخر بازی نشستیم ، بعد برخاسته آمدیم منزل \*

امروز میرزا عبد المطلب خان مستشار پست را که بماموریت موقع جشن پستی بسویس میروند وزیرهایون

بمخضور

بمخضور آورده مرخص شد که با نجار برود \*

\* — ( روز سه شنبه بیست و یکم صفر ) — \*

امر و زصبح زود ( دکتر ادکاک ) آمده ما را بیدار کرد برخاستیم رفتم به آب خوردن و مشغول گردش شدیم خیلی گردش کردیم و از يك مغازه هم یکدستگاه ساعت خریدیم بعد از اتمام گردش و آب خوردن رفتم بتیراندازی بعد از تیراندازی موقع نهار شد نهار خوردیم بعد اشخاصی که از نوکرها و ملتزمین ما میخواهند بسیار بیرون آنها را مرخص و روانه داشتیم که اسامی آنها از اینقرار است ( امیر بهادر جنگ ) ( وزیرهایون ) ( صنیع السلطنه ) ( وکیل الدوله ) ( آقا سید حسین ) ( ناصرهایون ) ( دکتر خلیل خان ) و وزیرهایون بجهت معالجه سوء هضمی که داشت و صنیع السلطنه را هم بجهت فراهم آوردن اسباب گراور و چرخ طبع کتب و روزنامه و غیره فرستادیم که انشاء الله ابیاع نموده محل بایران نماید و سایرین هم هر يك بيك مهی بسیار بیرون رفتند و بعد از چند روز مراجعت خواهند کرد خلاصه قدری خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم کاغذهای طهران و تبریز را بتوسط پست فرستادیم بعد رفتم جلواطاق يك محلی است که گلوله بازی میکنند دخترهای مسیو ( کاخانفسکی ) بازی میکردند ناصر خاقان را فرمودیم رفت با آنها قدری بازی میکنند دخترهای مسیو حاضر کردند سوار شده رفتم بتیراندازی چهارپنجه کیوتر زدیم وضع ماشین و ترتیب کیوتر زنی آنجا خالی از تماشا نیست چند دستگاه از آن ماشینها فرمودیم بخزند بطهران بیاورند وزیر دربار هم چند قطعه کیوتر زد چند سکه هم که بهوا انداختند خوب زد ما هم چند پول بهوا انداختند بوضع خوب زدیم هوا بشدت گرم بود سوار کالسکه شده مراجعت بمنزل کردیم آمدیم بالاخانه حکیمی که اینجا متوقف است آمد ما را دید و قلب ما را گوش داد بحمد الله تعالی گفت هیچ علت و کسالتی ندارد و بلطف خداوند حال ما هم خوب است وزیرهایون چون بیاریس رفته است ناصر خاقان نشسته روزنامه را تقریر میکنیم و مینویسد حالا هم عرایض و نوشتجات تبریز رسید عریضه حاجب الدوله را باز کرده خواندم و خیلی خوشوقت شدم تمام عرایض و نوشتجات را ملا حظله کردیم بحمد الله تعالی و لبعهد و اعتضاد السلطنه و همه بستگان و خدایم ما بسلامت بوده اند چون امشب شب کشیک ارسال خان ناصرهایون بود و بیاریس رفته است فرمودیم مصدق الملک بعوض او بیاید کشیک بدهد و مر اقب خدمت ما باشد

\* — ( روز چهارشنبه بیست و دویم صفر ) — \*

صبح از خواب برخاسته رفتم باب خوردن امروز سه گلاس آب خوردیم هوای امروز خیلی خوش است قدری گردش کرده در بین گردش رفتم در یکی از دکانها خریدی بکنیم صاحب دکان سکه ایران را

میخواست

میخواست يك بجهزاري صورت خود مان را باودا ديم در حين گردش ناصر الملك و علا الملك هم روز نامه برای ما میخواندند و ترجمه میکردند بعد از اتمام گردش آمدیم منزل دو ساعتی توقف کرده بعد نماز خوردیم و بقدر د وساعت خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم رقیم پائین فقط در جلو عمارت خود مان قدری گردش کردیم بعد رقیم با طاق بسیار در جناب اشرف صدر اعظم هم حضور داشتند قدری تماشای بازی بلیارد نموده بعد بامیر زاملک مخان نظام الدوله و علا الملك و بین السلطنه قدری صحبت و فرمایش کردیم و آمدیم ببا لخانه و زیر در بار آمد قدری هم با او صحبت داشتیم در آن بین حاجی ناصر السلطنه وارد شد و قدری از وقایع سفر مکه خود عرض کرد خلاصه بعد نماز خوانده شام صرف شد در سر شام جز امین حضرت و ناصر خاقان ولوی پیشخدمت سر میز کسی دیگر حاضر نبود \*

روز پنجشنبه بیست و سوم

امروز صبح زود از خواب بیدار شدیم دکتر متوقف در کنتر کسویل که طیب دائمی اینجا است گفته بود اول از چشمه که جلوه تل منزل خود مان است قدری آب خورده بعد بستر چشمه بزرگ معمولی هر روزه برویم بر حسب دستور العمل او اول از چشمه کوچک جلوی گیلان آب خورده بعد رقیم آب معمولی را از چشمه بزرگ خوردیم و گردش کردیم در بین گردش دختر زیبا و خوشرو دیده شد برادری داشت از ما استعاذ کرد که عکس ما را بپردازد ما هم قبول کردیم و عکسی از ما برداشت امروز شخصی از اهل انگلیس دیدیم قدی خیلی بلند و وریشی بسیار طویل داشت سیلهار آراشیده شکل و صورت عجیب و غریبی هم رسانیده بود گیلان دویم آب را که خوردیم باز مشغول گردش شدیم آن دختر هم همه جا همراه بود و در گردش با ما همراهی مینمود بعلا الملك فرمودیم قدری با او صحبت کند و از موطن و اصل و نسبش جو یا شود قدری که با او صحبت و تکلم کرد معلوم شد از نجیبای ( اپی نال ) است که یکی از شهرهای فرانسه و باراه آهن با آنجا یکساعت راه است براد راو هم که عکاس بود خیلی جوان خوشروئی بود بعلا الملك فرمودیم عکس او را بخواند با کمال ادب قبول کرد که عکس خودش و برادرش را برای ما بفرستد يك مادر و خواهر و مادر بزرگ هم داشت که اهل ( مارسیل ) بودند امروز عصر یکدسته موزيك ( نظامی ) از شهر ( مارسیل ) آمده بودند خیلی خوب زدند بعد از استماع موزيك رقیم بحمام این حمام دوش داشت دیگر خزانة نداشت از حمام آمدیم بیرون جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند قدری با ایشان صحبت داشتیم جای صرف شد عکس ما را که این چندروزه در اینجا انداخته بودند بتوسط عکاسی بحضور آوردند ملاحظه کردیم بعضی را برای طهران و بعضی را برای تبریز سوا کردیم که بفرستیم باغ هم در اینوقت خلوت شده و باران می آید هوا هم خیلی خوب است الان کسانیکه از عملة خلوت مادر حضور هستند

( مصداق الملك ) ( ناصر خاقان ) و ( اسمعیل خان ) است الحال که یکساعت از شب میگذرد تلگرافاً خبر رسید که وزیر امور خارجه روس ( کنت موراویف ) غفلة فوت شده است و یکی از پادشاهان های چین خاقان و ملکه چین را کشته است در هر جای اروپا حتی در دهات که خط تلگراف دارد از این قبیل اخبار که میرسد فوراً نوشته بدیوارها می چسبانند اما بعد که معلوم شد خبر نانی بی اصل بوده است خلاصه شام آوردند در سر شام امین حضرت و ناصر السلطنه و ناصر خاقان حاضر بودند و صحبت میداشتیم بعد از شام دو ساعتی نشسته نماز خوانده خوابیدیم \*

روز جمعه بیست و چهارم صفر

صبح زود از برای نماز بیدار شده نماز خوانده دوباره خوابیدیم بعد از خواب برخاسته دیدم هوای مترشح بسیار خوبی است و نم نم باران می آید ، رقیم به آب خوردن آبی که در جلواست گویا مسهلت دارد ، زیاد خوردن از این آب بمن اذیت میکرد و بسمی شد که قدری سستی دست داد دکتر ( دوپو ) که طیب کنتر کسویل است و باید دستور العمل او رفتار کنیم تا کید کرد که دیگر ما از این آب نخوریم ، بعد رقیم بنقطه که آب معمول را بایند بخوریم گیلان اول را خورده مشغول گردش شدیم قدری که راه رقیم خسته شدیم رقیم بمغازه شخصی که در بیخ گالری بود بقدر ربع ساعتی آنجا نشسته سه عدد قهچق نقره خریدیم ، در موقی که دوباره آب میخوریم ، ژرنال ( اغنائیف ) را دیدیم اول او را نمی شناختم ، مسیو ( کاخانوفسکی ) او را معرفی کرد بعد از شناختن از او احوال پرسیدیم ، از امیرال ( آرسنیف ) صحبت شد خیلی از او اظهار رضایت کردم ژرنال ( اغنائیف ) خیلی آدم باشعور هوشمند خوش روئی است با او ایستاده قدری صحبت داشتیم ، بعد از آن باز گردش کرده دوباره خسته شدیم رقیم یکی از مغازه ها توقی کرده بیرون آمده مراجعت بمنزل نمودیم ، جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار بحضور آمدند قدری صحبت شد ، بعد نماز خورده بقدر دو ساعت خوابیدیم از خواب که برخاستم نماز خوانده رقیم پائین بنقطه که تیراندازی میکنند ، چند تیر انداخته چند تخم مرغ و سایر چیزها که نشانه گذاشته بودند زدیم پس از آن کالسه خواسته سوار شدیم رقیم به تیراندازی کبوتر ، جناب اشرف صدر اعظم ، و وزیر دربار و موقوف الدوله ، و بین السلطنه ، و علا الملك ، و قوام السلطنه ، و ناصر السلطنه ، و امین حضرت در رکاب بودند ، وکیل الدوله هم از پاریس آمده است ، بعد از مراجعت بمنزل ناصر خاقان رافرس تا دیدم آمد مشغول بنوشتن روزنامه سفر شد ، و ما هم چون عصر جمعه بود مشغول بخواندن سورة و الصافات شدیم ، بعد ساعت سازی آمد چند دستگاه ساعت آورد نپسندیدیم پس برد ، پس از آن خیاطی که از پاریس خواسته بودیم و آورده بودند بحضور آمد چند دست لباس رسمی و غیر رسمی برای خود مان دستور

العمل دادیم حاضر کند ، بعد يك دستخطی بصدق الدوله نوشته بایکقطعه عکس خودمان بایست برای او فرستادیم ، اول شب هم رفتم به بیاتر ( لژ ) خوبی از برای مادرست کرده بودند ( لژ غرفه تماشا خانه است ) بازی اول را تماشا کردیم در بازی دویم چون نماز خوانده بودیم و شام هم صرف نشده بود برخاسته آمدیم منزل نماز خوانده شام خوردیم جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار تا منزل همراه ما آمدند ، ولی دوباره به بیاتر رفته بودند ( \* )

( روز شنبه بیست و پنجم ) \* —

دیشب خوابم نبرد صبح چون کسل بودم قدری خوابیدم ، بعد دکتر ( ادکاک ) آمد ما را بیدار کرد بر خاسته رفتم پائین اول کسی را که دیدیم ناصر الملک بود کتابی دردست داشت نگاه میکرد از او پرسیدیم چه کتابی است عرض کرد مال زنی است که در سر چشمه گیلاسهای آب را میدهد و خط قدیم فرانسه است رفتم باب خوردن ، امروز دیگر از این آب جلو منزلمان نخوردیم از همان آب معمول بقدر سه گیلاس و نیم خوردیم و راه زیادی رفتم ناصر الملک هم روزنامه میخواند ، در وقت گردش جنرال ( اغتایف ) را دیدیم با او قدری صحبت کردیم يك گل سرخ هم دستمان بود باو دادیم ، بعد رفتم بیکی از مغازه های اسباب و رشوقداری خریدیم و از آنجا تماشای اسب دوانی رفتم که همه روزه معمول داشتیم مردوزن زیادی جمع شده بازی می کردند و پول میگذاشتند در آنجا قدری توقف و تماشا کردیم وزیر دربار و علاء الملک هم قدری بازی کردند ، بعد از آنجا رفتم به تیراندازی تیر زیادی انداختیم آمدیم منزل نهار صرف شد بعد از نهار بین السلطنه يك ناپی را که از جانب وزیر امور خارجه فرانسه آمده بود بحضور آورد اسمش مسیو ( روکفریه ) است او را سابقاً در تبریز دیده بودیم خیلی از جانب مسیو ( دلکاسه ) وزیر امور خارجه اظهار تشکر و خوشوقتی از ورود ما بجاك فرانسه نمود ما هم آنچه لازمه مهربانی و اظهار خوشوقتی خودمان بود در جواب او فرمودیم ، قدری اسباب میخواستیم ایتباع نمائیم نمونه آنها را به بین السلطنه دادیم که برود بگیرد ، بعد از آن قدری کاغذ بطهران و تبریز نوشته باعکسهای خودمان فرستادیم ، ناصر خاقان را خواستیم آمد مشغول نوشتن روزنامه سفر شد ، از وزیرهای یون تلگرافی رسید که در پاریس قدری کسالت دارد بناصر خاقان هم نوشته بود باو تلگراف کردیم فوراً حرکت کرده بیاید حالا که دو ساعت بغروب مانده است موثق الدوله در حضور است و جهان تماشا میکنیم و حالتم الحمدلله بسیار خوب و مخصوصاً از دیروز خیلی بهتر است ، ناصر الملک هم بحضور آمد یکی دو فقره تلگراف بود فرمودیم بفرانسه نوشت و دستور العمل ایتباع پاره اسبابها در تلگراف به مهندس الممالک که در پاریس است دادیم يك قطعه عکس خودمان را هم دستخط کرده بناصر خاقان مرحمت فریدیم \* —

( روز یکشنبه بیست و هشتم صفر )

صبح زود از خواب بیدار شدیم دکتر ( ادکاک ) آمد رفتم به آب خوردن ، امروز چهار گیلاس آب خوردیم در گیلاس دویم که راه میرفتم ( جنرال اغتایف ) را دیدیم ولی نزدیک نبود که صحبتی بداریم در بین راه رفتن بانظام الدوله و بین السلطنه و سایر سفرأ صحبت میداشتیم ، ناصر الملک هم روزنامه ترجمه میکرد و عرض مینمود ، مردم هم باشکال مختلف گردش میکردند ، مؤزیک خیلی خوبی هم زد يك ما میزدند بعد آمدیم منزل قدری هم در اطاق راه رفتم جناب اشرف صدر اعظم مسیو ( سوار ) وزیر مختار فرانسه را که ما موریاقامت طهران است بحضور آوردند از جانب جناب رئیس جمهوری فرانسه مسیو ( امیل لوبه ) بعضی عرایض کرد ما هم اظهار ممنونیت فرمودیم ، بعد از رفتن او نهار صرف شد ، و بعد از هر روزه قدری خوابیدیم ، از خواب که بیدار شدیم يك دسته مؤزیکانچی که از شهر ( مرکور ) آمده بودند حاضر شده چند نوت خیلی خوب زدند ، چون امروز یکشنبه است جمعیت زیادی از اطراف آمده ، و برای دیدن ما و اجتماع مؤزیک پای منزل ما مردم بیشتر جمع شده بودند ، ما هم از بالا خانه تماشای آنها را میکردیم مؤزیکانچیا که مرتخص شدند رفتم پائین شخصی اتوموبیل حاضر کرده بود فرمودیم ناصر خاقان پیش او نشسته قدری گردش کردند بعد آمدیم بالا خانه چای خوردیم از بالا خانه تماشای پائین را میکردیم لژ این بین دیدیم مهندس الممالک از پاریس وارد شد ، فرمایشاتی که باو دستور العمل داده بودیم انجام داده و تمام کرده بود از او سخنویای امیر بهادر جنگ شدیم عرض کرد با هم بودیم و الآن شرفیاب میشود بعد که شرفیاب شد قدری باو صحبت و فرمایش فرمودیم \* —

( روز دوشنبه بیست و نهم صفر )

صبح زود بعد از هر روزه از خواب بیدار شده از برای آب خوردن رفتم پائین گردش زیادی کردیم ناصر الملک هم روزنامه میخواند چند فقره عکس هم از اطراف عکس ما را بهیأتیهی مختلف بر میدارند واقعاً از دست عکسهای اینجا خسته شده ایم یکساعت نینگذارند آسوده باشیم ، بعد از مغازه های گالری قدری اسباب متفرقه خریدیم شد امیر بهادر جنگ و جمعی دیگر همراه بودند ، و صحبت متفرقه میداشتیم ، بعد از ساعتی آمدیم منزل نهار صرف شد قدری استراحت کردیم از خواب بر خاسته نماز خواندیم و چای خوردیم رفتم پائین قدری گردش کرده و در آن گالری که مغازه هاست ز راه رفتم ( روز سه شنبه بیست و هشتم )

صبح بوقت هر روز از خواب بیدار شدیم ، بازان می آمد هوای خیلی خوبی مایل بسردی بود رفتم

به آب خوردن و گردش در بین گردش يك زنی را بما معرفی کردند معلوم شد زوجه وزیر دربارا علیحضرت پادشاه بلژیک و اسمش ( کنسول ولتر مون ) است خیلی زن نجیبه بود تقریباً پنجاه سال از عمرش میگذشت قدری با او صحبت داشتیم بعد از صرف چهار گیلان آب آمدم بالا . قدری هم در بالا بانو کرها به صحبت مشغول شدیم تا موقع نهار رسید نهار صرف کرده دو ساعتی خوابیدیم از خواب که برخاستیم عرض کردند بسر ( مسیو کتایچی خان ) از پاریس با يك اتوموبیلی آمده و حاضر است رقیم پائین اتوموبیل را دیدیم چهارده ساعته از پاریس با آن آمده است . میخواستیم بخریم چون بشکل بارکش بود نخریدیم . جای چهار نفر دارد که می توانند بنشینند فرمودیم ندیم السلطان و امین حضرت سوار شده در جلو ما قدری حرکت کردند . بعد فرمودیم ناصر خاقان سوار شد و مسافت زیادی از بارک او را بیرون بردند و مراجعت نمود . عرض میگرد که خیلی خوب و راحت حرکت میکند . امر و ز از صبح تا دو ساعت بغروب مانده اتصالاً می بارید باز قدری در جلو عمارت گردش کردیم عرض کردند ( عمرتوسین پاشا ) که عموزاده خدیو بحالیه مصر است از برای معالجه و آنچو خوردن با نجا آمده است . ولی ما هنوز او را ملاقات نکرده ایم شب بعد از صرف شام مدتی بانو کرها از هر قیل صحبت و فرمایش میگردیم هوای ( کنترکسویل ) منتهای خوشی و خوبی را دارد گاهی ابراست و میبارد بد و نرعد و برق و گاهی باز می شود . غالب روزها هوا همین طور است و خیلی با صفاست . از آمدن وزیر های یون جویا شدیم ناصر خاقان عرض کرد که فردا خواهد آمد . امشب تا ساعت یازده که یکساعت بنصف شب مانده بود بیدار بودیم . و از هر جهت خوش گذشت . ناصر های یون و مسیو ( لمر ) را که بیاری فرستاده بودیم . امروز آمده و فرمایشات ما را از بابت نوتهای موزیک بخوبی انجام داده اند

— ( روز چهارشنبه بیست و نهم صفر ) —

امروز صبح بموقع هر روزه از خواب بیدار شده رقیم پائین از برای آب و سلامتی صرف نموده گردش زیاد کردیم . باز به محل تیراندازی رقیم همه نوکرها هم در حضور بودند و صحبت میداشتیم قدری تیر اندازی کرده مراجعت بمنزل نمودیم و بعد از صرف نهار بعد از هر روزه قدری خوابیدیم . از خواب که بیدار شدیم آمدم پائین اتوموبیلی که بسر مسیو کتایچی خان از پاریس آورده است حاضر بود امیر بها در جنگ را فرمودیم با پسر کتایچی خان سوار آن شده . ما هم کالسه خواسته سوار شدیم رقیم قدری در جنگ گردش کردیم . جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار هم در کالسه ما بودند و صحبت میداشتیم . بعد از گردش مراجعت کرده ساعت هشت و نیم بعد از ظهر رقیم به تیار تیار خوبی بود

در روزه دوم خسته شده بر خاستیم آمدیم منزل \*

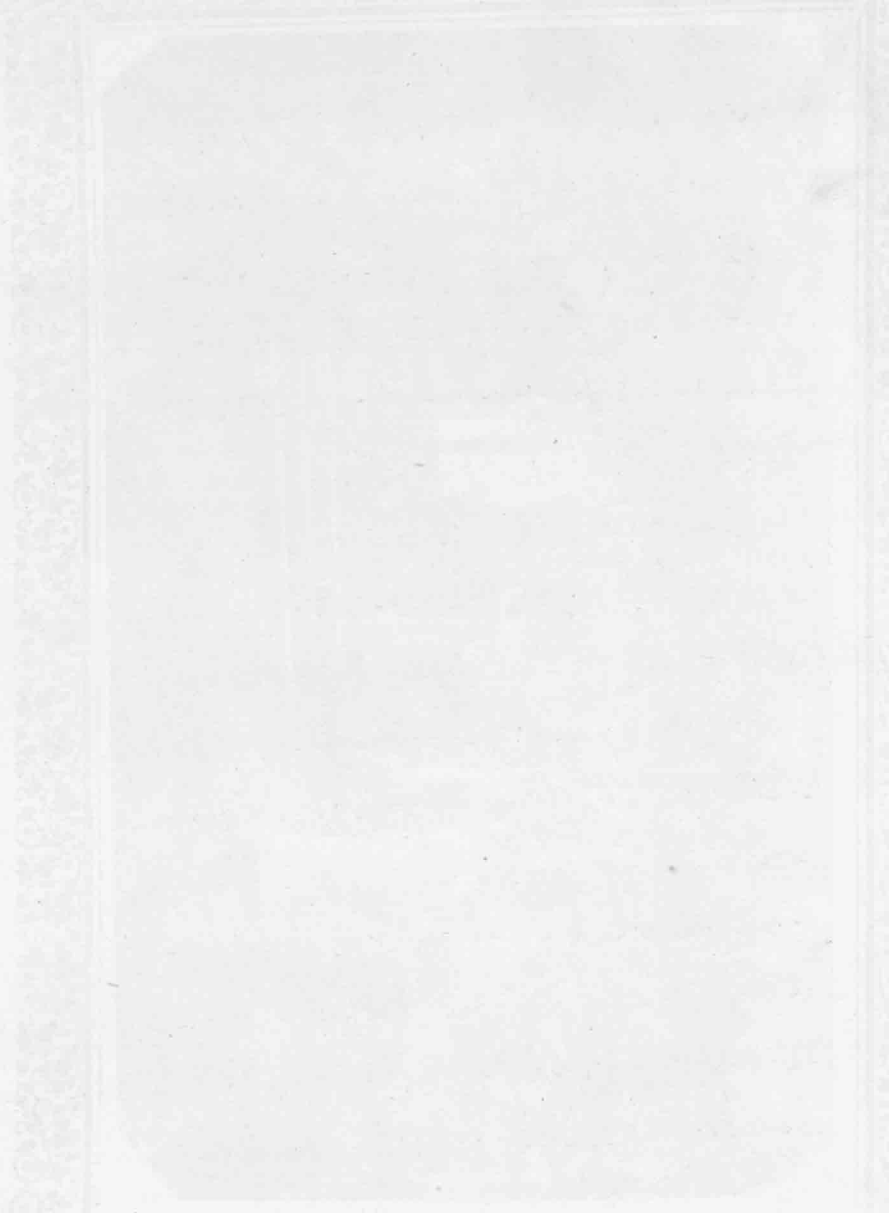


\* ( روز پنجشنبه سلخ صفر المظفر ) \*

صبح بعد از هر روز برخاسته رفتم بآب خوردن گردش زیادی کردیم در مغازه های گالری بعضی اسبابها خریدیم از آنجا رفتم باسب دوانی جناب اشرف صدر اعظم و نظام الدوله قدری پول گذاشتند و جزئی بردو با ختی کردند قدری تماشا کرده از آنجا تیراندازی رفتم ، بعد بمنزل آمده صرف نهار شد و قدری خوابیدیم ، چهار ساعت بعد از ظهر خبر کرده بودیم به ( ویتل ) برویم که یکی از دهات نزدیک اینجاست و از اینجا تا آن نقطه يك فرسنگ راه است آنجا هم يك قسم آب معدنی دارد که برای بعضی از امراض مفید است ، هزار نفر سکنه اصلی آنجاست ولی در موقع آب خیلی جمعیت از اطراف آنجا میروند رفتم با آنجا جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و پاره از نوکرها در رکاب بودند ، پارک بسیار خوبی دارد دکاکین خیلی قشنگ مهما نخاهای متعدد و تیار بسیار مقبول خیلی جای مصفای خوبی است هوای خوشی هم داشت بجز ابراهیم خان عکاسی فرمودیم که عکس همه آنجا را بردارد ، از قراریکه عرض کردند ده بیست سال است اینجا را احداث و آباد کرده اند جای مصنوعی تعبیه کرده بودند برای شکار گراز ، خیابانی ساخته بودند که طول آن چهل پنجاه قدم بود اطراف خیابان را بقدر يك ذرع خاک ریخته و بلند کرده و در آخر خیابان دو قراولخانه کوچک خوبی ساخته بودند گراز از آن قراولخانه ول می کردند بمرض خیابان میدوید و شخص باید در بیند و بداند او که تقریباً سه ذرع می رود او را بزند و بهر کجای تن او می خورد از آن قراولخانه ها چوبی بلند می کردند که نمرة زدن او را نشان میداد ما چند تیر انداختیم همه را زدیم وزیر دربار هم خیلی خوب زد بهر جهت خیلی جای تماشائی و تیراندازی خوبی بود ، از آنجا رفتم بشکار کبوتر تقریباً مثل کبوتر زنی کنتر کسویل است تفاتی که دارد جلو آن باز است و اطاق ندارد چند قطعه کبوتر زدیم ، از آنجا رفتم بدکاکین و هو تلها قدری گردش کردیم در آنجا همه سه آب دارد تقریباً مثل آب کنتر کسویل است ، جمعیت زیادی از اطراف آمده بودند همان پسریکه چند روز قبل در اینجا عکس ما را انداخت و سوار و نوسید و همه جا همراه بود در اینجا هم چندین مرتبه عکس ما را متفاوت برداشت معلوم شد خود او هم از اهل ( وی تل ) است خیلی تماشا کردیم بکاسخانه آنجا هم رفته چند قسم عکس انداختیم تقریباً نزد يك غروب مراجعت بمنزل نمودیم و قدری در باغ گردش کرده آمدیم بالا خانه بعد از شام امیر بهادر جنگ و ناصر هایون و ناصر خاقان در حضور بودند و خیلی صحبت داشتیم ساعت یازده خوابیدیم \*

\* ( روز جمعه غرة ربيع الأول ) \*

امروز صبح زود از خواب بیدار شدیم و بر رسم هر روز به آب خوردن امروز با قدری آب را علاوه کردیم خیلی راه رفتم و با نظام الدوله و علا السلطنه وزیر مختار ماکه تا زان نرسدن آمده است قدری صحبت کردیم





کردیم مهندس الممالک هم روزنامه میخواند ناصر الملک دیروز مرخصی گرفته رفت بیاریس که بعضی لوازم خود را تهیه نموده بزودی مراجعت کند ، بعد از آب خوردن عرض کردند بعضی نوبهای آواز ایرانی را که ناصر همایون درست کرده و به ارکست هاداده بود مشغول زدن هستند رفیقیم دیدیم خیلی خوب میزدند بین السلطنه و جمعی دیگر همراه بودند الحاق ارسلان خان ناصر همایون هم خیلی خوب از عهده تعلیم آنها برآمده است ، بعد بمنزل آمده نهار خورده استراحت کردیم بعد از خواب بحمام رفته از حمام که بیرون آمدیم يك دسته موزیک نظامی از شهر پاریس آمده بود چند نوت خیلی خوب زدند و مرخص کردیم رفتند حالا که نزدیک غروب جمعه است مشغول خواندن سوره الصافات شدیم ، بین السلطنه را خواسته به او دستور العمل ساعت دادیم که چند دستگاه از پاریس بخواهد ، علاوه السلطنه راهم خواسته با دستور العمل چند قبضه تفنگ دادیم که سفارش بد هداز لندن برای ما حاضر نمایند ، دورین عکاسی هم که از پاریس توسط صنایع السلطنه خواسته بودیم رسید از آن چند شیشه عکس انداخته بعکاسی دادیم که آنها را ظاهر کرده بحضور بیاورد ، نیمساعت از شب گذشته رفیقیم به بیاتر تیار با منزه بود پرده سوّم که تمام شد چون شام نخورده بودیم برخاسته آمدیم منزل وزیر دربار و امیر بهادر جنگ و ناصر خاقان و جمعی دیگر از نوکرها در حضور بودند و بصحبت مشغول بودیم بعد خوابیدیم \*

( روز شنبه دوم ربیع الاول )

صبح بسلامت از خواب برخاسته رفیقیم بسر چشمه . دوسه روز است باز چهار گیلان آب میخوریم الحمد لله این آب خیلی بماند سازگار شده است حالتیم خیلی خوب است . مهندس الممالک روزنامه میخواند . و احوال چین و ژاپون را به عرض میرسانید . قدری در گالری گردش کردیم ارکسها قدری موزیک ایرانی زدند و خیلی خوب میزدند تمام فرنگیها نوت ایرانی را پسندیده اند بعد آمدیم منزل نهار صرف کرده رفیقیم بعکاس خان به لباس رسمی عکس انداختیم . بعد قدری استراحت کرده از خواب که برخاستیم دندان سازی آمد دندانهای ما را اصلاح کرد تقریباً متجاوز از نیمساعت طول کشید چای صرف شد . يك كتابی که سیاحت نامه شخص انگلیسی با ایران بود و آرا بفرا نسه ترجمه کرده بودند ناصر السلطنه خریده پیشکش کرد . بعد را خیال سواری و گردش داشتیم که در آن بین هوا شروع باریدن کرد منصرف شدیم . موقوف الدوله و امین حضرت و ندیم السلطان و سعد الدوله وزیر مختار بلژیک هم که با نیجا آمده است بحضور آمدند . بعد جناب اشرف صدر اعظم هم آمدند . و يك قوطی سیگار خیلی متمایز پیشکش کردند . سعد الدوله هم چند قطعه عکس فامیل ( مرکور پرا ) بحضور آورد \*

( روز یکشنبه سوّم )

امروز صبح از خواب بیدار شده بوقت هر روزه رفیقیم توی پارک و آب خورده موافق معمول گردش کردیم . وزیر دربار حاضر نبود او را احضار فرمودیم بعد از ساعتی بحضور آمد مشغول صحبت و راه رفتن بودیم امروز سه فنجان آب خوردیم . جناب اشرف صدر اعظم هم نزدیک نهار بعمارت آمده شرفیاب شدند دکتر ( ادکاک ) و دکتر ( دو بو ) هم حاضر شده حالت مرا ملاحظه کرده و از ترتیب خواب استمزاج نموده رفتند . مشغول نهار شدیم بعد از نهار میرزا ابراهیم خان عکاس سبانی را خواسته فرمودیم بیاریس برود و پاره دستور العملها باو داده شد که چند عدد دورین عکاسی ابتیاع نماید . ناصر خاقان هم استدعی رفتن پاریس را نمود مرخص کردیم که بیاریس رفته وزیر همایون را اگر بهتر شده است بیاورد . امروز ظهیر الدوله و موقوف الدوله و مهندس الممالک و جمعی دیگر از سویت برای اسب دوانی رفته اند . بعد از نهار استراحت کرده از خواب برخاستیم رفیقیم پائین قدری تیر اندازی کردیم . و چون امروز یکشنبه بود جمعیت و ازدحام زیادی شده بود و در ما برای تماشا اجتماع کرده قدری اسباب زحمت شده بودند به پلبس اشاره کردیم بزبان آنها اعتذار نمودند و در کردند ندیم السلطان و امیر بهادر جنگ و ناصر السلطنه و امین حضرت و آقا سید حسین و سایر نوکرها هم بودند بقدریکه از باغ و منزل خود مان خارج شدیم بیرون ( کنترکسویل ) را هیچ روز مثل امروز ندیده بودیم خیلی باروح و صفاست . و آن سمت راه آهن را که میدیدیم بعینه مثل اراضی برق و لیوان که از بیلاقت آذربایجان است بود . و افسوس داشتیم که اسب حاضر نبود که سوار شده شکار بلدرچین و غیره بکنیم . جلومنزل ما چون درختهای بزرگ زیاد سایه انداخته است آن روح و صفای اطراف شهر را ندارد ، بیرون ( کنترکسویل ) بسیار با صفاست ، بعد از ساعتی بمنزل مراجعت کردیم سعد الدوله عکس سرسکه ها را بحضور آورد وزیر دربار هم بود قدری صحبت کردیم حقیقه وزیر دربار در باب پول و سرسکه ایران خیلی خدمت کرده است ، چون امروز ناصر خاقان بیاریس رفته است روزنامه سفر را داده ایم وکیل الدوله مینویسد ، و حالا که یکساعت ونیم بغروب مانده است مشغول صحبت و تقریر مطالب روزنامه هستیم . دندان سازی که از پاریس خواسته بودیم آمده بود چند دانه دندانهای ما را اصلاح کرده دوسه تا هم مانده است که فردا اصلاح نماید ، حالا که هنگام عصر است بسیاری از زنها جلومعمرات ما جمع شده اند عکس آنها را فرمودیم انداختند شب را به تیار رفیقیم هوای آنجا بسیار گرم بود و بازی کمیدی بود ، بسیار خوب بازی میکردند بعد از اتمام بمنزل مراجعت کرده صرف شام شد . ماسه تقریباً خدمت داریم که باید خدمت ما را بکنند آنکه ناصر همایون است



که بسن به سال است خواستیم آمد قدری پیانو زد خوب میزد دختر کوچک خوبی است يك انگشتری هم باو مرحت فرمودیم . بعد رفتم به تیار تماشای خوبی دادند خیلی خوش گذشت سه پرده بود اما ما زیاد از دو پرده را تماشا نکرده مراجعت بمنزل کردیم \*

(\*) (روز پنجشنبه هفتم ربيع الاول) (\*) (۹۶) (۹۶) (۹۶)

صبح برخاستیم بر حسب معمول آب خورده قدری راه رفتم ، بعد رفتم تیار اندازی از ناصر السلطنه بدر بسته چندلوی بردیم . بعد با میر بهادر جنگ فرمودیم رفت بازی اسب بازی بقدر یکصد فرانک باخت ، بعد آمدیم ببالا خانه بهار خوردیم و خواب مختصری کرده عصر سوار کالسکه شده رفتم بگردش جناب اشرف صدر اعظم هم در کالسکه با ما بودند . وزیر دربار و موق الدوله هم از عقب ما می آمدند . از آنراهی که سز با امیر بود و خیلی مصفی است رفته قدری گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم ، وزیرها یون بحضور آمد از او جویا شدیم که امر روز یکجا بوده است معلوم شد در اطاق خلوت مشغول جمع آوری و نوشتن روزنامه های عقب مانده ایامی که به پاریس رفته بود بوده است . شب بعد از صرف شام رفتم به تیار امشب باز بگرهای تازه آمده بودند چندان تعریفی نداشتند دو پرده مانده مراجعت بمنزل کرده خوابیدیم \*

(\*) (روز جمعه هشتم ربيع الاول) (\*) (۹۶) (۹۶) (۹۶)

امروز بعد از نماز بایند بر تویم بشهر ( ای نال ) صبح بر حسب معمول آب خورده قدری راه رفتم و بمغازه رفته مختصر خریدی کردیم بعد آمدیم بالا خانه بهار خوردیم و بیست دقیقه از ظهر گذشته سوار کالسکه شده بگاری راه آهن رفتم و از آنجا سوار ترن بخار شدیم همراهان ما بمنزل خودشان که در گار معین کرده بودند رفتند در واگون منزل ما جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و امیرها در جنگ و وزیرها یون و یحیی التسلطنه و منشیو ( طالن ) حاکم ( ای نال ) و محال کتتر کسوی و ناصر السلطنه و امین مختصر بودند ترن حرکت کرد باران هم می بارید بقدری بحرا با طراوت و صفا و سبز و خرم است که میتوان گفت اغلب از سال هوای فرنگستان بهار است تابستان ندارد از بعضی شهرها و آبادیها گذشتیم که اسامی آنها از این قبیل است ( بازواک ) ( همیون ماناکور ) ( راسی کور ) ( ومیر ) بعد به ( ای نال ) که شهر معتبری است رسیدیم در گار راه آهن پیاده شدیم باینکه غیر رسمی آمده ایم ولیا سن بهادر در این وقت معین شد تا باینکه حکومت شهر و کدخدای و رئیس پلیس و غیره تماما در گار راه آهن مختصر شده بودند نطق رسمی از طرف اهالی شهر در تشریفات و رود ما نمودند ما هم جوابی دادیم از گار ترن پیون آمده داخل شهر شدیم بوسی شهر جمعیت زیادی ایستاده بودند این شهر بقدری هنر آفر جمعیت دارد و بواسطه اینکه سز باک بهر خد المان است دولت فرانسه قلعه جات نظامی متعددی با تمام مهمات

حریه و لوازم قشونی در اطراف این شهر ساخته و پرداخته که در نهایت اعتبار و استحکام است و ما باید امر و بملاحظه و تماشای آنها برویم در جلو خیا بان برای ما کالسکه حاضر بود سوار شده از کوجه های شهر گذشتیم زن و مرد زیادی در معابر جمع بودند و هو را می کشیدند گویا اهالی این شهر هیچ ایرانی ندیده اند رفتم برای قلعه های نظامی از شهر نا آنجا با کالسکه بقدر یکساعت راه بود از شهر خارج شده زمین همه جا جنگل و سبزه بسیار با صفا بود تا رسیدیم به بلندی و تپه سبزی که در این صحرا و جنگل از تمام زمینها بلندتر و مشرف باطراف است آنجا قلعه نظامی را بین وضع بنا کرده اند که زیر تپه را سوراخ نموده راهی مانند دالان باز کرده اند که کالسکه تا وسط آن رفت بعد از طرف دیگر پیون آمده پیاده شده تا سر تپه که مرتفع ترین نقاط است رفتم آنجا سر پوشی از آهن درست کرده اند که زیر آن دو توپ است که دهن توپها محاذی دو سوراخ زیر این سر پوش است و وقت تیر انداختن سر پوش با توپها حرکت میکند و گلوله راه نشانه می اندازند و از قرار یکه گفتند چون این توپها در زیر سر پوش است توپچی که مهندس است نشان گرفته توپ را بر جامی خواهند می اندازد و بنشانه میخورد اما اگر دشمن گلوله توپ با نخا برسد بر روی سر پوش خورده ابد اصدمه بتوپ و توپچی نخواهد رسید و نیز از قرار یکه عرض کردند در زیر این سر پوش آئینه گذارده اند که با آن آئینه مقیاس نشانه را صحیح کرده تیر را می اندازند و به نشانه میرسد ولی ما خود مان ندیدیم در اطراف این تپه همه جا زیر کوه را خالی کرده و اطراف ساخته اند که در هر اطاقی بیست نفر سرباز در کمال استراحت میگردد و هر اطاقی سوراخ و منفذ مختصری بیلا دارد که روی آرا با سر پوش بسته و در موقع جنگ با سر پوش آهن محفوظ میدارند و بالفعل بقدری جاومنزل در زیر این تپه است که بقدر چهار هزار نفر در این زیر زمینها و یورتهها منزل دارند و روی منازل آنها تپه خاکی است که سبز و خرم و جنگل است که ابد ا گلوله توپ و تفنگ دشمن با آنها کارگر نمی شود انبار قورخانه و ذخیره و مخزن مهمات حریه و لوازم این قشون نیز تماما در زیر همین تپه هاموجود است بلکه در موقع جنگ بقدر کفایت هیجده هزار نفر قشون مهمات جنگ آماده دارند و از این قبیل قلعه ها در تمام سرحدات فرانسه متعدد بنا شده است بخصوص در اطراف شهر ( نان سی ) که بقدر هیجده قلعه نظامی بهمین وصف دارند که این طرفها را از قشون دشمن محفوظ میدارد امر وزیر برای ملاحظه و تماشای ماتریب جنگ نظامی داده اند که قشونی بطرف این تپه حمله آورده میخواهد آنجا راقب نماید و از قلعه سربازها با توپ و تفنگ دفاع میکنند خلاصه آمدیم بالای تپه دور همان سر پوش آهنی صندلی گذارده بودند ترن کل این قشون با سر هنگ و سایر صاحب منصبان خود و حاکم شهر ( نان سی ) بودند از همراهان ما هم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و امیرها در جنگ

ووزیرها یون ویمین السلطنه و سایر ملتز مین حضور داشتند با دور بین تماشا میکردیم و الحاق خیلی هم تماشا داشت بسیار خوب طرحی بود اول سر بازها در اطراف تیراندازی کردند بعد سوارهای زیاد آمده در این طرف سر بازها بوضع خوبی شلیک نمودند آخر فتح نصیب طرف مقابل شد خیلی تمجید و تحسین کردیم بعد آمدیم باین روی تپه دیگر تویی بمانشان دادند که هشت سانتیمتری بود از روی قواعد نظامی که در توپخانه میدانیم بعضی اطلاعات اظهار کردیم که صاحب منصبان فرانسه تمجید و تحسین نمودند بعد رفیقیم توپ دیگری که در یک دقیقه هشت تیر می انداخت دیدیم بسیار توپ خوبی بود پس از تماشا مراجعت کرده به ترن راه آهن نظامی آمدیم که بسیار قشنگ و کوچک و ظریف است سوار شده بشهر ( اپی نال ) رفیقیم این قسم راه آهن برای شمشیرانات طهران بسیار خوب است در نزدیک شهر کارخانه بود که صورت برای روزناجات و غیره چاپ میکردند رفیقیم تماشا کردیم چرخها و ماشینهای زیاد دارد که از هر کدام در ساعتی هزار ورق کتاب مصور و روزنامه مصور و غیره بیرون می آید از یک طرف روی یک چرخ کاغذ سفید میگذازند از طرف دیگر چاپ شده بیرون می آید و با یک چرخ دیگر جمع آوری و دسته میشود بطوریکه عقل حیرت مینماید از آنجا رفیقیم پنجاه و باغ حاکم زوجه او که زن بسیار نجیب محترمی است از ما و همراهان پذیرائی کرد جای و عصرانه خورده نماز خواندیم بعد رفیقیم بیانچه پنازری ( صیفی کاری ) قدری گردش و تماشا کردیم خیلی خوب و باطراوت بود چندین قسم کاهوهای خوب داشت سبزی آلات را خیلی منظم و پاکیزه کاشته بودند بعد رفیقیم به پارک شهر که بیرون عمارت حکومتی بود گردش کردیم بقدری اطفال کوچک دور ما جمع شده بودند و ویو لوشاه ( زنده باد شاه ) میگفتند که نگذاشتند آسوده باشیم عاقبت پلیس آمده از آنها جلوگیری کرد متصل فریاد میکردند و باطراف میدویدند گویا تا بحال هیچ ایرانی ندیده بودند خلاصه وقت غروب بود که از آنجا سوار کالسکه شده آمدیم براه آهن این شهر رودخانه بسیار خوبی دارد که از وسط شهر میگذرد آب پاک باصفائی دارد و چندین سد در رودخانه بسته اند که آبشارها تشکیل یافته است این رودخانه ماهی قزل آلام دارد بجا که گفتیم بگوید چند قطعه گرفته بجهت ما به کنتر کسو بل بفرستد بعد براه آهن سوار شده مراجعت به کنتر کسو بل کردیم یکساعت از شب رفته وارد منزل شدیم شام خورده چون خسته بودیم زودتر استراحت کردیم (\*)

دستور العمل ما نوری که امر وزدر ( اپینال ) دادند از روی قواعد نظامی که رئیس کل نوشته بود و صورتی از آن بما داده از استقرار است

( حرکت مشق جنگی در اپینال )

حرکت مشق جنگی قشون ساخوی در ( اپی نال ) در ششم ماه ژولیه یکهزار و نهصد مسیحی

مطابق



مطابق ربیع الاول یکهزار و سیصد و هیجده ۱۳۱۸ هجری \*  
یک حرکت مشق جنگی از قشون ساخو در روز جمعه ششم ژولیه بفرماندهی کلنل مسیو ( نیارد ) در حضور اعلیحضرت شاهنشاه ایران مجری و معمول خواهد شد \*  
آتشهای طرف مقابل ( نشان دنوپل ) بواسطه دسته جات توپخانه محاصره کننده که مصمم حمله کردن به قلعه ( نشان ) است خاموش میگردد قسمت قشون حمله کننده که ( آ ) باشد در تحت حکم سر هنگ مزبور که فرمانده فوج یکصد و چهل و نهم است مرکب از سه باطالیان صد و چهل و نهم و دو اسکا درون ( شامریا ) مخبران تیر انداز از فوج چهارم \*  
قسمت قشون مدافع که ( ب ) ( د ) باشد در تحت حکم نایب سر هنگ ( مسیو و نیبره ) است و مرکب از چهار دسته که هر یک از آن دسته ها از یک باطالیان آمده و عبارت از دو و بیست و پنجاه نفر است و دسته دوازدهم سواره از فوج هشتم توپخانه \*  
و دسته سوم توپخانه پیاده از فوج هشتم توپخانه \*  
دو اسکا درون از فوج چهارم شام \*  
ترتیب حرکات دو قسمت لشکر \*

احکام مفصل بواسطه فرماندهان هر قسمت قشون به فرماندهان اسلحه سه گانه که مدافعین هستند میرسد که قشون باید بهمان اوقات معینه حرکت نموده مکانهای خود را بگیرند \*  
وضع جنگ \*

تدارک مهمات \*

به هر سربازی یا زده فشنگ بی گلوله و به هر توپ بزرگی ده کیسه باروط و به هر توپ کوهستانی بیست و پنج تیر فشنگ داده میشود \*

علامت \*

قسمت قشون حمله کننده که ( آ ) باشد بر روی کلاه پارچه سفیدی میگذازند و در صورتی که مسافتهای موقع حرب بعد بهم برساند دستور العملهای ثانوی بجهت فرماندهان هر قسمت فرستاده میشود پس از اتمام حرکت قشون حمله کننده و مدافع بزودی و چابکی آمده در جاده راه آهن که شصت سانتیم عرض دارد بطرف مغرب و ممتد است از نقطه زاویه خط راه جنگی صف میکشند و فوج چهارم شاس از پهلوی بل سنت ( ازین ) می آیند \*

( روز شنبه نهم ربیع الاول ) \*

امروز

امروز صبح برسم معمول برخاسته آب از چشمه خورده بنا کردیم بر راه رفتن . در بین گردش اشخاص زیاد از هر قبیل میدیدیم که راه میروند و آب میخورند و گردش میکنند و ازدکانهای امته خرید مینمایند . بعد از مدتی گردش بهمارت منزل خود مان مراجعت کرده نهار خورده خوابیدیم . از خواب که برخاستیم سوار شده رفتم بتیراندازی کبوترها باران هم بشدت می بارید به محل مزبور رسیده هفت هشت تیر انداختیم و تمام ما را زدیم . فرنگیها تعجب نمودند بعد سوار شده مراجعت بمنزل کردیم آن شخصی که گاهی از او ذکر می نمود و حدس زدیم که آواز دارد تا اینکه آمد و خواند ولی آواز فرنگی میخواند . این دو روز از سلان خان ناصرهایون و مسیو ( لمر ) از روی نوت آواز ایرانی و شعر فارسی با و آموخته بودند امروز عرض کردند حاضر است که آواز ایرانی بخواند باطابق جلو تیار رفتم در آنجا ایرانیهای خدام ما چوند نفر از فرنگیها بودند . ناصرهایون پیانوز و دختر مغنیه شروع کرد بخواندن آواز ایرانی را بقدری خوب خواند که ما تعجب کردیم شعر فارسی را هم در کمال خوبی میخواند ناصرهایون در ظرف دو سه روز خوب با و آموخته است . بعد بمنزل آمده نماز خوانده شام خوردیم و رفتم به تیار امشب دسته تازه آمده بازی میکردند دو نفرشان بد نبودند . اگر چه ما چندان خوشمان نیامد . اما دیگران خیلی تعریف و تحسین میکردند . ولی آن زنیکه رئیس دسته زنان بازیگر تیار است از اول تا بحال اینجا است . و هر دسته می آیند او بر آنها رئیس است خلاصه سه پرده تیار را مانندیم بعد برخاسته بمنزل آمده خوابیدیم \*

روز یکشنبه دهم

امروز صبح برخاستیم رفتم پائین بجهت خوردن آب بقدری هواسرد بود که هیچ میل بخوردن آب و راه رفتن در پارک نمی کردیم ، گیلان اول را خورده قدری راه رفتم باز آمده آب خوردیم دیدیم خیلی هواسرد است ، باینکه اول تا بستان است هوای اینجا مثل هوای اواسط پائین تیر است هر قدر راه رفتم دیدیم گرم نمیشوم آخر رفتم توی دکان آخری قدری با صاحب دکان صحبت داشتیم گرم شده آمدیم بیرون ، دیگر از شدت سرما گیلان آخری آب را نخورده آمدیم بالا وقت نهار بود نهار خورده مختصر استراحتی کردیم طرف عصری بعکاسباشی فرمودیم آن شخصی که بتوسط صنایع السلطنه از پاریس ( سینموتگراف ) و ( لان ترمایک ) آورده است اسباب مزبور را حاضر کند که ملاحظه نمائیم رفتند نزدیک غروب او را حاضر کردند رفتم بمحلی که نزدیک مهمانخانه است که نوکرهای مادر آنجا شام و نهار میخورند نشستیم اطاق را تاریک کردند هر دو اسباب را تماشا کردیم بسیار چیز بدیع خوبی است ، اغلب امکنه ( اکسپوزیسیون ) را بطوری

درعکس

درعکس بشخص تماشا میدهد و مجسم مینماید که محل کمال تعجب و حیرت است اکثر دور نماها و عمارات ( اکسپوزیسیون ) و حالت باریدن باران و ورودخانه سن و غیره و غیره را در شهر پاریس دیدیم و بعکاسباشی فرمودیم که همه آن دستگاه هارا انبیاع نماید ، بعد عرض کردند تیار حاضر است رفتم به تیار همان بازیگرهای همیشگی بودند بازی خوب تمنازی نشان دادند حکایت دختر کشیشی بود که بکوه رفته پرت شد ، و بعضی اتفاقات فوق العاده با او روداده بود که تمام آرا در تیار نمودند خیلی تماشا داشت بعد از تمام که مدتی از شب گذشته بود مراجعت بمنزل کرده شام خورده استراحت نمودیم امروز هم بعضی جواهرها از پاریس آمده بودند جواهر زیادی داشتند قدری از آنها خریدیم الماس و زمردهای ما را با تسیه های مروارید دیدند خیلی تعریف و تمجید کردند (\*)

روز دوشنبه یازدهم

صبح برخاسته آب خوردیم ، امروز مدت خوردن آب تمام است چهار نصف استیکان آب خوردیم ؛ الحمد لله تعالی این آب خیلی بمانفع کرده ، و الحاق دستور العمل و معالجات و زبرد بار صلاح دید اطباء بزرگ خیلی نافع واقع شده است ، بعد از خوردن آب قدری راه رفته آمدیم بالا بعد از نهار خواب مختصری کرده عصر باز قدری گردش کردیم ، امشب دیگر تیار رفتم ، بعد از شام با امیر بهادر جنگ و امین حضرت که در حضور بودند قدری صحبت داشتیم (\*)

روز سه شنبه دوازدهم

امروز دیگر آب نخوردیم روز راحت است نهار خورده عصری رفتم بمحلی که سوارهای فرانسه حاضر شده تیراندازی میکردند چندین قسم تیراندازی نمودند ، اول نیزه بازی زیادی کردند ، بعد دوفیه نموده ، پس از آن سرهای کاغذی زیادی در میدان ریخته بانیزه بر میداشتند ، بعد حلقه زیادی آویخته بودند سوارهای آمدند بانیزه بر میداشتند ، خیلی تماشا دادند ، جمعیت زیادی هم که تقریباً بقدر دوهزار نفر بود جمع شده بودند ، و تمام مردم می گفتند شاه ایران و تشون فرانسه زنده باد ، بعد آمدیم منزل و شب راه تیار رفتم ، امشب دسته تازه در تماشاخانه بودند اینها بازیگرهائی هستند که در شهر ( ویتل ) بازی میکنند ، و الحاق بد بازی میکردند ، مادوپرده باقی بود که برخاسته آمدیم منزل (\*)

روز چهارشنبه سیزدهم ربیع الاول

امروز صبح از خواب برخاسته رفتم پائین قدری راه رفتم ، بعد جلو عمارت نشستیم ساعت ده کالسه حاضر شد باجناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار سوار شدیم جمعی دیگر از همراهان هم ملنزم رکاب بودند رفتم به ( ویتل ) نهار را آنجا خوردیم ، و بعد از نهار قدری خوابیدیم بیدار شده در پارک ( ویتل )

گردش

گرددش کردیم ، سوای جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار شخصی که امر وزد رکاب بودند امیر بهادر جنگ ، موقت الدوله ، امین حضرت ، ناصر الملک ، وزیرهایون ، ناصر خاقان بودند بعد رفیق قدری نیراندازی کردیم ، حاکم اینجا مجسمه بیادگار تقدیم کرد ، بعد بدکاهای آنجا رفته گردش نمودیم و بعضی چیزهای مختصر خریدیم سه ساعت بغروب مانده مراجعت بمنزل نمود در باغچه (کنترکسویل) بازگردشی کردیم و رفیقیم بقیه نیراندازی دختر انگلیسی در آنجا نیراندازی می کرد و هر چه تیر می انداخت تمام راه نشان میزد همچو دختری که باین خوبی نیراندازی نماید ندیده بودیم ، بعد آمدیم منزل و شب به سیار رفیقیم بسیار سیار خوبی بود تا آخر بازی مانده آمدیم منزل )\*

\* — (روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاول) — \*

امروز روز آخر توقف در کنترکسویل است صبح برخاستیم قدری گردش کرده ، بعد به نیراندازی رفیقیم دختر انگلیسی که دیروز در سر نیراندازی بود و خیلی خوب تیر می اندازد امروز هم آمد و چندین نیر انداخته همه را خوب زد ما هم تیر زیادی انداختیم و اغلب رازدیم ، بعد از نیراندازی آمدیم بالانهار خورده بعد از نهار ماد موازل (مارسین) و ماد موازل (سیلمان) که هر دو مغنیه اند بحضور آمدند مسیو (لمر) و ناصرهایون ساز زدند و آن دو نفر آواز ایرانی که ناصرهایون با نهای داداده بود خواندند خیلی خوب خواندند در اینوقت از خدام ما ندیم السلطان ، وزیرهایون ، امین حضرت ، ناصر السلطنه ، شاهزاده ناصر الممالک ناصر خاقان ، و ناصرهایون در حضور بودند ، بعد شاهزاده موقت الدوله هم وارد شد عصر باز نیراندازی رفیقیم قدری نیر انداخته بعد بنا کردیم براه رفتن مردم در پارک جمعیت کردند از پارک خارج شدیم جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار هم رسیدند بقدر چهار رهنزار قدم راه رفته بعد مراجعت بیارک و منزل نمودیم امشب چراغان بسیار خوبی کرده بودند شب رفیقیم پائین صندلی گذاشتند بقدر یکساعت و نیم آنجا نشسته بعد رفیقیم تماشا ای آتشبازی محل آتشبازی همان جای نیراندازی هر روز بود و در میان آتشبازی یک شیر و خورشید ارم ایران را ساخته بودند بسیار خوب بود بعد آمدیم منزل جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و وزیرهایون و بعضی دیگر از همراهان مارامسیو (طالین) حاکم کنترکسویل دعوت به سوپه کرده بود بمنزل آورفته و مراجعت کرده بودند

« — (روز جمعه پانزدهم ربیع الاول) — »

امروز روز حرکت از کنترکسویل بطرف پترزبورگ است ، صبح که از خواب برخاستیم اشخاصی که در اینمدت توقف کنترکسویل بجهت آب خوردن و معالجه بانجا آمده و با ما آشنا شده بودند بدیدن ما آمده بودند ؛ اشخاصی هم که در اینمدت ورود بخاک فرانسه و اقامت در کنترکسویل از حاکم و صاحب منصبان نظامی و غیرهم خدمت کرده و زحمت کشیده اند دیروز عصر بفرخورشان هر یک نشان و انگشتری و غیره

دادیم امروز که بحضور آمدند نشانهای خود را زد بودند . خانوادۀ دکتر (دوبو) هم که طیب کنترکسویل است بحضور آمدند و رفتند ، در ساعت ده و ربع حرکت کرده از منزل بسر راه آهن آمدیم در بین راه اغلب اهالی کنترکسویل در پارک و کوچه و خیابان جمع شده سلام میدادند ، و اظهار تأسف از رفتن ما میکردند و حالت خیلی محزون داشتند . در گار راه آهن هم جمعیت زیادی از آشنایان اینجا بودند من جمله (حکاک پاشا) که از معتبرین مصر و ارمنی است سابقاً داخل خدمت دولت بوده و حالا بازوجه خودش برای معالجه به کنترکسویل آمده است در اینجا با ما آشنا شده و انس گرفته بود او هم برای مشایعت بگزار آمده و از مفارقت ما حالت گریه داشت . پسر عموی خدیو مصر عمرتوسین پاشا هم که جوانی است بلند قامت و باریک اندام و سیاه چرده و چشمهای سیاه کوچک و سیل نازکی دارد ، و چنانکه از پیش اشاره کردیم برای معالجه بانجا آمده است او نیز مشایعت ما آمده بود ، ما بحکاک پاشا عکس خود ما را بیادگار دادیم ، و وزرای مختار خود مان هم که اینجا بودند مثل میرزا ملکه خان نظام الدوله و قوام السلطنه از اینجا مرخص شده بپاریس رفتند ، و ترن ما حرکت کرد موزیک بنا کرد نوای ایران را زدن ، وزن و مرد بنا کردند دستمالهای خود را تکان دادن و لوله و قلقله غریبی از میان مردم برخاست و فریاد (ویولوشاه سولپرس) (زنده باد شاه در ایران) بلند شد ؛ اغلب مردم حالت گریه داشتند ما و همراهان هم از رفتن از اینجا محزون بودیم خلاصه ترن رفت از کوچه باغهای کنترکسویل که گذشتیم ماد موازل (مارسین) سابقاً آنذکر را دیدیم در سایه درخت گلی ایستاده چتر قرمزی بر سر داشت بطرف ترن گل میرنخت و فریاد میکرد شاهزاده باد شاهزاده ماهم دستی بطرف او تکان دادیم و کم ترن تند شد و کنترکسویل از نظر غایب گردید ترن ما بطرف شمال غربی میروید ، باید برویم بسرحد فرانسه از آنجا داخل خاک المان شده بسرحد روس برسیم که آنجا مهمانداران دولت روس حاضر شده ما را پذیرفته به پترزبورگ برسانند ، در حقیقت ابتدای سفر رسمی از اول خاک روسیه شروع خواهد شد ، اگر چه تا وسط فرنگستان آمده ، اما دوباره مراجعت بروسیه میکنیم که از آنجا شروع سفر رسمی بنائیم و جهت این است که خواستیم همهمان سبک و ترتیب سه سفر شاه شهید بفرنگستان رفتار کرده باشیم که ابتدا از دولت روسیه شروع کرده بسایر دول فرنگستان و پای تختهای معتبر برویم و از وتیره شاه شهید خارج نشده باشیم از ابتدا هم همینطور اعلان سفر را کردیم ، خلاصه ترن با کمال خوبی میرفت و این ترن بهتر و راحت تر از ترنی است که ما را به کنترکسویل آورد قدری که رفیقیم رعد و برق شدیدی شد باران هم با کمال شدت می بارید اما مادر راه آهن در کمال راحت میرفتیم یک صدای رعد غریبی هم بلند شد که خیلی نزدیک بود بایستی برق باطراف اینجا زده باشد بین السلطنه و پسرهای او بابر فیه حاکم این محال و مسیو (شنیدر) تا سرحد فرانسه با ما بودند از آنجا بین السلطنه

و پسرهای او مرخص شده به پاریس رفتند ، از اینجا که داخل خاک المان شدیم اگر چه ترن ما از فرانسه است اما کارها با مؤید السلطنه وزیر مختار مقیم برلن است که دیشب در کنتر کسویل وارد شده و همسراه است میرزا ابراهیمخان دکتربرادرزاده وزیر دربار پسر مرحوم میرزا ابوالحسنخان حکیمباشی که در پاریس تحصیل علم طب می کند و خوب هم کار کرده و جوان بسیار معقولی است از روزیکه اطباء فرانسه راه به کنتر کسویل آورد بعد از رفتن آنها تا امروز پیش ما بود از اینجا مرخص شده به پاریس رفت تا او را دوباره آنجا ملاقات کنیم در حرکت از کنتر کسویل شهرهایی که از خاک فرانسه دیده و از آنها گذشتیم یکی شهر ( سر کورمن ویل ماس ) که شهر بزرگی است نزدیک بمرحد المان و سر باز زادی در گار سلام ایستاده بودند مجسمه ( مسیوتیر ) رئیس جمهوری را در میدان جلوخان این کار پیاداشته اند یکی دیگر در نقطه سرحد شهر ( ماچین ) بود که فرانسویها آنجا راهم بجهت تشریفات ورود ما آیین بسته بودند از ماچین تا شهر ( متس ) که کرسی ایالت ( لورن ) است اندکی راه است و ترن ما از خارج شهر متس گذشت المانها بر استحکامات و قلاع اینجا خیلی افزوده اند و کارخانجات بسیار نیز در حوالی این شهر و سر راه دیده شد رود بزرگ ( موزل ) معروف از این شهر میگذرد و مسافتی طی کرده در شهر ( کپ لیز ) برودخانه معظم ( رن ) متصل میشود ، بعد از شهر متس بشهر ( سار بورگ ) رسیدیم شهرهای معروف عرض راه ( نوین کرخ ) ( سذبیل ) ( مرکن فلا ) ( هایم باخ ) ( روین برخ ) ( اورشاین ) ( کیرن ) ( بین قررکه ) ( وین قن ) بود ، امروز ما مشب اغلب در ترن بانوکرها بصحبت کنتر کسویل و مذاکره گذارشات انجام مشغول بودیم ، خلاصه شب ترن ایستاد و استراحت کردیم

\* ( روز شنبه شانزدهم ربیع الاول ) \*

امروز در ساعت هشت ربع کم بعد از نصف شب ترن راه افتاده از سر باین گذشتیم که شهر نظامی در کنار راه واقع شده و قلعه جات متین دارد رودخانه ( من ) هم درین نقطه برود ( رن ) داخل میشود نزدیک ( امس ) و ( ویس بادن ) که از آبهای معدنی معروف المان است گذشتیم و بشهر ( فران کفورت ) رسیدیم بهمان گار بزرگ معروف که بزرگترین گارهای راه آهن فرنگستان است وارد شدیم بقدر نیمساعت توقف بود پیاده شده باجناب اشرف صدراعظم و سایر همراهان در گار گردش کردیم اطابق در این گار مخصوص اعلیحضرت امپراطور المان است بسیار اطابق خوبی است در چهار گوشه اطابق سونها دارد از آن اطابق در جلوشهر برای تماشای تماشای مراجعت کردیم ، بعد سوار ترن شده به راه افتادیم و از شهرهای ( فولدا ) و ( بیرا ) و ( ایزناخ ) و ( گنتا ) و ( ارفورت ) و ( ویمار ) ( وناوم بورگ ) و ( لیزیک ) و ( ایلن بورگ ) و ( فالکن بورگ ) و ( کت بوس ) و

( پوزان ) پای تخت لهستان قسمت پروس و ( اینورازلاو ) و ( تورن ) قلعه سرحد به المان نزدیک نقطه سرحد به ( آلکساندرف ) روس و از اینجا که داخل خاک روس میشود از شهرهای ( سره ) و ( یابلنو ) و ( دومی ایلو ) و ( اس ساس ) و ( کورون ) گذشتیم در ساعت نه بعد از ظهر شام خورده و امشب را با زودترین خوابیدیم و ترن نصف شب ایستاد تا درست استراحت نمائیم

\* ( روز یکشنبه هفدهم ربیع الاول ) \*

امروز صبح ترن در ساعت شش و نیم از دسته گذشته حرکت کرد زمینها مثل دیروز همه جاسبز و خرم و اطراف جنگل کاج و غیره بود ما هم در توی ترن با وزیر دربار و سایر عمده خلوت خود مان را بصحبت مشغول میداشتیم تا رسیدیم برودخانه ( ویستول ) و پل ( ترن ) خیلی پل طولانی بود بقدر دو دقیقه طول کشید تا ترن بخار از روی آن رد شد ، هوا در نهایت گرمی بود دود زغال سنگ هم اذیت میکرد نه از راه ترن خورده بعد از نهار قدری خوابیدیم بیدار که شدیم باز ترن میرفت از شهرها و آبادیهای زیاد و کارخانجات بسیار گذشتیم بقدری مملکت المان آباد است که حد و وصف ندارد و متصل راه آهن و ترن بخار است که در حرکت می باشد و اطراف راه آبادی و زراعت بهم پیوسته است انواع محصولات بحد و فور عمل میآید خصوصاً چقدر قند و سیب زمینی که از آن الکل اعلی گرفته با مریکا میبرند و مال التجاره عمده ایست که در خاک المان منافع خطیره ازان میبرند ، وقت غروب ترن در استاسیون ایستاد پیاده شده رقیتم قدری گردش کردیم و در کنار گار تماشای لکمو تیف هار انمودیم دختری دسته گلی بماداد ما هم اشرفی صورت خود مان را بیادگار باودادیم باز سوار ترن شده حرکت کردیم هشت ساعت بعد از ظهر شام را در ترن خوردیم امشب باید در نصف شب بمرحد روسیه برسیم یکساعت بعد از خوردن شام استراحت کردیم و ترن همانطور میرفت \*

\* ( روز دوشنبه هیجدهم ربیع الاول ) \*

امروز صبح در رختخواب بودم که يك دفعه دیدم امین حضرت ما را بیدار میکند و وزیرهایون هم بالباس رسمی ایستاده عرض میکنند که اینجا ( ورژبولوو ) سرحد روسیه است و امیرال آرسنیف با تمام مهماندارها و سربازان قراول خاصه امپراطوری در گار ایستاده اند حاکم و تمام اهل شهر نیز حاضر و ساعه ورود است پرسیدیم جناب اشرف صدر اعظم کجا هستند عرض کردند تازه بیدار شده بعجله رخت میپوشند ، ما هم زود برخاسته رخت پوشیده حاضر شدیم و جناب اشرف صدر اعظم اطلاع دادیم ایشان امیرال ( آرسنیف ) و سایر مهمانداران را که سابق هم بودند بحضور آوردند ، ارفع الدوله هم بود از ملاقات امیرال خوشوقت شدیم ، شرحی از قول اعلیحضرت امپراطور اظهار مهربانی و اشتیاق بملاقات ما پیغام آورده بود ، ما هم

کمال شوق خود مان را بملاقات ایشان اظهار نمودیم . بعد از ترن پیاده شدیم برسم معمول نان و نمک آوردند  
حاکم شهر ( ورژبولوو ) هم بحضور آمد از او صاحب منصبان اینجا تماماً احوالپرسی شد . بعد بطور معمول  
از قراول خاصه احوالپرسی شد و از جلوصف آنها گذشتیم ، بعد آنها در حضور دفیله نمودند . پس  
از آن از این عمارت گذشته آنطرف ترن مخصوص اعلیحضرت امپراطور حاضر بود همان واگونهای سابق  
و بسیار خوب است . داخل ترن شده بقدر دو ساعت در اینجا توقف شد تا همراهان و بارها از آن ترن باین ترن  
نقل نمودند . امر وز در حقیقت اول سفر رسمی ماست ؛ همراهان همه بالباس رسمی وارد این ترن  
شدند ما هم لباس ساده که در کنتراکسویل داشتیم ترک کرده امروز لباس نظامی پوشیدیم . خلاصه بعد  
از انجام کارها ترن حرکت کرد آمدیم تا رسیدیم بشهر ( ویلنا ) اینجا باید همراهان از ترن پیاده شده در کنار  
نهار بخورند ، ما در ترن نهار خوردیم در ورود بگزار حاکم شهر و غیره با سر باز احترام حاضر بودند برسم و  
ترتیب معمول پیاده شده هر یک را معرفی کردند و احوالپرسی نمودیم و از جلوصف سر باز گذشته بعد دفیله  
کردند ؛ اهل شهر هم بجهت دیدن ما آمده ایستاده هورا میکشیدند بعد مراجعت به ترن کردیم . حاکم اینجا  
که اسمش ( مسیو طروتسکی ) است پیر مرد مجرب است و فرمانده یکصد و شصت هزار قشون است .  
از قراریکه مذاکره میشود بوا سطره اینکه در چین شورش و بلوای عام برپا شده و شورشیان سفارتخانههای  
خارج را در پکن محاصره نموده اند و همه روزه خبر میرسد که وزرای مختار دول را کشته اند ؛ حال دول  
اروپا در خیال تنبیه و انتقام چینیان هستند ، و گوید دولت المان خیال پیشدستی دارد . دولت روس بانحلاظه  
که مبدا اقدامات المان در چین مخالف صلاح روس باشد حکم کرده است قشون سرحد المان را زیاد نمایند  
مثلاً فوجی که در وقت صلح در سرحد ششصد نفر است در موقع جنگ باید هزار نفر باشد و حالا اینطور  
شده است ، یعنی در تمام سرحدات عدد نفری افواج مطابق زمان جنگ گردیده است . شهر ( ویلنا )  
یکصد و شصت هزار نفر جمعیت دارد که هشتاد هزار نفر آنها یهودی و هشتاد هزار نفر مسیحی هستند .  
در ایالت ویلنا یکصد و شصت هزار قشون متوقف است که فرمانده آنها همین پیر مرد است ؛ این قسمت  
قشون روس ردیف دویم کمک قشون سرحد است ؛ و در تمام سرحد المان و اطریش از قراری که  
میگویند دولت روسیه امروز هشتصد هزار نفر قشون موجود دارد . و در این چند روزه که در پترزبورگ  
مذاکره جنگ با دولت چین بوده است دولت روس از روی دقت و تحقیق قوای نظامی خود را سنجیده است  
که چقدر قشون میتواند در موقع جنگ حاضر کند ، از قراری که تحقیقاً معلوم و معین نموده و بتوسط  
کنت ( مورائوف ) تمام سفرا اعلان کرده و بارفع الدوله هم اطلاع داده اند سه میلیون و نیم بوده است  
که هفت کرو باشد . خلاصه باین حرکت کرده رفیق نزدیک غروب رسیدیم برود خانه ( دی وی تا )

بل طولانی داشت از دو تونل هم گذشتیم در اینجا هم دولت روس قلعه جات نظامی معتبر دارد ، ساعت  
نه و ربع کم بعد از ظهر رسیدیم به ( ویسک ) از ترن پیاده شده باجناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار  
و موثق الدوله و بعضی دیگر از ملزمین رفیق در باغچه پهلوی گارگرددش کردیم ، امیرال هم آمد چون  
نزدیک سه ساعت ترن در اینجا بجهت خوردن شام همراهان متوقف است فرصتی برای گردش و تفریح  
داریم . بعد رفیق بجلوترن که لکموتیف بسته اند قدری تماشای لکموتیف را نموده آمدیم به واگن  
منزل خودمان شام خوردیم نوکرها و همراهان هم رفتند به رستوران شام خوردند ؛ و از قراری که  
گفتند توی رستوران گرم بوده امیرال حکم کرده است میز شام را از اطباق خارج کرده در بیرون شام  
خورده اند ، بعد از شام ترن حرکت کرد و ما در ترن خوابیدیم \*

(\* ) ( رجه تلگراف اعلیحضرت امپراطور روس است که در روز ورود ما بخاک روسیه نموده اند ) (\* )  
خیلی خوشبختم که اعلیحضرت هایونی تشریف فرمای مملکت من شده اند و امید وارم که بوجود مبارک  
خوش بگذرد ، با کمال شغف در انتظار پذیرائی اعلیحضرت هایونی فردا در پایتخت خودم دلم را خوش دارم  
« \* » ( روز سه شنبه نوزدهم ربیع الاول ) ( \* ) « \* »

امروز بعد از ظهر انشاء الله وارد پترز بورگ میشوم دیشب درست خوابم نبرد مگر نزدیک صبح  
که قدری خوابیدم و قرار است که سه ساعت از ظهر گذشته بگزار راه آهن پترز بورگ برسم وقت ظهر  
به ( گات چینا ) رسیدیم و مادر توی ترن نهار صرف نمودیم نوکرها رفتند در رستوران گار  
راه آهن نهار خوردند حاکم بلدیته شهر پترز بورگ و نایب ایشیک آقاسی باشی اعلیحضرت امپراطور  
ویک نفر صاحب منصب گارد امپراطوری باستقبال آمدند امیرال آرسنیف ایشانرا معرفی کرد و با آنها  
نشان مرحمت شد بخود امیرال آرسنیف هم در اینجا بجهت حسن خدمت و مراقبتی که در پذیرائی مادر  
نشان مرصع امیرتومانی دادیم در هنگامی که ترن ما ایستاده بود یک ترن مفصلی آمده مثل برق رد شد  
بطوری صد امیکرد که تا یک ساعت صدای آن در گوش ما بود بعد از نهار فی الجمله استراحت کرده  
میخواست خوابمان ببرد که ترن حرکت کرد فوراً برخاسته لباس رسمی پوشیده حاضر از برای ورود  
پترز بورگ شدیم نوکرها و همراهان هم تماماً لباس رسمی پوشیدند اشخاصی که در ترن ما بودند  
جناب اشرف صدر اعظم وزیر دربار ناصر الملک وزیر هایون امیرال آرسنیف  
و مهماندارها و نایب ایشیک آقاسی باشی و حاکم بلدیته پترز بورگ بودند در سر سه ساعت  
بعد از ظهر بدون یک دقیقه تخلف وارد گار شدیم اعلیحضرت امپراطور و نواب ولیعهد روسیه  
و تمام خانواده سلطنتی و گراندهو کهای محترم حاضر بودند چون ( کنت مورائوف ) وزیر خارجه



روسیه همین چند روزه سکنه کرده وفوت شده است مسیو ( لامسدورف ) مدیرکل وزارت خارجه همراه اعلیحضرت امپراطور آمده و موقتاً کار وزارت خارجه باوست تاوزیر خارجه معین شود ازترن که اعلیحضرت امپراطور را دیدیم خودشان باتمام شاهزادگان خانواده سلطنت بحالت نظامی ایستاده منتظر ورود ما بودند پیاده شده باایشان دست داده باکال گرمی و مهسربانی و خصوصیت ملاقات نمودیم وازدیدن ایشان خیلی محظوظ شدیم ایشان هم اظهارکمال بشاشت کردند بعد ولیعهد خودشان نواب ( گراندوک میشل الکساندر ویچ ) و گراندوکهای معظم را بما معرفی نمودند ماهم جناب اشرف صدراعظم را معرفی کردیم تاآخرصف نظام رفته وبرگشتم با اعلیحضرت امپراطور درکالسگه روبازی نشسته تا عمارت ( ارمیتاز ) که منزل ماست صحبت کنان آمدیم طرفین راه وخیابان سرباز ایستاده درعبور ما هورا می کشیدند اهالی شهر بطرز بورغ هم که بی اختیار متصل هورا کشیده اظهار خوشوقتی مینمودند ومن و اعلیحضرت امپراطور جواب میدادیم در ورود بعمارت با اعلیحضرت امپراطور ازپله های ( ارمیتاز ) بالا رفتم در سرسرای عمارت یکدسته سربازگارد مخصوص امپراطوری باریشهای بلند و قباهای ماهوت آبی که لباس عجیبی بود و نمونه از قدیم است سلام احترام دادند داخل اطاقهای عمارت شدیم بسیار عمارت عالی متمیزی است اعلیحضرت امپراطریس در اطاق مخصوصی که بجهت ما معین کرده بودند بادم دترها و ماد موازله با بودند با ایشان دست داده وارد اطاق شدیم گراندوشسها که در اطاق بودند اعلیحضرت امپراطریس بما معرفی نمودند و در نهایت مهربانی تا اطاق خواب ما با اعلیحضرت امپراطور آمده بمائشان دادند مراجعت باطاق اول کردیم همراهان ما که در آنجا ایستاده بودند با اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس معرفی نمودیم جناب اشرف صدر اعظم را چون درگاز با اعلیحضرت امپراطور معرفی کرده بودیم در اینجا با اعلیحضرت امپراطریس معرفی نمودیم بعد وزیر دربار و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و وزیر هایون را خودمان معرفی کردیم باقی راجناب اشرف صدراعظم معرفی نمودند بعد اعلیحضرتین امپراطور و امپراطریس بمادست داده رفتند بمنزل خودشان بعد از نیمساعت ماسوار کالسگه شده رفتم بیاز دید اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس جناب اشرف صدراعظم و امیرال ارسنیف در کالسگه ما بودند کالسگه چهار اسبه بود و کالسگه چپا لباس مخصوصی داشتند رفتم تادرب عمارت پیاده شده رفتم توی دالان به آسانسور سوار شده بالا رفتم تا امروز با سانرسوار نشده بودیم بیلا رسیدیم در راباز کردند از آسانسور بیرون آمدیم اعلیحضرت امپراطور دم آسانسور ایستاده بودند دست دادیم و بانفاق رفتم

باطاق

باطاق اعلیحضرت امپراطریس ملتزمین ماهم در اطاق جلوصف کشیده بودند ما و اعلیحضرت امپراطور داخل اطاق امپراطریس شده باایشان دست داده باطاق مخصوص رفته نشستیم در آنجا صحبتهای شکار و متفرقه بمیان آمد از فحوای حال و طرز صحبت و مذاکرات معلوم میشود که اعلیحضرت امپراطریس بسیار باهوش و با فراست و عاقله و کامله هستند صحبتهای مفصل از شکارهای ایران و هندوستان داشتیم اعلیحضرت امپراطور نشان و حمایل ( سنت آندره ) که اول درجه نشان روسیه است بدست خودشان بمادادند ماهم در نهایت امتنان قبول کردیم بعد از قدری توقف برخاسته با اعلیحضرت امپراطریس دست دادیم و مراجعت نمودیم اعلیحضرت امپراطور تادم آسانسور مارا مشایعت نمودند باز به آسانسور نشسته آمدیم باین و با کالسگه معاودت بمنزل نمودیم دونفر غلام سیاه بالباس مخصوص در باطاق ما و امپراطریس هستند که در هارا باز کرده و می بندند و همیشه در پشت در متوقف می باشند

( لایحه اهالی شهر بطرز بورغ در شکر گذاری و تمهیت ورود ما عرض کرده اند که از قرار ذیل است ) اهالی پای تخت دولت امپراطوری روسیه باکال مسرت بحضور انور شاهنشاه مقتدر ممالک همسایه بعرض تبریک ورود مبادرت میورزند در زمانی که در اقصای شرق برای ترویج تمدن و تربیت خونهای گرانبهای انسانی ریخته میشود ما مہمان عزیز و شاهنشاه صلح دوست را استقبال کرده ومن از طرف اهالی شهر بطرز بورغ بتقدیم مراتب انبساط و ادعیه صمیمی خود مان بحضور اعلیحضرت پادشاهی جسارت میورزم و از خداوند مسئلت میکنم که دولت علیه ایران در تحت فرمانگذاری حکیمانه آن اعلیحضرت بمتها درجه ترقی و سعادت برسد و طفرای نام هایونی در بیرق ملت ایران شیر دلیر و خورشید حقیقت و صلح و ترقی ابد آلدی برقرار و پایدار بماند

امشب را چون خسته بودیم زودتر شام خورده استراحت نمودیم \*

ساعات ورود و حرکت از شهرها و استایونها تیکه امروز از ( ویلنا ) تا ( بطرز بورغ ) آمدیم از اینقرار است \*

( ویلنا ) حرکت ساعت چهار بعد از ظهر روز سوّم ماه ژولیه روسی مطابق شانزدهم ژولیه فرانسوی سنه ۱۹۰۰ میلادی \*

( سومس ) ورود ساعت پنج و چهل و پنج دقیقه حرکت ساعت شش \*

( ویلتسک ) ورود ساعت هشت و هشت دقیقه حرکت ساعت ده و چهل دقیقه شام در اینجا خورده شد و در بانچه پهلوی راه آهن قدری گردش کردیم \*

آن تو

( آن تو - پول ) ورود ساعت دوازده و نوزده دقیقه حرکت دوازده و سی ود دقیقه رودخانه

( دی وی تا ) در قرب ایجاست \*

( کرسوکا ) ورود ساعت يك و پنجاه و شش دقیقه بعد از نصف شب حرکت دو ساعت و شش دقیقه

در ایجا هم دولت روس قلعه جات نظامی دارد \*

( استرو ) ورود ساعت سه و پنجاه و سه دقیقه حرکت چهار و سه دقیقه \*

( پسکو ) ورود ساعت پنج و بیست و پنج دقیقه حرکت پنج و سی و پنج دقیقه \*

( بلایا ) ورود ساعت هفت و بیست و سه دقیقه حرکت هفت و سی و هفت دقیقه \*

( لوگا ) ورود ساعت نه و بیست و سه دقیقه حرکت نه و سی و سه دقیقه \*

( گاتچینا ) ورود ساعت دوازده بعد از نصف شب حرکت يك ساعت و سی دقیقه بعد از ظهر

( پترزبورغ ) ورود ساعت سه بعد از ظهر \*

( روز چهار شنبه یستم ربیع الاول )

امروز صبح برخاسته رفتم کنار رودخانه (نوا) که از وسط شهر پترزبورغ میگذرد تقریباً عرض رودخانه سیصد ذرع میشود چندین پل هم روی رودخانه بسته اند . هر پنج دقیقه يك کشتی از وسط رودخانه میگذرد خیلی منظر خوشی دارد این قصر (ارمی تاز) که منزل ماست عمارت خیلی عالی ممتاز است و بهمین رودخانه نگاه میکند سوار کشتی شده از روی رودخانه رفتم تارسیدم باسگله کلیسائی که قبور سلاطین روس در آنجا است از اسگله تا آنجا دو بیست قدم راه است از آنجا پیاده بکلیسای رفتم سر باز طرفین راه ایستاده بود وارد کلیسا شده بسر قبر مرحوم امپراطور الکساندر سوم رفتم و تاج گلی بر سر قبر امپراطور گذاشتیم ، و سر قبور سایر امپراطوران ماضی فاتحه خوانده دسته گلی هم که شاه شهید مبرور نور الله مضجعه بسر قبر مرحوم الکساندر دویم گذاشته بودند دیدیم . قبور سلاطین قدیم روسیه را تا بطرف کیر همه را برای ما معرفی نمودند . بعد رفتم بضر ایخانه دولتی گردش و تماشای کاملی کردیم . مدالی هم در آنجا بیا دگار ورود ما سکه کردند بنائی عالی و محلی دیدنی است بعد با کشتی مراجعت بمنزل نموده نهار خوردیم سه ساعت و نیم بعد از ظهر نواب ولیعهد بمنزل ما آمده ما را برداشته باتفاق رفتم عکس انداختیم و آمدیم بگزار راه آهن سوار ترن شده رفتم به ( پترهوف ) درگاه راه آهن در شگه حاضر بود ما و نواب ولیعهد در يك در شگه سوار شدیم سایر ملتزمین هم در کالسگه های دیگر نشسته رفتم تا قصر دولتی پترهوف که بیلاق اعلیحضرت امپراطور است امر رز بدیدن علیا حضرت امپراطریس والده اعلیحضرت

امپراطور

امپراطور آمده ایم . حقیقتاً بارک و عمارات پترهوف بقدری پاکیزه و مصنی و ممتاز و مزین است که بمحدوصف نیاید . تمام زمین پارک سبزه و گل و درختهای بلند و کون که تمام برگهای آنها مثل اینکه روغن خورده باشد براق و شفاف است هوا در نهایت خوشی و ملامت و عمارات تک تک در وسط پارک خیلی است فواره های زیاد دارد که رو بروی عمارات جستن میکند . و در مقابل این عمارت حوض بزرگ طولانی ساخته اند که وسط و اطراف آن فواره های بلند میچند و انتهای این حوض بد ریا متصل میشود که در واقع دریا مثل حوض بزرگ در مقابل این عمارت پیدا است و بقدر دو یست ذرع فاصله دارد خیلی عالم خوشی دارد . خلاصه نواب ولیعهد در کالسگه با ما بودند و از خیا بانهای باصفای پترهوف میگذشتیم تا رسیدیم بدرب عمارت سلطنتی آنجا پیاده شدیم اعلیحضرت امپراطور تا دم پله باستقبال آمده بودند بایشان دست داده باتفاق بالا رفتم وارد تالار بزرگی شده از آنجا بچند اطاق دیگر رفتم تا وارد اطاق علیا حضرت امپراطریس والده امپراطور شدیم بایشان دست دادیم در نهایت محبت و مهربانی پذیرائی نمودند حقیقتاً بسیار زن نجیبه محترمه هستند . در این اطاق سوای اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس حالیه مسماة به ( الکساندرافنو درونا ) و ولیعهد و همشیره اعلیحضرت امپراطور کسی دیگر نبود نشستیم و باعلیا حضرت امپراطریس والده امپراطور مقدار مفصلی صحبت داشتیم خیلی اظهار خوشوقتی از این مسافرت من مینمودند و اظهار امتنان نیز از اینکه بسر مقبره امپراطور مرحوم رفته بودیم نمودند . ما هم گفتیم در حقیقت با داشتن فرزندی مثل اعلیحضرت امپراطور حالیه مثل این است که امپراطور مرحوم نموده و زنده هستند بعد پرسیدند از نوکرهای شاه شهید که در آن سفر آخر همراه بودند و آنها را دیده بودم چند نفر همراه خود تا آن آورده اید گفتیم چهار نفر از نوکرهای مخصوص شاه شهید همراه ما هستند و ایجا حاضرند . گفتند میخواهیم آنها را بینیم فرستادیم جناب اشرف صدر اعظم و ناصر الملک و وزیرهای یون و مهندس الممالک را آوردند بایشان معرفی نمودیم . دست دادند و احوال پرسیدند . بعد مرخص شدند ، هنوز علیا حضرت امپراطریس سیاه پوشیده عن ادا امپراطور مرحومند . بعد برای اینکه مادری راحت کرده بجهت شام حاضر شویم اعلیحضرت امپراطور باعلیا حضرتین امپراطریسها و ولیعهد برخاسته رفتند پائین بکالسگه نشسته بقسمت عمارت دیگر رفتند ما هم با طاقهای دیگر رفتم که بجهت ما چای و عصرانه حاضر کرده بودند وزیر دربار را خواسته با او قدری صحبت داشتیم نماز خواندیم ، در اطاقها گردش کردیم بقدری اطاقها قشنگ و مزین است که بوصف نیاید . و شرح ایجاها همان است که در اسفار سابقه شاه شهید در سفرنامه های خودشان مرقوم فرموده اند . خلاصه قدری که گذشت وقت شام که

هفت

هفت ساعت بعد از ظهر معین کرده اند رسید . اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس مجدداً بانجیا که ما هستیم آمدند باتفاق رقتیم بتالار شام سر میز ابتدا ما و اعلیحضرت امپراطریس ، بعد اعلیحضرت امپراطور باملکه یونان و بعد سایر گراندوکها و گراند و شسها به ترتیب آمدند ، از نوکرهای ما هم طبقه وزرا در سر میز امپراطور حاضر بودند علیاحضرت امپراطریس در وسط نشسته دست راست ایشان مانشتیم ، دست چپ اعلیحضرت امپراطور و وزیر دست امپراطور ملکه یونان و بعد بترتیب هر کسی در جای خودش نشست . تالار شام خیلی بزرگ و مزین و عالی بود ، چهار صد نفر مدعو بودند شام خیلی خوبی صرف کردیم ، مهندس الممالک پشت سر ما ایستاده مترجمی میکرد . در اواخر شام اعلیحضرت امپراطور سلامت ما تسلی کردند ، ما هم سلامت ایشان و علیاحضرت امپراطریس جام شرفی نوشیدیم ، موزیک نوای ایران و روس هر دو را زدند ، خیلی مجلس مجالی باشکوهی بود . بعد از شام همانطور باعلیحضرت امپراطریس به بالکن عمارت که بیارک نگاه میکند رقتیم نشستیم هوای خوشی داشت ، بعد اعلیحضرت امپراطور تمام وزرای خودشان و منتسبان خانواده امپراطور را که اسامی آنها از اینقرار است معرفی کردند \*

( کنت لاسدورف مدیر وزارت خارجه ) ( کورا پاتکین وزیر جنگ ) ( بارون فریدرکس وزیر دربار ) ( مسیو و طی وزیر مالیه ) ( پرنس خیلکوف وزیر طرق و شوارع ) ( یرمولوف وزیر زراعت و فلاحات ) ( مسیو موراویف وزیر عدلیه ) ( باگالوف وزیر علوم ) ( ویس امیرال آوبلان معاون وزیر بحریه ) ( دور ناوو معاون وزیر داخله ) ( کنتز ولر ژنرال جنرال لوبکو ) ( گراندوک میشل نیکولا یویچ ) ( گراندوک ولادمیر الکساندر ویچ ) ( گراندوک الکسی الکساندر ویچ ) ( گراندوک پول الکساندر ویچ ) ( گراندوک ژرژ میخائیلویچ ) ( گراندوک سرژ میخائیلویچ ) ( گراندوک میشل الکساندر ویچ ) ( گراندوک دمتری ) ( گراندوک نیکلا ) ( پرنس ژرژ لیخطن بورکیسکی ) ( پرنس پرا ولدنبورگسکی ) ( پرنس میکلا نبورک ) ( پرنس ناپلیسون ) باهر کدام باندازه خودشان اظهار مهربانی کردیم . بعد با اعلیحضرت امپراطور وداع کرده باتفاق نواب ولیعهد سوار کالسگه شده براه آهن آمدیم در گار ایشان ماندند و ما به پترزبورگ مراجعت کردیم شب شام خورده استراحت کردیم . شبهای پترزبورگ حالا بختناست است و تا صبح هوا روشن است که کاغذ بدون چراغ خوانده میشود (\*)

\* — ( روز پنجشنبه بیست و یکم ربیع الاول ) — \*

امروز باید برویم بسان قشون که در خارج شهر پترزبورگ در ( کراسنوی سلو ) حاضر کرده اند





صبح نواب ( گران دوک الکسی الکساندروویچ ) عموی اعلیحضرت امپراطور که امیر البحر دولت روس هستند بمنزل ما آمدند باتفاق ایشان رفتم بگارا راه آهن کالسگه های روسیه را اسبها خیلی تند میدهند و چون معتاد نیستیم قدری زحمت میدهد در گار به ترن مخصوصی که آورده بودند با گران دوک سوار شده جناب اشرف صدراعظم ، و وزیر دربار ، و سردار گل ، و ناصر الملک ، و سردار مکرم ، و وزیرهای یون و ارفع الدوله ، و مهندس الممالک در حضور ما بودند امیرالارستیف و مسیو ( کاخافسکی ) هم در ترن ما بودند سایر همراهان در ترنهای دیگر نشسته بودند رفتم تا رسیدیم به ( کراسنویسلو ) باراه آهن نیم ساعت راه است وارد گار که شدیم اعلیحضرت امپراطور در گار منتظر ورود ما بودند از ترن پیاده شده بایشان دست دادیم معلوم شد ایشان با اعلیحضرت امپراطریس از ( پتار هوف ) باهم باراه آهن با نیجا آمده اند امپراطریس جلو تر رفته در سر قشون منتظرند و خود ایشان در گار مانده که باتفاق ما بدر قشون برویم ، سوار در شگه سربازی شدیم و با اعلیحضرت امپراطور در بین راه خیلی صحبت داشتیم تا رسیدیم بصحرای مسطح سبزی که چادرهای اردوی نظامی در یکطرف صحرا پیدا بود و در دست بالا افواج پیاده و سواره و توپخانه بوضع بسیار منظمی صف بسته ایستاده بودند ، اعلیحضرت امپراطور از دور هر چه پیدا بود بمانشان میدادند و معرفی می کردند تا نزدیک صفوف نظام رسیدیم دیدیم اعلیحضرت امپراطریس از کالسگه خود شان پیاده شده ایستاده منتظر ورود ما هستند ما از در شگه امپراطور پیاده شده و باتفاق امپراطریس سوار کالسگه ایشان شدیم که چهار اسبه بود و کالسگه چی ها هم سوار اسبها بودند اعلیحضرت امپراطور هم سوار اسب شده با تمام صاحب منصبان نظامی از عقب کالسگه امپراطریس بنا کردند بآمدن و باین وضع و هیئت داخل صفوف قشون شدیم ، دسته جات قشونی بوضع مرتب ایستاده بودند ما و علیا حضرت امپراطریس در کالسگه سرباز و اعلیحضرت امپراطور و همراهان سواره از جلو تمام دسته جات گذشتیم از جلو هر دسته که میگذاشتیم سلام داده هورامی کشیدند و ما بآنها جواب میدادیم و احوال پرسشی میکردیم خیلی قشون آراسته منظم خوش لباس مرتبی بود بقدر یکساعت متجا و زطول کشید تا ما از جلو افواج سواره و پیاده بهمین وضع گذشتیم هوا هم در نهایت گرمی و آفتاب شدیدی بود اگر چه امپراطریس از چتر کوچک خود شان گاهی بماسایه میدادند اما گرما خیلی اذیت میکرد ، بعد از آنکه تمام قشون را دیدیم آمدیم بطرف چادری که روی تپه مصنوعی زده بودند که این تپه بقدر ذرع از زمین ارتفاع داشت و دور آنرا سبز کرده گلکاری نموده بودند آنجا پیاده شده از پله های طیبی که درست کرده بودند من و امپراطریس رفتم بجاده رحیمی خواتین محترمه مثل ملکه یونان که دختر عمو و زوجه دائی اعلیحضرت امپراطورند و سایر ( گران و شسها ) و ( دام دنورها ) و ( دمازل دنورها ) و بعضی



بودند رفتم و با فرد فرد آنها احوالپرسی و اظهار مهربانی کرده همه را معرفی نمودند ، دو باره باطاق خود مان مراجعت کردیم (\*) — اسامی سغراً از استقرار است —

( جنرال اجودان مارشال حسنی پاشا سفیر کبیر عثمانی ) ( مارکیز د مونطی بیلو سفیر کبیر فرانسه ) ( پرنس رادولین سفیر کبیر آلمان ) ( کنت موژو سفیر کبیر ایتالیا ) ( سرشارل اسکوت سفیر کبیر انگلیس ) ( کنت شارل دکنسکی شارژ دافراطریش ) ( مسیوپرس شارژ دافرانزونی آمریک ) ( دوک دوو سطریموزا سفیر کبیر اسپانیا ) ( بارون دوکاسیر وزیر مختار بلویر ) ( جنرال کالاردو وزیر مختار مکسیک ) ( مسیولونهر وزیر مختار دانمارک ) ( مسیوتومار ویلیو شارژ دافرانزونی ) ( مسیورارطی نویسکو وزیر مختار رومانیسا ) ( مسیولوگی وزیر مختار بلژیک ) ( مسیولین بوا وزیر مختار برزیل ) ( مسیوقوزا شارژ دافراسیام ) ( کنت گد ایستولپ وزیر مختار سوئد و نروژ ) ( مسیووان ستال وزیر مختار هلاند ) ( مسیوکومرلر وزیر مختار ژاپون ) ( چین بوم لی وزیر مختار کره ) ( کنل کریسیچ شارژ دافرانزونی ) ( مسیوطومبازی شارژ دافرانزونی ) ( مسیو استانیچویف آژان دیپلوما تیک بلغارستان )

بعد از رفتن سغراً در ساعت پنج بعد از ظهر کالسگه حاضر کردند ؛ جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و امیرال آرسنیف در کالسگه ما و سایر همراهان در کالسگه های دیگر سوار شده رفتم تا کنار رود خانه نو باسگه رسیدیم پیاده شده داخل کشتی شدیم امیرال کشتی که مرد معقول محترمی است حاضر از برای پذیرائی ما بود ، وارد کشتی شدیم تا امروز بکشتی بزرگ سوار نشده بودیم اگر چه چندان بزرگ نبود اما خیلی قشنگ و پاکیزه بود ابتدا قدری در عرشه کشتی راه رفتم ، صندلی های خوب داشت روی صندلی نشسته بعد باطاق زیر رفتم که بسیار اطاق مزین مقبول و جای راحتی بود . میزی چیده بودند که همه قسم شیرینی داشت اینجا جای خوردیم و باز عرشه کشتی آمدیم و کشتی بزمی روی رودخانه نوا میرفت ، آنقدر رفتم تا از شهر و آبادی بطرز بورغ خارج و دورگشته کشتی داخل خلیج ( فنلاند ) شد خیلی خوب و راحت میرفت ، ما هم با وزیر دربار و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و وزیرهایون بصحبت مشغول بودیم .

کوههای فنلاند هم از دور پیدا بود و امیرال آرسنیف بمانشان میداد اگر قدری دور نبود خیلی میل داشتیم که يك شب هم با آنها رفته بمانیم چونکه غروب آفتاب در اینجا خیلی تماشا دارد ، در این ایام و اوقات سال در اینجاها زیاده از دو ساعت فاصله از غروب تا طلوع آفتاب نیست قدری که بوسط دریانزدیک شدیم کشتی يك حرکت مکرر و همی هم ساید که قدری حالت ما را تغییر میداد در طول و عرض حرکت داشت اما چندان سخت نبود . از اینجاها بطرهوف و عمارت آن پیدا بود کشتی رو با نظرف گردش کرد تا رسیدیم بزدیک ساحل خیلی مصفی و با تماشا بود . سبزه و درخت ساحل با دریا متصل شده و آب دریا هم صاف و

روشن

روشن و خنک بود . يك کشتی تریبل هم با ما همراه کرده بودند بقدری تند حرکت میکرد که ما فوق نداشت با اینکه کشتی ما هم خوب میرفت ولی آن کشتی مکرر دور کشتی ما طواف میکرد و آب دریا را میبرد خیلی تماشائی بود . و تریبل هم که از حیوانات بحری و مایل بمانی است که در دریا از هر طرف با کمال سهولت و سرعت دور میزند و حرکت میکند اسم این کشتی را بجهت شباهت باو گذارده اند ؛ خلاصه وارد اسگله باغ بطرهوف شدیم کالسگه زیادی در آنجا حاضر بود سوار کالسگه شده در باغ بطرهوف گردش طولائی کردیم انواع و اقسام فواره ها دیدیم که از تعریف و توصیف خارج است ، فواره بود که بقدر د و سنگ آب جستن میکرد بقطر فواره جلوعمارت موزه ما و بار تفاع ده ذرع میبرد باغ و بیلاق دیگر از این بهتر نمیشود آمدیم تا رسیدیم بعمارت آنجا پیاده شده بالا رفتم در همان اطاق مخصوص که دور و ز قبل آمدیم مدتی توقف نموده راحت کردیم تا اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس والدۀ محترمه ایشان و امپراطریس حالیه و خانوادۀ سلطنتی آمدند در کمال گرمی و مهربانی با ایشان ملاقات نموده دست دادیم بعد از قدری صحبت بسر شام رفتم ، مدعی سر میز امشب منحصر بخانوادۀ سلطنت و در حقیقت شام فامیلائی امپراطوری است احدی غیر از خانوادۀ سلطنت در سر میز نبود و امتیاز بزرگی که داشت این بود که اعلیحضرت امپراطریس سابق والدۀ اعلیحضرت امپراطور که عزرا دارند تا امشب در سر میز با مهمان خارجی شام نخورده بودند و امشب با ما در سر شام بودند ؛ بسیار شام خوبی شد و خیلی خوش گذشت . بعد از شام ما و اعلیحضرت امپراطریس حالیه و اعلیحضرت امپراطور با ملکه یونان و سایر همراهان و نوکرهای ما که در جای دیگر بانوکرهای اعلیحضرت امپراطور شام خورده بودند بکالسگه ها سوار شده بتیایر بطرهوف رفتم ، این تیایر مخصوص امپراطور و رسمی است تمام وزرا و امرا و روسیه و سفرای کبار خارجه با خانمهایشان حاضر بودند ما و اعلیحضرت امپراطور در لژ مخصوص با خانوادۀ سلطنتی نشستیم ، و نوکرهای ما هم در لژ مخصوص دیگر نزدیک به سن ( سن محلی است مسطح که در یک سمت تماشا خانه ساخته و در آنجا بازی در میاورند ) نشسته بودند ، تیایر کوچکی است اما خیلی قشنگ و پاکیزه است ، دو پرده بالا رفت همه اش رقص بود در مابین دو پرده که پائین کردند بتالارسوبه رفتم آنجا سفرای خارجه هم بودند اعلیحضرت امپراطور بانها تعارف و اظهار محبت نمودند ما هم دست داده مهربانی کردیم . بعد مراجعت به تیایر نموده نشستیم تا پرده آخر تمام شد با اعلیحضرت امپراطور وداع کرده برآه آمدم ، نوآب ولیعهد تا راه آهن مارا مشایعت نمودند و برگشتند ( گراندولک الکسی ) تا شهر با ما بودند شب در ساعت یازده ونیم که نیم ساعت بنصف شب مانده بود بمنزل رسیده استراحت کردیم (\*)

\* — روز شنبه بیست و سوم — \*

امروز

امروز باید نهار را بسفارتخانه خود مان برویم که بر حسب دعوت و استدعای ارفع الدوله مهمان او هستیم . قبل از حرکت ( کنت کلر ) که زمان مسافرت شاه شهید جزو مهمان دارها بوده است و حالا جنرال شده و حکومت هم دارد بیاس مهر با نینهای شاه شهید بدیدن ما آمده بود اورا دیده اظهار مهربانی و التفات کردیم و رفت . بعد امیرال ( سکریدلف ) که بطرف چین می رود و فرمانده کشتیهای جنگی روسیه در طرف چین است بدیدن ما آمد اورا هم ملاقات کردیم و رفت بسیار مرد کافی بنظر آمد آنوقت کالسگه حاضر بود . باجناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و امیرال ارسنیف سوار کالسگه شده رفتم بخانه ارفع الدوله که سفارت ایران است در بین راه مردم زیاد جمع شده سلام میدادند و هورا می کشیدند . ما هم با آنها جواب میدادیم تا بدرب سفارت رسیدیم . ارفع الدوله با اجزای سفارت و تبعه ایران دم در حاضر بودند . رفتم داخل عمارت شدیم اطاقهای بسیار منقح خوبی درست کرده و مبله نموده است در اطاق دویم بعضی چیزها برسم تقدیم گذارده بودند . از جمله صورت ما است که بالباس الماس ساخته اند . اجزای سفارت و غیره را معرفی کردند صمدخان نماز السلطنه مستشار سفارت جوان باهوشی است . با پالیکف ها که قونسول ایران در پتر و مسکو هستند ، در باب راه شوسه رشت بطهران که ساخته اند بعضی سفارشات و فرمایشات کردیم بعد باطاق دیگر رفته نهار خوردیم . علاوه بر اغذیه معمول آنجا غذای ایرانی خوبی هم حاضر کرده بودند . ساز هم در کار بود بعد از نهار خوابیدیم . چهار ساعت بعد از ظهر ( گراندوک پول ) عموی اعلیحضرت امپراطور آمدند که باتفاق بشهر ( سارسکوسلو ) برویم سوار کالسگه شده براه آهن رفتم براه آهن تا ( سارسکوسلو ) نیمی ساعت راه است در راه آهن با گراندوک صحبت میداشتیم تا رسیدیم بآنجا کالسگه سوار شدیم از ملتزمین ما وزیر دربار و ناصر الملک و وزیر همایون و مهندس الممالک و امین حضرت همراه بودند . ارفع الدوله هم مترجمی میکرد . ابتدا که وارد پارک شدیم تا مدتی با کالسگه اطراف پارک را گردش کردیم . خیلی باصفاست درختهای بلند عظیم . خیابانهای خیلی خوب که باچمن سبز کرده اند فوارهای متعدد دارد . آمانه بقدر بطرف هوف . ابتدا بعمارت ( کترین ) ملکه قدیم روسیه رفتم . چیز تازه که آنجا دارد این است که در بالا خانه آنجا میزی تعبیه کرده اند که در جای خودش بمرتبه زیر فر و می رود و در پائین اقسام میوهجات و مشروبات و غذاها روی آن میچینند دوباره بالا می آید . و این میز را بجهت این تعبیه کرده اند که اگر کسی مهمان داشته باشد و بخواد نوکر داخل اطاق نشود که صحبت و سخنان آنها را بفهمد و بشنود ممکن است هر قسم خوراک و غذا که بخواد بکاغذی نوشته روی میز گذارد و زنک بزند میز باطاق تختای فرو

رفته

رفته بعد از پنج دقیقه همان خوراکیها که خواسته است روی میز چیده شده باشقاب های خالی بر میگردد بجای خودش و طوری قرار میگیرد که احدی ملتفت نمی شود که میز از سطح اطاق خارج است مخصوصاً برای امتحان ما و گراندوک پهلوی میز ایستادیم و زنک زدیم میز پائین رفت بعد از چند دقیقه بالا آمد با کارد و چنگال و یک تفت بزرگ هلو و شلیل و انگور و غیره که همه میوهجات خوب بود در چهار طرف میز هم بشقابها و دستمالهای سفید منظمه گذارده بودند . همینکه بجای خود آمد قرار گرفت و ما از آن میوهجات برداشته خوردیم دوباره پائین رفت . و میز را پاک کرده معاودت دادند بدون اینکه خدمتگاری دیده شود . انشاءالله در طهران یک چنین میز و اطاقی درست میکنیم . بعد از آنجا سوار کالسگه شده بعمارت بزرگ ( سارسکوسلو ) رفتم از کالسگه پیاده شده با ( گراندوک ) و ( امیرال ) از پلهها بالا رفتم همراهان ما هم بودند . پرنس ( دامورسکی ) وزیر تشریفات و پیشخدمتنباشی اعلیحضرت امپراطور هم مخصوصاً آنجا آمده برای معاصرانه خوبی تهیه کرده بودند . اول عمارت و اطاقهای آنجا گردش و تماشا کردیم . بسیار ممتاز و اعلی و قابل دیدن و توجه کامل است . در هر اطاق یک مدتی باید ماند تا بدقت پردهای نقاشی و غیره آنرا ملاحظه و تماشا نمود . افسوس که ما وقت نداشتیم . یک تالار خیلی بزرگ با روح مزین دیدیم که سقف آنهم یک پرده نقاشی صورت عیسی و مریم و ملائکه بود . همینطور اطاق باطاق گردش و تماشا کرده در آخر تالاری بود مزین بنقاشیهای چینی که دیدنی بود . بعد بمحوطه گلکاری و عمارت دیگر رفته بقدریکه فرصت بود گردش کردیم . در جلو این عمارت فواره هائی بود که بازده ذرع فوران داشت . از آنجا مراجعت کرده به اطاقی رفتم که از کهربای ممتاز مثل مزینق ( یعنی خاتم کاری از سنگ ) ساخته اند . این کهرباها را فردریک کیر پادشاه پروس بجهت کترین دویم مهدیه فرستاده است . و او هم باین اطاق نصب نموده . بعد رفتم باطاق که عصرانه و جای حاضر بود صرف کرده . چون دیروقت بود زودتر مراجعت براه آهن نمودیم و باتفاق گراندوک پول بیطرز بورخ آمدیم ایشان از گارراه آهن خدا حافظ کرده بمنزل رفتند . و ما هم بعمارت آمده استراحت کردیم . گراندوک پول بسیار مهربان و خلیق و خوش صحبت و خیلی بلند قامت هستند . امشب خیلی خسته و کسل بودیم آثار زکام هم بروز کرده بود نماز کرده زودتر شام خورده خوابیدیم (\*)

( روزیکشنبه بیست و چهارم ربیع الاول )

امروز قرار بود با کشتی به ( کرنشتاد ) برویم قلعهجات نظامی آنجا را تماشا کرده شام هم آنجا بخوریم بجهت کسالت مزاجی که داشتیم به ( امیرال آرسنیف ) گفتیم با اعلیحضرت امپراطور تلگرافاً کسالت

مارا



مارا اطلاع بدهد و عذر بخواند که امروز رفتن بآنجا موقوف و توقف در منزل شود اعلیحضرت  
امپراطور هم قبول کرده بودند ، باین جهت امروز را در منزل توقف کردیم ، از حسن اتفاق امروز  
دریاهم متقلب بود و اعلیحضرت امپراطور به ( آرسنیف ) تلگراف کرده بودند که خود من هم  
بواسطه انقلاب دریا رفتن بآنجا موقوف کردم . امروز ( مسیو منیکف ) و ( مسیو بوتسف ) که  
وزیر مختارهای سابق طهران بودند هر دو بحضور آمدند آنها را دیدیم و احوال پرسیدیم از ملاقات آنها  
خوشوقت شدیم . از واقعات امروز این است که يك شیشه در تالار بزرگ جلو اطاق ما شکسته بود  
و باد میآمد بکنفر پیشخدمت اطاق که دستش را بدرب بزرگ گذارده و ایستاده بود باد زد لنگه دیگر  
در بضر و شدت تمام باین لنگه که دست او بود خورد و دو بند انگشت او را فوراً قطع کرد که  
بی حال شده افتاد او را بمریضخانه بردند که زخمش را معالجه کنند خیلی اوقات ما از این فقره تابخ  
شد ، فرمودیم باو مدال و انعام بدهند . نهار هم امروز در منزل خوردیم . زکام اذیت کرد عصری  
بموزه ( ارمی تاز ) رفته گردش کردیم ، چیزهای دیدنی خیلی دارد چون شاه شهید نور الله مضجعه  
در سفرنامه های خود از این موزه فقط یاد داشتی فرموده اند ما مختصراً آنچه دیده ایم مینویسیم  
مجسمه بطر کیر را در يك دالان گذارده اند باتمام آلات و اسبابیکه او در زمان حیات خودش با آنها  
نجاتی و کشتی سازی و غیره مینموده است ، صندلی نشیمن او که خودش ساخته است و اندازه قد  
او را که با چوب بلندی گرفته اند آنجا بودند نشان دادند بوزیرهایون فرمودیم آراذرع کرد بقدر دوزخ و دو گره  
بود . دیگر مجسمه های کوچک که بطر کیر بدست خودش ساخته و منبت کاری کرده است در آنجا زیاد دیده  
شد که خیلی محل دقت نظر بود ، از کارها و آثار اعمال و تاریخ او پیداست که پادشاه خیلی بزرگی  
بوده است . هدایای ایران را که خاقان مغفور و غیره فرستاده اند در يك محل مخصوص گذارده اند  
که همه دیده شد ، بعضی اسباب و اسلحه ناپلیون اول که در جنگ با روسیه در مسکو گذارده و رفته است  
روسیها جمع آوری نموده در اینجا ضبط کرده اند دیدنی است ، چندین قبضه شمشیر مرصع بجواهر و پاره  
چیزهای دیگر است که خیلی نفیس است ، يك جامه اسبابهای ملکه سابق فرانسه ماری آنطوان است  
که خریده و نگاه داشته اند ، دیگر مجسمه حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام و کارد و گوسفند  
قربانی که در حکایت ذبح اسمعیل معروف است باعاج ساخته اند بقدری خوب و بوضع و هیئت طبیعی  
است که انسان از دیدن آن کمال حیرت رامینماید ، دیگر گلدان بزرگی است از نقره که چهارده پوت  
نقره دارد و مجسمه چهار شیر باز نمیرد زیر آن بجای پایه ساخته اند و دو نفر ملک در دو طرف این گلدان  
است و سایر جاهای گلدان بزرگ و خوشه انگور و گلهای مختلفه منبت کاری شده که در نهایت امتیاز

است

است . دیگر هدایائی که از انگلیس برای روسیه فرستاده اند همه را دیدیم ، بعد باطاقها و تالارهای  
بزرگ دیگر که پرده های نقاشی خیلی ممتاز در آنجا هست رفتیم از کار استادان قدیم ایتالیا و رومن و سایر  
جاها هست بقدری خوب ساخته اند که انسان یکسال وقت میخواند که فقط تماشای پرده های نقاشی را  
بنماید ، دیگر گلدان سنگ یشم بزرگی است با ارتفاع دو ذرع که در نهایت جیلاً و صفا ساخته اند ،  
دیگر میزهای سنگ ملخیت که سنگ سیراست و اشیاء نفیسه دیگر فراوان است که باکی وقت مجال دقت و تحقیق  
نبود . قدری خسته شدیم و چون فر داهم باید از بطرز بورغ برویم بمنزل برگشته استراحت کردیم ، وزیر  
هایون و ناصر خاقان شب را بجزایر طرف دریای بطرز بورغ رفته بودند از آنجا خیلی تعریف میکردند که  
باصفاست ، ولی ما در شهر بطرز بورغ جز خط راه آهن که مکرر رفتیم و برگشتیم دیگر مجال نکرديم  
هیچ جازا به بینیم و سیاحت کامل نکنیم ، ناصرهایون هم تماشای باغ حیوانات رفته و آمده بود  
عرض میکرد مرغی دیدم که دو پا و دو دست دارد خیلی اسباب تعجب شد بعد که تحقیق بعمل آمد  
معلوم شد دو تا پا داشته اما دستش همان بالها بوده که بر نداشته است \*

روز دو شبسه بیست و پنجم ربیع الاول

امروز روز حرکت از بطرز بورغ است ، صبح لباس رسمی پوشیده حاضر شدیم که در ساعت حرکت دیگر  
معطلی نداشته باشیم ، وزیر دربار امپراطور که اسمش ( بارون فریدرکس ) است چون این چند  
روزه ناخوش بود او را درست ندیده بودیم و تمثال خودمان را برای او فرستادیم ، امروز بهتر شده  
برای تشکر و دیدن ما آمده بود بحضور رسید و آلبومی از صورت تاجگذارها آورده بود تقدیم نمود  
و مطبوع شد ، مرد بلند قد لاغر اندامی است سبیل زرد نازک بلندی دارد بنظر ما مرد لایق باهوشی  
آمد ، قدری صحبت کردیم و رفت ، پسر مرحوم مهمن میرزا هم بحضور آمد او را دیده اظهار تقدیر  
کردیم و رفت بعد وقت حرکت شد چون باید از ارمنیاز بعمارت زمستانی که منزل اعلیحضرت  
امپراطور است برویم و آنجا ایشان نهار خورده و داع نمائیم ، و این عمارات هر دو متصل بیکدیگر است  
از همین اطاقها که در هارا باز کرده اند يك يك گذشتیم و الحق بسیار عمارات عالی مرتبتی است ، اطاق  
باطاق در بناها بالاسهای ممتاز ایستاده راهنائی کردند تا به تالار بزرگی که میزهای نهار بود داخل شدیم  
و از در دیگر آن تالار بیرون رفته باطاق مخصوص اعلیحضرت امپراطور رسیدیم امپراطور تا بیرون در  
ما را استقبال نمودند و دست هم را گرفته وارد اطاق شدیم . اعلیحضرت امپراطریس والده امپراطور  
حاضر نبودند و در بطر هوف هستند عکس ما را بیادگار خواسته بودند عکس خودمان را امضا نموده  
با مختصر نامه نوشته بودیم که سواد آن از این قرار است با اعلیحضرت امپراطور دادیم که بایشان

برسانند

برسانند و از طرف ما وداع کنند \*  
اعلیحضرت تا امروز که از پترزبورغ میروم با این کاغذ اعلیحضرت شمارا وداع نموده و از مهر بانیهی  
اعلیحضرت امپراطور اظهار امتنان مینمایم و خوشبختی و سعادت آن اعلیحضرت و خانواده سلطنت  
امپراطوری را از خدای تعالی همیشه مسئلت مینمایم عکس خودم را هم که آن اعلیحضرت از راه  
مهربانی و محبت خواسته بودند فرستادم ۲۵ ربیع الاول ۱۳۱۸ از عمارت زمستانی از پترزبورغ

بعد شمشیر جواهری هم حاضر کرده بودیم برسم یادگار باعلیحضرت امپراطور دادیم از اهرام بانهایت  
محبت قبول کردند و جعبه آترا باز نموده تماشا و تمجید کردند و سایر شاهزادها هم آمده دیدند بعدیک عکس  
خودمان را هم چون اعلیحضرت امپراطریس حالیه خواسته بودند بسم خود نوشته بایشان دادیم  
یک عکس خودمان را هم باعلیحضرت امپراطور داده بعد امپراطور و امپراطریس هم عکسهای  
خودشان را که امضا کرده بودند بیادگار بما دادند یک قطعه نشان عقاب مرصع هم برای ولیعهد  
ما دادند که بتبریز فرستاده شود ما هم سابقا بنوآب ولیعهد ایشان نشان خود را داده بودیم و همچنین  
نشان آفتاب و حمایل آترا هم در پترزبورغ باعلیحضرت امپراطریس بیادگار داده بودیم به گراندوکها  
و وزرا روس نیز نشان شمال خودمان را داده بسایرین هم علی قدر مراتبهم از نشان شیر و خورشید  
خارجیه و حمایل سبز بامدال طلا و نقره ایران داده شد خلاصه باعلی حضرت امپراطریس  
دست داده رفتم باطاق نهار در این تالار بزرگ چندین میز نهار که همه گرد و مدور است چیده اند  
که جوقة جوقة هر کدام با همشائهای خود نهار میخورند میز خانواده سلطنت در اول اطاق بود اینجا  
نشستم دست راست ما امپراطریس و روبروی ما امپراطور بودند و غیر از ولیعهد و ملکه یونان و محترمین  
خانواده سلطنت دیگر کسی دور میز ما نبود وزرا و نوکرهای ما هم در سر میزهای دیگر بودند بعد از  
نهار باطاق اولی معاودت کرده قدری که محبت داشتیم نواب ولیعهد آمده گفتند وقت حرکت ترن  
راه آهن است بر خاستیم باعلیحضرت امپراطریس و گراندوشسها دست داده وداع کردیم و با اتفاق  
اعلیحضرت امپراطور از تالارهای بزرگ گذشته از پله پائین آمدیم بکالسکه نشسته آمدیم بگزار راه  
آهن اطراف راه همه جا جمعیت بود و در هنگام عبور ما هورا میکشیدند و ما باسر و دست جواب میدادیم  
دویست نفر سوار قزاق در کمال آراستگی از جلو و عقب کالسکه ما مآ مدند تا رسیدیم بگزار راه آهن تمام  
گراندوکها و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سایر نوکرهای ما قبل از ما به گار آمده در اطاق  
جلو ایستاده بودند ماکه باعلیحضرت امپراطور وارد شدیم جلو آمدند با تمام گراندوکها دست داده

وداع

وداع کردیم اعلیحضرت امپراطور و گراندوکها و ( کنت لامسدورف ) مدیر وزارت خارجه  
و جنرال ( کورا با تکی ) وزیر جنگ تا جلوترن آمده ایستاده اینجا بامدیر وزارت خارجه و وزیر  
جنگ هم دست داده خدا حافظ کردیم بعد با اعلیحضرت امپراطور در کمال تأسف و تألم وداع  
نموده دست دادیم و اظهار امتنان از مهر بانیهی ایشان کردیم و داخل ترن شدیم اعلیحضرت  
امپراطور و گراندوکها و وزرای ایشان ایستاده بما سلام دادند ما هم در جلو ایستادیم و جواب  
سلام داده منتظر حرکت ترن بودیم که یکدفعه موزیک بنوای ایرانی مترنم شده سلام داد و ترن  
بحرکت آمده ما ناممکن بود از بجزیره ترن تعارف میگردیم و میرفتیم تا از گار خارج شدیم واقعا درین  
چند روزه توقف پترزبورغ بسیار خوش گذشت و نهایت پذیرائی و مهربانی را نسبت بما نمودند که  
هیچوقت فراموش نخواهد شد خلاصه رفتم تاشب را به شهر ( دویسکی ) رسیدیم این شهر هفت هزار  
نفر جمعیت دارد در اینجا شام خوردیم از ترن پائین آمده به اطاق شام ملتزمین که در رستوران بود  
رفته گردش کردیم و مراجعت به ترن کرده استراحت نمودیم (\*)

«\*» — ( ۱۲۳ ) — روز سه شنبه بیست و ششم ربیع الاول ( ۱۲۳ ) \* — «\*»

دیشب ترن در ( دویسکی ) توقف نموده صبح ساعت پنج بعد از نصف شب حرکت کرد وقت ظهر  
به ( ویلنا ) رسیدیم نهار در اینجا خورده شد مادر ترن و همراهان در گار راه آهن حاکم اینجا  
بمخضور آمد زن و دختر حاکم را هم امیرال بمخضور آورده معرفی نمود دختر بسیار خوش صورت باکالی است  
هفت زبانه حرف میزند وضع پذیرائی روسها بمان رسم و سبک همیشه است که نوشته ایم  
و چون این خط که میرویم همان خط آمدن است که شرح آترا وقت آمدن به پترزبورغ نوشته ایم  
دیگر تکرار نمیکسیم بعد از نهار اندکی خوابیده و بیدار شدیم با امیر بهادر جنگ و ناصر خاقان  
و دیگران بصحبت مشغول بودیم شش ساعت بعد از ظهر به ( ورژبولوو ) رسیدیم که سرحد روس است  
و وقت آمدن هم اینجا بترن روسها داخل شدیم اینجا که رسیدیم دیدیم میرزا رضا خان  
مؤید السلطنه وزیر مختار برلن حاضر است صنیع الدوله هم که از طهران بجهت کارهای خودش برلن  
آمده است اینجا دیده شد از ترن روسها پیاده شدیم امیرال ( آرسنیف ) و مسیو ( کاخانسکی )  
و کلنل ( زنگویچ ) و ( بلگارد ) مهمانداران روس لباس رسمی پوشیده مارا تا ترن فرانسه ها که وقت  
آمدن سوار آن شده اینجا آمده بودیم و نگاه داشتیم تا مراجعت کنیم مشایعت نمودند سرباز احترام  
و تشریفات کامله باز در گار حاضر بود داخل ترن فرانسه شدیم و امیرال را خواستیم آمد بالا چون  
از زحمات او کمال رضایت را در این سفر داشتیم یک آلبوم عکس خودمان و شکار گاههای خودمان را

یادگار

بیادگار باو دادیم وگفتم اظهار امتنان مارا باعلیحضرت امپراطور تبلیغ نماید مسبو ( کاخافسکی )  
هم که خیلی زحمت کشیده بود از اونیز اظهار رضایت شد آنها مرخص شدند و ترن مادر ساعت هشت  
حرکت کرد باز ساعت های خودمان را درست کردیم زیرا که ساعت روسیه با المان يك ساعت فرق و تفاوت دارد  
خلاصه بعد از پنج دقیقه از خاک روسیه خارج شده بسرحد المان رسیدیم دوباره وضع خاک و هوا  
و مردم تغییر کرد و معلوم بود که از روسیه خارج شده ایم شب در ساعت یازده بشهر ( کونیگس برگ )  
المان رسیدیم شام خوردیم و با وزیرهایون صحبت از کنترکسویل میداشتیم خیلی خوش گذشت  
شب که ترن از شهرها و آبادیها میگذشت که چراغهای زیاد داشت خیلی قشنگ و با تماشا بود (\*)

« \* — ( \* ) — روز چهارشنبه بیست و هفتم ( \* ) — \* — »

امروز صبح شش ساعت از دسته گذشته ترن از ( کونیگس برگ ) حرکت کرد حالتان الحمد لله تعالی  
خوب بود تمام صحرا و اطراف راه تاهرکبا بنظر میرسد آبادی و جنگل و زراعت بود فرقی که  
باسابق دارد این است که درجهل روز قبل که به کنترکسویل میرفتیم و از خاک المان گذشتیم  
زراعتها سبز و فصل بهار بود اما حالا قلب الاسد است و محصولات را چیده و درآورده در صحرا  
خرمن نموده اند زراعت سیب زمینی و چغندر در این صحرا خیلی زیاد است و چنانکه سابقاً  
نگاشتیم يك تجارت عمده دولت المان از الکل سیب زمینی و شکر قند است که از چغندر حاصل میشود  
فرسنگها میگردد ریم که زراعت سیب زمینی گل کرده و کمال صفارا دارد از این قطعه خاک المان بار  
سوم است که عبور و سیاحت مینمایم اما این خطراه سوای خط سابق است در واقع جنوب غربی  
المان است و امروز از وسط شهر برلن عبور خواهد شد چون اعلیحضرت امپراطور المان  
بیلاق سوئد و نروژ رفته اند و تاچندی دیگر مراجعت خواهند نمود و هوای برلن هم حالا گرم است  
لهذا دعوت مارا برای یکماه دیگر قرار داده اند که خودشان حضور داشته باشند و هوایم مساعدشود  
تاخوش بگذرد باینجهت حالامن غیر رسم از المان عبور میشود از صبح تاوقت نهار را گاهی بصحبت  
باجناب اشرف صدر اعظم مشغول بودیم و قدری باصنیع الدوله که برای کارهای خود از طهران  
بفرنگستان آمده و از دیروز تا بحال همراه است صحبت میداشتیم و از حالات طهران میسر شنیدیم  
بعد وزیر دربار آمد با او قدری مذاکرات شد وقت ظهر نهار ما و همراهان را در ترن دادند بعد از  
نهار هم باز از آبادیهای معتبر و شهرهای خوب المان گذشتیم شش ساعت بعد از ظهر ترن راه آهن  
بابتدای آبادی شهر برلن رسید و سواد عظیمی از دور نمودار شد شهر برلن در وسط جنگله  
مسطح بزرگی واقع است و جنگل کاج و غیره اتصال بشهر دارد خلاصه همینطور آمده از وسط

کوچه

کوچه ها و عمارات خیلی مرتفع گذشتیم هوا بسیار خفه و در نهایت گرمی بود ترن آمد در گار بزرگ  
برلن بقدر یک ربع ساعت مکث کرد اینجا معرکه غربی است تامدتی که در گار بودیم هر دقیقه یکی دو ترن  
می آمد و میرفت عرض این گار نود و دو متر و طول آن دو بیست و هفتاد متر است خیلی بنای مرتفع  
عظیمی است اما در اینمدت توقف در گار از گرمی و بدی هوا و عفونت دود زغال سنگ ماشینهای  
لکوموتیف هیچ نفهمیدیم و آخر فرستادیم بعجله ترن را حرکت دادند پسر مؤید السلطنه و پسر والی  
و پسر میرزا طاهر مدیر اختر را هم که در برلن تحصیل میکنند مؤید السلطنه در گار راه آهن  
بمحضور آورد خیلی حیوانهای باهوشی هستند و خوب کار میکنند ترن که حرکت کرد از روی يك پل  
طولانی عبور نمودیم که بشهر برلن مشرف است و عمارات شهر زیر دست می افتد و این پل تقریباً يك  
فرسنگ طول دارد از زیر پل هم خط راه آهن است و متصل ترن بخارا است که از زیر و بالا در حرکت  
و ایاب و ذهاب است صادر و وارد این شهر نسبت بهیچ جاندارد در راه آهن که میرفتیم اغلب کوچه ها  
و عمارات و خیابانهای شهر پیدا بود عمارات دولتی و پارلمنت و مناره فتح را هم که دولت المان بعد از  
جنگ با فرانسه بیادگار آن فتح بنا کرده است دیدیم مینایه اشخاصی که در حضور بودند مثل  
ناصر الملک و وزیرهایون و ناصر السلطنه اختلاف شده که آیا شهر پاریس معظم تر و بهتر است یا برلن  
اگرچه ما برلن را باجمال دیدیم ولی قرار شد خودمان که این چندروزه پاریس وارد میشویم آنجا را  
بدقت دیده تقریباً رفع اختلاف آنها را بنمایم خلاصه خیلی طول کشید تا ترن از این شهر بزرگ  
عبور کرد گارهای راه آهن متعدد دیدیم و گذشتیم ترن با کمال سرعت میرفت و باز از شهرهای عدیده  
عبور کردیم تا شب شد ساعت نه بعد از ظهر شام خورده خوابیدیم امشب ترن خیلی اذیت کرد  
متصل تکان میداد صبح که برخاستیم دیدیم ترن در شهر ( کلون ) ایستاده است که از شهرهای معروف  
المان است و ( اودکلون ) عطر معروف از این شهر تمام دنیا می رود و سیصد و پنجاه هزار نفر جمعیت این شهر است

\* — ( \* ) — روز پنجشنبه بیست و هشتم ( \* ) — \*

ساعت هفت خواستیم از ترن پیاده شویم چون قرارداد ه ایم يك شب در شهر کلون بنمایم و فردا بعد از ظهر  
بطرف فرانسه حرکت کنیم تحقیق کردیم کالسنکه حاضر بود جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم آمدند  
مؤید السلطنه و وزیر مختار هم حاضر شد : قونسول ایران مقیم شهر کلون موسوم به ( مسیو کارل آشتل  
درک ) هم که از مردمان معتبر و متمول اینجا است و از جانب مؤید السلطنه ترتیبات منزل و غیره را داده است  
بالباس رسمی در جلوترن حاضر بود ، ما و جناب اشرف صدر اعظم از ترن پیاده شدیم و از گار خارج گردیدیم  
بکالسنکه نشسته داخل شهر شدیم از جلو کلیسای بزرگ معروف این شهر گذشتیم که قریب ششصد سیال

مشغول

مشغول بنای آن بوده اند تا تقریباً سی سال قبل با تمام رسیده است میگویند یکصد و پنجاه و دو متر ارتفاع بنای آن است خیلی کلیسای عظیمی است ، از جلو کلیسا گذشته بمیدانی رسیدیم که در یکطرف آن هتل منزل ماست قبل از ورود به هتل با جناب اشرف صدراعظم قدری شهر کلون را گردش و تماشا کرده مراجعت به هتل نمودیم عمارت هتل بسیار عالی است ، مخصوصاً سالن منزل مادر نهایت قشنگی و خوبی است همچنین تالار غذا خوری عمومی آن که حالا برای همراهان ما در آنجا نهار حاضر کرده اند همه را رفته گردش کردیم ، بعد با طاق خود مان آمده صرف نهار نمودیم ، منظر عمارت ما بمیدان وسیعی است که یکطرف آن همین کلیسای بزرگ واقع است جمعیت زیادی از اهل شهر برای دیدن ایرانیها جلوه عمارت ایستاده نگاه می کنند و هر وقت ما بجلو پنجره میرویم بزبان المانی میگویند ( ه ه ) یعنی زنده باد ، طرف عصر گفتم کالسه حاضر کردند با جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار سوار کالسه شده رفتم بگردش وزیرهایون ، و ناصر السلطنه ، و دکتر ادکاک و غیره هم همراه بودند و مؤید السلطنه و قونسل کلون هم در کالسه جلو ما بودند و ما از عقب آنها میرفتیم ، اگر چه رسماً با پنجا وارد نشده ایم و امشب هم که در این شهر مانده بخرج خود مان هستیم که همین قونسل برای ما هتل و شام و نهار و کالسه و غیره تهیه کرده است ، ولی برای محافظت از حکومت بدیه چند نفر پلیس سواره و پیاده خواسته ایم که همراهند وزیر دربار اعلیحضرت امپراطور المان هم تلگرافی نموده بود که اگر چه اعلیحضرت امپراطور در بیلا قات خارج شهرند و شام رسماً نمیخواهید در کلون توقف نماید ولی هر مطلبی باشد بحکومت بدیه سفارش شده است که در انجام آن حاضر و مطیع باشد ، یکدسته موزیک ارکست هم برای تشریفات ما گفته اند وقت شام و نهار در پای عمارت حاضر شده موزیک بزنند ، خلاصه با کالسه رفته ابتدا از زیر پل راه آنها گذشتیم در کنار رود خانه ( رن ) سیروسیاحت کامل نموده از طرف دیگر که بیاغ وحش می رود با پنجا رسیدیم پیاده شدیم و در بیاغ وحش گردش مفصلی کرده و وحش و طیوری که دیدیم اجمالاً از این قرار است ( شتر مرغهای زیاد ) ( موش بزرگ که از طرف استرالیایی آورند و بقدر گربه کوچک است ) ( خرس سفید ) ( دو شامپازه ) که یکنوع میمون خیلی بزرگی است که از طرف هند و ستان آورده اند ( مرغ های کوچک و بزرگ بانواع مختلف ) ( اقسام طوطیها ) ( ارغالی ) ( یکنوع بزی دیدیم که به بزرگی الاغ بود ) ( پلنگ سیاه که تا امر و زندیده بودیم و خیلی تماشا داشت از جنس پلنگهای معمولی قدری کوچکتر است و جز سیاهی رنگی در بدنش نیست ) ( یک نوع مرغی دیدیم از جنس طوطی بود و نسکی داشت که بقدری کوجب بود ) درین گردش و تماشا یکدفعه ملتفت شدیم که وزیر دربار منو وحش است و اطراف مارا با وزیرهایون و دکتر خلیل خان مواظبت دارند و یک مرد کوتاه قد بد ترکیب کثیفی در اطراف

مامواظب است که خود را بما نزدیک کند و یکدستش هم متصل در حیب شلوارش پنهان است مثل اینکه میخواهد حربه بیرون بیاورد خیلی مرد بد قیافه منحوس بنظر مان آمد بجناب اشرف صدراعظم گفتم پلیس و غیره را ملتفت کردند از اطراف ما حراست و مواظبت نمودند و ما زیاد توقف ننموده و بوظرف بیرون روانه شدیم وزیر دربار با وزیرهایون متصل دو طرف مارا گرفته بودند و این مرد که از زیر دست آنها میخواست خودش را بما نزدیک نماید این بود که فضل خدا شامل شده زود ترازد و باغ بیرون رفتیم و خود مان را با کالسه رسانیده با جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار سوار شده با کالسه چپ گفتم زود تر رود از طرف بالای شهر سیاحت و گردش کنیم از خیابان بزرگی که خیلی طولانی است با کالسه عبور کردیم طرفین خیابان درختهای چنار خیلی قوی داشت که موزون و منظم کاشته بودند در آنجا ولو سید بار کشتی دیدیم که شخصی سوار آن بود و بار حمل می کرد ، در خط این خیابان سه مجسمه خیلی بزرگ دیدیم که یکی از آنها مجسمه ( فردریک کیر ) و دیگری مجسمه ( کیلیوم اول ) فاتح فرانسه جد اعلیحضرت امپراطور حالیه المان است و یکی هم مجسمه ( فردریک دوم ) که از زیر پای آن آشپزی درست کرده بودند که بوضع طبیعی آب از آنجا میریخت حقیقه تاحال هیچ شهری بقشنگی و پاکیزگی و نظافت شهر کلون ندیده بودیم بسیار خوشمان آمد ، دو ساعت بغروب مانده بدر ب دکانی رسیدیم که اسباب و رشو و غیره داشت آنجا پیاده شده قدری اسباب خوب خریدیم ، اینجا حالت جناب اشرف صدر اعظم قدری کسالت هم رسانید مرخص شده بمنزل رفتند ما هم تساعت بعد سوار کالسه شده بمنزل آمدیم برسم معمول اول شب شام خورده تا مدتی هم از جلو بالکن تماشای شهر و جمعیت مردم را می کردیم بعد استراحت نمودیم (\*)

\* (S) روز جمعه بیست و نهم شهر ربیع الاول (S) \*

امروز صبح که از خواب برخاستیم باز فرمودیم کالسه حاضر نمایند برویم شهر را گردش کنیم ، چرا که بعد از ظهر باید حرکت نمود و رفت ، و حیف است که این شهر را کاملاً سیاحت نکرده باشیم جناب اشرف صدراعظم ، و وزیر دربار ، و مؤثق الدوله ، و وزیرهایون ، و مؤید السلطنه همراه ما بودند مدتی با کالسه رفتم تا از شهر خارج شدیم نزدیک باستان بومیهای زیادی دیدیم که در خارج شهر گذاشته اند دولت المان استحکامات و قلعه جات معتبر نظامی در این شهر دارد باقشون مستعد قابلی که هر وقت لازم شود فوراً حاضر حرکت هستند ، بعد از گردش کامل بدکانی آمده قدری ساعت و غیره خریدیم ، بعد بمنزل آمده نهار خوردیم ، امروز هم حالت جناب اشرف صدراعظم کسالت دارد چون باید برویم ناچار حاضر حرکت شدیم و یکساعت بوقت مانده برای تماشای کلیسای بزرگ که قبل از وقت خبر کرده

بودیم به آنجا رفیم ، الحق بنای خیلی عظیمی است کشیش بزرگ و سایر کشیشانی که خدمه و معنکین این کایسا هستند همه دم در با آداب احترام حاضر بودند تمام کلیسا را گردش کردیم قبور معارف و معتبرین زیاد از سلاطین و رؤسای مذہب و غیرهم در این کلیسا است که مجسمه آنها را بهیئت خوابیده با سنگ مرمر در نهایت امتیاز ساخته روی قبر آنها خوابانیده اند ارتفاع سقف این کلیسا بقدری است که اگر شخص بخواد طاق آرا نگاه کند قطعاً کلاه از سرش می افتد . بعد از گردش کامل بیرون آمده بگرا راه آهن که خیلی نزدیک با نجاست رفیم همان ترن خود مان که تا آنجا سوار بودیم نشسته منتظر حرکت شدیم دو ساعت بعد از ظهر براه افتاده از صحراهای سبز و خرم و جنگلهای سرو و کاج و آبادیهای بزرگ عمده خیلی گذشتیم المان بسیار مملکت آبادی است چند ساعت که رفیم رسیدیم بخاک بلژیک چونکه باید از یک گوشه خاک بلژیک عبور کرده داخل خاک فرانسه شویم در سرحد بلژیک با آنکه غیر رسمی وارد شدیم معهدایک مقداری سرباز و یک دسته موزیک نظامی با حکومت بلژیک به جهت احترام ورود ما در سرحد حاضر کرده بودند در آنجا توقف زیادی نشد همینقدر اظهاراتفاق با آنها نموده روانه شدیم ، چندین ساعت در خاک بلژیک راه می پیودیم که تماماً با معدن زغال سنگ یا معدن آهن و کارخانهای خیلی بزرگ پهلوی هر معدنی است که بسهولت آهن را از معدن استخراج مینمایند ، آبادی مملکت بلژیک از سایر ممالک فرنگ که تا آنجا دیده ایم بنظرمان زیاد تر آمد میتوان گفت که خانه بخانه و آبادی به آبادی متصل است و چون تمام اهل این مملکت صنعتگر و پیشه ور هستند این است که کارخانجات صنایع خیلی زیاد است و یک کف زمین بی حاصل دیده نمیشود ، نزدیک غروب رسیدیم بشهر ( شارل روا ) در این ایالت سیصد هزار نفر عمله کار میکنند و جمعیت سکنه شهر بیست و پنج هزار نفر است ، روزی چهار صد ترن راه آهن از این شهر می گذرد که دو بیست ترن تجاری است که آتش و امتعه حمل و نقل می کنند و دو بیست ترن حمل مسافر مینماید ما که بگرا راه آهن وارد شدیم حاکم بلدی و حاکم نظامی شهر با تمام کدخدایان و اشراف و اعیان شهر و دو فوج سرباز و دو دسته موزیکانچی و جمعیت زیادی از مردم منفرقه در گار حاضر بودند و کمال توقیر و احترام را بجا آوردند از طرف ما هم نسبت به بزرگ بمترجی ناصر الملک اظهاراتفاق شد ، از احوال اعلی حضرت یاد شاه بلژیک پرسیدیم و از خبر سلامت ایشان مشعوف شدیم قشون بلژیک را خیلی آراسته و منظم دیدیم و بعد از یک ساعت توقف در گار حرکت کرده بطرف سرحد فرانسه عزیمت نمودیم یک ساعت و نیم از شب گذشته قریب بنقطه سرحدی بلژیک و فرانسه رسیده متوقف شدیم باران شدید می بارید در همانجا شام خورده استراحت کردیم (\*)

•\*• (S) (روز شنبه سلخ ربیع الاول) (S) \*•\*

امروز

امروز صبح که از خواب برخاستیم هوا صاف و آفتاب و خیلی باطراوت بود برخلاف دیشب که متصل رعد و برق و باران شدید در کار بود هنوز ترن ایستاده بود و در خاک بلژیک بودیم ، دیشب جناب اشرف صدرا عظم باتلگراف به بین السلطنه و مهماندارهای فرانسه که در سرحد فرانسه آمده اند اطلاع داده بودند که امر و زقبل از ظهر ما وارد خاک فرانسه میشویم و آنها هم در نقطه سرحدی منتظر ورود ما بودند ما لباس رسمی پوشیده نشان و حمایل ( لژیون دونور ) را بپوشیدیم و آنها هم لباس رسمی پوشیده حاضر حرکت شدیم ترن براه افتاد بقدر نیم ساعت فاصله به ژومون ( که اول خاک فرانسه است رسیدیم مسیو ( سوهار ) وزیر مختار فرانسه در طهران که سابقاً در کنتر کسویل آمده بمحضور رسید حالا با مهماندارهای فرانسه با آنجا آمده با سایر مهمانداران که اسامی آنها از ایقرا است حاضر بودند ( ژنرال پاران ) سرکرده دسته شانزدهم پیاده نظام رئیس مهمانداران ( دکتر شنیدر طیب معروف هم که سابقاً در طهران بود و حالا جزو مهماندارها آمده است ) ( کنل سیلوست اجودان جناب مسیولو به رئیس جمهوری ) ( کاندان لقای اجودان وزیر جنگ ) ( کاپتن ( برم هم ) از دسته اول سواره آهن پوشان ) ( کاپتن سوره از دسته شصت و پنجم پیاده نظام ) ( مسیور کف ریه قونسول فرانسه مقیم وزارت خارجه ) ( بارون رزو ) از طرف وزارت خارجه بمحضور آمدند بین السلطنه وزیر مختار ما آنها را معرفی کرد و نسبت به بزرگ اظهاراتفاق فرمودیم ژنرال ( پاران ) از طرف دولت فرانسه و ریاست جمهوری تبریک ورود ما را تبلیغ و اظهار نمود و ما از ترنی که بگرا به داشتیم نقل و تحویل به ترن مخصوصی که دولت فرانسه فرستاده است نمودیم به نهار را در آنجا صرف کرده درواگون مخصوص ریاست جمهوری سوار شدیم و ترن با کمال سرعت حرکت کرد تا ما مر و ز حرکت ترن راه آهن را این سرعت ندیده بودیم چون تا بحال بمیل و اختیار ما حرکت میکرد و امروز باید در ساعت معین مخصوص وارد پاریس بشویم این است که بعجله می رود و تقریباً ساعتی دو ازانده الی چهارده فرسنگ طی مسافت میشود خاک فرانسه هم مثل خاک المان و بلژیک خیلی معمور و سبز و خرم اما هوا امر و ز قدری گرمتر است بشهر پاریس که قدری نزدیک شدیم برج ایفل از دور نمایان شد که در نهایت عظمت و ارتفاع از مسافتی بعید پدیدار است درواگون مخصوص ما جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و سردار کل و موق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و سردار مکرم و وزیرهایون و وکیل الدوله و مهندس الممالک و ناصر السلطنه بودند بابتدای آبادی شهر پاریس که رسیدیم از دور عمارات مرتفع باشکوه زیادی دیده شد که علامت عظمت شهر بود و راه آهن گاهی از زیر و بالا میگدشت و اهالی شهر دروینجیره عمارات و مناظر را همارا باز کرده دستمال تکان میدادند و ما هم از پنجره های و آگون باشکوه و حرکت دست تعارفات آنها جواب میدادیم و ترن در اینوقت قدری آهسته میرفت در سر سه ساعت و ربع بعد از ظهر رسیدیم بگرا شهر پاریس که خیلی گار بزرگ طولانی است در وسط گار جناب مسیولو به رئیس جمهوری دولت فرانسه با سایر وزرا و

رئوسای

رؤسای ادارات دولتی ایستاده و در دمار منتظر بودند ترن که بمحاذی ایشان رسید استادم ما از او گون پیاده شده جلوبله ترن که پازمین گذاریم جناب رئیس جمهوری جلو آمده دست دادند و از ورود ما اظهار بشاشت نمودند ما هم از ملاقات ایشان و ورود دبای تخت دولت فرانسه اظهار خوش وقتی و مسرت نمودیم جناب رئیس و زرا و رجال دولت فرانسه را که اسامی ایشان از قرار ذیل است بمآ معرفی کردند و مناسبت بهر کدام علی قدر مراتبهم تعارف نمودیم (مسیو والا کورسور رئیس دارالشوری و وزرا) (مسیو دلکاسه وزیر امور خارجه) (ژرال داود شانسلیه بزرگ انژیون دوتر) (جنرال اندره وزیر جنگ) (مسیو کر و وزیر تشریفات) (مسیو لک وزیر علوم) (مسیو سولار رئیس پرتوکر) (جنرال برو زده حاکم شوی پاریس) (مسیو کم باریوسکر تر ژرال رئیس جموری) (مسیو کاورار رئیس نظمی) (مسیو لین رئیس پلیس) بعد از معرفی ایشان ما هم ابتدا جناب اشرف صدر اعظم و بعد وزیر دربار و سایرین را معرفی کردیم ایشان هم باهیک از وزرا و ملتزمین ما دست داده تعارف کردند و وزرای مختار ما هم مثل میرزا ملکمه خان نظام الدوله و وزیر مختار مقيم روم و قوام السلطنه و وزیر مختار وینه و فیدون خان پسر نظام الدوله و مسیو کتایچی خان که سابقاً در ایران بود و حالاً رئیس اکسپوزیسیون قسمت ایرانی است در گار بحضور رسیدند بعد از آن با اتفاق جناب رئیس جمهوری به سالون مخصوص گار آمده قدری نشستیم و اخیلی گرم بود بر خاسته بیرون آمدیم کالسکه های دولتی حاضر بود ما و رئیس جمهوری در یک کالسکه روی بازی سوار شدیم یکدسته سواره نظامی زره پوش خیلی مجلل اطراف کالسکه ما را احاطه کرده و بر اهدا میسایر هم راهان و ملتزمین هم در کالسکه های دیگر از عقب سر ما می آمدند در فضای خیابان و معبر بقدری جمعیت بود که حساب نداشت و متصل صدای ویولوشاه و ویولوپرس (یعنی زنده باد شاه و زنده باد ایران) از زن و مرد بگوش ما می رسید و کلاه های خود را برداشته تعارف میکردند و ما هم جواب میدادیم در دیوار و متن و حواشی معبر ما مملو از جمعیت تماشاچی بود اما شهر باریس الحق بسیار شهر مزین قشنگی است عمارات غالباً شش و هفت الی هشت مرتبه است و جلوه عمارات از یائین تا بالا همه با سنگ تراش ساخته شده رنگ سنگها خاکستری مایل بسفیدی است و در سردرها و ستونها و بالای عمارات حجاریهای خوب از اشکال انسان و حیوان و گل و بوته بوضعیهای خوب و خوش نموده اند زمین کوچه و خیابان بر سه قسمت است وسط خیابان که کالسکه رو است زمین را با تخته فرش کرده و روی آتراقیر اندود نموده اند که هم سخت و هم ملایم است که صدای کالسکه اذیت نمیکند و بر احوت میرود و طرف کوچه هم که پیاده روست با سنگهای تراشیده خیلی صاف فرش نموده اند که در نهایت خوشی و راحت مردم عبور و مرور مینمایند و فاصله مابین خیابان و وسط راه و راهی طرفین را از دو جانب درختهای چنار سایه افکن کاشته اند که در دو چیز باجنس چنارهای ایران قدری فرق دارد یکی شاخه این چنارها سایه رنگ و دیگر برگش از برگ چنارهای ایران کوچک تر است و در فاصله مابین اشجار چنارهای گاز و الکتریک نصب کرده اند که شبهاروشن میشود

در مرتبه اول عمارات که مساوی سطح کوچه و خیابان است تماماً دکاکین و مخازن است یا قهوه خانه یا رستوران یا هتل که درها و پنجره های آن بخوابان باز میشود و آینه های بی حیوه بکارچه خیلی بزرگ گذارده اند بطوریکه از داخل خارج را و از خارج داخل را در نهایت خوبی میتوان دید متنها هر دکان یا هوتلی که نخواهند از بیرون دیده شود از داخل نور سفیدی چنانکه در ایران هم تازه رسم شده است روی شیشه های آویزنده که از داخل خارج را می بینند اما از خارج داخل دیده نمی شود مرتبه های بالا هم منازل و مساکن مردم است که یا ملکی یا کرایه ایست ولی غالباً آجاره میشود و از هر طاقی یکی دو در بکوچه است وضع عمارات فرنگستان برخلاف ایران است فضای هر خانه و عمارت منحصر بکوچه و خیابان است در داخله منازل محل تقوچ و تقوچی ندارد مگر متمولان که پارک و باغ و حیاط مخصوص هم از خود دارند خلاصه از میدان (شاتادون) گذشته به کوچه (به بین بر) رسیدیم و از آنجا به (بولوار هوسان) که خیابان بزرگ معروفی در پاریس است رسیده عبور کردیم ، و با جناب رئیس جمهوری صحبت میداشتیم ، زنها از اطراف معابر بشادمانی و رودما متصل دستها تکان داده دستهای گل بکالسکه ما می ریختند ، و ما مراسم مهربانی و تهنیت آنها را جواب میدادیم و اظهار خشنودی میکردیم همه جا همین طور رفته تا از پهلوی (آرک تریونف) گذشتیم که بنائی بسیار عالی و عبارت از دروازه نصرتی است که نابلیون اول امپراطور فرانسه بنا کرده و باتشون فاتح خود از آن دروازه وارد شهر پاریس شده است ، بعد از آن داخل خیابان (بوادوبولن) شده نزدیک بمزلی که بجهت مامین نموده اند رسیدیم ، اینجا از دحام غربی بود ، و یکدسته موزیک سلام ایرانی مینواخت ، و مردم فریاد میکردند (زنده باد پادشاه ایران و ملت ایران و مملکت فرانسه) حقیقه بقدری دولت و ملت فرانسه خوب و از روی مهربانی و شوق خاطر امروز از ما پذیرائی کردند که هیچوقت فراموش نخواهد شد ، با اتفاق جناب رئیس جمهوری وارد باغچه عمارت منزلگاه گردیده از آنجا داخل اطاقها شدیم جناب رئیس تابالای پله آمده اطاق و منزل مخصوص ما را معرفی کرده و با ما وداع نموده بمنزل خودشان مراجعت کردند ، قدری از خستگی حرکت و گرمای راه استراحت نموده بعد از نیم ساعت مصمم باز دید جناب رئیس جمهوری شدیم . کالسکه خواسته سوار شدیم ، جناب اشرف صدر اعظم ، و وزیر دربار ، و ژرال پاران مهماندار ، و سردار کل ، و موثق الدوله ، و اهر بهادر جنگ ، و ناصر الملک ، و وزیرهایون ، و سردار مکرم ، و مهندس العمالک هم در رکاب بودند ؛ از خیابان (بوادوبولن) و (شانز الیزه) معروف گذشتیم ، هر قدر از صفا و پاکیزگی اینجاها بنویسیم کم است وارد عمارت دولتی (الیزه) شدیم که این خیابان با اسم این عمارت موسوم است ، یکفوج پیاده نظام در کمال آراستگی با دسته موزیک خودشان در جلو عمارت ایستاده سلام ایرانی زدند ، بعضی از

صاحبمنصبان جلوعمارت باستقبال آمده بودند ، جناب رئیس جمهوری هم خودشان با بعضی دیگر در سرپله حاضر بودند با ایشان دست داده وارد سالون بزرگی شدم عمارت الیزه قدیمی است و بسیار منقح و ممتاز ساخته شده است قدری نشسته بارئیس جمهوری صحبت و مذاکره زیادی از مهربانیه و پذیرائیهای امروز که خودشان و دولت و ملت فرانسه نسبت بنا نموده بودند داشتیم ، مسیو ( لوبه ) مردی معمر و خیلی عاقل و ملایم و پخته هستند ، بعد از صرف چای و عصرانه با اتفاق جناب رئیس جمهوری به اطاق مادام لوبه ( زوجه ایشان ) رفته ایشان را ملاقات کردیم خیلی زن محترم مهربانی هستند بعد از مقداری صحبت از کنترکسویل و خوبی آب آنجا که بنا منفعت کرده ، و اینکه در خاک فرانسه از هر جهت بنا خوش گذشته است برخاستیم و با ایشان وداع کرده جناب رئیس جمهوری تا پای پله مارا مشایعت نمودند ، مراجعت بمنزل کردیم و برای رفع خستگی دیگر امروز بجائی نرفتم ، بعد از غروب ، با وزیر دربار ، و میرزا ابراهیمخان دکتر پسر مرحوم میرزا ابوالحسن خان حکیمباشی ( که سابقاً نوشتیم در پاریس مشغول تحصیل علم طب و خیلی خوب ترقی کرده است ) گردش مختصری نموده مراجعت بمنزل کردیم ، وزیرهایون را خواسته روزنامه امروز را فرمودیم نوشت ، بعد شام خورده استراحت کردیم « ۰ »

روز یکشنبه غره شهر ربیع الثاني

امروز صبح که از خواب برخاستیم در اطاقهای عمارت قدری رادرفته و گردش کرده بجلو بالکن عمارت که منظر آن بخوبی بان بود و بولن است آمدیم بسیار منظر خوبی دارد در خیابان متصل کالسه و در شگه و اتومبیل در حرکت است دیشب باران کاملی باریده امروز هوا خیلی خوش است بین الساطنه عرض میکرد در این چند روز گذشته بطوری هوای پاریس گرم شده بود که پانصد سب از گرمادر که چه هاتلف شد و خیلی بمردم از گرمای ماصدمه وارد آمد امروز الحمدلله تعالی هوا یکدفعه خوب و خنک شده است این عمارت که منزل ماست عمارت کوچکیست سه مرتبه که در وسط باغ کوچکی واقعست و شخص دندنا سازی که پدر او دندنا ساز ناپلیون سوم بوده است بنا کرده و خیلی بوضع قشنگ و مقبول ساخته شده است راه پله آن تماماً از سنگهای الوان و دیوار اطاقها از پارچه های ابریشمی لیبوئی و چهره خیلی ممتاز است که هر اطاقی بارنگ پرده و مبلمان یک رنگت و دولت فرانسه اینجار برای آکسپوزیسیون از دندنا ساز صاحب آن اجاره نموده که هر پادشاهی جهت دیدن آکسپوزیسیون بیاید و مهمان دولت فرانسه باشد در اینجا منزل میدهند چنانکه چند روز قبل از این هم اعلیحضرت پادشاه سود و نروژ در اینجا منزل داشته اند و بعد از رفتن ایشان ما آمده ایم شخص دندنا ساز را هم گفتیم بجهت اصلاح دندناهای مافردا بیاورند ملاقات شود در این عمارت فقط وزیر دربار و امین حضرت و موثق الملک و بعضی از پیشخدمتها منزل دارند جناب اشرف صدر اعظم و سایر وزراء و نوکرهای

مارا در عمارت دیگری که پهلوی این باغ و یک کوچه فاصله است منزل داده اند و در کوچکی از این باغ به آن کوچه است که راه آمد و شد آنها نزدیک است از بالا پائین آمده توی باغچه قدری گردش کردیم . چند نفر عکاس که بتوسط صنیع السلطنه آمده بودند عکس مارا انداختند این باغچه اگر چه کوچک است اما بسیار ممتاز و مصفی است بعد مراجعت باطاقها نموده یک نفر جوهری آمده بود بعضی جواهرات از او ابتیاع کردیم ، بعد نهار خورده در سرنهار ندیم السلطان روز ناهجرات پاریس را برای ما میخواند و ترجمه آنرا بعرض میرسانید ، پس از نهار قصد گردش در شهر و کوچهها و خیابانها را داشتیم فرستادیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیرهایون و بین السلطنه و ژنرال مهماندار را حاضر کردند با اتفاق آنها سوار شده رفتم بگردش از طرف بواد و بولن و جاده ( سورن ) که دریاچه های طبیعی نمای خوب در آنجا درست کرده و اطراف را گلکاریهای ممتاز نموده اند گذشتیم ، و بطرف ( کاسکاد ) که آبشار طبیعی نما در آنجا ساخته اند رفته از کنار قهوه خانه آنجا عبور کردیم که بنائی است در نهایت ظرافت و خوشگلی و عصرها یکدسته مطرب و سازنده بجا رستانی در جلو آنجا ساز میزنند و مردم وزن با کالسه و در شگه از شهر پاریس باین قهوه خانه آمده گردش کرده انواع مشروبات صرف نموده میروند و تفریح مینمایند بعد از پارک ( تسو ) گذشتیم این پارک قدیمی و متصل بشهر پاریس و جای بسیار خوب و با صفات انواع و اقسام گلهادارد ، و اطفال خورده سال با مادرها و دایه هایشان با آنجا آمده روی چمنهای سبز باغ میدوند و گردش میکنند اما بطوری منظم است که دست بیک شاخه گل نمیزنند صندلیهای زیاد در اینجا هست که هر کس روی آنها نشسته بعضی زنها پارچه درد ست دارند میدوزند بعضی دیگر با رفتهای خود نشسته صحبت میدارند وضع آزادی و عالم خوشی دارند ، از اینجا رفتم بطرف ( آرک تریونف ) و خیابان ( مالازر ) و میدان ( مادلن ) و ( پاله رویال ) و ( پلاس دو لاکن کرد ) که میدانی بسیار وسیع و تقریباً دو برابر میدان توپخانه طهران است ، و در وسط آن میلی است از یک پارچه سنگ خیلی مرتفع و چهار پهلو که ناپلیون اول بعد از فتح مصر از آنجا بیاریس آورده و در اینجا نصب کرده است و آتوق که راه آهن و اسباب سهولت حمل و نقل تا این درجه نبوده تعجب است که چه گونه این سنگ باین عظمت را تا اینجا باین سلامت رسانیده اند ، دیگر حوضها و فواره ها در این میدان است که تمام فواره های وسط حوضها مجسمه انبیا و حیوانات از قبیل اسب و شیر و غیره و غیره است باندازه جسم یا بزرگتر به اشکال و هیئتهای مختلف که آب از دهن یا گوش و چشم آنها فوران نموده بچوضها میریزد و در اطراف این میدان یعنی دورا دور این میل یا مناره فتح مصر مجسمه های انسان است که روی پایهای سنگ بزرگ نصب کرده اند و هر مجسمه بسم یکی از ایالات دولت فرانسه نامیده میشود و دو

مجسمه از این مجسمات که بنام دوايالت ( الزاس ) و ( لرن ) بوده است بعد از فتح دولت المان که این دو ايالت بتصرف آن دولت درآمده است پارچه تور سیاه بر روی آن دو انداخته تا امروز که متجاوز از سی سال گذشته است بحالت عزاداری آنها را بنظر مردم می‌رسانند ، چون این میدان تقریباً در وسط شهر پاریس واقع شده اغلب مردم ناچار همه روزه باید از اینجا مکرر عبور و مرور نمایند ، و این حالت را ملاحظه کنند که هیچ وقت فراموش نمایند ، و دیگر بقدری چراغ در سطح این میدان نصب کرده اند که شب هم مثل روز روشن است ، و این میدان درابتدای خیابان شانزالیزه واقع است و خیابان مزبور منتهی به ( آرک تریونف ) میشود ، و درمناره سنگی مصر تفصیل قوحت ناپلیون اول را مرقوم و منقور نموده اند خلاصه بعد از این گردش مفصل که رفع خستگی مسافرت را مینمود مراجعت بمنزل کرده شب را شام خورده استراحت نمودیم \*

روز دو شنبه دویم ربیع الثانی

امروز صبح از خواب برخاسته جای و نهار غلیانی صرف نموده به بالکن عمارت خود مان که بطرف بواد و بولن نگاه میکند آمده راه میرفتیم و تماشا میکردیم ندیم السلطان هم روزنامه میخواند و ترجمه میکرد در این بین مسیو ( لمر ) که او را بجهت دستور العمل پیمانوارگها خواسته بودیم بحضور آمده عرض کرد تازه واقف شده است پرسیدیم چیست عرض کرد که پادشاه ایتالیا را کشته اند خیلی اسباب تعجب شد که چه واقع شده است جناب اشرف صدراعظم را بامیرزا ملکه خان نظام الدوله خواستیم بحضور آمدند مطلب را تحقیق نمودیم معلوم شد صدق است و تفصیل واقعه این بوده است که اعلیحضرت هومبرت پادشاه ایتالیا درموقعی که شاگردهای مدارس را بحضور خواسته است یکنفر از آنها بواسطه خیانت فطرت باطنیچه مرتکب این کار زشت ناپسند گردیده است فوراً فرمودیم نظام الدوله از طرف ما بسفارت ایتالیا رفته تبلیغ تسلیت و تعزیت نماید ، بعد از آن کنل فرانسه را که مأمور شده است بچین برود و رئیس گارد قراول مخصوص ماست خواستیم بحضور آمد بعضی تحقیقات در باب چین و جغرافی آنها نمودیم و مرخص شد . بعد مسیو ( سیمون ) باغبان باشی خود ما ترا که بیاریس آمده است خواسته سفارش دادیم بعضی تخم نمونه گهار ابايران بیاورد آنوقت نهار خورده بعد از نهار گفتیم کالسه حاضر نمودند سوار شده باکسپوزیسیون رفتم دم در بزرگ آکسپوزیسیون که رسیدیم وزیر تجارت و وزیر مالیه فرانسه و رئیس آکسپوزیسیون حاضر بودند کالسه ما از آنها رد شد بعد جنرال پاران رئیس مهماندارها بکالسه چی گفت برگشت بطرف آنها رئیس آکسپوزیسیون نطق مفصلی درتهنیت ورود ما به آکسپوزیسیون نمود و ترجمه کردند

ماهم جوابی که لازم بود دادیم و اظهار خوشوقتی از دیدن آکسپوزیسیون نمودیم آنوقت براه افتاده وارد گنبدی شدیم که گفتند جای کورس است که اسب دوانی میشود ارتفاع گنبد پنجاه ذرع تمام است که از بلور سقف زده اند و از قراریکه عرض کردند درزیر گنبد جای چهارصد اسب است و انواع واقسام مجسمه ها در آنجا دیدیم بعد رفتم به گالری که اسباب آنتیکه ( عتیقه ) و اشیا قدیمه در آنجاست از قبیل بعضی مجسمه های کهنه و پاره اسبابهای کلیسای قدیم و جای استخوان مرده های مقدسین از آنجا به ساکسیون ایران رفتم ( ساکسیون محلی است که يك قسمتی از امتعه را می چپند ) مسیو کتاچی خان مباشر آنجاست و امتعه ایران را خوب ترتیب داده است نطق مفصلی عرض کرد که مهندس الممالک ترجمه نمود در مرتبه اول و دویم آنجا گردش کردیم فیروزه و قالیچه زیادی از امتعه ایران در آنجاست بعد از آنجا رفتم بکنار رودخانه سن که از میان آکسپوزیسیون میگذرد و از آنجا رفتم بزیر برج ایفل این اول دفعه ایست که از نزدیک این برج معروف رادیده و از زیر آن میگذریم حقیقه بنای غربی است تماماً از آهن ساخته شده است و در زیر برج چمن و گلکاری خوبی کرده اند و صندلیهای زیاد در آنجاست که مردم می نشینند و دو آسانسور است که از دو طرف برج بالا میرود و متصل درکار است مردم را بالا برده و پائین می آورد از آنجا رفتم بطرف کوچه متحرک که دور آکسپوزیسیون ساخته اند باید دانست که در اطراف و محوطه آکسپوزیسیون همه جا راه آهن کوچکی است که مردم سوار شده حرکت مینمایند و گردش میکنند در بالای خط راه آهن هم يك کوچه متحرکی تعبیه کرده اند که زمین آن از تخته است و شخص که روی آن تخته رفت خود تخته متصل میرود و انسان بی زحمت قدم طی راه میکند تا بهر نقطه که رسید و خواست از کوچه خارج شود میلهای چوبی است که دست خود را بآن محکم گرفته از کوچه متحرک پای خود را بیرون میگذارد و میرود کوچه متحرک هم دوتا پهلوئی یکدیگر است که یکی حرکتش سریع تر و یکی بطی تر و آرام تر است که شخص بهر کدام بخواهد داخل میشود دیکد و ره آکسپوزیسیون را باکوچه متحرک گذتیم فرمودیم عکسی در آنجا عکاسی از ما برداشت بعد از آن بمنزل مراجعت نمودیم جناب اشرف صدراعظم عرض کردند مسیو ( دلکاسه ) وزیر امور خارجه فرانسه آمده است ما را ملاقات نماید گفتیم بحضور آمدند و رسماً خبر فوت پادشاه ایتالیا را بما دادند ما هم خیلی اظهار تأسف نمودیم و بدین ملاحظه چند روزی دولت فرانسه عزادار است و مهمانیهای رسمی ما هم موقوف بعد از انقضای این عزاداری شده سفرای دول هم که میبایستی بحضور مابینند موقوف بعد شد ما هم همینطور قبول کردیم و مسیو ( دلکاسه ) رفتند حالا بواسطه این قضیه فوت پادشاه ایتالیا



مسافرت ما هم بخاک ایتالی موقوف خواهد شد و تغییرات کلی در ترتیب مسافرت ما روی میدهد  
 ناچه پیش آید بعد را چون خبر کرده بودیم که بیباغ وحش پاریس برویم کالسکه حاضر کردند سوار  
 شده رفیق بیباغ وحش ناصر الملک و وزیرهایون و یمن السلطنه و امین حضرت هم ملتزم  
 رکاب بودند در جلودر رئیس باغ حاضر بود از کالسکه پیاده شده اغلب حیوانات دیدنی را تماشا کردیم  
 من جمله سرحوضی رفیق که شش هفت شیر دریائی در آنجا بود که خیلی بزرگ گردی دارد و دندانهای  
 بزرگ و دست و پای عجیب و غریب و دم آنها مثل ماهی است وقتی میدوند خیلی بد هیولا هستند  
 بعد از آنجا بطویله اسبهای کوچک رفیق خود ما قدمی از این نوع اسبها داشتیم که مرحوم میرزا  
 عبدالوهابخان نصیر الدوله برای ما فرستاده بود طویله اسبها را خیلی خوب و پاکیزه ساخته و اسبهای  
 کوچک را در کال قشنگی سرآخورها بسته اند یک شتر مرغی دیدیم که بکالسکه کوچکی بسته بودند  
 و دو نفر زن سوار آن بودند و میرفتند بعد سرفقس طیور رفیق مرغهای خوش رنگ قشنگ خوبی  
 دیدیم که از همین جنس در باغ وحش کلون هم دیده بودیم بعد سرفقس کیوترها رفیق انواع واقسام  
 کیوترها دیده شد و از همان نوعها که معیر الممالک بطهران آورده بود نیز در آنجا زیاد است بعد سوار  
 کالسکه شدیم ژنرال پاران و ناصر الملک و وزیرهایون هم در کالسکه ما بودند تمام خیابانهای  
 بوادوبولن و کلسکاد و اطراف آنجا گردش کرده از خیابان (آکاسیا) مراجعت بشهر نمودیم  
 دیگر امشب بجائی ترفه در منزل شام خورده استراحت کردیم (\*)

«\*» — «\*» §(\*) روز سه شنبه سوّم ربیع الثانی §(\*) — «\*»

امروز صبح چندین نفر عکاس آمده بقدریست قسم عکس از ما انداختند من جمله آن عکاس ریش  
 سفید اسباب عکس ( سینموگراف ) را آورده بود در بین راه رفتن ما با همراهان اقسام  
 مختلف عکس انداخت بعد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سایر نوکرها که بودند  
 در حال بیرون آمدن از دالان عمارت عکس انداختند بعد از آن رفیق مسافرت ایران که منزل  
 یمن السلطنه است نهار را آنجا خوردیم بعد از نهار مراجعت بمنزل نموده پنج ساعت بعد  
 از ظهر به گالری ماشین رفیق از بس جای مفصلی است شرح این گالری بنوشتن نمی آید اگر  
 بخواهیم توضیح و تشریح آنرا بنمایم ( مثنوی هفتاد من کاغذ شود ) قدری اسباب مختلفه  
 و دوربین و بعضی ماشینهای خوب خریدیم جمعیت بقدری بود که نمی شد نفس کشید ولی پالیس  
 زیادی که همراه بود راه را بجهت عبور و حرکت ما باز میکردند بجائی رفیق که ارگهای خیلی بزرگ  
 بجهت کلبها ساخته و بمعرض فروش گذاشته اند بناصرهایون فرمودیم آن ارگها را زد صدای خیلی

بلندی

بلندی دارد بعد مراجعت بمنزل نمودیم الحمد لله خیلی خوش گذشت بعد از شام به ( هیدرم )  
 رفیق جای غریبی است يك محوطه بسیار وسیعی است که سقف زده اند و اتقدر بزرگ است که  
 عملیات بازی اینجا از قراریکه گفتند بقدر ششصد نفر میشوند و سوار با اسب حرکت میکنند  
 کالسکه و دورشکه هم بمناسبت بازی که بیرون می آورند داخل شده دور اینجا گردش مینمایند  
 و در وسط تختگاه بزرگی ساخته اند که بعضی از اجزای بازی آنجا راه میروند و دور تا دور این محوطه را  
 مرتبه بندی کرده صندلیهای زیاد گذاشته اند که تماشاچیان می نشینند از جمله بازی که امشب شد یکبار  
 این تختگاه بین عظمت که تخمیناً بیست ذرع در بیست ذرع عرض و طول آنست از جانبند شده بهوا رفت  
 و از زیر زمین تختی دیگر بهمان عرض و طول بیرون آمد که روی آن اقلانچاه نفر مرد وزن رقص  
 میکردند و بازی مینمودند بالای سر آنها هم چادر پوشی بود که قوالان و باز بگران زیر آن چادر بودند  
 تخت نانی آمد بجای تخت اول قرار گرفت و مدتی بازی کردند بعد دوباره این تخت بر زمین فرورفته  
 تختگاه اولی از هوا پائین آمده بجای خود قرار گرفت بقسمی که انسان کمال تعجب و حیرت را مینمود  
 بعد شیه حالات قیصره قدیم رم را در آورند که سلاطین آنها بلباسهای قدیم میدان جنگ آمده  
 و بامبارز خودشان با همان اسلحه و آلات حرب قدیم جنگ کردند و فتوحات نمودند و رفتند بعد سلاطین  
 فرانسه از زمانی که فرانسه را گل می نامیدند تا ناپلیون اول با سردارها و رؤساء و همان قسم ملبوس قدیم  
 دسته بدسته پشت سر هم آمده میگذاشتند که همه شیه بخود آنها بودند و حضار مجلس دست میزدند  
 و هو را می کشیدند خلاصه خیلی مجلس عالی و تماشای غریب و عجیب بود در آخر مجلس مراجعت  
 بمنزل کرده استراحت نمودیم (\*)

«\*» — «\*» §(\*) روز چهارشنبه چهارم ربیع الثانی §(\*) — «\*»

امروز صبح که برخاستیم بعد از صرف جای و غیره باطاق دیگر رفیق ، مسیو ( کالازوفسکی ) طیب  
 معروف چشم که با بران هم سفر کرده و بسیار طیب خوبی است خواسته بودیم بحضور آمد از یک چشم ما  
 قدری آب میامد گفتیم با آبدزدک دوای مختصری بچشم زد رفع شد ؛ و گفت الحمد لله تعالی چشم شما هیچ  
 مرضی ندارد و در کال سلامت است ؛ با او قدری صحبت داشتیم و مرخص شده رفت . بعد همان دندان ساز  
 صاحب خانه آمد دندانهای ما را اصلاح نمود و رفت ، پس از آن رفیق پائین عکسهای متعدد انداختیم نهار را  
 هم پائین خوردیم ، دو ساعت و نیم بعد از ظهر تمام سفرای خارجه مقیم پاریس بتوسط جناب اشرف صدر  
 اعظم بحضور آمدند ، با هر يك علی قدر مرتبه تعارف نموده و صحبت داشتیم . بعد از رفق سفر با جناب  
 اشرف صدر اعظم هم مدتی صحبت داشته بعد آمدیم پائین وزیرهایون را بجهت دیدن انواع آومبیلها فرستادیم

که بعض

که بعض اقسام آن را خریداری کنیم رفت و بعد از ساعتی آمده تفصیل را عرض کرد ، کالسه حاضر کردند سوار شده با جناب اشرف صدر اعظم و جنرال پاران و بعضی دیگر از همراهان رفیقیم به (انوالید) که مقبره ناپلیون اول در آنجا است ، وارد این محوطه که شدم صاحبنصبان و سربازان پیر و از کار مانده فرانسه که یا بعلت پیری یا بواسطه آسبی که در جنگهای قدیم با آنها رسیده از کار مانده و در حقیقت ناقص شده اند در سر قبر ناپلیون مجاورت دارند و دولت فرانسه با آنها وظیفه میدهد ، و آنها بمنزله متولی و خدمه مقبره میباشند ، چند نفر کشیش هم در آنجا هستند که جلو آمده بودند ، مقبره ناپلیون که گنبد طلای مرتفعی دارد در وسط این محوطه واقع است ، وارد آنجا که شدم از چند پله پائین رفته داخل زیر زمین مانندی شدم که قبر در آنجاست ، و پارچه سنگ ملخیت بسیار بزرگی که چندین ذرع عرض و طول و قطر آن می شود و الکساندر دوم امپراطور روسیه برای قبر ناپلیون فرستاده است روی قبر او نصب کرده اند ، از عظمت سنگ کمال تعجب است که چگونه آنرا از روسیه تا اینجا حمل و نقل نموده اند در مقابل سنگ هم مجسمه خود ناپلیون اول است که لباس نظامی پوشیده و ایستاده است ، و از قراریکه عرض کردند کلاه و لباسی که مجسمه پوشیده است همان لباس و کلاه خود خود ناپلیون است ، نزدیک آن رفته درست بدقت تماشا کردیم ، و چون قدری آنجا ناریک است صاحبنصبان و سربازان متوقف آنجا چراغها در دست داشتند و خوب بمانشان دادند ، از حالت این مجسمه و آثار این مقبره بخوبی پیداست که ناپلیون بسیار پادشاه بزرگ و مرد رشیدی بوده ، و مثل این است که هنوز زنده باشد . قدری از حالات آن پادشاه در آنجا مذاکره و صحبت نموده فاتحه خوانده مراجعت ببالا و توی کلیسا کردیم ، و از طرف دیگر بیرون آمده رفیقیم بجانب اکسپوزیسیون با کالسه وارد اکسپوزیسیون شده تا دم گالری ماشین رفیقیم ، پیاده شده آنجا قدری گردش کردیم بایس مخفی و بایس رسمی اطراف مارا احاطه کرده بودند ، اسباب عکاسی و بعضی ماشین آلات و دوربین و غیره خریداری کرده مراجعت بمنزل نمودیم ، بقدری در آنجا هوا گرم و خفه بود که وقتی بیرون آمدیم نفسی براحت کشیده سوار کالسه شده تا راه افتادیم که فریاد هورای مردم بلند شد ، بقدری فریاد کرده و اظهار مهربانی نمودند که حد نداشت ، در مراجعت بمنزل گردش کاملی در خیابانهای پاریس نمودیم ، در ساعت هشت و نیم بعد از ظهر که شام خورده بودیم به تماشاخانه (شانله) رفیقیم ، جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و وزیرهایون و وکیل الدوله و امین حضرت همراه بودند ، تماشاخانه بسیار خوبی است مثل این تماشاخانه هیچ جای دیده بودیم در اغلب پرده ها شبیه سحر و جادو بود که انسان از مشاهده آن مات و متحیر میماند در اطاق بزرگی که از توی سن پیدا بود و نگاه میکردیم یکمرتبه دیدیم تمام اثاث الیت و مبیل آن اطاق از میز و صندلی و گلدانهای بزرگ

چینی

چینی که هر یک با اندازه خره ایست و ظروف و غیره هر چه بود ب حرکت آمد مثل اینکه راه برود و با طرف آمد و شد مینمود . در پرده دیگر شبیه دیو و انواع جانورهای عجیب درست کرده بودند که همه جاندار بودند و از یکطرف اطاق آمده بطرف دیگر می رفتند که کمال وحشت برای بیننده دست میداد . بعد پرده دیگر بالا رفت باغ و بستانی دیده شد که مجسمه های زیادی پیاده و سواره توی باغ ثابت و بی حرکت ایستاده و حتی در باغ بازی میکردند بقدریک ساعت طول کشید تا آنها که در باغ بودند در اطراف فواره بلندی که بار تفاع هشت نه ذرع میجست و متصل رنگ آب تغییر کرده گاهی قرمز و گاهی زرد و سبز و الوان مختلف دیگر میشد بازی کردند ، یکبار دیدیم تمام آن مجسمه ها که از سنگ مرمر سفید تراشیده و نصب کرده بودند ب حرکت آمده راه افتادند ، و آدم شدند بلباسهای سفید و همان رنگ مجسمه و مقدار زیادی راه رفته بهیأتی دیگر ایستادند و باز مجسمه بی روح شدند ، دوباره ب حرکت آمده در سر جای اول و بصورت اول خود مجسمه شدند که یک موی آنها دیگر حرکت نمیکرد . بعد پرده افتاد رفیقیم در اطاق دیگر بستنی و شیرینی خورده مراجعت کردیم ، این دفعه که پرده بالا رفت تمام فضای سن عمارت و باغی بنظر آمد مثل بهشت ، و عمارت بلوری دیده شد که پله های زیاد داشت ، و تمام پله عمارت با چراغ الکتریک از زیر روشن بود و از بالای سن متصل ملائکه نازل میشدند که همه دخترهای خیلی خوشگل بادوبال قشنگ بودند که از آسمان زیر آمده روی پله های بلور می ایستادند تا تمام پله هارا گرفتند . بعد از آن رئیس آنها که از همه خوشگلتر و خوش لباس تر بود آمد بالای سر آنها ایستاد . و تمام این فرشتگان گاهی روی پله های بلور و گاهی در وسط هوا میرقصیدند . خلاصه هر چه از تفصیل این تیاتر و مناظر غریبی که مینمودند بنویسیم کم است بازی که تمام شد بمنزل آمده استراحت کردیم (\*)

«•» — (X)S(\*)S (روز پنجشنبه پنجم ربیع الثانی) S(\*)S (X) — «•»  
 امروز که روز ششم توقف ما در پاریس است واقعه عجیب غریبی روداد که فضل خداوند تعالی شامل حال ما شده بخوشی برگردار نمودیم امروز مسیو (دلکاسه) وزیر خارجه فرانسه مارا به (ورسایل) دعوت کرده است و باید با آنجا برویم صبح عکاسی آمده چند قسم عکس مارا انداخت بعد خبر کردند کالسه حاضر است آمدیم پائین سوار کالسه شدیم در کالسه جناب اشرف صدر اعظم پهلوی ما نشسته و وزیر دربار و بروی ما و جنرال مهباندار و بروی صدر اعظم پهلوی وزیر دربار بود سایر نوکرها هم در کالسه های دیگر عقب سر ما سوار شده آمدند چون سابقاً بسعدا الدوله وزیر مختار خودمان که در بلجیک اقامت دارد سپرده و فرمایش داده بودیم که چند قسم اتومبیل پیدا کرده بیاورد ابیتاع شود در این اتاندام کالسه آمده عرض کرد اتومبیلها حاضر است پرسیدیم کجاست عرض کرد در بیرون باغ جلو خیابان نگاه

داشته

داشته اند از دربانچه که بیرون آمدیم توی کوچه برسم معمول زن و مرد زیاد بجهت دیدن ما ایستاده بودند و هورا کشیدند ما هم جواب دادیم قدری که آمدیم خیابان دیگری است که می بچد بطرف بوادبولن برود از پشت همین بانچه که عمارت منزل ما در آنجاست هنوز زیاده از صد قدم دور نشده بودیم که دیدیم یکطرف خیابان اتومبیلها را نگاه داشته اند چشم بطرف آنها انداخته تماشا میکردیم که یکدفعه دیدیم صدای وزیر دربار بلند شده با شخصی گلو آویز گرفته است نگاه باینطرف نموده دیدیم شخص شقی خینی بهلوی کالسکه ما ایستاده یکدستش را بدم کالسکه ما که سرش باز بود گرفته و در دست دیگر طپانچه دارد و سر طپانچه را روی سینه ما گذارده میخواست آتش بزند وزیر دربار در کمال جلالت و قوت بند دست او را گرفته فشار سخت داده دست این خین را از روی سینه ما رد کرده سر طپانچه را به او نگاه داشت و خودش هم برخاسته میانه ما و او حایل شد که اگر خدای نخواست تیر رها شود بما آسیبی نرسیده خودش هدف تیر شود و آن خین بد ذات هر چه زور آورده و باد دست دیگرش دست وزیر دربار را بسختی می فشرد که بلکه دست او را ول کند وزیر دربار در نهایت قوت قلب مانند شخص از جان گذشته دست او را از ما رد کرده مانع اقدام او بود این خین از سوء قصدی که برای ما داشت چون ما بوس شد طپانچه را طوری کشید که محاذی چانه وزیر دربار رسید و خواست آتش بدهد ولی حسن اتفاق این بود که در همان وهله اول وزیر دربار انگشت خودش را پشت پاشنه چقماق طپانچه انداخته بود که هر چه پاشنه را این خین می کشید و فشار میداد تیر در تیرت آخر پس از کشمکش و تقلائی زیاد وزیر دربار طوری دست او را بقوت فشار داد که طپانچه را ول کرده بدست وزیر دربار آمد و از عقب پلیسها که ولوسید سوار بودند و مخصوص مواظبت حال ما همه روزه همراهند و در این معرکه یکی از آنها خواسته بود بعجله برسد از ولوسید زمین خورده بود خود را رسانیده از عقب یقه مرد که را گرفته کشید و او را بزمین انداخته گرفت و نگاهداشت و ما با کمال قوت قلب که بفضل خدا داشتیم ابداً ایم و وحشت نکردیم اما جناب اشرف صدراعظم و جنرال مهماندار از بابت حال ما خیلی مضطرب و متوحش شده بودند مردم شهر وزن و مرد تماشاچی هم که از اول دیده بودند این مرد از میانه صف جدا شده بطرف ما می آید خیال کرده بودند که دسته گلی یا عریضه می خواهد بما بدهد و قنیکه کشمکش و در آویختن وزیر دربار را با او دیده و طپانچه رولور ده لوله را در دست او دیدند که در نهایت جلالت و رشادت از مرد که گرفته و از شدت خوشحالی و سرور طپانچه را تکان میدهد اسباب هیجان غریبی در میانه مردم شده یکدفعه فریاد آنها بلند شد که ویولوشاه و ویولوشاه ( زنده باد پادشاه ایران ) و بنا کردند فریاد خوشوقتی و شادبانه کردن و جماعتی رو بطرف این خین هجوم آوردند که او را از دست پلیس گرفته بکشند و همین جا

قطعه

قطعه قطعه نمایند اما چون در این گونه موارد باید پلیس بدقت تحقیقات و تفتیشات نماید که این شخص کیست و قصدش چیست آیا همدستی هم دارد یا منحصر بخود اوست و آیا تحریک کسی بوده است یا خیر که مبادا عقبه داشته باشد و من بعد هم فسادی نمایند لهذا پلیس بزودی او را از چشم مردم غایب کرده بردند در عمارت ما حبس کنند تا بعد چه شود و خود ما در حالتی که از این مهلکه و خطر باین بزرگی بفضل خداوند تعالی بسلامت مستخلص شده بجای اینکه ضعف حال یا پریشانی خیالی هم رسانیده تا تصور مراجعت بمنزل تئامیم بکالسکه می فرمودیم بدون معطلی رو بورسایل برود و راندیم ولی باید دانست که تمام مدت این واقعه آنقدر طولی نکشید و این مرد که چنان بعجله آمد که هیچکس تلفت نشد جز وزیر دربار که الحق نان و نمک و حقوق تربیت ما حلالش باد بکمال جلالت و چابکی دست او را رد کرده خود را بطرف ما انداخت و حایل میانه او و ما شد و بعد مکرر آن خین خواست حال که دستش بما نرسد خود وزیر دربار را بزند و در حقیقت وزیر دربار در این مقام از جان گذشته خود را فدای ما کرده بود ولی خداوند تعالی که همیشه امید ما بفضل و عنایت اوست هم ما و هم وزیر دربار را حفظ فرمود دیگر معلوم است در این حال چه خرمی و نشاطی از سلامت ما برای همه حاصل است جناب اشرف صدر اعظم هم که باماست و این واقعه را دیده معلوم است که ابتدا چه قدر متوحش شده و حالا تا چه درجه خوشوقت و مسرورند و شکر گذاری بدرگاه خدا می کنند که در شهر پاریس و اینهمه بعد مسافت بخاک ایران و مملکت خود مان لله الحمد هیچ آسیبی بما روی نداد جنرال مهماندار که دیگر از شدت وجد و شغف خودداری نمی نمود و معلوم است در حالی که ما در مملکت فرانسه بمهمانی آمده ایم و مقصود دولت و ملت فرانسه همه تکریم ما و تهیه اسباب خوشی و راحت و سلامت ماست در پاریس تخت آنها چنین خطر عظیمی از ما گذشته و اسباب تأسف و ندامت برای آنها رخ نداد چه قدر شاکر و مسرور میشوند خاصه این شخص که خودش مهماندار ماست و بسیار مرد خوبی است خلاصه رفیق تار رسیدیم بکنار رودخانه سن آنجا کشتی حاضر کرده بودند سوار کشتی شدیم اشخاصی که در کشتی با ما بودند جناب اشرف صدر اعظم و مسیو دلکاسه وزیر امور خارجه فرانسه ( و وزیر دربار و جنرال پاران مهماندار و نظر آقای یمین السلطنه و سردار مکرم و ناصر الملک و موقت الملک و مهندس الممالک و مشیر الملک بودند رفیق بکارخانه ( سور ) گردش کاملی کرده وضع ساختن ظروف چینی و یختن گل آنها و ریختن قالب کردن آنها تماشا نمودیم دو ظرف ممتاز قشنگ هم بجهت یادگار آمدن ما باینجا رئیس کارخانه تقدیم نمود در اینجا حمزه چینی دیدیم ساخته بودند بقدری بزرگ که چهار نفر آدم توی آن می توانستند بنشینند از وضع کارخانه و ترتیب ساختن ظروف و غیره که الحق

کمال

کمال صنعت و حسن تتبع را بکار برده اند و منتهای تحسین را دارد بسیار خوششان آمد بعد از آن بیرون آمده سوار کالسکه شده بطرف ورسایل رفیم در جلو عمارت ورسایل دسته از فوج مهندسین با موزیک منظر ورود ما بودند و بجهت شیوع واقعه هولناک امروز در پاریس که خبر بانجا هم رسیده بود پلیس و عماله جات اداره بدیه کمال مواظبت و مراقبت را داشتند که مبادا دوباره چنین اتفاقی رخ دهد خلاصه وارد عمارت ورسایل شدیم این عمارت از اینیه و آثار سلاطین قدیم فرانسه است مثل (لوی تریز) و (لوی کاترز) و غیره و غیره که هر کدام چیزی بر اینجا افزوده اند و الحقی بسیار عمارات عالی خوبی است حوضها و فواره های زیاد دارد این عمارت همیشه خاصه بسطنت و دربار سلطنتی بوده ولی از وقتی که بساط سلطنت از فرانسه برچیده شده و بنای دولت جمهوری شده است این عمارت هم عمومی گردیده و در حقیقت تفریح گاه عامه است و بدین سبب از آن رونق و صفای اول افتاده اما خیلی چیزهای خوب دارد که تماشائی و دیدنی است مثل پرده های صورت سلاطین و ملکه ها و معشوقه های سلاطین و بعضی تصاویر جنگهای عمده که در آن عهد واقع شده است بعد از ورود بعمارت مخصوص که نماز حاضر کرده بودند در سر میز نشستیم مسیو دلکاسه وزیر امور خارجه و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و دکتر ادکاک و بعضی دیگر از ملتزمین در سر نماز ما بودند بعد از نماز جناب اشرف صدر اعظم فرمودیم که بواسطه تلگرافات عدیده بطهران و سایر بلاد ایران اطلاع بدهند که امروز چنین قضیه روداده و الحمد لله تعالی بحسن خدمت وزیر دربار بخیر گذشت رفتند باطاق دیگر با مهندس الممالک و مشیر الملک تلگرافات لازمه را نوشتند و دادند که مخبره نمایند (\*)

بعد از آن بگردش و تماشای اطاقها مشغول شدیم خیلی تا بلوهای گرانبها و پرده های نفیس اعلی دیدیم بعد پائین آمده در باغ گردش کردیم گلکاریهای خوب شده و درختهای کاج را که در دو طرف خیابانها غرس شده است همه را بشکل پیر امید (یعنی مخروطی) و بصورت گنبد سبزی بریده و تربیت کرده اند و فواره های حوضها هر يك با ارتفاع بیست و پنج الی بیست و هشت ذرع جستن میکرد با کالسکه تمام باغ را گردش کردیم و لله الحمد خیلی خوش گذشت و هر وقت قضیه امروز را بخاطر می آوردیم کمال شکر گذار را مینمودیم . خلاصه بعد از گردش کامل مراجعت بشهر پاریس کرده بمنزل خودمان آمدیم ، جناب مسیو لو به رئیس جمهوری که از قضیه امروز آگاه شده بودند لدی الورود بدیدن ما آمده از صحت و سلامت ما که بحمد الله تعالی در مملکت فرانسه آسیبی نرسیده و رفع چنین خطری عظیم از ما شده است خیلی اظهار خوشوقتی کردند و از قوت قلب ما که ترك مسافرت خود را بارسایل نکردیم خیلی تمجید و اظهار مسرت نمودند ، ما هم شکر و حمد الهی را بجای آوردیم و از

مهربانی

مهربانی ایشان اظهار امتنان کردیم . پس از ساعتی معاودت نمودند ، بعد از وزیر هایون و ناصر خاقان جو یا شدیم که امروز کجا هستند ، عرض کردند که آنها صبح وقت سواری ما در منزل خودشان مشغول پاك نویسی روزنامه سفر بوده و بعد که تفصیل این واقعه را شنیده متوجحشاً از عقب ما بارسایل آمده و هنوز برنگشته اند در بین این صحبت بودیم که هر دو از راه رسیدم بحضور آمدند و از قراریکه وزیر هایون عرض کرد بعد از شنیدن واقعه سراسیمه باره آهن بارسایل رفته و وقتی بانجا رسیده اند که مانیم ساعت قبل از آن مراجعت بشهر کرده بودیم دوباره باره آهن برگشته و اینک بحضور رسیده اند ، در این اثنا روزنامه های امروز که از چاپ در آمده بود رسید ندیم السلطان را فرمودیم ترجمه کرد ، از حالات این خبیث نوشته بودند معلوم شد بعد از آنکه ما بطرف ورسایل رفته ایم و او را دستگیر کرده به محبس برده اند و در آنجا استطاقات و تحقیقات لازمه از او نموده معلوم شد اسمش (فرانسو اسالن) و از اهل فرانسه و از فرقه آنارشیست است و جوانی است بسن بیست و چهار سال عکس او را هم آورده بودند و دیدیم خیلی رؤیت کثیف منحوسی دارد و از قراریکه گفتند حالت جنونی در او مشاهده میشود و هر چه از او تحقیقات مینمایند که چرا مرتکب این عمل شده است جواب درستی نمیدهد ، و تا حالا علت باطنی را بروز نداده به عین السلطنه سپردیم هر چه تحقیقات پلیس در باره او شد راپورت آنرا بیاورند که در روزنامه خودمان درج کنیم ، بعد از آن وزیر دربار را خواسته قدری با او صحبت داشتیم ، و تمام مجلس امشب مذاکره از واقعات امروز بود و همه را بشکر و حمد باری تعالی گذرانیدیم ، شب آقا سید حسین روضه خوبی خواند بعد نماز خوانده شام خورده استراحت کردیم \*

( روز جمعه ششم ربیع الثانی )

امروز صبح که از خواب برخاستم دستم قدری درد میکرد ، از قراریکه خبر رسید پسر کوچک اعلیحضرت ملکه انگلیس فوت شده است قبل از وقت قرار داده بودیم که به (ونسن) که در خارج شهر پاریس است برای سان قشون برویم ، جنرال (آندره) وزیر جنگ دولت فرانسه که از جنرالهای معمر و مرد محترم با اطلاعی است در ساعت هفت صبح حاضر شده بود که باتفاق او بموقع سان برویم ساعت هفت و نیم آمدیم پائین سوار کالسکه شدیم جنرال (آندره) وزیر جنگ و جناب اشرف صدر اعظم و جنرال مهماندار در کالسکه ما بودند وزیر دربار و ناصر الملک و وزیر هایون و مهندس الممالک و عین السلطنه هم در کالسکه های دیگر حرکت کردیم ، سواره زاندارم زیادی هم که تقریباً دو بیست نفر بودند از اطراف کالسکه ما را احاطه کرده کمال احترام و مواظبت را داشتند

اطراف

اطراف کوجهها و خیابانها بقدری جمعیت بود که حساب نداشت ، و تمام آنها از سلامت ما اظهار خوشوقتی و بشاشت نموده و از اینکه دیروز چنین خطر عظیمی لله الحمد بجزیر از ما گذشته و با کمال قوت قلب بیرون آمده دعوتهای رسمی را ترك نموده و ترس و اندیشه در خاطر نداریم اظهار تعجب مینمودند و صدای هورا و زنده باد شاه ایران و مملکت ایران از همه بلند بود ، ابتدا از خیابان بواد و بولن گذشته از کنار آرک تریونف داخل خیابان شانزالبزه شده بعد از کوجه های دیگر و گران بولوار عبور کردیم ، حقیقه شهر باین عظمت و نظافت و قشنگی و زیبائی دیگر در دنیا نیست تمام این راه که میرفتیم از دو طرف جمعیت مرد وزن ایستاده متصل هورا میکشیدند و اظهار مسرت و خوشوقتی از دیدن ما مینمودند ما هم متصل با دست و سر جواب تعارفات آنها را داده اظهار امتنان میکردیم انصافاً دولت و ملت نجیب فرانسه منتهای مهربانی و پذیرائی را از ما بجای آورده ذره فروگذار نمیکندند و هیچوقت این حسن پذیرائی و مراسم مهربانی فراموش نخواهد شد ، خلاصه متجاوز از سه ساعت طول کشید تا ما از طرف دیگر شهر پاریس بیرون رفتیم یعنی در حقیقت تمام طول شهر پاریس را طی کرده از دروازه خارج شدیم ، شهر پاریس خندق بسیار معتبر منظمی دارد که اطراف آن قلعه جات نظامی است و از شهر که خارج میشود بلا فاصله جنگل و چمن است و عمارات تک تک باز در میان جنگلها دیده میشود بقدر نیم ساعت هم که از خارج شهر راه طی کردیم رسیدیم بزمین مسطحی که افواج پیاده و سواره و توپخانه در کمال نظم و آراستگی صف بسته ایستاده بودند ما و همراهان همانطور که سوار کالسکه بودیم بدو از جلو صف پیاده نظام گذشتیم . این قشون موجود که امروز سان میدهد در تخت فرماندهی جنرال ( فلوران تین ) حاکم نظامی شهر پاریس است جنرالها و صاحبمنصبان هر دسته در جلو باطلایان خود ایستاده سلام احترام دادند و موزیک بنوائی ایران میزدند ، بعد از جلو توپخانه و سواره گذشتیم و مراجعت نموده آمدیم درب عمارتی پیاده شدیم از پله ها بالا رفته داخل بالکانی شدیم که مرد وزن زیادی از نجبا و محترمین فرانسه در آنجا بودند این عمارت را تمام از چوب و تخته در نهایت قشنگی ساخته اند . و نگاه بهمین میدان و عرصه میکند که قشون ایستاده و باید از جلو این عمارت دقیقه کنند در آنجا نشستیم ، وزیر جنگ دولت فرانسه هم پهلوی ما بود ابتدا پیاده نظام گذشتند مردم برخاسته دست زدند و هورا کشیدند بعد توپخانه و بعد سواره گذشتند هر دسته که میگذشتند سلام میدادند و ما هم جواب داده تمجید میکردیم زنها دست میزدند مردم ولوله غریبی میکردند هر قدر توصیف و تعریف این قشون را بنمائیم کم است الحق سپاه پیاده و سوار از این آراسته تر و منظم تر نمیشود بعد توپها را در جلو کشیده شلیک کردند در هر دقیقه از هر توپ سی تیر می انداختند

و از صدای شلیک زمین این بالکان بزلزله و حرکت میآمد ، سواره بتوپخانه حمله نموده توپها دفاع میکردند . چون ما خودمان از علم نظامی و فنون حربیه اطلاع داریم از هیچ چیز بقدر تماشای نظام و حرکات قشونی لذت نمیبریم ، خلاصه توپخانه در کمال سرعت و چابکی تیر اندازی میکردند اما آخر سوارها بتاخت آمده توپخانه را تصرف کردند و جلادت خوبی نمودند ما و سایرین دست زده تمجیدات کردیم و واقعاً نهایت تمجید و تحسین را هم داشت بعد از اتمام مشق صاحبمنصبان از جنرالها و کلنلها و غیر هم سواره آمدند جلو ما ایستادند اظهار رضایت و مسرت و تحسینات خودمان را از این سان قشون بتوسط وزیر جنگ با آنها القا نمودیم قشونی که امر و زسان دادند از این قرار بود .

( پیاده نظام دو دیویزیون ) ( سواره سه فوج ) ( توپخانه دو فوج ) \*

بعد آمدیم پائین سوار کالسکه شده با وزیر جنگ بکارخانه فشنگ سازی رفتیم خیلی مفصل و نماز بود ، هر روزی دو بیست و پنجاه هزار فشنگ از این کارخانه بیرون می آید با قوت آب و الکتریک کار میکند عمل جات اینجا تماماً زن هستند تمام نقاط این کارخانه را گردش و تماشا کردیم ، بعد رفتیم به انبار توپخانه که از هر قسم توپهای بزرگ و کوچک با گلوله های آنها در آنجا چیده شده است خیلی انبار مرتب منظم و توپهای ممتاز معتبری است ، چون خود ما اطلاعات کامل از توپ و توپخانه داریم قدری با جنرالها صحبت از وضع توپ و تیر اندازی کردیم از آنجا آمدیم بقلمه نظامی که منزل سربازان است در وسط قلعه عمارت مخصوصی است که متعلق بحاکم نظامی و جنرال فرمانده کل است که آنجا منزل دارد ، از پله ها بالا رفته وارد تالار مخصوص شدیم که مبل آنجا از چهلچراغ و دیوار کوبها و غیره تماماً از اسلحه و آلات حرب ساخته شده و بوضع بسیار قشنگی تعبیه و ترکیب کرده اند مثلاً اصل چهلچراغ از قنداره و شمشیر و شمعدهای آن از طباخچه است آنجا مینهار گذاشته بودند در وسط میز روی صندلی نشستیم یکطرف ما جنرال ( آندره ) وزیر جنگ فرانسه و طرف دیگر جنرال ( فلوران تین ) و جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و ظهیر الدوله و وزیرهایون و سایر صاحبمنصبان نظامی که امر و زدر قشون بودند همه سر میز حاضر بودند و صرف نهار شد در آخر نهار وزیر جنگ فرانسه برخاسته نطق بسیار مفصلی کرد ، خلاصه مضمون نطق او این بود که از طرف خودش و تمام قشون دولت فرانسه تشکر و اظهار خوشوقتی نمود که الحمد لله از قضیه دیروز بجا صدمه و آسیبی نرسید و شرحی از طرف رئیس جمهوری و خودش و صاحبمنصبان نظامی تمجید از قوت قلب ما نمود که در این قضیه و خطر عظیم خود را بناختیم و آثار جن و ترس بهیچوجه از ما بروز نکرده بدعوت و رسایل و مانور قشون حاضر شدیم و در ضمن اتحاد فرانسه را با ایران که از عهد قدیم بوده است ذکر و بیان کرد و در آخر استیکان خود را که دردست داشت

بسلامت مانوشید مادامی که اوسخن میگفت ماوتمام اهل سر میزایستاده گوش میدادیم و بعد مهندس الممالک که پشت سر ما بجهت ترجمه ایستاده بود نطق وزیر جنگ را بفارسی برای مترجمه نمود ما هم اظهار امتنانی کرده نشستیم و همه نشستند ، بقدر دود قیقه فاصله ما بر خاسته بفارسی نطق مفصلی کردیم که مضمون آن از اینقرار است ( کمال مسرت و خوشوقتی را دارم که علاوه بر اینکه در این سفر کسالت مزاج من رفع شد در خاک فرانسه از هر جهت بمادر کمال خوشی گذشت و مخصوصاً از این خطری که در پرواز من گذشت شکر خدا را بجای آورم که از این مهلکه خلاصی حاصل شد و در خاک دولتی که دوستی دولت ایران با او قدیمی است صد مه بمن نرسید قدماً با هم دوست بوده ایم و در این سفر هم دوستی و محبت خود را محکم تر نمودیم و مخصوصاً بسلامت رئیس جمهوری و ملت نجیب فرانسه و وزیر جنگ و قشون با غیرت فرانسه مینوشیم ) و جام شربتی که در دست داشتیم خوردیم و مهندس الممالک این نطق ما را بفراوانه خیلی خوب ترجمه کرد که محل کمال تحسین واقع شد ، بعد از نماز مراجعت بمنزل نمودیم در اطراف راه مثل وقت رفتن جمعیت زیادی از مرد وزن بود و هو را می کشیدند و ما هم جواب تعارفات آنها را میدادیم ، امشب را بواسطه اینکه دستم درد میکرد و خسته بودم در منزل مانده زود تر استراحت کردم (\*)

•\*• (S) روز شنبه هفتم ربیع الثانی (S) \*•\*

امروز چون دستان قدری درد میکرد و خستگی دیروز هم باقی بود در منزل مانده بجائی نرفتم با اینکه قرارداد داده بودیم به ( اکسپوزیسیون ) و ( تروکادرو ) و بعد بکارخانه ( کوبلن ) برویم ولی در ساعت نه بعد از ظهر به اکسپوزیسیون و تالار جشن رفتم که در آنجا ( سینموفتگراف ) که عکس مجسم و متحرک است نشان میدهند ، و بعد هم به عمارت ( ایلوزین ) رفتم که تفصیل آن از اینقرار است : ابتدا وارد درب مخصوص این عمارت شدیم وقت مغرب و چراغهای اکسپوزیسیون روشن بود اول ورود بتالار جشن که نمودیم خیلی در نظر ما جلوه کرد و واقعاً بنای عالی است جائی است به بزرگی دو تکیه دولت و هما نظور مدور و با بلور منقش مسقف است و اطراف آن دو مرتبه صندلیهای مخمل قرمز است که برای جلوس اشخاص ساخته و پرداخته شده در این تالار ( سینموفتگراف ) نشان میدهند پرده بسیار بزرگی در وسط تالار بلند کردند و تمام چراغهای الکتریکی را خاموش و تاریک نمودند عکس سینموفتگراف را بان پرده بزرگ انداختند خیلی تماشا دادند من جمله مسافرین آفریقا و عربستان را که در صحرای آفریقا با شتر راه می پیمایند نمودند که خیلی دیدنی بود دیگر اکسپوزیسیون و کوجه متحرک ورود خانه سن و رفتن کشتی در رودخانه و شناوری و آب بازی مردم و انواع چیزهای دیگر دیده شد که خیلی تماشا داشت به عکاسی دستور العمل داده ایم همه قسم آنها را خریدیم بطهران بیاورند که

انشاء الله

انشاء الله همانجا درست کرده بنوکرهای خود مان نشان بدهیم بقدری رسیده امشب تماشا کرده پس از تماشای تالار جشن به عمارت ( ایلوزین ) رفتم تماشای اینجا دیگر بیشتر از آنجا بود يك تالار آئینه کاری است که سه ضلع دارد و از روی هندسه و علم طوری ساخته شده که این اضلاع در همدیگر منعکس گردیده بطوریکه چندین تالار تو در تو الی غیر آنها دیده میشود که ابتدا و انتهای این عمارات منعکس در مد نظر معلوم و محدود نیست ، بعد از ورود باین تالار که بدو آخیلی چراغ بود یک دفعه بکلی تاریک کردند بطوریکه همدیگر را نمی دیدیم ، جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و موثق الدوله و وزیرهای بون و ناصر خاقان نزد يك ما بودند در همین حال که اطاق تاریک بود یکمتر تبه سه چاه هر کدام در مقابل يك ضلع اطاق باز شد و سه دختر پری روی بلباس فرشتگان از چاه بیرون آمدند و بطرف هوا بلند شدند و طوری از بالا چراغ برق را محاذی آنها انداخته بودند که فقط با آنها روشنائی می رسید و دیگر تمام فضای اطاق تاریک بود و حضرات فرشتگان در مبهانه هوا و زمین بنای رقاصی را گذارند به قسمی که شخص از مشاهده آن مات و متحیر میشد ، بلی رقص تاریکی را شنیده امانا امشب ندیده بودیم بعد از آن يك تختی از زربفت در وسط تالار دیده شد که باز روشنائی از بالا بان تافته و نمودار بود که جمعی رقاصهای تیار که همه اولین نمره و خیلی زیبا و رعنا بودند در روی آن تخت بنای رقص گذارند و از سقف تالار برف و باران طلا که از زور برق ساخته بودند بر سر آنها و تمام اهل مجلس میر تخت که این ذرات طلا در روشنائی معاینه برفی بود که از هوا بر سر ما و سایرین بارید در این بین تمام چراغها را روشن کرده و از هر ضلعی یکدخترا ماه صورت بیرون آمده در مبهانه ستونهای بلور مجوف که در وسط آنها چراغ برق بود خودشان را با اهل مجلس نشان دادند که هر دختری بیک دست بایر و شیر و خورشید ایران و در دست دیگر بایر و دولت فخیمه فرانسه داشت و این وضع مجلس در تمام اضلاع منعکس شده چندین هزار رقاص با تخت و دخترهای با بایر و غیره نمودار میشد که بر سر همه باران طلا می بارید در این بین ( برسی که در اروپ معمول است که در این گونه مجالس در موقع تحسین و خوش آمدن دست میزنند ) شروع کردیم بدست زدن و بریس اکسپوزیسیون که نزد ما بود فرمودیم معمار این بنا را حاضر کرد او را خیلی تحسین و تمجید کرده نشانی هم گفتیم باو بدهند ، بعد از آن برخاسته بمنزل آمده استراحت کردیم (\*)

(\*) (S) روز یکشنبه هشتم ربیع الثانی (S) \*•\*

امروز را تماماً در منزل بودیم بعضی اسبابها که خریده بودیم و در اطاقهای پائین موثق الملك مشغول بستن بود تماشا میکردیم ، بعضی جواهرها آمدند یاره جواهر آلات خریده شد ، بعد نماز خوردیم در سر نماز دیدیم السلطان روز نامه میخواند ، در آن بین بین السلطنه آمده راپورت تحقیقات پلیس را در

حالات

حالات شخصی که سؤ قصد درباره ما کرده بود بحضور آورد ، مختصر آن این است که ذیلاً نوشته میشود همانطور که سابقاً نوشتم اسم این جوان فرانسو سالسن است ، و در چهارم ماه ( فوریه ) سنه ۱۸۷۶ مسیحی که بیست و چهار سال تمام میشود در شهر ( سن لور ) فرانسه متولد شده است ، نا بحال دومرتبه دیگر هم مجوس گردیده است لباس او را که کاوش کردند يك خنجری هم که دسته آن روی تیغه خوابیده بود در حیب او یافته اند که خیال داشته است اگر باطنیچه کاری از پیش او نرفت با خنجر مقصود خود را حاصل کند ، چنانکه وقتی که بطرف ما آمد یکدست او پانچه بود و دست دیگرش در حیب شلوارش که میخواست خنجر را بیرون بیاورد ، این بود که فضل خدا شامل گشته زبردستی و اقدام وزیر دربار نگذاشت او بمقصود خود برسد ، خانه او را هم که کاوش نمودند يك خنجر دیگر در منزل او بوده که آترادسته چتر قرار داده و خودش ساخته است که تیغش خیلی تیز و تند بوده است هر چه پلیس از او تحقیق و استنتاج می کند که چرا اقدام باینکار کرده است چیزی بروز نمیدهد ، بیست عدد فشنگ و چند طغران و زنامه هم در منزل او بوده است ، از ما اکتبر گذشته این جوان با يك زنی رفاقت داشته است مسماة به ( مادام اکوستین ) که زنی بسیار فربه و سی و پنج سال داشته که یازده سال از ( سالسن ) بزرگتر بوده و در یکی از مهمانخانههای کوچک شهر پاریس مشغول آشپزی بوده است ، این زن را هم پلیس پیدا کرده از احوال ( سالسن ) تحقیقات مینماید معلوم میشود در نزد آن زن هم از عقاید و نیات خود اظهاری نکرده است ، مدتی در شهر ( لیون ) حرفه نان قسدی و کلوچه زنی آموخته است بعد سبک و سیره الواطی و رذالت پیش گرفته چندی در ( مارسیل ) ساکن بوده بعد پیاده بیاریس آمده است ، در همانوقت یکمرتبه بواسطه شرارت و اعمال خلاف قاعده که از او سرزده حبس و تأدیب شده است بعد از انقضای مدت حبس داخل خدمت عسکریه گردیده ، و پس از انقضای مدت از سربازی و خدمت نظامی آزاد شده بیاریس می آید ، در شهر ( الوری ) باشخصی نزاع کرده او را با کارد ضربت میندب سبب این جنایت مدت هشت ماه حبس میشود در این دفعه که مقصود گرفتار شده است حالا مشغول انجام تحقیقات حال و اعمال او هستند و عمماً قریب بمجازات سخت خواهد رسید • خلاصه بعد از نهار چون عرایض و نوشتجات زیادی جمع شده بود با وکیل الدوله همه را خوانده احکام کتبی و تلگرافی زیاد بطهران و دربار ایران صادر کردیم ، و نزد جناب اشرف صدراعظم فرستادیم که محاربه نمایند شام را هم در منزل خوردیم ، امروز يك قطعه نشان تمثال خودمان را برای جناب مسیو ( لوبه ) رئیس جمهوری بهدیه فرستادیم • بواسطه فوت پسر اعلیحضرت ملکه که ایشان عزادار شده اند مسافرت ما بلندن موقوف شد ، و قرار شده است سفر دیگری که انشاء الله به اروپا

بیایم

بیایم مخصوصاً بانگلستان رفته سیاحت کامل بنمائیم ، و عجاله در عوض رفتن بلندن بر حسب دعوت جناب رئیس جمهوری از طرف دولت و ملت فرانسه قرار شد که تا روز شنبه آینده در پاریس توقف شود که مدت عزای داری فرانسه هم بجهت فوت پادشاه ایتالیا منقضی گردد نابتوانیم مهمانیهای رسمی دولت فرانسه و جشن اکسپوزیسیون حاضر شویم ، و همینطور با جناب اشرف صدراعظم قرار دادیم که پروگرام جدیدی برای وضع باقیانده مسافرت ما نوشته شود تا تغییرات درست معلوم باشد و از همان قرار رفتار کنیم . میرزا محمد خان کمال الملک نقاشباشی خودمان را که مدتی است بفرنگ فرستاده ایم که تکمیل صنعت خود را بنماید این دوروزه در پاریس دیده شد الحق خیلی خوب کار کرده است \*

(۰) — « — \* \* \* دو شنبه نهم شهر ربیع الثانی \* \* \* — « — (۰)

امروز در ساعت ده صبح تماشای موزه ( لوور ) رفته يك ضلع عمارت لوور را گردش کردیم وقتی که از جلو باغ ( توپلری ) میگذشتیم دیدیم خیلی جای خوبی است ، ولی حیف از عمارتهای اینجا که کمونها خراب کرده اند ، از ناصر الملک پرسیدیم که سابقاً اصل عمارت توپلری را دیده بودی او اجمالاً تعریف و توصیف این عمارت را میکرد ، حالا که جای آنها باغ شده است معلوم است که چه قدر بزرگ و مفصل بوده است جای عمارت قدیم آن بقدر باغ سلطنتی خودمان که در شهر طهران است بنظر آمد ، بعد بموزه لوور رفتیم طول گالری لوور دو بیست و پنجاه ذرع است ، يك ظرفی در آنجا بود قطر دایره آن بقدر سه ذرع میشد ، معلوم نبود از زیر آن آدم کجا رفته است که وقتی توی آن حرف میزدند جواب میداد ، بعد رفتیم تمام پرده های نقاشی لوور را تماشا کردیم ، و موزه شوش را هم دیدیم سرستون خیلی بزرگی آنجا بود ، يك پرده نقاشی هم کمال الملک کشیده بود که واقعاً هیچ فرقی با اصل آن نداشت خیلی ممتاز و خوب ساخته است ، بعد از تماشا مراجعت بمنزل کرده نهار خورده قدری خوابیدیم شب را بجهت شام در منزل جناب مسیو لوبه رئیس جمهوری دعوت داشتیم و آنجا رفتیم در سر شام وزراً فرانسه بازنهانشان و بعضی از نوکرهای ما بودند بجهت سواره هم سفر اول و بعضی از اعیان فرانسه آمدند • بعد از شام رفتیم بمحل آتشبازی تماشا کردیم پس از آن رفتیم به تالاری که کنسر ( ساز و آواز ) بود سر شام هم ساز ایرانی که بنوای ایرانی میزدند خیلی خوب بود ، بعد سفیر کیر عثمانی آمد پیش ما اظهار خوشوقتی نمود از اینکه در این قضیه بحمد الله ما آسیبی نرسید ما هم با اظهار تلطف کردیم ، بعد بمنزل مراجعت نموده استراحت نمودیم (\*)

(۰) — « — \* \* \* روز سه شنبه دهم \* \* \* — « — (۰)

صبح با کسپوزیسیون رفتیم اول به ساکسیون کانی مادا کاسگار رفتیم ، در مرتبه اول موزیگانچیهای

مادا کاسگار

مادا کاسگار را دیدیم که چهار نفر بودند ، دونفر آنها کمانچه های بوضع مخصوص مادا کاسگار که از نی بام بو بود میزدند خیلی خوب و خوشنوا ، و یک نفر دیگر باصوت دهن خودش نی میزد که بسیار مطبوع بود یکی دیگر هم سازی داشت شبیه به ستور میزد ، بعد بمرتبه دوم رقیم وضع جزیره مادا کاسگار را مجسم کرده بودند که دورش آب بود و درخت و جنگل آنجا بخوبی دیده میشد ، دونا کر کدیل هم در آنجا زنده توی آب بود ، یکی از آندو خیلی بزرگ بود و متصل دهن خود را باز کرده برهم میگذاشت بطوریکه دندانهایش صدا میکرد ، یکی دیگر خیلی کثیف بود و هر چه باجوب او را تکان دادند از جای خود هیچ حرکت نمیکرد ، مرتبه سوم دورنمای شهر مادا کاسگار بود بطوری خوب و مجسم ساخته بودند که ابدأ باصل آن نمی شد فرق گذاشت تمام شهر و خانه و درختها حتی حرکت برگهای درخت که از توج هوا حاصل میشود بطوری مشابه و محسوس بود که شخص تصور میکرد که در خود شهر مادا کاسگار در عمارت ملکه نشسته است و تماشا می کند حتی رودخانه و جریان آب را محسوس نموده بود ؟ خلاصه از ساکیون مادا کاسگار و دورنمای آنجا خیلی لذت برده و تعجب کردیم ، بعد رقیم به ساکیون روس اول رقیم امتعه روسیه را تماشا نموده امتعه بخارا و طرف ترکستان را هم در جزو آنها دیدیم مجسمه زنهای سیبری هم در آنجا بود خیلی شبیه به چینها هستند ، بعد رقیم برآه آن سیبری توی ترنهای حقیقی که در آنجا گذارده اند نشستیم در این ترنها همه چیز حتی حمام و رستوران و غیره هست داخل آنجا که میشوند بعد دورنمای شهر مسکو و کوهها و صحراها و شهرهای سیبری تا شهر یکن پای تحت چین تماماً از نظر انسان میگردد مثل این که شخص در راه آهن حرکت میکند و در مملکت سیبری سفر مینماید ، خیلی تماشا دارد ، بعد به بالاخانه رقیم که پانورامای راه ایران را ساخته اند در حقیقت مجسم کرده مثل آنست که خود ما از راه باد کوبه به گیلان تا قزوین و طهران آمده داخل دروازه شدیم و رقیم از جلوی باغ وزیر دربار و خانه وزیر بقایا گذشته تا داخل عمارت سلطنتی خودمان و وارد تالار موزه شدیم ، تمام این پانوراما را شخص نقاشی که باجنرال کورا پاتکین بطهران آمده بود کشیده است ، ما از راه گیلان که سفر نکرده ایم اما از قزوین بطهران و پای تخت خودمان را که دیده ایم الحق بسیار خوب ساخته است در واقع امروز ما در ظرف دو ساعت تمام جزیره مادا کاسگار و صحرای سیبری را سیر نموده و تا طهران و تالار موزه خودمان مسافرت کرده مراجعت بباریس نمودیم ، تا انسان برای العین نبیند نمیداند چه کیفیتی است ، وضع خانه های مادا کاسگار شبیه به کومه های شاهسونی است که در مغان دیده بودیم بعد رقیم به ساکیون ترانسوال وضع طلاشونی آنجا و وضع خانه های ( کروزر ) رئیس جمهوری ترانسوال و غیره را تماشا کردیم بناهای اینها هم شبیه همان وضع

خانه های

خانه های شاهسونی بود ، وضع طلاشونی ترانسوالها خیلی تفصیل دارد ، یک چیزی است شبیه بمیز بزرگی که روی آن اسطوانه مانند چیزی می غلطد سنگهای طلا را میزنند زیر این اسطوانه خورد می کند و میزند و آبی که با آن می شویند طلا و خاک را از هم جدا میکند ، زیاده توقف نموده از آنجا مراجعت بمنزل کرده نهار خوردیم ، بعد از نهار بضرابخانه رقیم دو طرف راه زن و مرد زیادی ایستاده هورامی کشیدند و اظهار مهربانی میکردند ما هم با آنها تعارف مینمودیم ، وضع بضرابخانه آنجا بضرابخانه بطرزبورغ چندان فرق و تفاوتی ندارد ، یک مدال صورت مارا بیادگار امروز سکه کردند بعد از قدری گردش مراجعت بمنزل شد ، شب را بعد از شام به سیرک رقیم اسم این سیرک ( نووسیرک ) است یعنی سیرک جدید ، در سیرک کارهای غریب کردند ، از جمله این چند فقره بود که از همه غریب تر است ، یک نفر امریکائی کمند انداز آمد که سوار اسب بود و کمندی که طناب بلندی بود در دست داشت و قشیکه سوار طرف مقابل می آمد بفاصله ده یا زده ذرع که وسعت سیرک بود کمند را می انداخت هر موضع بدن و هر عضوی از اعضای اسب یا سوار را از پوزه و دم و سر و گردن و دست و پا که اراده میکرد فوراً با کمند میگرفت ، بازی دیگر این بود که میزی آوردند بشکل مربع مستطیل با ارتفاع چهار ذرع و طرفین میز زنبانی داشت که یک سر زنبان بزمین و سر دیگر روی میز بود ، دونفر آمدند که برادر بودند ، یکی از آن دود دیگری را بلند کرده سر او را در کف دست خود گذارد و پاهایش بطرف هوا بلند شد بهمینطور او را روی دست گرفته از پله های زنبان بالا رفت و از طرف دیگر از پله ها پائین آمد بدون اینکه برادرش از روی دست او بیفتد یا به آن هیئت وارونه که ایستاده است حرکت و اعوجاجی هم برساند ، تماشای غریبی بود انواع و اقسام دیگر نیز او را بلند میکرد که غرابت داشت ، دو برادر دیگر هم آمدند که یک نفر طفل دوازده ساله نیز با آنها بود ، اولاً این دونفر سوار اسب بودند و می تاختند و در تاخت اسب مکرر معلق میزدند و زمین نمی افتادند ، بعد یکی از دو برادر روی اسب ایستاد و برادر دیگر آمده روی او ایستاد و اسب بتاخت میرفت بعد آن طفل هم آمد روی این دونفر پای خود را بکله آنها گذارده ایستاد که سه نفر بر بالای هم روی اسب ایستاده بودند و اسب مدتها بتاخت میرفت ، و محض احتیاط اینکه طفل زمین نخورد از سقف سیرک طنابی بکمر او بسته بودند که اگر پرت شود طناب او را نگاهداری نماید بازی دیگر این بود که سگهای زیادی از کوچک و بزرگ آوردند که جست و خیز میکردند از روی یک تخته که کم کم بلند میکردند و از فاصله زیادی اینها می جستند بعد شبیه شکار گراز انگلیسها را در آوردند باین وضع که ابتدا چند تخته آورده ز بردالانی که ما بودیم گذاردند که مرتفع شد و بهمینطور طرف مقابل هم چند تخته انداختند و یک قایق کوچک هم آوردند آنجا گذاردند بعد دیدیم زمین سیرکی که جلو ما بازی

میکردند



میکردند کم کم فرو میروند و از لای تخته ها آب بالایی آید و از سقف سیرک زیر چهل چراغ هم باران می بارد کم کم از بارش بالا و زایش آب از زیر زمین سیرک حوض بزرگی شد مملو از آب و قایق هم روی آن ب حرکت آمد و چند گراز از دالان مقابل ما وارد شد و سگ زیادی با هفت نفر سوار آنها را تعاقب کرده بودند که سواران انگلیسی بودند زن و مرد بالباسهای قرمز خوش رنگ میخواستند گرازاها را شکار کنند که یکمرتبه گرازاها خود را توی این حوض که تقریباً مثل دریاچه بود انداختند سگها هم بلافاصله از عقب آنها خود را به آب انداختند ، تقریباً از آن بالا تا سطح آب حوض سه چهار ذرع ارتفاع بود که این حیوانات خود را در آب پرت میکردند ، بعد سوارها هم که بلب حوض رسیدند از آن بلندی اسب خود را نهیب داده تمام این هفت نفر با اسب خود را با آب انداختند بقدری حوض عمیق بود که هر کدام فرو میرفتند تا مدتی اسب و سوار پیدا نبود بعد بالایی آمدند با لباس تر که از سرور و رختشان آب میریخت و گرازاها از طرف دیگر حوض فرار کرده از آب بیرون آمده در رفتند سگها هم همانطور بیرون آمده از عقب آنها رفتند سوارها هم که روی آب بودند باز همانطور از طرف دیگر حوض بیرون جسته رفتند تعجب مایشت از این بود که وقت افتادن سواران بحوض از این سه چهار ذرع ارتفاع چندان نقلی نداشتند وقت بیرون رفتن و بالا جستن اسبها از این قدر ارتفاع خیلی مشکل بلکه غیر ممکن مینمودند بکنفر سوار دیگر هم که از عقب آنها آمده خود را به آب انداخت خیلی شبیه به محمودخان خواجه ما بود قد کوتاه و شکم خیلی بزرگی داشت که از گم الاستیک برای او درست کرده بودند که وقتی توی آب افتاد اسب از یکطرف رفت و خودش باشکم گنده روی آب مانده بود بحالت خفه شدن خیلی تماشا داشت خلاصه بعد از اتمام بازی سیرک آمدیم منزل خیلی از تماشای امشب لذت بردیم \*

(\*) — (S) روز چهارشنبه یازدهم (S) (\*) — (\*)

امروز صبح رفتم بجهت تماشای تلمبه چیان و عمه جانی که بجهت اطفاء حریق حاضرند . این عمارت سه طبقه است يك طبقه طویله و کالسکه خانه است و دو طبقه بالا منزل عمه جات است ؛ از چیزهای غریب این است که از زیر عمارت بالای يك ميل آهنی است که از طبقه اعلی بپائین متصل است ، تا ما با آنجا رسیدیم فوراً میل را تکان دادند دیدیم بکنفر افتاد پائین یقین کردیم که از صدمه این افتادن مرد ، بعد یکی دیگر و ایضاً یکی دیگر پشت سر هم از میل پائین آمدند که در یکدقیقه و نیم سی چهل نفر از عمه جات پائین آمدند و اتومبیل ها راه افتاد هر اتومبیلی دارای تلمبه است که با قوت بخار هم آب را خارج میکند و هم خودش راه می رود ، و عقب آن اتومبیل دیگری است که توی آن آب زیاد است دولوله بان وصل میکنند فوراً آب در پوست ذرع ارتفاع بهر جا بخواهند میرسد ؛ و در بانی هم که قابلمه شده است و توپ هم رفته است روی

اتومبیل

اتومبیل بار کردند که بهر جا رسیدند فوراً باز کرده تا باز ذرع ارتفاع را بالا میروند و این اختراع اتومبیل جدید است . گاریهای زیاد هم حاضر است که با اسب حرکت میکنند و عجب این است که در هر طویله که اسب موجود است تا درب طویله را باز میکنند فوراً خود اسبها دو تا دو تا بیرون آمده میروند پهلوی پراق خودشان که بدیوار آویخته است و سرشان را توی گردنی پراق کرده می ایستند و حاضر حرکت میشوند . عمه جات چنان بسرعت و عجله حاضر و دست بکار میشوند که هر جا حریق روی دهد فوراً خاموش میکنند از اینجا آمدیم منزل نهار خورده بعد از نهار رفتم بکارخانه ( کوبلن ) در کوبلن از قالیهای ایران چهار تخته قالی ممتاز دیدیم ، یکی ابریشمی و سه تخته پشمی قالی ابریشمی تازه بود اما قالیهای پشمی خیلی کهنه بود می گفتند از زمان شاه عباس صفوی است ، ولی تاریخ نداشت یکی کار جوشقان و یکی کار کاشان یکی هم کار کرمان بنظر آمد ، اهالی کوبلن تصدیق کردند که اینها بهتر از سایر قالیها است . بعد رفتم بیابغ وحش و نباتات در این باغ يك تالاری است که عرض و طول آن یکصد ذرع میشود و انواع حیوانات آمیخته شده از قیل فیل و نهنگ و میمون و خرس و پلنگ و حیوانات غریبه دیگر در آنجا بسیار است ، و از همه غریب تر ( اسکلت یا نس ) دیدیم که تقریباً چهارده پا زده ذرع طول آن بود و فکین آن بقدری وسعت داشت که دو نفر میتوانستند ما بین آن روی هم بایستند ؛ و قریب هفت هشت نفر میتوانستند در جوف فکین او بنشینند انواع میمونها و حیوانات مختلف دیگر که بشمار نمی آمد دیده شد که خیلی غراب و تماشا داشت از جمله ( اورانکوتان ) بسیار بود که آمیخته کرده بودند خیلی جالب نظر و تماشا شای بود . بعد رفتم توی باغ جمعیت زیادی بود گردشی کرده از آنجا رفتم بجای دیگر که ( هیپوپوتام ) ( یعنی اسب دریائی ) زنده بود تعجب کردیم که چه چیز این حیوان با سب شبیه است که در فارسی اسم آنرا اسب دریائی گذاشته اند بهیچوجه شباهت با سب بری ندارد در این تفکر بودیم که یکدفعه صد کرد دیدیم صدای آن شبیه با سب است معلوم شد بمناسبت صدای اسم او را اسب آبی گذاشته اند ، باری از آنجا گذشته فیل بزرگی دیدیم که در قفس بود یعنی محلی را محجری از آهن کشیده اند مثل قفس که در خورد فیل است ؛ این فیل بقدر فیل وسطی ماده خودمان بود که در طهران است دندانهای او را بریده بودند دستهای خود را میگذاشت روی زده ها و بلند میشد برای لقمه نانی که بلو میدادند ، در حقیق که ما پای زده ایستاده بودیم یکدفعه فیل بلند شده روی زده ایستاد احتیاط کردیم که شاید زده بشکند و محل خطر است از آنجا رد شده رفتم بطرف حیوانات دیگر از قیل طیور ، مرغهای مختلف بسیار تماشا نموده . بعد رفتم بطرف قفس شیر و جای سباع ، چهار پنج شیر یال دار افریق بود سرهای خیلی بزرگ داشتند سباع دیگر هم از قیل ببر و خرس سیاه و غیره بود . چون در کارخانه کوبلن خیلی راه رفته و اینجا هم خیلی پیاده گردش کردیم خسته شده بودیم کالسکه آوردند سوار

شده

شده مراجعت بمنزل کردیم ، شام خورده و نماز خوانده رفتم به اوپرا ( یعنی تماشخانه ) اما در آنجا کمال خستگی را داشتیم ساعت دوازده که نصف شب بود بمنزل برگشته استراحت کردیم \*

— ( روز پنجشنبه دوازدهم ) —

صبح از خواب بیدار شده رفتم به عمارت پائین سفیر کبیر انگلیس بحضور آمد یک ( آرشیوک ) هم از اهل مصر بحضور آمد که زبان عربی فصیح حجازی را باندازه خوب حرف میزد که ما با کمال خوبی حرفهای او را می فهمیدیم قدری دعا و ثنا کرد باو هم اظهار تقدیر و التفات نمودیم رفت . بعد از آن بعضی اسبابها فرمایش داده بودیم اتباع نمایند آنها را آوردند ملاحظه کردیم ساعتی بعد نهار خورده رفتم بالاخانه قدری استراحت کردیم ، ساعت پنج بعد از ظهر کالسه خبر کردیم آوردند سوار شده رفتم به ( بواد و بولن ) و ( کاکساد ) موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و جنرال مهماندار در کالسه پیش ما نشسته بودند سایر نوکرها هم از عقب آمدند ناصر السلطنه هم با تومیل از عقب رسید گردش زیادی کردیم مردم مختلف از هر قبیل از زن و مرد دیده شد ، در این بین ترشح بارانی شد و بعد هوا طراوتی هم رسانید ، مردم هم بواسطه بارندگی کمتر از منازل خودشان بیرون آمده بودند ناصر السلطنه قدری کالسه دوانی کرد ، اتومیل بارکشی که فرموده بودیم برای ما بجزند یک دستگاه آورده بودند قدری آنرا حرکت دادند تماشا کردیم ، بعد بمنزل مراجعت نمودیم چون شب جمعه بود آقا سید حسین آمد روضه خوبی خواند بواسطه خستگی زود تر شام خورده استراحت نمودیم \*

— ( روز جمعه سیزدهم ) —

امروز در ساعت نه صبح رفتم به اکسپوزیسیون بتماشای ساکسیون آرم ( یعنی بازار تفنگ و اسلحه جنگ فروشی ) اول رفتم به دکا کین بلجیکها چهار پنج قبضه تفنگ خریدیم بعد رفتم بکارخانه توپ سازی انواع توپها دیده شد ، توپ بود باندازه تفنگ و توپ بود که طول لوله آن ده ذرع بود ، یک برجی در وسط ساخته و این توپ باین عظمت را روی آن کار گذاشته بودند ، و بکنفر آدم متصل آنرا حرکت میداد خیلی تماشائی بود دو نفر خادم داشت که یکی پر میکرد و یکی خالی سه فرسنگ گلوله این توپ در کمال خوبی میروید سایر توپها را هم دیدیم . چای و شربت حاضر کرده بودند قدری نشسته شربت صرف شد از آنجا رفتم بدکان ( لویاز ) که تفنگ ساز قدیم خودمان بود آنجا هم چند قبضه تفنگ خریدیم و آمدیم بمنزل نهار صرف کرده . چون در خانه جناب رئیس جمهوری مدعو بودیم ساعت پنج بعد از ظهر بگاران پارسی که اسم آن مهمانی است آنجا رفتم ، در عمارت الیزه بقدر دو سه هزار نفر جمعیت بود تیاتری حاضر کرده بودند رفتم در جلو نشستیم خیلی تماشائی و

دیدنی

دیدنی بود ، یکدفعه پرده بالا رفت و چندین نفر حوری بیرون آمدند که هر یکی از یکی دیگر بهتر بودند مشغول رقص شدند و بسیار خوب رقصیدند ، دو نفر از آنها از رقاصهای کنتراکسویل بودند که دو سه شب در آنجا دیده شدند ، از قراریکه شنیدیم حق القدم اینها شبی سه هزار فرانک است . در این بین باران گرفت رقص تمام شد و سه پرده خیلی خوب بازی کردند بر خاسته آمدیم در اطاق جای صرف شد و مراجعت بمنزل کردیم ، وقت شام شد شام صرف نموده ساعت نه بعد از ظهر رفتم به اکسپوزیسیون که امشب برای تشریفات ماتیه آتش بازی و چراغان مفصلی کرده بودند ، اول رفتم به آبشار و فوارههای الوان که یازده دستگاه فواره بود و هر یکی ده فواره جریان داشت بالوان مختلفه و آبشار هم تقریباً بیست سنگ آب بود که از مکان مرتفعی که تقریباً بیست ذرع ارتفاع داشت مرتبه به مرتبه میریخت و هر دقیقه آب بواسطه نور مختلف اللون چراغ الکتریک برنگهای مختلف میشد تماشای غریبی داشت ، بعد آمدیم بتماشای آتشبازی از اکسپوزیسیون خارج شده با کالسه بقدر دو سه دقیقه راه طی کرده آمدیم بکنار رود خانه سن رفتم در یک بالاخانه نشستیم ، تمام سطح رودخانه را مفروش کرده بودند از کرسیهای الوان و چراغهای مختلف الوان و کشتیهای خیلی مزین قشنگ و در کشتیها آتشبازی میکردند بقدری مصفی و باتامشا بود که بحریر و تقریباً تمام تن او پیدا بود از یک طرف مملو از چراغ که از پای برج تا سر آن از کثرت چراغ مانند برج آتش بود ، از اول اکسپوزیسیون تا آخر که تقریباً سه چهار هزار ذرع میشود تمام عمارات از پائین تا بالا مملو از چراغ بود ، فقط برفوارهها و آبشار دوازده هزار چراغ از معمول هر شب افزوده بودند ، دیگر سایر جاها را از این روی باید قیاس کرد که چه قدر افزوده شده است . در یکی از کشتیها که خیلی زینت کرده بودند زنی لباسی از زربفت پوشیده بود که تا یکوجب بالای زانویش مکشوف و تقریباً تمام تن او پیدا بود در سطحه کشتی دو دست خودش را باز کرده بشکل و هیئت غریبی ایستاده بود و حالت خوشی برای او دست دایره هر و جب بدن او را بیکرنگ چراغ آویخته بودند ، چیز غریبی بود ، جناب اشرف صدراعظم و ناصر السلطنه و سایر نوکرها تا آخر می گفتند مجسمه است بر خود ما هم اول مشتبه شد که این آدم است یا مجسمه ، در جلو این دختر جمعی ویلون میزدند ، بعد با دوربین که نگاه کردم دیدم دست و پای او حرکت کرد فهمیدم که آدم است . ساعت یازده مراجعت بمنزل نمودیم امشب خیلی خوش گذشت تا ساعت دو بعد از نصف شب بیدار بودیم بعد خوابیدیم \*

— ( روز دو شنبه چهاردهم ربیع الثانی ) —

در ساعت نه صبح جناب رئیس جمهوری و همه صاحبمنصبان فرانسه بمنزل ما آمدند ، از آنجا با اتفاق

رئیس

رئیس جمهوری آمدیم بکار راه آهن امروز از پاریس حرکت میکنیم بطرف ( اوستاند ) وزیر دربار و وزیر هایون در پاریس ماندند که فردا بیایند در کنار راه آهن با جناب مسیو لوبه رئیس وداع نمودیم ایشان رفتند و ما حرکت کردیم در بین راه با امیر بها در جنگ و امین حضرت و ناصر السلطنه و ناصر خاقان مشغول صحبت شدیم نهار راهم در بین راه خوردیم و همه جا آمدیم تا ده دقیقه بسرحده خاك فرانسه مانده ( جنرال پاران ) و سایر مهمانداران بحضور آمده مرخص شدند يك حلقه انگشتری الماس که یاقوت هم داشت بزوجه جنرال پاران بیادگار دادیم ، بعد آنها رفتند و ما وارد سرحده بلجیک شدیم از بعضی شهرهای خاك فرانسه گذشتیم که اسامی آنها از این قرار است ( لوبکوان ) ( لیل ) ( سرکران ) ( تارسیدیم به ) ( هالوئین ) که آخر خاك فرانسه است و نیم ساعت بعد رسیدیم به ( منن ) که اول خاك بلجیک است ، سعد الدوله وزیر مختار ما و صاحب منصبان بلجیک در اینجا بحضور رسیدند و آگن مخصوص اعلیحضرت پادشاه بلژیک را آورده به ترن مابستند بان و آگن نشستیم و ترن حرکت کرد بعد از دو ساعت وارد شهر ( اوستاند ) شدیم شهر اوستاند تقریباً بقدر شهر ( اپی نال ) میشود و لکن شکل و وضع خانه ها و کوچه های این شهر خیلی شبیه بشهر ورشوی است و در کنار دریای ( مانش ) واقع است و هوتلی که از برای منزل ما معین شده تا ساحل دریا صد قدم مسافت دارد ، حالا که این روزنامه را مینویسیم یک ربع از مغرب گذشته است و کشتیها يك روی دریا حرکت می کنند هوا و دریا بسیار با صفاست و بطوری هوا خوش و سالم و بی جریان است که برفهای بالای عمارت ما هیچ حرکت ندارد این هوتل سیصد و پنجاه اطاق و خانه مخصوص دارد و دور تا دور عمارت بالکن و ایوان دارد که بدریا نگاه میکند ، امشب جلو ایوان هوتل و تمام این شهر را برای تشریفات ورود ما چراغان کرده اند و خیلی با تماشاست ، چهار اطاق مخصوص از برای ما معین کرده اند در این ایوان که راه میرویم زمینش بلور است و در زیر آن رستوران است و از چراغهای بالا پائین روشن شده تماشای غریب و عجیبی دارد ، اول شب را به صحبت با پیشخدمتها و نوکرها گذرانده بعد شام خوردیم و خوابیدیم \*

روز یکشنبه پانزدهم ربیع الثانی

صبح با حالت خوشی از خواب بیدار شدیم هوا و صفای دریا کیفیت غریبی داشت و آب دریا تا زیر عمارت ما آمده بود از صبح تا چهار ساعت بغروب مانده در بالاخانه و ایوان جلو هوتل که بدریا نگاه میکند گردش میکردیم و از لطف هوا و صفای دریا لذت میبردیم و با نوکرها که همه حاضر بودند صحبت میداشتیم قدری هم کاغذ نوشتیم بعد از نهار خوابیده از خواب که بیدار شدیم جمعیت زیادی جلو دریا برای دیدن ما آمده بودند عصر فرمودیم کالسگه حاضر کردند سوار شده رفیق شهر را گردش

کردیم

کردیم ، جناب اشرف صدر اعظم و سعد الدوله در کالسگه ما بودند حاکم شهر هم و لوسید سوار بود و همراه ما می آمد جمعیت زیادی از مرد و زن در کنار دریا و دو طرف معبر ما ایستاده بودند در شهر اوستاند زنهای صاحب حسن و جمال بسیار دارد ، در گردش امروز عمارات و جاهای خیلی خوب با صفا و جنگلهای باخضارت و طراوت و دریاچه های متعدد دیدیم ، يك عمارتی دیده شد برج مانند که هفت طبقه داشت و در تمام این طبقات زن زیادی برای تماشا ایستاده بودند نزدیک غروب مراجعت بمنزل کردیم ، سالون بزرگی در این هوتل است که تالار بال است این تالار صد ذرع طول و ده ذرع عرض دارد لدی الورد بمنزل رفیق به تالار مزبور جای خوردیم چراغهای این تالار را در آن واحد روشن کردند ناصر هایون قدری در آنجا بیانوزد ، بعد از آن آمدیم بالاخانه روضه خوانی شد بعد شام خورده استراحت کردیم \*

روز دو شنبه شانزدهم ربیع الثانی

صبح بسلامت از خواب برخاسته بعد از صرف جای در ایوان جلو عمارت یکدو ساعت گردش کردیم هوا و دریا در نهایت سلامت و صفا و بسیار مفرح بود ، در آن بین جناب اشرف صدر اعظم آمدند و جنرال ( گردون ) و رئیس بانک شاهنشاهی ایران هم اینجا بحضور رسیدند قدری با آنها صحبت داشته و اظهار التفات کردیم بعد قدری با نوکرها صحبت داشته نهار صرف کردیم سه ساعت بعد از ظهر به اسب دوانی رفیق محل اسب دوانی تا اینجا تقریباً هزار قدم است در اسب دوانی جمعیت زیادی بودند خیلی اسب دوانی خوبی بود ، وزیر دربار همان ساعت از پاریس وارد شده و چون فهمیده بود ما باسب دوانی رفته ایم در آنجا حاضر شده بود بعد از آمدن ما دوشب در پاریس از برای بعضی کارها مانده بود ، از وزیر هایون جویا شدیم وزیر دربار عرض کرد فردا خواهد آمد ، باری من و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار سیصد و بیست و پنج فرانس در سر اسب شرط بندی کردیم و بردیم پنج فرانس آنرا بجهت یادگار نگاه داشتیم و مابقی را بفقرا ی آنجا بذل نمودیم خیلی روز خوشی گذشت بعد از اتمام اسب دوانی بمنزل آمده جای خوردیم مردم از هر قبیل بودند و تماشا میکردیم شب را تا مدتی با امیر بها در جنگ و سایر نوکرها به صحبت مشغول بودیم یک ساعت و نیم از نصف شب گذشته استراحت کردیم \*

روز سه شنبه هفدهم ربیع الثانی

صبح که از خواب بیدار شدیم بجای صرف نموده قدری در بالکن گردش کردیم ناصر الملک بحضور آمد با او مشغول صحبت شدیم در این بین جناب اشرف صدر اعظم آمدند و ناصر الملک رفت پائین با ایشان قدری صحبت داشتیم بعد گفتند مختار پاشا می خواهد بحضور بیاید او را خواستیم این همان مختار پاشا است که در جنگ

عثمانی

عثماني وروس به ايروان آمده بود خيلي آدم فهم معقولي است شصت و سه سال دارد و حالادر مصر ميباشد سه هفته مرخصي گرفته از براي تغيير آب و هوا اينجا آمده است بعد بمصر مراجعت خواهد کرد مدتي با او صحبت داشتيم مرخص شده رفت بعد نهار خورديم تا سه ساعت بعد از ظهر مشغول حساب نويي و مشق حساب بوديم بعد رفتم بمحل ديروز براي تماشای اسب دوانی در همان جای روز قبل نشستيم سه چهار دفعه اسب دوانيدند دفعه اول مسابقه کنندگان آمدند جلو ما پياده شده روی ميز سيگار آتش زدند بعد سوار شده رفتند هر کدام زود تر بمحل ميعاد ميرسيد برده بود دفعه دويم رخت پوشيدند و سوار شدند تعجيل در حرکت و رخت پوشيدن آنها خيلي مضحك بود دو دفعه هم روی تخنه اسم مارا نوشتند و اسب دوانيدند دفعه آخر خيلي مضحك و با تماشا بود چند رأس الاغ مثل خرهای بارکش ايران همه رنگ سوار شده خر دوانی غريب کردند گاهی هم زمین ميخورند خيلي خنده داشت بعد برای بردن بيرق و جايزه مسابقين پاره اسباب و اشيا از قبيل شمعدان و بعضی مجسمه های برنز و قوتي سيگار و گلدان بنفاوت با آنها قسمت کردند پس از اتمام اسب دوانی رفتم بديدن دختر پادشاه بلژيك ( پرنسس كليان تين ) جناب اشرف صدر اعظم و سعد الدوله هم همراه ما بودند از پله های عمارت بالا رفتم يك گالری در جلو بود از گالری گذشته بتالاری وارد شدیم که منظر بدريا داشت و اطاق پذيرائی بود از آنجا داخل گالری ديگر شدیم و از آنجا باز باطاق ديگر رفتم که يك سمت آن گلخانه و سمت ديگر جای نشيمن بود پرنسس در آنجا ملاقات شدند با ايشان دست داده نشستيم قدری صحبت داشته ساعتی بعد برخاسته آمدیم منزل مهندس الممالك امروز از باریس آمده بحضور رسيد کارها و فرمايشات مارا خوب انجام داده است دکتر شنيدر هم آمد ذره بينی که خواسته بوديم مهندس الممالك آورده بود ملاحظه شد موقع شام رسيد صرف شام نموده استراحت کردیم (\*)

«\*» — ﴿﴾ روز چهارشنبه هيچدم ربيع الثاني ﴿﴾ — «\*»

صبح بحمد الله با کمال سلامت از خواب برخاستيم هوای اينجا همه روز کمال خوشی و سلامت را دارد رئيس تلگرافخانه کمپانی انگليس بحضور آمد قدری با او صحبت داشتيم بعد از رفتن او رفتم پائين کنار دريا تفرج و گردش نموديم لنډوی اتومبيل که سابقاً فرمايش داده بوديم از بروکسل بياورند امروز عملش را تمام کردیم که ايتباع کرده بياورند قدری از کناره دريا گوش ماهی و صدف فرموديم جمع کردند بعد آمدیم بالا نهار صرف شد رفتم بمحل تيراندازی چند تير انداختيم مقداری کبوتر زدیم پس از اتمام تيراندازی سوار شده آمدیم منزل دوباره رفتم کنار دريا آب آمده بود تا بجائی که صبح مارا ميرفتم خيلي باصفا بود علاء السلطنه وزير مختار ما از لندن آمده بود بحضور رسيد تفنگ و بعضی اسباب ديگر از او خواسته بوديم

آورده

آورده بود قدری با او صحبت داشتيم ساعت هفت بعد از ظهر رفتم به ( کازی نو ) محلی است هشت سنون دارد و طول و عرض آن تقريباً هفتاد هشتاد ذرع ميشود دو مرتبه دارد تقريباً بقدر دوهزار نفر جمعيت برای تماشا جمع شده بودند رقص و آواز در کار بود زنی که اسمش ( مادام رلس کوترا ) بود خيلي خوب ميخواند بعد از اتمام رقص و آواز رفتم بتماشای آتشبازی آتشبازی خيلي خوبی بود شير و خورشيد و تهيت ورود مارا با کمال قشنگی در آتشبازی نوشته بودند بعد از اتمام آتشبازی آمدیم بمنزل تا نصف شب بيدار بوديم بعد استراحت نموديم در مرتبه بالای منزل ما شخصی منزل دارد و متصل بيانو ميزند مارا سردرد ميدهد (\*)

«\*» — ﴿﴾ روز پنجشنبه نوزدم ﴿﴾ — «\*»

صبح بعد از صرف جای رفتم پائين قدری گردش کردیم از قرار يکه عرض کردند جناب اشرف صدر اعظم پایشان درد ميکرده صبح در آب گرم گذاشته بودند بعد از گردش آمدیم بالا علاء السلطنه چند قبضه تفنگ و چاقو و ساعت که بر حسب فرمايش ما از لندن آورده بود بحضور آورد ملاحظه کردیم پنج قبضه تفنگ و ده يازده چاقو خريدیم چند قطعه عکس انداختيم بعد نهار صرف شد و دو سه ساعت خوابيديم بعد از خواب نماز خوانده چون پنجساعت بعد از ظهر خبر کرده بوديم که بکشتی برويم سوار کالسگه شده از شهر رفتم جناب اشرف صدر اعظم و وزير دربار در کالسگه ما بودند ساير نوکر ها هم همراه بودند با سگه رسیده داخل کشتی شدیم کشتی بسيار خوبی بود اطاقهای خيلي قشنگ داشت يك فرسخی رفتم چون دريا قدری موج و متلاطم بود قدری حال ما بهم خورد فرموديم کشتی را برگردانند رويم مرفقه سه ساعت در کشتی بوديم از کشتی پياده شده آمدیم بمنزل خيلي کسل بوديم خود مان را بصحبت ناصر خاقان و ناصر هميون مشغول نموديم بعد نماز خواندیم امشب در سالون هتل مجاس بال بود بعد از نماز رفتم پائين بمجلس بال وارد شدیم خيلي خوش گذشت بعد از اتمام بال آمدیم بالا در ساعت دوازده که نصف شب بود خوابيديم (\*)

«\*» — ﴿﴾ روز جمعه يستم ربيع الثاني ﴿﴾ — «\*»

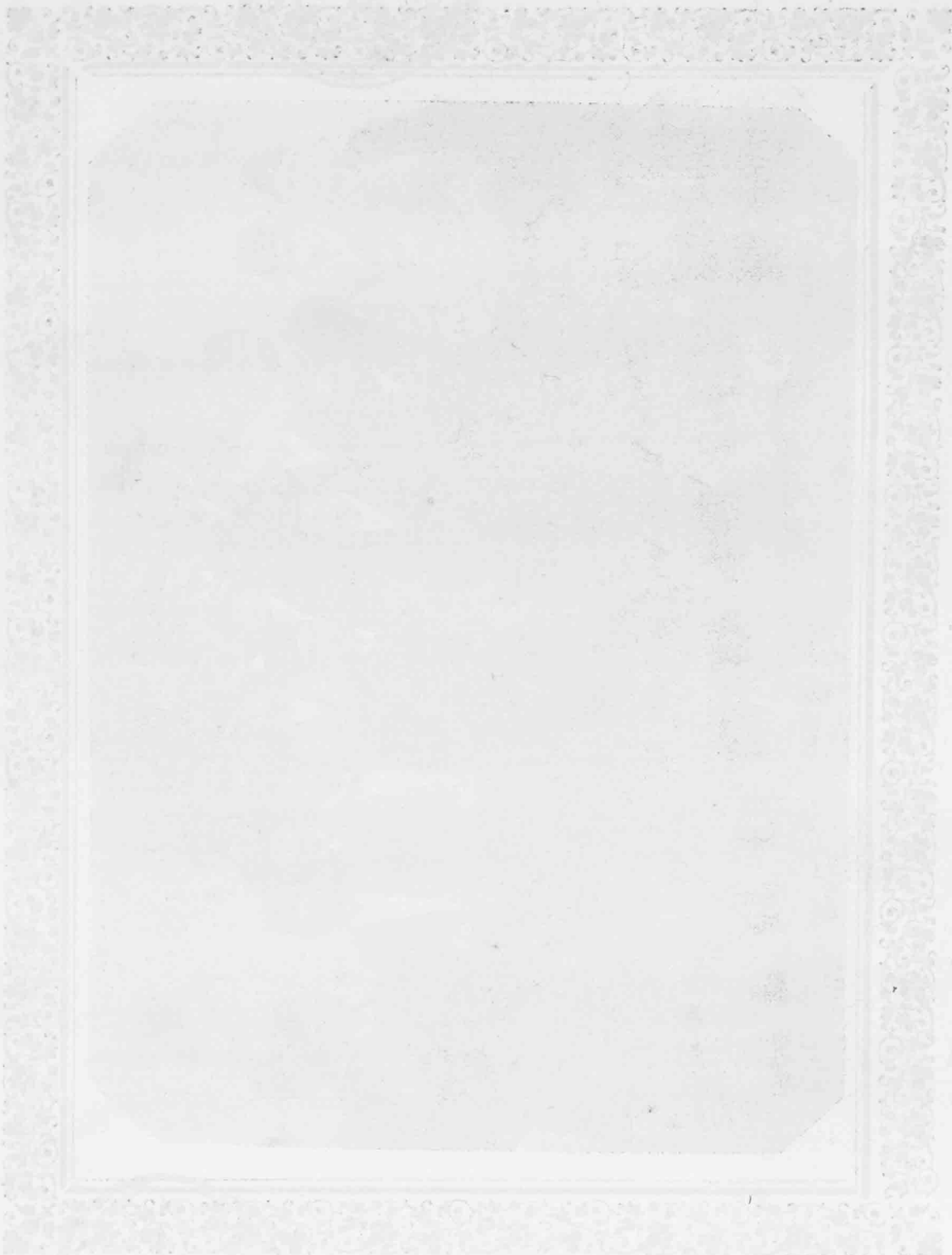
صبح از خواب برخاسته رفتم بحمام از حمام که در آمدیم عرض کردند سلطان محمد خان نواده مرحوم آقا خان محلاتی معروف از لندن آمده ميخواهد بحضور ما بيايد مرخص فرموديم با اتفاق جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمد خيلي جوان معقول نجيبی است تقريباً يکساعت با او صحبت داشتيم از وضع هندوستان و آب و هوا و احوال بلاد آن مملکت يك يك جويا می شدیم و عرض ميکرد بعد از اتمام صحبت رفتم باطاق ديگر سلطان محمد خان پاره اسباب و اشيا از قبيل ساعت وغيره از لندن برای ما ريفان و ويشکس

آورده

آورده بود از او پذیرفتیم بعلا السلطنه ساعتی مجلسی دستور العمل داده بودیم از لندن برای ما بیاورد  
 که ساعت تمام ممالک را دارا باشد آورده بود ملاحظه کردیم خیلی خوب ساعتی است و بهمان شکلی است  
 که دستور العمل داده بودیم بنای حدس شده که بینیم این ساعت را بچند ایتباع کرده است جناب اشرف  
 صدر اعظم و وزیر دربار و سلطان محمد خان حدس بانصد ایره زدند ما گفتیم باید بصد ایره خریده باشد  
 علا السلطنه عرض کرد به نود ایره ایتباع شده است حدس و تخمین ما که خیلی نزدیک بحقیقت بود اسباب  
 تعجب شد سلطان محمد خان مرخص شده رفت تا یکریغ بعد از ظهر مشغول پاره کارهای شخصی بودیم  
 امروز نهار را در منزل حاکم اوستاند دعوت داریم که در هوتل دوویل است یکریغ بعد از ظهر با جناب  
 اشرف صدر اعظم و وزیر دربار بکالسه نشسته رفتم سایر ملتزمین هم که دعوت داشتند آمدند مجلس  
 مفصلی بود بعد از آنکه نهار خورده شد آمدیم در بالکن عمارت که نگاه بنجایان میکرد قدری ایستادیم  
 مردم از پائین هورا می کشیدند و تعارف میکردند ما هم جواب میدادیم بعد از ساعتی سوار شده آمدیم  
 منزل امروز هوا خیلی گرم است اسمعیل خان و آقا سید حسین را فرستادیم کنار دریا قدری گوش ماهی  
 جمع کردند آوردند دادیم قاب عکس درست کنند تا غروب در بالکن گردش میکردیم شخصی چند  
 دور بین آورده بود ایتباع نمائیم فرمودیم نگاهدارد تا از مهمانی برگشته دیدیم دور بینهای بدی نبود  
 یکی را پیشکش کرد و یکی هم ایتباع نمودیم یکزن نقاشی آمده طرح صورت ما را کشید و قرار شد که  
 چند روز عصرها بیاید بقدر نسیاعتی صورت ما را بکشد نسیاعت از شب گذشته دوباره در بالکن قدری  
 گردش کردیم ساعت هشت بعد از ظهر شام صرف کرده استراحت نمودیم (\*)

«\*» — «\*» — روز شنبه بیست و یکم ربیع الثانی — «\*» — «\*»

صبح برخاسته رفتم پائین کنار دریا چند بطری خالی آوردند نشانه گذاشتیم و با گلوله مشغول تیر اندازی  
 شدیم عجب این است که هر چه تیر انداختیم به نشانه نخورد آخر کلاه اسمعیل خان را روی بطری گذاشته  
 تفنگ انداختیم خورد بتیر اول کلاه را زدیم و بتیر دیگر بطری را بعد وزیر دربار و سایرین هم تفنگ  
 انداختند و جناب اشرف صدر اعظم هم يك بطری روی آب انداخته با تفنگ زدند بعد آمدیم منزل  
 نهار خوردیم و قدری خوابیده از خواب که برخاستیم عرض کردند امروز عید گل است و ما را دعوت  
 تماشا نمودند رفتم تماشا جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم در رکاب بودند بسیار عید  
 با تماشائی بود تمام کالسه ها را با گل مزین کرده و توی کالسه ها و چرخها را پر از گل نموده بودند  
 که کالسه ها پیدا نبود و خاتما سوار کالسه ها شده بادسته های گل در جلو ما عبور میکردند و عکاسباشی هم  
 مشغول عکس سینمو فنگراف اندازی بود بقدر بخواه کالسه همینطور بقطار و نظام در حرکت بود موزیک هم



Handwritten marginal notes in Persian script, written vertically along the right edge of the left page.



عکس گرونی است که در اوستاد برداشته شده و سعی و اتمام غلام خانه زاد ابراهیم ابن صنیع السلطه در کاخستانه (عکس)  
 (مبارک گراوور شده و در مطبعه مبارکه شاهنشاهی بطبع رسید طهران ۱۳۱۹ قمری)



میزدند جمعیت و ازدحام غریبی شده بود و این کالسگه ها که بمحاذی ما میرسید دسته های گل بود که پی در پی بطرف ما می انداختند ما هم بطرف آنها گل می انداختیم بی اغراق بقدر يك خروار گل بطرف ما انداخته بودند که جلو ما يك خرمنی از گل شده بود ما هم بقدر يك خروار گل بكالسگه های آنها انداختیم در فرنگستان این ترتیب را عید گل و جنگ گل میگویند و معمول دارند و بسیار تماشا داشت خیلی خوش گذشت اسبهای کالسگه ها هم همه خوب و ممتاز و تماماً غرق گل بودند خیلی خوب آنها را زینت داده بودند که فی الواقع قابل تماشا بود از آنجا وقت عصر بود که مراجعت بمنزل کردیم جمعی از زر دشتیها را بحضور آور دند شکل و هپتی مخصوص داشتند سلطان محمد خان نواده مرحوم آقا خان محلاتی هم شرفیاب شد باواظهار مرحمت فرموده سرداری شمشه مرصع و نشان تمثال مرصع خود مان را باو الثفات نمودیم زر دشتیها هم خطابه مینی بر تشکر و دعا و ثنا نوشته بحضور آورده بودند در صندوقخانه ضبط شد هنگام عصر قدری در بالکن عمارت راه رفته تماشای دریا را نمودیم و جای صرف شد بعد از آن میرزا ملکمخان نظام الدوله و سعد الدوله شرفیاب شدند قدری با آنها صحبت و فرمایش فرمودیم بعد جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند با ایشان قدری صحبت کردیم معلوم شد از جنگ گل خیلی خسته شده و در منزل رفع خستگی نموده اند بعد رفتم سرشام بعد از صرف شام میرزا محمود خان مستشار سفارت بروکسل برادر مفتخ الدوله بحضور رسید قدری از وضع مصر و احوال آنحدود از او پرسیدیم و جواب عرض کرد و بیان نمود

\* — (S) — روز یکشنبه بیست و دوم ربيع الثاني (S) — \*

صبح قدری در بالکن جلو عمارت راه رفته ، بعد رفتم پائین کنار دریا باز راه رفتن مشغول شدیم وزیر دربار و موثق الدوله و ناصر السلطنه هم بودند دوسه تالیموی ترش آورده بودند چند بطری هم فرمودیم حاضر کردند لیموها را سر بطری گذارده نشانه تفنگ قرار دادیم و سه بطری را با گلوله زدیم ، بعد باز قدری صحبت داشته و راه رفته آمدم بالاسه ساعت بعد از ظهر رفتم بگارا راه آهن و سوار ترن شده رفتم بشهر ( بروژ ) که حاکم نشین ایالت ( فلاندر ) غربی است بفاصله نیم ساعت وارد گار بروژ گردیدیم حاکم ایالت فلاندر ( بارن رزت ) با ( بورکستر ) و بزرگان شهر در گار منظر ورود ما بودند و هر يك معرفی شدند اهالی شهر هم که در داخل و خارج گار مجتمع بودند بفریاد ( زنده باد شاهنشاه ایران ) و آواز های شادمانی مقدم مارا تبریک نمودند بكالسگه حکومتی سوار شده جناب اشرف صدر اعظم در طرف چپ ما و سعد الدوله وزیر مختار بلژیک و ( بارن رزت ) حاکم ایالت در مقابل نشسته سایر ملتر مین هم در کالسگه های دیگر وارد شهر شدیم کالسگه ما از جلو کلیسای

( سنت سرو نیز ) که از بناهای معتبر این شهر قدیم است عبور کرده وارد مریضخانه ( سنت ژان ) گردید در این مریضخانه در اطاق نقاشیها و پرده‌های کار ( مملک ) را که از نقاشیهای معروف مائۀ پانزدهم است گذاشته اند مدتی تماشای صورت شکار ( سنت اورسل ) و عبادت سه گانه ماژها و عروسی سرّی حضرت مریم علیها السلام و سر بردن حضرت یحیی که نقاش مزبور در چند پرده نقش کرده بود مشغول شدیم الحق در خور کمال تحسین و تمجید بود شکار ( سنت اورسل ) را نقاش مزبور در نمونائی که شبیه عمارت باشد صورت بسته در صندوق بلورین گذاشته بودند که از هر طرف نمایان بود از حسن نقاشی و صنعت منبجی که در آن شبیه عمارت بکار رفته بود عقل هر صاحب صنعتی متحیر میشد و از قراریکه رئیس موزه عرض کرد سابقاً تا سه میلیون فرانک مشتری برای آن نمونان پیدا شده بود و فروخته اند بعد از فراغت از تماشای موزه سوار شده از جلو کلیسای ( نتردام ) عبور کردیم این کلیسا بسیار بزرگ است بنای باشکوهی دارد و طول مناره وسط آن هشتاد و هفت ذرع است و مقبره ( شارل تمر ) و دخترش که از سلاطین ( بورکن ) بوده است در آنجا است مملکت بورکن که الحال جزو فرانسه و یکی از ایالات آن محسوب میشود سابق بر این در تحت حکومت این سلطان بوده و چندی در آن مملکت حکمرانی نموده است در بین گردش نیز بدیدن و تماشای کووان ( سنت ونسان ) که مکئب ایتام و اطفال صغیر است رفیم در این کووان دختر ( بارون درپ ) وزیر مختار سابق بلژیک در ایران که فعلاً بسمت مهمانداری از طرف دولت بلژیک مأمور است مشغول تدریس و خدمت اطفال است و ترك دنیا گفته ( سردوشارتلیه ) شده است بعد از ملاحظه وضع مدرس و معرّفی دختر بارون درپ که سابقاً با پدرش در ایران بوده است رفیم در باغچه کووان که صندلی گذاشته بودند نشستیم

دختران کووان که نود نفر و همه مشغول تحصیل هستند با و از ملتی چندین شعر خوانده ما را دعا گفتند مبلغ دوهزار فرانک برسم اعانت و کمک تربیت اطفال بانها انعام دادیم اظهار عاطفت و مهربانی ما را مسیو بارن رزت حاکم بروژ بزبان فرانسه نطقی کرده بدختران تارك دنیا و متعلمین حالی نمود ، بعد از تماشای کووان ( سنت ونسان ) از کنار شط بروژ که سابقاً محل عبور و مرور و تجارت عمده آن بلد بوده است گذشته پل ممتازی را که روی شط ساخته بودند مشاهده کردیم و در کنار شط برج بسیار مرتفعی که در قرن چهاردهم میلادی برای دفاع از ورود کشتیهای دشمن ساخته بودند هنوز موجود است دور نمای اینه و عمارات شهر که در کنار شط ساخته شده خیلی خوش منظر و جالب نظر است ، وضع آن عمارات و ساختمان آنها در کنار آب بطوری است که هر سال عکاسها و نقاشهای معتبر برای برداشتن دور نماهای

آنجا

آنجا از راههای دور بانجا سفر می نمایند ، بعد از آن از کوچه کاترین عبور کرده یکی از عمارات بزرگان شهر بروژ که تعمیر کرده بودند و از اینبه عالیه است از خارج مشاهده شد طرز و وضع بنا و صنعت معماری که در ساختمان آن عمارت بکار برده بودند خیلی مورد تعریف و تحسین بود ، همانطور از کنار شط که آب آن از بلایهای عمارات میگذرد عبور شد وضع و شکل ساختمان آنها در آب شباهت زیادی بشهر ( ونیز ) دارد ، و اعلی حضرت پادشاه ایتالیا که چندی قبل به ( بروژ ) آمده بودند به آن نقطه که رسیده بی اختیار فریاد زده بودند ونیز ونیز ونیز .

از آنجا به ( فرانکدو بروژ ) رفته صنعتهای نقاش معروف ( لاسلوبلاندل ) را که در یکی از اطاقهای آن محل است تماشا کردیم از جمله چیزهای خوبی که مشاهده شد بخاری آن اطاق بود که بسیار بزرگ و از فولاد مثبت است در روی و اطراف بخاری از چوب صورت ( شارلکن ) و ( شارل تمر ) را با چند نفر از شاهزادگان در آورده بودند این دو پادشاه در مائۀ شانزدهم از سلاطین مقتدر اروپا بوده حوزه سلطنت آنها مملکت اطریش و المان و بلژیک و هلند را فرا گرفته طعنه از امریکا که بواسطه اسپانیولیا انکشاف شده بود نیز در تحت سلطنت آنها در آمد متصرفات و مستعمرات زیاد داشتند چنانکه ( شارل کن ) در وسعت خاک خود گفته بود که اقیانوس عالم تاب در ممالک من غروب نمیکند پرده‌های نقاشی چند ورود اجزای دارالشورای قدیم را محل نشیمن آنها را در همان اطاق مینمود ، ( شارل کن ) معاصر با ( فرانسوای ) اول پادشاه فرانسه بوده رقابت و عداوت این دو پادشاه هم در تواریخ مسطور و ضرب المثل است و معروف است که ( شارل کن ) بعد از فراغت از ترتیب امور ملک و مصالح مملکت در حیاط خود جنازه خود را تشییع کرده ترك دنیا و سلطنت نمود و پادشاهی را با اولاد خود تفویض کرد \*

اصل شهر بروژ سیاه سوخته است و مثل این است که قدیماً سوزانیده باشند و از قراریکه گفتند اینجا مرکز جنگهای قدیم فرانسویها بوده است \*

خلاصه بعد از فراغت از تماشای نقاشیها و غیره بدارالحکومه رفته در بالکن عمارت قدری نشستیم و رفع خستگی کردیم زوجه حاکم ( مادام لابلارون رزت ) که مثلاً بمرض فالج است بحضور آمده معرفتی شد شربت و شیرینی صرف نموده در ساعت پنج و نیم بعد از ظهر بگارا راه آهن آمده مراجعت بمنزل کردیم اول شب قدری راه رفته و صحبت داشتیم تا وقت شام رسید شام صرف کردیم وزیرهایون که تازه از پاریس آمده بود از گرمی هوای پاریس و رفتن مردم شهر بیایق عرض میکرد دو میگفت شهر پاریس خیلی خلوت شده است و دیگر شرح حادثه شکستن پل اکسپوزیسیون را در شب عید که جناب رئیس جمهوری با کسپوزیسیون رفته بودند

و قریب



وقریب یکصد نفر زخمی شده بودند و سایر حوادث و واقعات پاریس را عرض کرد آخر شب رعد و برق شد و باران شدیدی بارید ، آقاسید حسین پسر آقای بحرینی روزه خواند بعد استراحت کردیم \*

\* ( روز دوشنبه بیست و سوم ) \*

امروز هوا تیره و تار است و باران می بارد صبح رفتم بجمام بعد از حمام چای خوردیم قدری کاغذ نوشتیم و بملاحظه نوشجات مشغول شدیم بعد قدری روی بالکن راه رفته با وزیرهایون صحبت داشتیم بعد وزیر دربار آمد با او هم قدری صحبت داشتیم پس از آن نهار خوردیم و مختصر خوابی کرده بر خاستیم رفتم پائین تیراندازی زیادی کردیم ، پولهای نقره و طلا بهماننداختند زدیم و بعضی از فرنگیها مثل جنرال مهماندار و غیره بیادگاردادیم بعد آمدیم بالا بعد از شام خبر کردند که آتشبازی است در جلودرب اطاق خود مان که بفضای جلوعمارت نگاه میکند رفتم تماشا کردیم آتشبازی بسیار خوبی کردند بعد از آتشبازی رفتم پائین امشب بال ورق بود رفتم بتماشای مجلس بال ، جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و وزیرهایون و جنرال مهماندار همراه ما بودند ، جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و نظر آقای مین السلطنه و قوام السلطنه از طرف چپ ما ، و امیر بهادر جنگ و وزیرهایون و وکیل الدوله و امین حضرت طرف راست مان نشسته بودند ، مردها و زنهای فرنگی بالباسهای مزین قشنگ می آمدند رقص میکردند در اواخر مجلس برخاسته آمدیم باطاق خود مان در بالکن جلوعمارت تامل کردیم یک کشتی بزرگی از دریای آمد که بقدر دوست چراغ الکتریسته در آن روشن بود خیلی جلوه و تماشا داشت دو ساعت و نیم از نصف شب گذشته خوابیدیم «(\*)»

\* ( روز سه شنبه بیست و چهارم ربیع الثانی ) \*

صبح رفتم پائین قدری تیراندازی کردیم و چند قطعه عکس انداختیم بعد از آن آمدیم جلوی بالکن قدری راه رفتم صبح قدری باران آمده هوا خیلی خوش و باطراوت شده بود ، بعد وزیرهایون را خواسته روزنامه عقب ماند را فرمودیم نوشت ، نهار صرف کردیم چند فقره بار مشتمل بر بعضی اشیاء دکتر ( ادکاک ) برای ما از لندن خواسته آورده بودند باز کردند ملاحظه نمودیم سه ساعت بعد از ظهر وزیر اول دولت بلجیک ( کنت دو اسمت دونایر ) بپیشور آمد جناب اشرف صدراعظم و سعد الدوله وزیر مختار ما هم بودند قدری با وزیر بلجیک صحبت داشتیم بسیار مرد عاقل فهمیده دانشمندی بنظر آمد بعد از مرخصی او مادام مشا را به ( کنتس دو اسمت دونایر ) نیز بحضور آمد قدری هم با او صحبت داشتیم الحق زوجه وزیر هم زن فهمیده باهوشی است او هم مرخص شده رفت ، بعد کالسکه خواسته سوار شده رفتم در جنگل کنار دریا که آنجا پارک قشنگی ساخته اند گردش کردیم بعضی جاهای آن

آن شبیه باسکوی آذربایجان است که در آنجا بشکار میرفتیم جناب اشرف صدراعظم و امیر بهادر جنگ و وزیرهایون همراه ما بودند مدت طولانی با کالسکه رفتیم جمعیت زن و مردی که در راه میدیدیم همه بما تعظیم و تعارف مینمودند ، وزیر دربار هم که قبل از وقت مرخصی گرفته بگردش رفته بود ما را در راه دیده اما چون بالباس غیر رسمی بوده ما او را نشناخته بودیم از چند جاعبور کردیم که راه آهن از زیر پای ما میگذاشت کشتی زیادی هم از بادی و بخاری در اسگله دریا دیدیم ، خلاصه گردش کاملی کرده مراجعت بمنزل نمودیم شب بعد از صرف شام خود مان را بصحبت مشغول داشته تا آخر شب استراحت نمودیم

\* ( روز چهارشنبه بیست و پنجم ) \*

صبح باز از عمارت رفتم پائین در جلودریا قدری تیراندازی کردیم آب خیلی پیش آمده بود چند بطری روی آب انداخته آنها را زدیم باینکه روی موج حرکت میکرد و زدن آنها خیلی مشکل بود اما تیر ما خطا نکرد ، بعد از تیراندازی رفتم به اطاق سالونما تزه ( تالار غذا خوری ) هوتل دو نوفر فرنگی سرمیز بیلارد بازی میکردند آنکس که در آنجا توقف و تماشای آنها را نموده آمدیم بالا نهار خوردیم علا السلطنه وزیر مختار ما از لندن آمده بعضی تقدیمات از قبیل عصای طلای مرصع و قه و غیره آورده بود مقبول افتاد جعبه طلای خیلی مزینی که صورت ما را هم در نهایت خوبی روی آن نصب نموده و برای ورود ما بلندن اهل سیطه حاضر کرده بودند ، و خطابه مفصلی در تهنیت و ورود ما انشاء نموده بودند حالا که مسافرت ما بانگلستان بجهت فوت پسر دویم اعلیحضرت ملکه موقوف شد آن خطابه را تغییر داده خطابه دیگری در اظهار مهر بانی و خلوص و تأسف از عدم ورود ما بخاک انگلیس اهل سیطه نوشته در جوف آن جعبه بیادگار برای ما فرستاده بودند خیلی ممنون صحبت و حسن نیت آنها شدیم و ترجمه خطابه منور به از اینقرار است

\* ( سواد خطابه ) \*

بخاک پای اعلیحضرت شاهنشاه ایران شرف اندوز گردد

ما کلا تتروریش سفیدان و اجزای ( کورپوراسیون ) شهر لندن با کمال احترام و ورود موکب هایونی را بایتملک تهنیت عرض میکنیم

ما بسمت نمایندگان اهالی پای تخت انگلیس دو مرتبه به افتخار پذیرائی شاه شهید نایل گشتم و در آن مواقع اعلیحضرت شاهنشاه مبرور اظهار فرمودند که جهت عمده مسافرت ایشان بقرب کسب اطلاع از وضع ادارات مملکت انگلیس است که از قدیم بایتملک ایران مربوط و متحد بوده است

مسرویم از اینکه اعلیحضرت هایون شاهنشاهی هم همان مقصود را در نظر داشته تشریف فرمائی ایشان به ایتملک موجب ازدیاد و استحکام روابط تجاری ما بین مملکت ایران و انگلیس گردد ، همه وقت

سلامت وجود مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی را طالبیم ۱۲ ماه اوت ۱۹۰۰

عصر با یائین رفته تیراندازی کردیم و شب را در ساعت نه بعد از ظهر رقیم بشهر اوسانند در عمارت هوتل دوپل که محل توقف حکومت است چراغان کرده بودند ، در وسط شهر جلو این عمارت میدانی است که دوهزار نفر سر باز در آنجا حاضر کرده بودند ، و هر کدام از سر باز هایک مشعل روشن کرده برنگهای مختلف در دست داشتند که تمام میدان را روشن کرده بود اطراف میدان هم جمعیت زیادی برای تماشا ایستاده بودند و موزیک بگنجیها در وسط میدان ایستاده موزیک میزدند بعد سر باز ها با همان مشعلها آمده از جلو ما فیه کرده گدشتند خیلی منظم و مرتب بودند ، بعد مردم در اطرافها جمع شده ما بتالار بزرگتری که صندلی گذارده و صندلی ماراروی تحت قشنگی معین کرده بودند رقیم نشستیم بقدر یکساعت بال بود زن و مرد میرقصیدند ، جناب اشرف صدراعظم امشب مهمان بودند و در این چراغان حاضر نبودند وزیر دربار طرف راست ما بود سلطان محمد خان نواده مرحوم آقا خان هم بود وزیر هایون هم پشت سر ما ایستاده بود تا ساعت نه ونیم آنجا بودیم بعد بمنزل آمده استراحت نمودیم (\*)

\* — ( روز پنجشنبه بیست و هشتم ربیع الثانی ) — \*

صبح بر حسب معمول رقیم یائین در کنار دریا گردشی کردیم چون آب خیلی بالا آمده و کشتیها و قایقها بماندیک بود دیگر تیراندازی نکردیم تماشای دریا و کشتیها را میکردیم که در این اثنا یک کشتی بزرگی پیدا شد که از طرف فرانسه می آمد گفتند در این کشتی اعلیحضرت پادشاه بلژیک است که بدین مامی آیند و در منزل دختر خودشان پیاده میشوند در این بین دیدیم که دختر اعلیحضرت پادشاه از جلو دریا با کال عجله میروند که در منزل خود حاضر و منتظر ورود پادشاه باشند قدری که گذشت آمدیم بالانهار خوردیم سه ساعت که از نهار گذشت خبر آوردند که اعلیحضرت پادشاه بلژیک می آیند ما نشان و حمایت دولت بلژیک را که از زمان ولیمهدی داشتیم انداختیم و تاجلویله با استقبال ایشان رقیم همیشه رسیدند دست دادیم و مراسم کال و داد و اتحاد بعمل آمد ، بعد باتفاق وارد اطاق شده نشستیم و بصحبت مشغول شدیم اعلیحضرت پادشاه مردی هستند بلند قامت باریش بلند سفید و آثار کمال نجابت و بزرگی و حسن اخلاق و محبت از سیای ایشان پیداست چندین زبان خارجه را در کمال خوبی حرف میزنند بقدر ساعتی توقف نمودند وقتی که برخاستند ما جناب اشرف صدراعظم و سایر وزرا و خدام خود مان را که حاضر بودند مثل وزیر دربار و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و ناصر الملک و ناصر السلطنه و امین حضرت بایشان معرفی کردیم و تا دم پله ایشان را مشاهده نمودیم بمنزل رفتند ، بعد از ساعتی ما به باز دید ایشان رقیم در همان عمارتی که بملاقات دختر ایشان رفته بودیم اعلیحضرت پادشاه را ملاقات

کردیم

کردیم در این مجلس اغلب صحبت و گفتگو از فرش و قالی بود و ما چند تخته قالیچه که همراه داشتیم بایشان اهدا نمودیم و عرض و طول اطاق مخصوص این عمارت را که نشسته بودیم کفتم معین نمودند تا با اندازه این اطاق فرمایش بدیم از ایران فرش قالی بافته بیاورند ، بعد از ساعتی مراجعت بمنزل شد و اعلیحضرت پادشاه در کمال محبت ما را مشایعت نمودند بعد قدری در کوچه های اوسانند گردش کردیم ، این شهر بقدر سی و پنج هزار نفر سکنه اصلی دائمی دارد ولی چون در کنار دریا و بیلاق و تفرج گاه اهالی اروپا است گاهی تا پنجاه شصت هزار نفر هم جمعیت خارجی در آنجا جمع میشوند عمارات معتبر شهر تمام بطرف دریا نگاه میکنند که تاهفت مرتبه ساخته شده جلوه عمارات را بطرف دریا خیابان بندی نموده و زمین را مسطح کرده با سنگ فرش و آجر تراش در نهایت قشنگی ساخته اند تا سربلی که با تخته بندی بوسط دریا راه درست کرده اند رقیم گردش کردیم ، بعد مراجعت بمنزل نموده شام خوردیم همراهان و ملتزمین رکاب ما مشب در منزل سلطان محمد خان نواده آقاخان بشام دعوت شده اند ، بعد از شام وزیر هایون آمد در حضور روز نامه را فرمودیم نوشت و قدری در بالکن راه رفته بصحبت مشغول شدیم و امشب چون شب آخر توقف اینجا است قدری دیر تر خوابیدیم (\*)

(۰) — ( روز جمعه بیست و هفتم ربیع الثانی ) — (۰) —

امروز بایده بشهر ( بروکسل ) پای تخت بلجیک رسماً وارد شویم ، چون بواسطه چند روزه توقف در اوسانند با آنجا و اهالی آنجا انس و الفتی هم رسانیده بودیم امروز که میخواستیم حرکت کنیم مثل روز حرکت از کنتراکسویل مفارقت از آنجا صعب مینمود و قدری ملول بودیم ، بهر حال عازم حرکت شده بعد از نهار لباس رسمی پوشیده یکساعت ونیم بعد از ظهر براه آهن رقیم ، اهالی شهر از زن و مرد جمعیت زیادی سر راه ما جمع شده اظهار مهر بانی میکردند و فریاد میزدند ( شاه زنده باد ) الحاق نهایت مراسم محبت و مهر بانی را بجا آوردند ترن حرکت کرد و در راه آهن با وزیر هایون و ناصر السلطنه بصحبت مشغول شدیم ، از وکیل الملک قدری صحبت شد و جای او را خالی کردیم ، بفاصله چهار ساعت که تقریباً پنج ساعت بعد از ظهر بود وارد شهر بروکسل شدیم ، صحرای امروز تماماً جنگل و سبزه و خرم و باصفا بود شهر بروکسل اگر چه کوچک است اما قشنگ و نظیف و پاکیزه است ، در گار راه آهن اعلیحضرت پادشاه بلجیک با صاحب منصبان نظامی و بعضی از وزرا خودشان حاضر بودند همیشه پیاده شدیم با پادشاه دست داده از جلوه صفوف نظامی که در گار بودند گذشتیم بعد از پله های گار بالا رفته از طرف دیگر بیرون آمدیم کالسه های درباری حاضر بود با اعلیحضرت پادشاه در یک کالسه سوار شدیم سایر همراهان هم در کالسه های دیگر سوار شده رقیم تا بعمارت دولتی رسیدیم بسیار عمارت قشنگ خوبی است ، در یک

اطاق



امروز صبح که برخاسته نماز خواندیم خواستیم بنشینیم قدیمی قدری زوداست دوباره خوابیدیم و قدری استراحت کرده برخاستیم آمدیم پائین در گلخانه و گرخانه سفارت گردشی کردیم بسیار گلخانه کوچک قشنگی است . امروز برادر اعلیحضرت پادشاه بلژیک که ولیعهد ایشان هستند و بقدر پنجاه سال متجاوز از سنشان گذشته و نقل سامعه دارند بدیدن ما آمدند پسر ایشان هم که در حقیقت ولیعهد آینده است همراه ایشان بود خود نواب ولیعهد گوششان هیچ نمیشنود مگر از خجای کلام چیزی ملتفت شده و جواب بدهند ، ولی پسر ایشان که ولیعهد آینده خواهند بود بسیار باهوش و فطانت و عاقل و با منان هستند و خیلی خوب و فهمیده حرف میزنند . خلاصه بعد از رفتن ایشان نهار خورده بر حسب قرار یکه داده بودیم بضر الخانه شهر بروکسل رفتیم در بدو ورود مارشس ضر الخانه نطقی مفصل کرد که سعد الدوله ترجمه نمود ما هم جوابی که لازم بود دادیم ، در تمام ضر الخانه گردش کردیم مسکوک نیکل که برای ایران سکه میکنند در همین ضر الخانه مشغول سکه کردن بودند آوردند دیدیم بعضی ماشین آلات و اسباب دار الضرب هم که وزیر دربار سفارش داده است برای تکمیل نواقص ضر الخانه ایران بسازند نمونه آنها را نیز آوردند ملاحظه شد بسیار خوب بود بعد از آنجا مراجعت بمنزل شد ، شب را وزیر دربار و بعضی دیگر در حضور بودند قدری با آنها صحبت کرده شام خورده استراحت نمودیم \*

( روز سه شنبه غرة شهر جمادی الاولی )

امروز باید به ( هلاند ) برویم صبح چند نفر از فرنگیها بحضور آمدند که از جمله آنها رئیس کارخانه جات تفنگ سازی دولتی بود و یک قبضه تفنگ هم پیشکش آورده بود ، بعد از رفتن آنها آب کنتز کسویل که تازه میخوریم خورده قدری در اطاق حرکت کردیم بعد از آن ( بارون درب ) وزیر مختار سابق بلجیک که در ایران بود بحضور آمد در عمل تند سازی و بلور سازی ایران خیلی مذاکره کرد بالاخره قرار شد که برای اتمام این فقرات در طهران مذاکره شود . بعد نهار خورده بگاری راه آهن رفتیم تمام اطراف راه سواره و سرباز نظامی زیادی ایستاده کال تعطیلات و تشریفات را بعمل آوردند از وقت حرکت ما از عمارت تا ورود بگاری هم توپ زیادی انداختند . و رسم پذیرائی را بحال رسانیدند سوار ترن شده حرکت کردیم پنج ساعت تمام در راه بودیم راه همه جا سبز و مصفی بود . بسیاری از جاها دریا را خشک نموده زمین کرده و سبز و مشجر نموده اند ترن بخار هم بسیار خوب حرکت میکرد وارد سرحد هلاند شدیم مهمان داران هلاند که از طرف دولت مامور شده بودند در سرحد رسیده ما را پذیرفتند و مهماندارهای بلجیک مرخص شده رفتند بقدر ساعتی هم در خاک هلاند طی راه نموده همه جا آبادی و سبزه بهم پیوسته و در کال خرمی و صفا بود در ورود بگاری شهر ( لاهه )

وزراً

وزراء دولت هلاند در گار حاضر بودند و رسم پذیرائی بجا آوردند خود اعلیحضرت ملکه ( ویلهلمینا ) بیلاق رفته در شهر حضور ندارند مابعمارت دولتی رفیق عمارت دولتی اینجا بسیار منقح و خوب است . امروز از شهرها و آبادیهای معتبر یکه گذشتیم از اینقرار است ابتدا از شهر ( آورس ) عبور کردیم که از شهرهای معتبر بلجیک و دارای سیصد و پنجاه هزار نفر جمعیت است ، بعد از گار شهر ( روتردام ) گذشتیم گار روتردام سیصد متر طول دارد و بعد شهر ( دلفت ) دیده شد از یک پل بزرگی گذشتیم که دوهزار و هشتصد متر طول دارد ، آب این رودخانه از دو رودخانه ( موز ) و ( رن ) تشکیل میابد عبور از سبزه ها و اشجار کنار رودخانه ( موز ) شد که خیلی باطراوت و صفا بود جمعیت شهر ( روتردام ) سی هزار نفر است و این شهر بندر بسیار معتبری از مملکت هلاند است \*

( روز چهارشنبه دوم جمادی الاولی )

صبح رفیق بحمام از حمام که بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم با وزرای درباری هلاند بحضور آمدند با آنها قدری صحبت داشتیم مرخص شده رفتند بعد سوار کالسکه شده رفیق بمشای جنگل جنگل اینجا خیلی با صفاست و تقریباً شبیه جنگل بروکسل است از آنجا رفیق بکنار دریا کنار دریای اینجا هم مثل اوستاند است جمعیت زیادی در راه بود ، عمارات شهر لاهه از دو طبقه الی سه طبقه زیادتیر نیست خیلی کوچه های با روح و عمارت های خوشوضع قشنگی دارد و در خانه های اینجا و بروکسل از هم سوأست مثلاً اگر شخص بخواهد منزلی اجاره کند باید یک آپارتمان تنها کرایه کند و اینوضع خیلی خوب است ، زیرا مثل سایر شهرهای فرنگ نیست که از در خانه هر کسی هزار نفر داخل و خارج میشود و من از وضع عمارت های اینجا خوشترم از سایر جاها میآید ، بعد از گردش آمدیم منزل نهار خوردیم دو ساعت بعد از ظهر رفتیم بگاری راه آهن سوار ترن شده رفیق بشهر ( گودا ) و شهر ( اوترش ) شهر اولی هیجده هزار نفر جمعیت و شهر دومی یکصد و هشتاد هزار نفر سکنه دارد ، اطراف راه و صحرا همه جا سبز و خرم و گل های قرمز خیلی قشنگ روئیده بود از آنجا رفیق بقصر اعلیحضرت ملکه که اسم آن ( موزدیک ) است قصر ملکه واقفاً مثل دسته گل بود پارک بسیار خوب و عمارتی عالی و مزین دارد اعلیحضرت ملکه با والده ایشان اعلیحضرت ( اما ) تادم پله ما را استقبال کردند هر دو ملبس بلباس سفید بودند و زراهم همراه ایشان بودند با کال گرمی و مهربانی پذیرائی نمودند با اعلیحضرت ملکه و والده ایشان دست دادیم ملکه دام دنورهای خودشان را معرفی کردند ، ما هم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار را بایشان معرفی نمودیم ، بعد از آن ما و ملکه و والده ایشان و وزیر دربار هلاند و بین السلطنه رفیق باطاق مخصوص نشسته بقدر یکساعت صحبت داشتیم بعد جای آوردند خوردیم

از

از آنجا برخاسته من و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موقوف الملك و امین حضرت و مهندس  
 الممالک رفیق باطاق دیگر از آنجا راهی بیارک بود رفیق قدری در پارک گردش کردیم کوزه‌های نارنج  
 زیادی بود مخصوصاً یکنوع درخت نارنج دیدیم که برگش مثل برگ مورد بود پرسیدیم که این قسم  
 نارنج در کجاست گفتند از ینگی دنیا آورده‌اند ، سایر نوکرها و ملتزمین ماهم که مدعو بودند باترن  
 دیگر یکساعت بعد از ما وارد آنجا شدند نسیاعت بغروب مانده رفیق سر شام یک میز شام مخصوص بمن  
 و ملکه و والدۀ ایشان بود و میزی دیگر برای نوکرها و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و  
 ناصر المملک و موقوف الدوله و ظهیر الدوله و وزیرهایون و بین السلطنه و سایرین باوزرای هلاند در سر آن  
 میز بودند از وزرای هلاند ( پی یرسون ) رئیس الوزرا و ( و بودخور ) وزیر امور خارجه و  
 کومن بورکنترتویس ) وزیر داخله و ( جنرال الاند ) وزیر جنگ و ( امیرال رورال ) وزیر بحریه و  
 ( کرمر ) وزیر کفنی و ( لسللی ) وزیر فواید عامه و ( اندرلندن ) وزیر عدلیه بودند اعلیحضرت ملکه سلامت  
 ما نوشیدند ما هم سلامت ایشان جام شربی خوردیم در سر شام صحبت از مجلس صلح عمومی و  
 شکار و غیره شد . بعد از شام رفیق باطاق دیگر سایر نوکرها و خودمان را که از عقب آمده بودند  
 بلکه معرفی نمودیم ، از یکطرف ملکه و از طرف دیگر والدۀ ایشان با یک از نوکرها و ما تعارف  
 و احوال پرسی و اظهار مهربانی کردند و مخصوصاً با همه حرف زدند ، مترجم مابین آنها وزیر دربار  
 بود و خیلی خوب فرمایشات ملکه و عرایض نوکرها را متابیع و ادا نمود ، از آنجا رفیق یک اطاق قدری  
 استراحت کردیم و ساعتی که گذشت آمدیم پیش ملکه با هم رفیق باطاقی که اول شب آنجا بودیم  
 قدری با ایشان صحبت داشتیم نوکرها و ملتزمین ما قبل از ما رفتند بگزار ماهم ساعت نه و نیم رفیق بگزار  
 سوار ترن شده مراجعت نمودیم ، وقت رفتن با آنجا سه ساعته رفیق ولی در مراجعت دو ساعت  
 آمدیم بطوری ترن تند میرفت که احوال مرا برهم زد مجبور شدم زنگ آلام را کشیدم ترن ایستاد  
 سفارش کردیم قدری آهسته تر ببرند ، خاک هلاند یکبارچه سبزه است هیچ قطعه را باین حضارت و  
 طراوت ندیده بودیم ساعت یازده بعد از ظهر وارد منزل شدیم قدری با ناصر خاقان و ناصر الممالک  
 فرمایش و صحبت نمود بعد استراحت کردیم در این بین امیر بهادر جنگ آمد پرسیدیم چرا آنجا نیامده  
 بود از قراریکه عرض کرد سر درد گرفته نتوانسته بود بیاید \*

«—\*—» ﴿بخشبه سوّم جادی الاولی﴾ —\*—» «»

صبح از خواب برخاسته نماز خواندیم بعد از نماز هر چه خواستیم دوباره بخوابیم دیگر خوابمان نبرد بعد امیر بهادر  
 جنگ آمد قدری بصحبت ما را مشغول داشت برخاستیم قدری آب کنتراکمویل خورده رفیق در پارک گردش

کردیم

کردیم این پارک الحقی خیلی باصفا و منقح است گل‌های الوان زیاد دارد چند قسم تخم گل از باغبان آنجا گرفتیم  
 عکاسی یک دور بین عکاسی بانا بالش تازه آورده بود خریدیم و چند قطعه عکس از آن انداختیم چند قطعه  
 عکس هم ما از صدر اعظم و نوکرها انداختیم یکدرخت باتو و تبادر پارک دیدیم آنقدر عظیم و سایه گستر بود که تقریباً  
 یکصد نفر آدم در سایه آن میتوانستند جای بگیرند بعد آمدیم بالا نهار خوردیم بعد از نهار چند پارچه  
 از منسوجات ایرانی از قبیل قالیچه و گلدوزی کار کرمان از برای اعلیحضرت ملکه و والدۀ ایشان  
 بتوسط جنرال مهماندار هدیه فرستادیم یک اقیه دان الماس هم بوزیر دربار ایشان دادیم نشانهای که برای  
 همراهان و خدام ما حاضر کرده بودند دیروز بآنها دادیم ما هم نشانهای که بایستی بایشان و رجال دربار هلاند  
 بدهیم دیشب دادیم دو ساعت بعد از ظهر رفیق بگزار راه آهن اطراف خیابان جمعیت زیادی بود و همه اظهار  
 مهر بانی میکردند در گار هم تمام وزرا و صاحب منصبان هلاند حاضر بودند با همه خدا حافظ کرده حرکت  
 نمودیم افواج نظام و موزیک هم همه جا حاضر بود آلآن از همان راهی که دیروز بدیدن ملکه رفیق میگذریم  
 صحرا از سبزه مثل یک قطعه زمرد است و گاوهای ابلق و گله‌های گوسفند و خوک در چرا هستند  
 عالم غریبی دارد از شهرهایی که امروز گذشتیم ( ون هاك ) ( آر ن هم ) ( امریخ ) بودیل رودخانه  
 ( لیل ) که از آن گذشتیم تقریباً دو یست ذرع طول داشت شش ساعت از ظهر گذشته بسرحد المان  
 وارد شدیم میرزا رضاخان مؤید السلطنه ترن حاضر کرده بود از ترن هلاند به ترن المان سوار شدیم  
 جنرال و مهماندارهای هلاند مرتخص شدند اطاق ما همان اطاق ترن فرانسه است ولی مابقی مال المان است  
 و اکنون که در خاک المان میرویم تمام صحرا باز جنگل و سبزه و خرّم است و در راه بایش خدمتها بصحبت مشغولیم  
 نظر آقای بمین السلطنه هم مرتخص شده بسیار ریس مراجعت نمود آلآن نزدیک بغروب است و خیلی  
 هوای صاف خوبی است بهوای ایران میآید امشب ترن تماش در حرکت است و شب بحمد الله بما خیلی  
 خوش گذشت تا نصف شب بیدار بودیم از پاره شهرها که عبور میکردیم از کثرت چراغ مثل این بود که  
 چراغان کرده باشند آقا سید حسین هم چون شب جمعه بود روضه خیلی خوبی خواند بعد از استماع روضه  
 حالت روحانی مخصوص برای ما دست داد بعد خوابیدیم اگر چه بواسطه حرکت ترن شکسته شکسته  
 خوابیدیم ولی باز خوب خواب کردیم از شهرها و آبادیهای که عبور کردیم اسامی آنها از اینقرار است  
 ( وزل ) ( اوبرهارون ) ( مول هایم روهر ) ( اسن ) ( یخوم ) ( وی تن ) ( شور نه )  
 ( فراودن برک ) ( پست ویک ) ( طویل بورك ) ( سباه طویل بست ویل ) ( کاسل ) ( پیرا )  
 ( ایرن تاخ ) ( ماسین کن ) ( کوبوا )

«—\*—» ﴿روز جمعه چهارم جادی الاولی﴾ —\*—» «»

صبح

صبح وقتی که از خواب برخاستیم هوا ابر و مه و مثل هوای زمستان بود در این بین داخل يك تونل بسیار طولانی شدیم که تقریباً ربع ساعت طول کشید تا از آن گذشتیم بعد از گذشتن از تونل قدری سردم شد دوباره خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم جای خواسته بعد از صرف چای رفتیم باطاق جناب اشرف صدر اعظم با ایشان قدری صحبت داشتیم بعد آمدیم باطاق خودمان قدری عکس اطراف را انداختیم از این راه که عبور میکنیم میتوانم بگویم در امتداد یکسرخ ایرانی بیست پارچه ده و کارخانه است که همه بهم وصل است این صفحه آبادی غریبی دارد تهار آوردند در راه آهن صرف شد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم که در حضور بودند مرخص کردیم رفتند برای صرف نهار بعد از نهار قدری کتاب احوال حضرت سید سجاد علیه السلام را خواندیم امروز همه جا از جنگلها و سبزه زارهای خوب میگذشتیم بعضی اشیاء مردم به فر قون بار کرده میبردند عالم خیلی خوشی داشت اغلب راه از پاهای خیلی معتبر گذشتیم و از شهرها و آبادیهای زیاد نیز عبور شد قدری استراحت کردیم و بعد که بیدار شدیم بيك تونلی داخل شدیم چراغهای واگون روشن بود سه دقیقه تقریباً طول کشید تا از تونل گذشتیم ساعتی بعد به تونل دیگری رسیدیم که آنهم تقریباً همان تدرها طول داشت باز برای گذراندن وقت رفتیم به اطاق جناب اشرف صدر اعظم قدری صحبت داشتیم دو تلگراف بود دادند خواندیم ساعت هشت وارد گار ( ماریم باد ) شدیم گار بسیار منتهی است قوام السلطنه وزیر مختار ما در گار حاضر بود ( پالیاکوف ) قونسول ما هم که در مسکو است و برای خوردن آب بماریم باد آمده نیز حاضر بود حاکم شهر ماریم باد و کدخدایان و غیره و موزیک نظامی هم برای پذیرائی ما حاضر شده بودند همه اظهار التفات شد بکالسکه سوار شده بطرف منزل رانندیم از اینجا تا هوتلی که برای منزل ما معین شده ده دقیقه راه بود و این هوتل بسیار خوب هوتلی است شب به شرفات ورود ما تمام شهر را چراغان کرده بودند و جمعیت زیادی در اطراف معابر و خیابانها ایستاده هورا می کشیدند و یکدسته پلیس سر نیزه های خود را فانوس زده با موزیک خوش آهنگی از جلو ما دلفله کردند (\*)

« — \* — ﴿﴾ روز شنبه پنجم جادی الاولی ﴿﴾ — \* — »

صبح بسلامت از خواب برخاسته اول روز قدری کاغذ و دستخط بطهران و تبریز نوشتیم بعد در بالکن تا وقت نهار گردش میکردیم جمعیت زیادی از زن و مرد در جلو هوتل برای دیدن ما جمع شده بودند ما هم آنها را که اشخاص مختلف و بوضعیهای مختلف بودند تماشا می نمودیم نهار صرف شد ظهر آلد وله بعضی اسباب عاج بحضور آورده بود خریدیم بعضی اسباب قشنگ هم از خرازی ایتباع شد یکی دو حلقه انگشتری الماس هم خریدیم و بنوکرها هر يك يك یادگاری از ماریم باد خریده دادیم بعد از نهار قدری استراحت

کردیم

کردیم چهار ساعت بعد از ظهر کالسکه خبر کردیم سوار شده رفتیم بجنگل اینجا گردش کردیم جنگل خیلی معتبر باصفای خوبی است ما و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در يك کالسکه بودیم سایر نوکرها هم در کالسکه های دیگر ماترم رکاب بودند اشجار جنگل بتفاوت است پاره را تازه کاشته اند پاره درخت پنج ساله و ده ساله و بعضی سی ساله و پنجاه ساله است مخصوصاً از آن درختی که شبیه بمرجان است و در بروکسل و هالاند دیدیم در اینجا هم فراوان است خیلی درخت خوبی است میوه دارد مثل مرجان که از مرجانی که در طهران دیده میشود بزرگتر است این جنگل مال پرنس ( مترنیخ ) از اولاد پرنس ( مترنیخ ) اول است که او وقف بر اولاد ارشد کرده است این جنگل را دستی عمل آورده اند و بسیار جنگل معتبری است رفتیم بطرف بالای جنگل جای مسطحی بود از کالسکه پیاده شده قدری پیاده گردش کردیم و با جناب اشرف صدر اعظم صحبت داشتیم بعد سوار کالسکه شده از همان راهی که رفته بودیم مراجعت نمودیم دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شده چای صرف کردیم و قدری در بالکن گردش نمودیم جمعیت زیادی جلو عمارت ایستاده بودند چراغان خیلی خوبی هم کرده بودند امشب در اینجا عروسی بود و مهمانی مفصلی در همین هوتل منزل ما کرده بودند از دهام غریبی بود و ما تماشای صنع خدا را میکردیم ساعت نه شام صرف شد بعد از شام هم تا سه ساعت بیدار بودیم و با امیر بهادر جنگ و بعضی دیگر از پیشخدمتها صحبت میداشتیم بعد استراحت نمودیم (\*)

\* — ﴿﴾ روز یکشنبه ششم جادی الاولی ﴿﴾ — \*

صبح از خواب برخاسته رفتیم بحمام هوتل منزل ما تا حمام دو بیست تدم مسافت دارد سوار کالسکه شده رفتیم خیلی حمام پاکیزه خوبی بود ولی قدری سرد بود یعنی ما نمیدانستیم چه طور باید گرم کرد از حمام که بیرون آمدیم طریق گرم کردن آنرا ملتفت شدیم که دیگر کار از کار گذشته بود بنزل آمدیم و چون هوا سرد بود و ما هم از حمام بیرون آمده بودیم قدری احتیاط کرده دیگر بیرون نرفتیم تمام روز را در منزل بودیم نهار صرف شد بعد از نهار مؤید السلطنه وزیر مختار ما قونسولهای مارا که در نقاط خاك المان هستند بحضور آورده معرفی نمود قونسولها يك تلمبه الکتریک که بعضی مجسمه ها از طلا و نقره داشت که صورت رستم و رودابه و سام نریمان را ساخته بودند و بسیار تلمبه نمازی است بحضور آوردند این تلمبه را حاضر کرده بود ندکه وقتی ما به بران میرویم تقدیم نمایند چون رفتن ما با انجاموقوف شد لهذا اینجا بحضور آورده پیشکش کردند و ما هم قبول نموده همه اظهار التفات کردیم ، بعد از آن رئیس کارخانه اسلحه سازی المان که برای قورخانه دولتی همه وقت کار میکنند بتوسط مؤید السلطنه بحضور آمد و قبضه طپانچه آورده بود که یکی از آن دو مال خود مان بود که عیب کرده بود داده بودیم درست کند اتفاقاً

همان

همان شخصی هم که مخترع این نمره طپانچه شده بود رئیس همراه خود آورده بود خیلی فرمایشات با آنها نمودیم و از اختراعات تازه المان پرسیدیم معلوم شد هنوز این قسم طپانچه را بادست می سازند ولی تا یکماه دیگر ماشینی اختراع کرده اند که دایر خواهد شد و بعد از آن با همان ماشین خواهند ساخت از آن قسم طپانچه که همراه آورده بود دوازده قبضه خواستیم که از برای ما بفرستد مرخص شده رفتند قدری استراحت کردیم عصر برخاسته در بالکن جلوه توتل قدری راه رفتیم ، امروز هوا ابرومه است و از صبح تا بحال می بارد خیلی هوای خفه بدی است موقوف الدوله و مهندس الممالک و امین حضرت و ناصر خاقان در حضور بودند و با آنها صحبت از هر قبیل میداشتیم ، بعد جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار شرفیاب شدند قدری به آنها فرمایشات شد ساعت نه بعد از ظهر یک حقه بازی را حاضر کردند که حقه بازی کنند ، بعد از شام رفتیم بگالری پائین یکساعتی تماشای حقه بازی کردیم چندان تعریفی نداشت بعد از اتمام بازی آمدیم بالا ناصر خاقان و ناصرهایون و ناصر الممالک در حضور بودند بصحبت با آنها مشغول شدیم تا ساعت دوازده استراحت نمودیم (\*)

«\*» ( روز دوشنبه هفتم جمادی الاولی ) «\*»

از امر و زیسلاتی شروع بخوردن آب ماریم باد کردیم ساعت شش و نیم بیدار شده رفتیم پائین برای خوردن آب دوگیلاس آب خورده راه زیادی رفتیم خیلی آب بدطعمی دارد و قدری شور است آب کمتر کسویل خوش طعم تر بود ، بعد از راه رفتن آمدیم منزل قدری کاغذ نویسی کردیم قالب گیرایی که صورت مارا برای قالب مجسمه می ساخت و تمام نکرده بود آمد قدری صورت مارا ساخت و رفت ناصر السلطنه هم اسم مارا بقلم بسیار جلی نوشت دادیم زیر مجسمه حک نمایند بعد از آنها قدری خوابیدیم ساعت چهار بعد از ظهر کالسکه خبر کرده سوار شدیم رفتیم قدری تیراندازی کردیم و تیرهای خوب انداختیم ، شخص طپانچه ساز طپانچه هارا آورد دوازده قبضه خریدیم تا دو ماه دیگر تمام طپانچه هارا خواهند داد جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار هم چند تیر خوب انداختند بعد آمدیم منزل ساعت هفت رفتیم به تیاتر بازی چینهارا در آوردند خیلی خوب بازی کردند تیاتر کنترا کسویل خیلی بزرگتر و مفصل تر بود ولی تیاتر اینجا بسیار قشنگ است دو پرده بازی کردند جمعیت زیادی هم بود ساعت نه آمدیم منزل شام خورده استراحت کردیم (\*)

«\*» ( روز سه شنبه هشتم جمادی الاولی ) «\*»

صبح برخاستیم چون در اینجا جمعیت برای خوردن آب زیاد است جایش برای راه رفتن نامناسب نیست لهذا مقدار خوراک آب مارا برداشتند در کالسکه نشسته رفتیم بجنگل جناب اشرف صدراعظم و جمعی

دیگر

دیگر از نوکرها بودند رفتیم بجای مسطحی که در آنجا مشق ولوسید می کنند یکی دو نفر هم سوار ولوسید بودند و حرکت میکردند امین حضرت را فرمودیم سوار شد قدری با فرنگی حرکت کرد تماشا کردیم جز چند نفر زن و مرد که از اهل همین جا هستند کسی دیگر در آنجا دیده نشد یکی دو قهوه خانه در آنجا دیدیم که خیلی جای راحت و مخلی بطبع بود گردش و حرکت زیادی کردیم چند قطعه عکس انداختیم از نوکرها هم تماماً یکی دو تا عکس کروپ انداختیم ، بعد آمدیم منزل نماز صرف شد بعد از نماز پرس مترنخ صاحب جنگل اینجا که پیش اسم او را نوشته ایم بتوسط قوام السلطنه بحضور آمد مردیست بسن هفتاد سال خیلی خوش صحبت و با مزه است قدری با او از وضع ما ریم باد و شکار و هوای اینجا صحبت داشتیم دهی دارد که تا اینجا با کالسکه اسبی سه ربع ساعت راه است مارا دعوت کرد که یک روز عصری از برای صرف چای بده و منزل او برویم قبول نمودیم و بعد مرخص کردیم رفت قدری استراحت کردیم چهار ساعت و نیم بعد از ظهر کالسکه خواستیم سوار شده رفتیم بیک دهی که تقریباً یک فرسنگ مسافت داشت صاحب آنجا نقطه معین و حاضر کرده بود برای تیراندازی قدری تیراندازی کردیم و چند تیر خوب انداختیم جمعیت کمی از زن و مرد بودند ، از نوکرهای ما هم وزیر دربار و امیرها در جنگ و مهندس الممالک و قوام السلطنه و ناصر خاقان همراه بودند وزیر دربار هم چند تیر خوب انداخت عکاسی در آنجا حاضر بود چند قطعه عکس انداختیم بعد جمعیت آنجا را فرمودیم بعد عکس انداختند و فرمودیم از همه عکسها برای مایا ورننداز جنگل اینجا که بیرون می رود جلگه بسیار سبز با صفائی دارد بخصوص امروز که هوای صاف خوبی است الحق این صحنه را میتوان گفت بهشت روی زمین است نزدیک بغروب وارد منزل شدیم ساعت هشت شام صرف شد بعد از شام قدری صحبت داشته ساعت دوازده استراحت کردیم (\*)

«\*» ( روز چهارشنبه نهم جمادی الاولی ) «\*»

صبح که از خواب بیدار شدیم فرمودیم کالسکه حاضر کردند سوار شده رفتیم بنقطه دیروزی از نوکرها امین حضرت ، و قوام السلطنه ، و مهندس الممالک ، و ناصرهایون در رکاب بودند آب صرف شد و قریب دوهزار و پانصد قدم از روی ساعت راه رفتیم و گردش زیادی کرده آمدیم منزل قدری دستخط نوشتیم ، و نماز خواستیم در این بین جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند قدری با ایشان صحبت داشتیم بعد از نماز دو ساعتی استراحت کردیم ، وزیر دربار امروز قدری کسالت دارد و نب چیزی کرده است عصر ناصر خاقان را خواسته روزنامه امروز را فرمودیم نوشت ، وزیرهایون هنوز از ( لاهه ) نیامده است ، عکاس اینجا خواستیم بالباس رسمی چند قطعه عکس انداختیم ، قوام السلطنه نمونه کاغذ و تمبر آورده بود خیلی خوب درست کرده بودند ، یکساعت از شب گذشته رفتیم به تیاتر ، جناب اشرف

صدراعظم ، و امیر بهادر جنگ ، و ناصر السلطنه ، و سایر پیشخدمتها بودند ، در دو پرده بازی کردند خیلی بازی مضحك با مزه بود باز یگرها خیلی اسنادانه بازی میکردند جمعیت زیادی از هر قیل بود ، تا ساعت نه بعد از ظهر در تیار بودیم بعد بمنزل آمده صرف شام نمودیم ، امیر بهادر جنگ و بعضی از پیشخدمتها در حضور بودند و صحبت میداشتیم ، عکاسباشی هم سینموفتگراف حاضر کرده بود تا نیمساعت به نصف شب مانده یاره بصحبت و یاره بتماشای عکسهای خودمان مشغول بودیم بعد استراحت کردیم .

« . — . — . » \* ( روز پنجشنبه دهم جمادی الاولی ) \* « . — . — . »

بعادت معهوده رفتم در قطعه هر روزه به آب خوردن و قریب دو هزار قدم راه رفتم ، عکاسباشی را خواستیم چند قطعه عکس انداختیم ، مهندس الممالک هم روزنامه میخواند ، بعد رفتم بمحلی که مشق ولوسید میکنند قدری هم آنجا راه رفتم ، بعد آمدم منزل نهار صرف نموده بعد از نهار جناب اشرف صدراعظم بحضور آمده یاره تلگرافات از طهران رسیده بود دادند ملاحظه نمودیم ، و بعضی احکام و تلگرافات لازمه که بود نوشتیم بعد از آن ساعتی استراحت کردیم از خواب بیدار شده کالسه خبر کردیم سوار شده رفتم بطرف پائین که راه آهن از آنجا میگردد ، هوا بسیار سرد بود ، شخص دهقانی سیب از درخت می چید امین حضرت را فرمودیم رفت قدری سیب خرید ، بعد رفتم بسمت مشرق ماریم باد خیلی با صفا بود دامنه کوهی است که تمامش چمن و سبزه است موقوف الدوله و امیر بهادر جنگ هم در رکاب بودند سوار شده آمدم بطرف پائین يك زنی بایک مردی بطرف ما میدویدند که مارا ببینند قوام السلطنه استدعا نمود قدری آهسته تری برویم که آنها برسند ما آهسته کردیم آنها رسیدند بقوام السلطنه فرمودیم از جانب ما از آن مرد احوال پرسی بنماید چون فرانسه نمیدانست قوام السلطنه بزن او که فرانسه میدانست گفت از شوهر خود نان احوال پرسی کنید با کمال ادب جواب داد که شوهر من نیست و رفیق من است قوام السلطنه خجالت کشید جواب او را عرض کند ، ولی ما بفرانسه فهمیدیم چه گفت از قوام السلطنه جو یا شدیم که چنین نگفت عرض کرد بلی ، خیلی اسباب خنده شد ، و جواب مضحکی داد ، باری از این راهی که امروز آمدم هیچ در این چند روزه ندیده بودیم خیلی راه با صفای پر گل و سبزه بود قوام السلطنه عمارتی بمانشان داد که سالهای سابق که حاجی امین الدوله و مرحوم حاجی محسن خان مشیر الدوله برای خوردن آب بماریم بادی آمده در آنجا منزل میکرده اند بسیار عمارت خوبی است ، ولی عجب این است باینکه قریب يك کروفر آنگ خراج این عمارت شده است صاحبش بسبک و وضع عمارت قدیم فرنگستان ساخته است نزدیک بغروب وارد منزل شدیم ، یکساعت از شب گذشته شام خوردیم دو ساعت و نیم از شب رفته در جلوه نول آتشبازی حاضر کرده بودند که از بالکن خوب بیداد بود

آتشبازی خیلی خوبی بود بعد از تماشا به اطاق خودمان آمدم آقا سید حسین روضه خواند بعد استراحت کردیم

« . — . — . » \* ( روز جمعه یازدهم جمادی الاولی ) \* « . — . — . »

صبح دکتر ادکاک آمد مارا از خواب بیدار کرد برخاسته رفتم بمحل معهود برای آب خوردن ، و پس از خوردن آب راه زیادی رفتم هوای امروز باز مه و ابر و سرداست و بواسطه سردی هوا زود تر از همه روزه مراجعت بمنزل کردیم ، ناصر السلطنه را فرستادیم سی چهل جلد کتاب آورد از تواریخ هندوستان که همه بزبان فارسی بود ندانستیم چه طور شده که بدست کتاب فروش آنجا افتاده بود ، دو جلد هم اشکال تخت جمشید و خطوط قدیمه ایران بود که شرح آراهم نوشته بودند همه را خریدیم مهندس الممالک روزنامه میخواند بعد قدری از آن تاریخ خواندیم ، بعد از نهار ساعتی استراحت کردیم از خواب برخاسته نماز خوانده کالسه خواستیم و سوار شده رفتم بعضی جاهای خوب این صفحه را گردش و تماشا کردیم چند قطعه هم عکس انداختیم ، موقوف الدوله ، و ظهیر الدوله ، و قوام السلطنه همراه بودند یکساعت بغروب مانده آمدم بمنزل فرستادیم ناصر خاقان را آوردند فرمودیم قدری کتاب خواند یکساعت از شب گذشته رفتم به تیار درسه پرده بازی کردند خیلی خوب تیارتری بود ، ساعت نه شام صرف شد ، بعد از شام هم تا مدتی امیر بهادر جنگ و ناصر خاقان در حضور بودند تا ساعت یازده بصحبت مشغول بودیم بعد خوابیدیم ( . )

« . — . — . » \* ( روز شنبه دوازدهم جمادی الاولی ) \* « . — . — . »

صبح بعادت هر روزه رفتم به آب خوردن و راه زیادی رفتم امیر بهادر جنگ هم در رکاب بود مراجعت بمنزل کرده نهار خوردیم ، بعد از نهار قوام السلطنه حاکم این ایالت را بحضور آورد ، مردم معتبری است قدری با او صحبت شد مرخص شده رفت ، چون وعده کرده بودیم که يك روزی بمنزل پرنس ( مترنیخ ) برویم سه ساعت بعد از ظهر کالسه خبر کردیم جناب اشرف صدراعظم و امیر بهادر جنگ و قوام السلطنه در کالسه ما و سایر نوکرها هم در کالسه های دیگر ملتزم رکاب بودند ، همه جا از جنگل سر بالا رفتم در آخر جنگل ماریم باد خود پرنس با استقبال آمده بود با اتفاق ایشان از چند دهات معتبر گذشتیم ، در یکی از دهات يك زن معتبری مرده بود با موزیک و دستگاه زیادی جنازه او را برداشته بودند تماشا کردیم ، پرنس همه جا جلوا افتاده راهنایی میکرد تقریباً از ماریم بادتاً قصر پرنس يك فرسنگ و نیم راه بود ، و همه جا از جنگل رو بجنوب میرفتم تا وارد شدیم به بارک خیلی پیراسته و آراسته که قصر پرنس در آن بارک واقع است . این بارک مطلقاً دیواری ندارد ، و این عمارت مقبول در وسط واقع است ، در جلوه در ورود محوطه ایست که حوض بسیار قشنگی در وسط آنست و اطراف حوض گلکاری موزونی کرده و چنان حسن صناعت بکار برده اند مثل اینکه استادان ماهر در روی



طلایا مینا کاری کرده باشند ، اطراف و دورۀ قصر هم گلکاری است نهایت خوبی و صفار دارد از در عمارت که داخل میشود يك دالانی در وسط عمارت است که طول آن تقریباً سی ذرع میشود و عمارت و اطرافها در دو طرف دالان واقع است ، وضعیت خیلی شیبه است بعمارت نایب السلطنه که در باغ شمال تبریز بنا شده است از دالان وارد میشود به سرسرای که پله عمارت است و در بالای گالری دارد که تقریباً بیست ذرع طول آن است و صورتهای سلاطین و امپراطوران و بعضی شاخ مرال و غیره در گالری نصب کرده اند . خروس سیاه که در جنگل قراداغ دیده و شنیده بودیم در فرنگستان هم هست و در این گالری دیدیم که سر آن را ( آمبیه ) کرده بودند و خیلی قشنگ بود از آنجا داخل شدیم با طاقهای قصر خیلی خوش مبل بود روی پاره نیم کتھا پوست ببر و پلنگ افتاده بود ، حقیقۀ مبلهای خیلی نفیس اعلی در آنجا دیدیم . در یکی از اطرافها اندکی توقف کرده و چند کلمه صحبت داشته بعد آمدیم در پارک برای گردش حقیقۀ گلکاری این محوطه منتهای امتیاز را دارد . صفحه گلکاری بعینه نقش فرش قالی است يك مغاره ساخته بودند از چهار درخت که صنعت آنرا در ایران ندیده بودیم درختش شیبه است بدرخت یاس ولی ساقۀ آن کلفت و مو لده است . خوب درختی است فرمودیم از جنس آن بیاورند که در طهران کاشته شود ، از دور که شخص نگاه میکرد گمان مینمود که میان چهار درخت مغاره است ، وقتی که داخل میشدی يك حوض قشنگی در وسط بود و اطراف آن پله های خیلی مقبول داشت که انواع گلها کاشته بودند ، و راهی از آن طرف مغاره داشت که باز پارک داخل میشد ، خیلی شگلی و وضع بدیعی درست کرده بودند يك نوع درخت بیدی در آنجا دیدیم که در برق دیده بودیم و موسوم به بیدقرمز است ، ولی ساقۀ این باندازه قطور و کلفت بود که اسباب تعجب شد . درخت تبریزی مو لده زیادی در این پارک دیدیم که خیلی تماشائی بود ، بقدر دوهزار اصله از این جنس زیاد تر بود . خلاصه جای صرف شد پرس زن و دختر خیلی مقبول معقول نجیبی دارد با آنها اظهار التفات نمودیم چند تیر انداختیم چهار پنج پول در هوا زدیم و آنها را بزنی و دختر پرس و خواهر و زیر مختار انگلیس که با بران خواهد آمد بیادگار دادیم . بعد از راه پائین پارک آمدیم بگزار راه آهن در قریۀ ( شامسئی ) که یکی از دهات پرس است مرال زیادی در جنگل دیدیم پیاده شده خواستیم تیر بندازیم نشد . بعد خواستیم يك مارخی برویم که تیر بندازیم فرار کردند از دور ما يك تیر طیانچۀ انداختیم نزدیک غروب آمدیم منزل شام صرف شد . چون امشب شب عیدی برای اهالی اینجا بود سه ساعت از شب گذشته مثل شب اول ورود ما سر باز و موزیک حاضر شده و چیراغان مفصلی کردند ، تماشای خوبی داشت بقدر سه چهار هزار نفر زن و مرد برای تماشا جمع شده بودند وزیر دربار تشبیه خوبی کرد چون اغلب زن بودند و کلاههای رنگ رنگ در سر داشتند گفت بيك تپه بزرگی شیبه است که همه جورگی در آن کاشته شده باشد ؛ آوازه های خیلی خوب خوانند

و موزیک زیادی زدند مهتاب و چراغ الکتریک فروغ و صفای غریبی باین صفحه ماریم باد داده بود فوارۀ که جلوعمارت میجست و نور چراغ الکتریک از اطراف بان تابیده بود خیلی تماشاداشت . خلاصه بعضی از پیشخدمتها هم حضور داشتند شب را تا ساعت یازده بصحبت و تماشا گذرانده بعد استراحت کردیم امشب کتاب تذکرۀ الشعراء امیر دولت شاه سمرقندی را از منزل آورده بودند ملاحظه میکردیم این اشعار را در آنجا دیده چون خوب بود در اینجا نوشتیم .

- ( مارا هوس صحبت جان پرور یار است ) ( ورنه غرض از باده نه مستی نه خمار است )
- ( آتش نفسان قیمت میخانه شناسند ) ( افسرده دلان را بخوابات چسکار است )
- ( در مد رسه کس را نرسد دعوی توحید ) ( منزلگه مردان موحد سر دار است )
- ( تسبیح چه کار آید و سجاده چه باشد ) ( بر مرکب بی طاقت روح اینهمه بار است )
- ( ناصر اگر از حجر بنا لده عجبی نیست ) ( مهجور زیار است و پریشان زیار است )

( ۰ — ۰ — ۰ ) \* ( روز یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی ) \* ( ۰ — ۰ — ۰ )

صبح برخاسته بعد از هر روز رقیتم بچنگل آب خورده راه زیادی رقیتم حقیقۀ جای باصفائی است که شخص از تفریح و گردش در آن خسته نمیشود ، تا نزدیک ظهر بمنزل آمده نهار خوردیم بعد از نهار چند نفر از پرسهای اینجا را با دو پرسس قوام السلطنه بحضور آورد قدری صحبت داشته و اظهار مهربانی با آنها نمودیم مرخص شده رفتند دو ساعتی استراحت کردیم چهار ساعت بعد از ظهر کالسگه خواستیم سوار شده رقیتم بطرف راه آهن وزیر دربار و امیر بهادر جنگ و قوام السلطنه و ناصر خاقان در رکاب بودند از خیابان و جنگلهای خیلی باصفا گذشته رسیدیم بصحرائی که در آنجا احتمال شکار میدادیم ، کنت را فرستادیم زدن پرس ( مترنخ ) که بیابند راهبائی کنند بلکه از مرالهای روز گذشته که دیده بودیم پیدا کرده شکار کنیم چون روز یکشنبه بود خود پرس نیامده ولی شکارچی خود را فرستاده بودند چون وقت گذشته بود قرار شکار را بفردا گذاشتیم و کالسگه نشسته وزیر دربار و امیر بهادر جنگ هم در کالسگه حضور ما بودند از راه دیگری که تماشای از میانۀ جنگل و بسیار باصفا بود مراجعت بمنزل کردیم نیم ساعت از شب گذشته به تیر رقیتم اسم آ کتریس تیر اینجا ( بوکاجی ) است خیلی خوب بازی میکنند و امشب مخصوصاً بازیهای تماشائی در آورده و حرکات خوب کردند جمعیت زیادی از هر طبقه در تیر بود ، در سه پرده بازی کردند ساعت سه از شب گذشته آمدیم منزل شام خوردیم امیر بهادر جنگ و ناصر خاقان در حضور بودند تا ساعت یازده بصحبت مشغول بودیم بعد استراحت نمودیم \*

( ۰ — ۰ — ۰ ) \* ( روز دوشنبه چهاردهم جمادی الاولی ) \* ( ۰ — ۰ — ۰ )

صبح رقیم بیجنگل با لا آب صرف نموده راه رقیم ، موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و امین حضرت وقوام السلطنه و مهندس الممالک و موید السلطنه و میرزا ابراهیم خان دکتر و کنت در حضور بودند درین گردش چند تیر انداختیم و خیلی خوب زدیم ، بعد از اتمام آب خوردن و راه رفتن نزدیک ظهر آمدیم منزل دختر عاچ فروشی آمد قدری اسباب عاچ از او خریدیم ، بعد از صرف نهار قدری استراحت کرده از خواب که بیدار شدیم نماز خوانده کالسکه خواستیم سوار شده رقیم بجنگل برای شکار مرال پرنس ( مترنخ ) و زوجه و دختر و پسرش در نقطه که در جنگل حصار کرده بودند حاضر بودند سه کومه بود اولی را من نشستم دومی را وزیر دربار نشست سومی را پرنس و خانواده اش در این بین يك مرال بیرون آمد من يك تیر انداختم بگردن مرال خورد و اقتاد مصدق الملك دوید که سرا و را ببرد بر خاست و فرار کرد شکارچی های پرنس او را دوره کرده نگذاشتند فرار کند ، در این بین نیمه جانی برای او باقی بود که دختر پرنس يك تیر باو انداخت و فوراً خوابید . يك مرال دیگری از جلو وزیر دربار گذشت با تفنگ ما او يك تیر انداخت و سر تیر مرال خوابید ، الحق خیلی خوب زد کنت که رئیس پلیس و همه جا همراه ماست يك مرال هم طرف پائین اوزده بود شکار خوبی کردیم و خیلی روز خوشی گذشت و قدری پرنس و خانواده او مهربانی نمودند که ما فوق نداشت ، خیلی ممنون شدیم و پرنس و خانواده اش را فردا بنهار دعوت کردیم که با هم نهار بخوریم . بعد خدا حافظی با ایشان نموده با وزیر دربار و قوام السلطنه و علاء السلطنه بکالسکه نشسته مراجعت کرده نزدیک غروب وارد منزل شدیم جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم منزل نبودند و جای خوردیم ، و یکساعت از شب گذشته هم شام صرف شد بعد از شام جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند قدری با ایشان صحبت و فرمایش نمودیم تا ساعت یازده بیدار بودیم بعد استراحت کردیم \*

(\*) — روز سه شنبه یازدهم جمادی الاولی (\*) — (\*)

صبح رقیم به آب خوردن و راه رفته چند قطعه عکس انداختیم بعد آمدیم بمنزل پرنس مترنخ با پسر و دختر و زوجه اش بر حسب دعوت ما آمده و حاضر بودند ، جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم حضور داشتند قدری نشسته از همه جا صحبت داشتیم بعد رقیم سر نهار نهار خوبی در اطاق جناب اشرف صدر اعظم حاضر کرده بودند بعد از نهار آمدیم بمنزل خودمان به پرنس نشان درجه اول خارجه و پرنس زوجه اش نشان آفتاب و بدخترش يك حلقه آنکشتی الماس و يك تخمه قالیچه و به پسرش يك قطعه نشان درجه دوم خارجه دادیم ، خیلی اسباب خوشوقتی آنها شد ، بعد مرخص شده رفتند قدری خوابیده بعد از خواب کالسکه خواسته سوار شدیم رقیم تا نزدیک راه آهن و قریب

بغروب

بغروب بمنزل آمدیم جای صرف شد ساعت هفت بعد از ظهر رقیم به تیار . بازی ژاپونهارا در دوپرده در آوردند ، چندان خوب نبود ، جمعیت زیادی بود تا ساعت نه در تیار بودیم ، بعد از مراجعت بمنزل شام خوردیم و تا ساعت یازده بیدار و بصحبت با پیشخدمتها مشغول بودیم بعد خوابیدیم

(\*) — روز چهارشنبه شانزدهم (\*) — (\*)

صبح بعادت هر روزه رقیم آب خورده راه زیادی رقیم و آمدیم منزل نهار صرف شد جناب اشرف صدر اعظم هم در سر نهار بودند ، بعد از نهار پرنس مترنخ و پسرش از برای تشکر اینکه با آنها نشان داده بودیم شرفیاب شدند بعد مرخص شده رفتند ( پالیا کوف ) که از برای معالجه بانجا آمده بود ، او نیز امروز چون میرفت آمد شرفیاب شد و مرخص گردید ، ساعت نه بعد از ظهر سوار شده رقیم به تیر اندازی ، در آنجا مؤبد السلطنه يك توپ ما کسیم حاضر کرده بود پیشکش کرد چند تیر از آن انداختند در دوازده تیر که می انداخت گیر میکرد علت آنرا سؤال کردیم بعد درست کردند و تمام تیر آن بيك نقطه میخورد خیلی خوب توپی است خیال داریم ده عراده از این قسم توپ ایتباع نمایم که بایران حمل کنند ، بعد چند تیر تفنگ انداختیم جای صرف شد ، چهار قبضه تفنگ هم خریدیم ، چون وقت داشتیم سوار کالسکه شده رقیم تا نزدیک راه آهن ، امیر بهادر جنگ ، و ناصر السلطنه ، و امین حضرت ، و ناصر خاقان در رکاب بودند ، رئیس پلیس اینجا با چند شکارچی دیگر بک زیادی زده بودند ، و در حیرت اگردش میکردند ، ما هم بطمع شکار بک از کالسکه پیاده شده از مصدق الملك جو یا شدیم که تفنگ ساچه سربی همراه داری عرض کرد خیر ، در صورتی که وقت حرکت خودمان باو فرموده بودیم لازم نیست ، چون موقع شکار بود بی اختیار خلقمان تنگ شد بعد تفنگ رئیس پلیس را گرفته مقدار زیادی با شکارچیها پیاده رفتیم ، دو تا توله خوب هم همراه می گشت دو تا بچه آنها را خواستیم فرستادند ، اتفاقاً هر چه گشتیم کبکی نپدید مگر يك خرگوشی از دور فرار کرد خیلی دور بود تیری انداختیم تقریباً امروز بشکل شکار خودمان در ایران گردش کردیم نزدیک غروب آمدیم منزل نوکرها هم حاضر بودند شام صرف شد ، بعد از شام تا نصف شب بیدار و بصحبت مشغول بودیم بعد استراحت کردیم (\*)

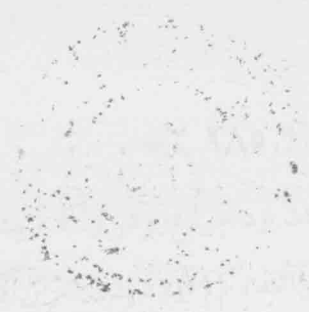
(\*) — روز پنجشنبه هفدهم جمادی الاولی (\*) — (\*)

صبح برخاسته رقیم بهمان نقطه که آب میخوردیم آب خورده قدری راه رقیم ، بعد بجمام رفته مراجعت بمنزل نمودیم نهار صرف نموده قدری کاغذ نویسی کردیم ، بعد سوار شده رقیم بمحل ژیمناستیک که جهت صحت مزاج بدستور العمل اطباء بلوی حمایه های آب گرم ماریم باد ساخته و مهیا

کند

کرده اند و هر اسبابی مخصوص رفع یک قسم کسالتی است که در اعضا و اعصاب عارض میشود و ب حرکت فوق العاده بواسطه آن اسباب رفع میشود ، بعضی جاها و آلات و اسباب مختلفه است که شخص روی آنها می نشیند حرکات عجیب و غریب بانسان میدهد که خیلی مضحک است ، بعد رفتم بکنار خط راه آهن در این بین ترن راه آهن المان رسید بعد معلوم شد که وزیرهایون هم در آن ترن بوده است قدری گردش کرده آمدم بمنزل بورود منزل دیدیم وزیرهایون از راه رسید تفصیل مسافرت و جهت تأخیر آمدن اورا جویا شدیم تمام گذارشات سفر خود را عرض کرد معلوم شد برای کار تمبر و کارت پستال از ( لاهه ) پای تخت هلانند بشهر ( هارلم ) رفته سه شب در آنجا مانده است و از او پذیرائی و احترامات کرده اند و بمحل سده دریا که دولت هلانند بجهت اینکه زمین هلانند را آب نگیرد کروورها خرج کرده ساخته است اورا دعوت نموده بآنجا رفته و ملاحظه کرده است ، و بعد که کارهای پستی و دولتی خود را در آنجا تمام کرده بشهر ( کلون ) المان آمده و از ترن خارج مانده يك شب مجبور بتوقف آنجا گردیده ، و بعد جهت خریدن اسباب و ماشین چاپ اعلانات و کارت پستال بشهر ( بال ) سویس رفته آنجا هم بزحمات زیاد کارهای خود را انجام داده چون نزد يك بشهر ( سوکترن ) سویس که از جاهای باصفای مزار و ریاست بوده بآنجا رفته تا قله کوه ( من بلان ) سویس که راه آهن سربالا دارد و تا زیر برف رفته سیاحت کامل نموده است و از آنجا تفصیلات عجیب و غریب حکایت میکرد و بعضی می رساند که مایه حیرت بود ، خلاصه پس از صحبت و فرمایشات با او وقت تیار شده بود رفتم به تیار جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موثق الدوله و وزیرهایون همراه ما بودند چندین قسم بازیهای مختلف خوب در آوردند که تماماً محل ملاحظه و تعجب بود من جمله بازی ژیمناستیک بود که چند نفر آمده بانواع واقسام معلق میزدند سه نفر رویهم رفته می ایستادند و از بالای یکدیگر خود را پرت میکردند و در حین پائین آمدن معلق زده روی زمین قرار می گرفتند بعد دو نفر آمدند در يك چهارچوب نقاشی که کاغذ سفید گذارده بودند در پنج دقیقه پرده نقاشی قشنگی تمام کردند و بعد حرکات مضحک نمودند که خیلی خنده داشت ، بعد زن بسیار خوشگلی آمد لباس گلی رنگی پوشیده بود اول سه تا چتر دردست گرفت هر کدام را بهوای انداخت دیگری را می گرفت که هیچ يك بزمن نمی خورد بعد سه تا کلاه آورد هر سه را بهوای انداخت و سر خود را زیر آنها می گرفت که متصل یکی از آنها در سرش و دوتای دیگر در هوا بود بعد يك لاله که شمع زده و روشن کرده بودند روی سر خود گذاشت و يك چوبی بلند دردست داشت که سر آن يك کاسه بود و متصل با چوب دور میگردانید و بادست دیگرش سه پشقاب داشت که بهوای انداخت و متصل یکی دردست او و دو تا در هوا بود و هیچيك بزمن نمی افتاد





ودر ضمن که باد ستهای خود مشغول این حرکات بود چراغ روشن را که بر پیشانی خود گذارده بود حرکت میداد بطوریکه از روی پیشانی بالای سرش آمده کم کم آورد پشت سرش نگاهداشت و گلاس شرابی که روی میز بود بادندان خود برداشت و دوباره چراغ را بحركات عذیده آورد بالای سرش بطوریکه سر را بالا برد. گلاس شراب را خورد بقدری این حرکات و کارهای او مشگل بود که انسان از مشاهده آن مات و متحیر می ماند ، بعد شخصی آمد ویلنی درد دست داشت خیلی خوب زد و بعد ویلن را بدست گرفته کان آنرا بادوزانوی خود گرفت و باز آنودر کمال خوبی ویلن را زد دیگر انواع حرکات عجیب و غریب کرد که خیلی خنده و تماشا داشت در آخر تیار بمیزل آمده استراحت کردیم \*

«•» — ﴿﴾ روز جمعه هیجدهم جمادی الاولی ﴿﴾ — «•»

صبح بعادت معهوده رفتم بمحل آب خوردن آب خورده راه رفتم بعد مراجعت کرده بمحامهای اینجا و ماشین جلو حمامها رفته پیاده شده قدری تماشا کردیم وزیرهایون هم که تازه آمده و اینجا هارا ندیده امروز ملتزم رکاب بود جناب اشرف صدر اعظم هم که بحمام رفته بودند اینجا بحضور رسیدند از تماشای حرکات عجیب و غریب ماشینهای ژیمناستیک تفریحی نموده بعد خودمان هم سوار شدیم چند ماشین بود که حرکات آنها برای قلب و مزاج ما خوب و نافع بود که دکترا دکانه آنها را بما نشان داد من جمله چیزی است که مثل مشت بکمر و پشت میزند و شخص حال می آید دیگر ماشینی است که دست را مالش میدهد و مواظب تمام این ماشینها دخترهای جوان هستند که اشخاص را بر حسب دستور العمل اطباء بهر ماشینی که لازم است سوار میکنند مرضی که بجهت معالجه اینجا می آیند و حکیم آنها را ملاحظه می کند بدقت هر چه تمامتر امراض آنها را معین نموده دستور العمل معالجه را از خوردن آب و رفتن حمام و مالش ماشینها و غیره در یک ورق کاغذی نوشته بمریض میدهد و مریض آن نسخه را بند مطلقا میکند و بیکطرف سینه خود می آویزد وقتی باین مکانها میرود نسخهها را دخترها میخوانند و اعمال مریض را بحری میدارند بعد از قدری توقف در آنها رفتم باطای دیگر که اسبابی در آنجا تعبیه کرده اند مانند دولابی بزرگ بقدر نشستن یک نفر آدم روی صندلی که سرش از دولاب بیرون است و تمام دیوار این دولاب را چراغ الکتریک نصب کرده اند و قلیکه شخص آنجا نشست و در را بستند سر آدم را بیرون میگذازند و اطراف گردن شخص را هم از پتو میگیرند که هیچ منفذی باقی نماند و این چراغها طوری آن محوطه را گرم مینمایند که انسان عرق میکند و هر کسی بکربع ساعت در آنجا توقف نمود بقدر ده بیست مثقال عرق میکند و از وزن او کسر میشود اغلب این اسبابهای ژیمناستیک برای اشخاصی است که میخواهند لاغر بشوند و اینجا آمده معالجه می کنند خلاصه از آنجا بمیزل آمده نهار خورده قدری استراحت کردیم بعد از خواب که سه ساعت

بعد از ظهر بود رفیق شکار سوار کالسکه شده تا سر کوه توی جنگل که شکارگاه است رفته آنجا پیاده شدیم چهار کومه در آنجا است که یکی را زن و دختر پرنس مترنیک نشسته بودند یکی دیگر را وزیر دربار نشست یکی را هم کنت رئیس پلیس که مراقب نظم اطراف مادر ماریم باد است نشسته بود یکی را هم ما نشستیم پیاده زیاد هم در اطراف بودند قال و مقال زیادی کردند چند تا شوکا و خرگوش و کبک بیرون آمد مادوتا شوکا و یک خرگوش و دو کبک زدیم وزیر دربار هم دوتا شوکا زد خیلی خوب شکاری شد اینکه می گفتند شکار گاههای فرنگستان را تجیر دور آن می کنند مطلقاً اصل و صحت نداشت خیلی شبیه بهمان وضع شکار گاههای خودمان است و بسیار در آنجاها زدن شکار اشکال دارد یک ساعت ونیم از شب گذشته در کال خستگی مراجعت بمنزل کرده شام خورده استراحت نمودیم (\*)

— ( روز شنبه نوزدهم جمادی الاولی ) —

باز بر حسب معمول رفیق به محل آب خوردن امروز در ساعت ده صبح باید برویم به ( کارلس باد ) وقت رفتن آمدیم منزل جناب اشرف صدراعظم و بعضی از نوکرها همراه ما بودند رفیق بگارا راه آهن از آنجا ترن مخصوص بجهت مسافرت ما حاضر کرده بودند سوار شدیم از ماریم باد به کارلس باد ترن معمول یکساعته میرود ، اما بجهت اینکه ما میخواهیم ترن آهسته برود دو ساعت ربع کم ما را بردند از هفت تونل کوچک و بزرگ عبور کردیم صحرا همه جا جنگل کاج و غیره و قدری هم زمین زراعت است چون اواخر ماه سنبله است و آنجا هم بیلاق است برگ درختها کم کم روزی گذشته و حالت خزان پیدا کرده است در صحرا هم مشغول زراعت گندم و جو هستند یکی دو قطعه زمین هم دیده شد که زراعت تازه سبز شده است قریب بظهر بود که بگارا راه آهن کارلس باد رسیدیم حاکم شهر کارلس باد باتمام اجزای نظامی و قلمی و سرباز و مراسم تشریفات در گار حاضر بودند قوام السلطنه وزیر مختار آنها را معرفی کرد ماهم نسبت بهر کدام تقدیم و اظهار مهربانی کردیم بعد سوار کالسکه شده حرکت نمودیم از میان خیابانها و کوچه ها عبور کرده تا به پایوبینی ( یعنی کلاه فرنگی مانند جانی ) که بجهت خوردن آب معین کرده اند رسیدیم آب این چشمه کارلس باد مخصوص باشخاصی است که در کبدشان علتی باشد رفع مینماید تقریباً بیست و یکروز مدت خوردن این آب است و در فصل بهار باید خورد ، تخمیناً سالی پنجاه هزار نفر جهت خوردن این آب باین محل میانید جمعیت سکنه دائمی شهر کارلس باد پنجاه هزار نفر است ولی در فصل آب خوردن جمعیت زیاد از اطراف باینجا میانید اما حالا بواسطه نزدیکی پائین فصل و موقع گذشته است و کمتر مردم باین محل میانید چشمه آب در وسط پایوبین مرتعی است که بزرگتر از پایوبین کنتر کسویل است و آب که از چشمه خارج میشود در میان حوضی است

که بالطبع خودش فوران دارد و بقدر دو ذرع متجاوز از زمین میجهد بقدری گرم است که متصل بخار از آن متصاعد میشود و در کنار چشمه دخترها با لباسهای بسیار تمیز پاکیزه ایستاده استیکانی که برای خوردن آب است سر چوب بلندی کرده آب را از فواره داخل استیکان مینمایند و قدری نگاه میدارند تا سرد میشود آتوقت میدهند میخورند در توی این پایوبین بقدری جمعیت بود که نمیشد راه رفت دسته های گل را که توی این آب میگذارند فوراً روی آن بسته میشود که حالت حجریت هم میرساند چند دسته از آن گلها آوردند بموتق الملک سپردیم که در طهران بیاورد و میرزا ابراهیم خان را فرمودیم برود عکس اغلب آنجاها را بردارد بعد از آنجا به هتول مخصوصی که برای ما معین نموده بودند رفته آنجا نهار خوردیم هتول بسیار عظیمی است عمارت خیلی مفصلی دارد چندین مرتبه و تمام با چراغهای الکتریک روشن میشود ملتزمین ما هم در تالار دیگر نهار خورده اند در مراجعت از همان تالارها گذشتیم یکدسته موزیگانچی هم بود که سلام ایرانی میزدند به مراقبت قوام السلطنه خیلی ترتیبات خوب برای تشریفات ما داده شده است واقعا قوام السلطنه خیلی خوب خدمت میکند و مراقبت از حال همه دارد که همراهان و ملتزمین ما در کال آسودگی باشند ، خلاصه از همان راه بیرون آمده کالسکه حاضر کردند ما با امیر بهادر جنگ و وزیرهایون و قوام السلطنه در یک کالسکه نشسته قدریکه آمدیم رسیدیم بدان عکاسی که در جلو عمارت ژئمناستیک و حمام کارلس باد واقع است تعریف کردند که خوب عکاسی است جناب اشرف صدر اعظم هم همانجا ایستاده بودند داخل عکاسخانه شدیم پیر مردی عکاس که عکس ما را خواست بیندازد ما را مجبور میکرد که بوضعهای مخصوص بایستیم دست بسر و روی ما میگذاشت و هر چه قوام السلطنه و دیگران میگفتند متعرض نباشد دست نمیکشید قدری مبرم بود ، خلاصه چند قسم عکس انداخته بعمارت ژئمناستیک و حمام رفیق تقریباً آنجا هم همان وضع حمامهای ماریم باد را دارد ولی قدری مفصل تر است یک نفر هم زبان ایرانی یاد گرفته بود حرف میزد بد نبود مترجمی میکرد ، از آنجا پائین آمده باجناب اشرف صدر اعظم و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون در کالسکه نشسته از کومه های شهر کارلس باد گذشتیم خیلی شهر قشنگ معمور خوبی است مردمانش خیلی باادب و مهربانند همه جا ( ویولوشاه ) میگفتند و اظهار مهربانی میکردند از جلو کلیسای عظیمی گذشتیم که دو گنبد مطلقاً ونیم گنبد که طلا و آهن باهم مخلوط است دارد بعد رفیق در آخر شهر بکارخانه بلور سازی ماریم باد که خیلی اعلی است آنجا پیاده شدیم ، صاحب کارخانه و اجزای قوام السلطنه معرفی کرد یک ظرف جای گل هم تقدیم نمودند بسیار اعلی و ممتاز بود بعضی ظروف هم دستور العمل و سفارش دادیم که برای ما حاضر نمایند ، بعد باصل کارخانه که بلور آلات ساخته میشود

رفته تماشا کردیم جایی که سنگ را آب میکنند و عمله جات از نوك سیخهای آهن بلور را گرفته بیرون میآورند و بطرحهای مختلف ظروف و اسباب میسازند و بعد در جای دیگر عمله جات تراش میدهند تمام کار خانه و اعمال بلور سازی را بدقت دیدیم خیلی محل تمجید و تحسین بود ، بعد از آنجا بیرون آمده بگار راه آهن آمدیم و سوار شده بفاصله دو ساعت رسیدیم بمارم باد و قتیکه وارد منزل شدیم نیمساعت از شب رفته بود باینکه بنهایت خسته بودیم عرض کردند بیاتر باید رفت باختگی رفتم بیاتر جناب اشرف صدر اعظم و سایر نوکرها هم بودند وزیر دربار امروز حاضر نبود مختصر کسالتی داشت در منزل او را دیده از حالتش جويا شدیم بهتر شده بود او هم با ما به تیاتر آمد اما بازی تیاتر امشب خیلی خنک و بی مزه بود در پرده آخر بمنزل آمده استراحت کردیم \*

— ( روز یکشنبه بیستم جمادی الاولی ) —

امروز صبح باز بعادت هر روزه برای خوردن آب رفتم بعد که مراجعت بمنزل شد بواسطه اینکه روز یکشنبه و عید اهالی بود جمعیت زیادی از مردم مارم باد در جلو هتل ما جمع شده بیرقهای رنگارنگ در دست داشتند و موزیک هم میزدند تماشای خوبی داشت اطفال مدارس هم با حمایل های رنگارنگ میآمدند و میگذشتند ، بعد نهار خوردیم و مختصر استراحتی کرده سوار شدیم رفیم بقهوه خانه ( ایگر لندن ) که چشم انداز و منظر بسیار خوبی دارد ، جناب اشرف صدر اعظم هم آنجا بودند ، منظر جلو قهوه خانه خیلی شبیه است بمنظر صا حبقرا تیه شمیران بطرف طهران آنجا يك فنجان چای خوردیم بعد رفیم بخانه شخصی مارمبادی که دو بیست سال قبل اینجا منزل داشته و این کوه ها و جنگل اطراف و جای شهر تماماً ملك و مرتع گوسفندان او بوده است مجسمه خود او و زنش را ساخته در اطراف خودش گذاشته و وضع اطراف و مبل و اسباب او را بهمان حالت دو بیست سال قبل نگاه داشته اند که محل ملاحظه و تماشا است بعد رفیم باطاقی که تیر اندازی مینابند اشکال مختلفه دارد مدتی آنجا نشانه زدیم بعد مراجعت کرده قدری در صحرا و جنگل اطراف مارمباد گردش کردیم در میانه جنگل کنار دریاچه عکاسایی را گفتیم عکس ما و جناب اشرف صدر اعظم و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و قوام السلطنه و ناصر السلطنه را انداخت که یادگار این محل و مکان باشد بعد بمنزل آمده شام خورده استراحت کردیم \*

— ( روز دو شنبه بیست و یکم جمادی الاولی ) —

امروز باید برویم بقصر و خانه پرنس ( مترینخ ) که بنهار مهمان هستیم صبح بعد از خوردن آب و گردش و تیر اندازی مختصری مراجعت بمنزل نموده کالسگه حاضر کردند ، ما و جناب اشرف صدر

اعظم

اعظم و وزیر دربار و وزیر هایون در يك کالسگه و شاهزاده موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و قوام السلطنه در کالسگه دیگر با کنت رئیس پلیس اینجا آمدند بقدر یکساعت راه بود بآنجا که رسیدیم خود پرنس و پرنسس زوجه پرنس و دختر و پسر ایشان با کنت که میخواستند داماد پرنس بشود جلو کالسگه آمده بانهایت ادب مارا پذیرائی نمودند چون دفعه سابق که اینجا آمدیم وزیر هایون در سوئیس بود و اینجا حاضر نبود او را به پرنس معرفی کردیم با سایر همراهان آشنا بود از پله ها بالا رفته وارد تالاری شدیم که جهت راحت ما حاضر کرده بودند آنجا قدری نشستیم با پرنس و پرنسس صحبت داشتیم بعد اطلاع دادند که وقت نهار است رفیم بسر نهار در وسط ما نشستیم و یکطرف ما پرنسس و طرف دیگر دختر ایشان و روبرو خود پرنس مترینخ نشستند سایر همراهان هم در سر نهار بودند بعد از نهار مسیو ( کرو تفلد ) که اول پیانو زن اروپا است بنا کرد به پیانو زدن و دختر پرنس هم ویلن میزد و با پیانو مطابق کرده بسیار بسیار خوب زدند رفیم بموزه پرنس که در این عمارت دارد همه قسم اشیاء کهنه در اینجا موجود است چونکه خانواده پرنس خیلی قدیمی است و پدران ایشان خدمات عمده بدولت اطریش کرده اند و در زمان ناپلیون پرنس مترینخ بزرگ سفارت و وزارت داشته و حالات او در تواریخ اروپا مفصلاً مسطور است ، از جمله چیزهاییکه دیده شد مدل و نمونه اول راه آهن و بخار بود که کوچک آنرا ساخته پدران پرنس بقیمت گزاف خریده و بیادگار در اینجا گذارده اند ، اغلب سکه های قدیم ایران و اروپا و غیره دیده شد که در جاهای مخصوص بانهایت نظم و ترتیب گذاشته اند ، بعضی جانورها که خیلی قدیم است و در لای خاك متحجر شده آنها را بیرون آورده در موزه نگاه داشته اند و بعضی را هم در توی شیشه با الکل حفظ کرده اند دیگر کتب خطی قدیم ایرانی چند جلد دیده شد که بخط خوش نوشته اند ، مرقع و قطعات ایرانی بخط جلی اعلی نیز بود کتب فرنگی بسیار از هر قبیل و نقایس قدیمه و تاریخی و اشیاء خوب و قالیه های مرغوب قدیم ایران در آنجا موجود بود ، دیگر صورت نایب السلطنه مبرور عباس میرزا که در نهایت شباهت کشیده اند با صور بعضی سلاطین دیگر که در آن عهد در مشرق زمین سلطنت داشته اند دیده شد که همه را در کمال خوبی نگاه داری کرده اند ، خلاصه گردش کاملی در موزه پرنس کرده بعد باتفاق پرنس و زوجه و دختر ایشان رفیم بجنگل بیرون عمارت تمام اطراف عمارت پرنس جنگل کاج است و خیلی اشجار کهنه دارد در کنار جنگل محلی است که برای شکار کبوتر درست کرده اند يك کنت معتبری هم که اشاره باسم او کردیم همراه ما بود اسمش ( کنت هانوکور ) است و آن روز اول هم که بمنزل پرنس آمدیم اینجا بود تقریباً چهل سال دارد خیلی هم با ثروت و متمول است سیاحت های عمده کرده و از قراریکه میگفت ده سفر بیگگی دنیا و چین و هند و افریقا

تانیاترا





خوب و با تماشا بود بعد شام خورده چهار ساعت و نیم از شب رفته استراحت کردیم

\* ( روز پنجشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی ) \*

امروز باید از ماریم باد به وین برویم صبح ساعت شش بعد از نصف شب که تقریباً چون اول میزان است وقت طلوع آفتاب بود برخاسته رسماً حاضر حرکت شدیم ، جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و سایر همراهان هم تماماً لباس رسمی پوشیده حاضر شدند ، در ساعت هفت حرکت کردیم اغلب اهالی ماریم باد از زن و مرد در جلودرب هوتلی که ما منزل داریم اطراف کالسکه را گرفته و میخواستند ما را دیده خدا حافظ کنند همینکه بیرون آمدیم که سوار شویم تماماً صدا به ( هورا ) و ( شاه زنده باد ) بلند کرده در نهایت مهربانی ما را مشایعت نمودند ما هم بواسطه بیست و روز توقف در اینجا یک حالت انس و الفتی با اهالی این شهر هم رسانیده بودیم که حرکت امروز از اینجا بسیار بجا مؤثر بود خصوصاً در وقت حرکت که از تمام مناظر بالاخانهای عمارات نیز متصل مردم دستمال تکان میدادند و تعارف میکردند ما هم با طرف نگاه میکردیم و بادست و سرجواب تعارف و اظهار ادب و انسانیت آنها را میدادیم ، خلاصه حالت وداع و مفارقت از هر چه شخص انس بان گرفت خیلی مؤثر و حزن انگیز است ، همینطور آمدیم از خیابانها و جلوعمارات گذشته تار سیدیم بگارا ه آهن درگاره مهماندارهای دولت اطریش با لباس رسمی حاضر بودند قوام السلطنه آنها را معرفی کرد اسمی ایشان از اینقرار است جنرال ( بارون برت هیس هم ) مهماندار اول که رئیس بر تمام مهمانداران ماست مردی است مسن و بلند قامت و با بنیه باید قریب شصت سال داشته باشد ، مهماندار دیگر ( مسیودو اپریشی ) وزیر مختار اطریش مقیم طهران است که اینجا آمده از اهل مجارستان و با همان لباس مجاری است دو نفر هم اجزای مهماندارانی هستند که یکی ( کنل بارون کیزل ) است که سابقاً در طهران بوده و زبان فارسی میداند و دیگری مسی به ( لیوتنان دوسولاچردا ) خلاصه سوار و آنگن شدیم و ترن حرکت کرد ملتزمین هم هر یک در محل مخصوص خود قرار گرفتند از اول شهریکه گذشتیم ( پیل سن ) است و شهر دویم ( اشتراکرنج ) ترن ما امر و زحیلی بر احوال می رفت از دو تا تونل هم گذشتیم نهار را در ترن خوردیم از هر شهر و آبادی که میگذشتیم قشون در جلوگارا راه آهن آمده رسم سلام و احترام نظامی بجای آوردند در ساعت پنج و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر در شهر ( وین ) بگارا ( فرانسوا زرف ) رسیدیم در حالتی که دارای نشان و حمایل دولت اطریش و ملبس بلباس رسمی بودیم اعلیحضرت امپراطور اطریش و پادشاه مجارستان هم بالباس رسمی و نشان و حمایل دولت ایران و تئال شاه شهید درگارا حاضر بودند ترن ایستاد و از او آنگن پیاده شد با امپراطور دست داده در کمال گرمی و مهربانی

بایشان

بایشان ملاقات کردیم نواب ولیمهد ( آرشید وک فرانسوا فردی ناند ) و سایر گرانده و وزرا و امرای خودشان را که همه بگارا آمده بودند بمامرفی نمودند ، بعد ما هم جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و سردار کل و موق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و وزیرهای یون و ظهیرالدوله و مهندس الممالک و سایر همراهان را با اعلیحضرت امپراطور معرفی کردیم و با اتفاق تا سردسته سرباز احترامی منزل را ندیم و در بین راه با ایشان زبان فرانسه صحبت میداشتیم حقیقه از سیای ایشان آثار نجابت و بزرگی و همه قسم اخلاق و صفات حسنه آشکار و هویداست طرفین راه و خیابانها مرد و زن زیاد بلکه تقریباً تمام اهل شهر وینه دوپشته و سه پشته ایستاده هورا می کشیدند و دستمال تکان میدادند و از روی کمال ادب و احترام و مهربانی پذیرائی میکردند و طرفین کوچه و خیابان از گارا الی عمارت دولتی موسوم به ( هوف بورگ ) که منزل ما را اینجا قرار داده و اعلیحضرت امپراطور هم هانجا بسکئی دارند سرباز و سوار و توپخانه با دسته جات موزیکانچی در کمال نظم و آراستگی ایستاده بودند ، الحاق قشون اطریش منتهای نظم و آراستگی را دارد همه خوش لباس و جوانهای بلند قد خوش اندام و در نهایت شکوه بودند شهر وینه هم بسیار خوب شهری است خیابانهای وسیع و عمارات عالی شش مرتبه دارد و از منظرها و درجه های عمارات که بکوچه باز بود زنها و جوانها دستمال تکان میدادند و اظهار مسرت از ورود ما میکردند ما و اعلیحضرت امپراطور هم جواب تعارفات مردم را با دست و سر میدادیم وقت مغرب بود که بمنزل رسیدیم وزیر دربار و وزیر تشریفات اعلیحضرت امپراطوری در جلودر عمارت حاضر بودند جلوما افتاده ما با اتفاق اعلیحضرت امپراطور از پله ها بالا رفته داخل عمارت خیلی عالی مزین شدیم و از اطاقها و سالونهای ممتاز گذشته تا وارد تالار بزرگی شدیم که پرده های کار کوبلن اعلی در آنجا بود و آرشید و شسهای محترمه سلطنتی با تمام وزرا و رجال معتبر و جنرالهای بزرگ دولت اطریش در آنجا ایستاده بودند اعلی حضرت امپراطور آنها را بمامرفی نمودند ما هم با غلب آنها دست داده تعارف کردیم و اعلیحضرت امپراطور اطاقهای ما را بمائشان داده مراجعت بمنزل خودشان نمودند ، و چون ما بایستی بیازدید ایشان برویم حاضر شده بودیم که برویم بملاحظه خستگی و کسالتی که از حرکت امر وزدا شتیم اعلیحضرت امپراطور مخصوصاً یک نفر از اجودانهای خودشان را فرستاده و پیغام داده بودند که بملاحظه آثار خستگی که از حالت شما احساس کردم را ضی بزمحت شما نیستیم که بملاقات من بیایید قدری راحت کنید چون شام را با هم خواهیم خورد همان وقت که می آید بعوض بازدید محسوب خواهد بود ما هم قدری راحت کرده بانوکرها و ملتزمین خودمان که در حضور بودند بصحبت مشغول شدیم در ساعت هفت و نیم

بعد

بعد از ظهر رفیق بمنزل اعلیحضرت امپراطور که در همین عمارت است از اطاقهای مزین متعدد گذشتیم و در تالار موسوم به ( الکساندر ) شام را با اعلیحضرت امپراطور صرف کرده در میانه شام خیلی صحبت داشتیم و مهندس الممالک در پشت سر ما ایستاده مترجمی میکرد و زراً ما هم در سفره امپراطوری بودند بعد از شام با اعلیحضرت امپراطور وداع کرده بمنزل آمده استراحت نمودیم (\*)

(\*) — « — » ( ) ( ) \* روز جمعه بیست و پنجم جمادی الاولی ( ) ( ) \* — « — » (\*)

امروز در وینه توقف است قدری کسل و خسته راه آهن دیروز بودم ، از خواب که برخاستم وزیر هایون را خواسته قدری روزنامه سفر را فرمودیم نوشت ، بعد وکیل الدوله بحضور آمد قدری نوشتجات و تلگرافات بطهران و غیره فرمودیم تحریر کرد ، بعد سفرای خارجه مقیم در بار اطیش بحضور آمدند ، هر چه سفرای کبار بودند در تالار مخصوص جدا گانه پذیرفته شدند ، و وزیرای مختار در سالون بزرگ حاضر شده بودند بعد از ملاقات سفرای کبار با تجارتخانه باهریک از وزیرای مختار هم دست داده احوال پرسی کردیم پس از آن نهار خورده ، باز وزیر هایون را خواسته قدری روزنامه سفر را فرمودیم نوشت ، ساعتی هم استراحت کرده از خواب که برخاستیم نماز خوانده ، چون ساعت پنج بعد از ظهر باید شام رسمی با اعلیحضرت امپراطور و خانواده سلطنت اطیش صرف شود نیم ساعت بوقت مانده لباس رسمی پوشیده حاضر شدیم ، اعلیحضرت امپراطور آمدند و با اتفاق خودشان ما را بسر شام بردند ، در سالون جلواطاق شام ، نواب ولیعهد و آرشیدوکها ، و آرشید و ششها ، و خانواده سلطنتی تماماً با وزیرای ما و رجال دولت اطیش حاضر بودند ، بعد وارد تالار شام شدیم ، و صرف شام شد ، در میانه شام اعلیحضرت امپراطور تسبیح سلامتی ما کرده و نطقی مبنی بر اظهار مودت و اتحاد دولتین و خوشوقتی از ورود ما بپای تخت خودشان نمودند . ما هم بعد از قدری فاصله جوانی ها نظور مبنی بر خصوصیت و یکجبهتی و امتنان از پذیرائی ورود خودمان نموده جام شربتی سلامتی اعلیحضرت امپراطور خوردیم و الحاق مجلس شام بسیار عالی مزین باشکوهی بود بعد از شام با اعلیحضرت امپراطور و خانواده محترم امپراطوری وداع کرده بمنزل آمدیم (\*)

(\*) — « — » ( ) ( ) \* روز شنبه بیست و ششم جمادی الاولی ( ) ( ) \* — « — » (\*)

صبح که از خواب برخاستیم آمدیم در بالکن عمارت که میدان بزرگ جلو عمارت نگاه میکند قدری تماشا کردیم متصل کالسکه و درشکه است که از این میدان عبور می کنند ، و جمعی از اهالی شهر آمده از پائین مقابل عمارت ما ایستاده اند که ما را به بینند و هر وقت ما را میدیدند کلاه برداشته هورا می کشیدند و اظهار خوشوقتی مینمودند ، چون خبر کرده بودیم که امروز تماشای قورخانه برویم قوام السلطنه آمده

عرض

عرض کرد کالسکه و لوازم حرکت حاضر است ، جناب اشرف صدراعظم را خواستیم آمدند با اتفاق ایشان و جنرال مهماندار سوار کالسکه شده رفیق بطرف قورخانه ، صاحب منصبان نظامی دولت اطیش در آنجا حاضر بودند گردش کاملی کرده ، توپهای جدید الاختراع اطیش را دیدیم که خیلی شبیه بتوپهای فرانسه است ، ولی هنوز انامازورهای دولت بطور درستی آنها را قبول نکرده اند و مشغول امتحانات هستند که اگر باز نواقصی داشته باشد رفع شود ، چون در این سفر میخواستیم بعضی اسلحه و لوازم حربیه خریداری نمائیم ، و همیشه در سوابق این قبیل چیزها را از دولت اطیش برای دولت ایران ایتباع کرده اند ، و از همه جا برای ما مناسب تر است ، لهذا جناب اشرف صدراعظم فرمودیم با میرزا کریمخان سردار مکرّم وزیر قورخانه که همراه است قرار بدهند دو عراده توپ یازده سانتیمتری برای بنادر ایران و هفت عراده توپ هشت سانتیمتری ، و هشت عراده هفت سانتیمتری ، و چهار هزار قبضه تفنگ ورندل ، و یک دستگاه نورد که آهن و برنز را صفحه میکند ، و یک دستگاه چرخ شربیل سازی که خیلی بکار دولت میخورد ایتباع نمایند ، و همین جاعمل ایتباع را تمام کردند آمدیم بیرون ، و چون نهار را در سفارت خوردمان مهمان قوام السلطنه هستیم با تجارت رفیق ، سفارت ایران خوب محلی واقع شده ، و مبل عمارت را قوام السلطنه اغلب از بارچه های ایرانی کرده است و خیلی خوب ترتیب داده ، حق سفارتخانه دولت این است که همینطورها مزین باشد ، و الحاق قوام السلطنه خوب خدمت می کند ، نهار فرنگی و ایرانی مخلوط بهم تهیه کرده بود ، بعد از نهار بمنزل آمده قدری استراحت کردیم و چون شام را در منزل نواب ولیعهد دولت اطیش دعوت داریم در ساعت شش بعد از ظهر با تجارت رفیق ، عمارت منزل ولیعهد موسوم بمعمارت ( بلور ) است و بسیار عمارت مزینی است اعلیحضرت امپراطور و تمام خانواده سلطنتی بودند ، خیلی مجلس عالی باشکوهی ترتیب داده بودند و شام مجلی صرف شد ، نواب ولیعهد بسیار مؤدب و مهربان و خلقه بلند قامت و خوش ترکیب و خوش رو هستند ، در ساعت هفت و نیم که از شام فراق حاصل شد با اتفاق اعلیحضرت امپراطور رفیق به برای وین برای عالی مزینی است بازی عقل و جهل بود و مینمود که چه قسم این دول عالیه اروپ خودشان را از تاریکی جهل و نادانی به هدایت علم و قوت دانش بروشنائی کمال و جلال و اوج نیکبختی و اقبال رسانیده اند ، مثلاً آنوقت که بعضی چراغهای برق و گاز شمعهای پیه یا روغن کنجد و غیره داشته اند ، و بجای راه آهنهای امروزه محمولات خود را با چهار یان حمل مینموده ، تمام اینها را نشان میدادند ، و از جمله تونل ایتالیا را که باز کرده اند در تیاتر نمودند که بقوت علم و هندسه چه کوه عظیمی را سوراخ کرده اند که انسان مات و متحیر میماند ، این پرده افتاد و پرده دیگر بالا رفت ، بازی رقص شروع شد ، و خیلی خوب رقصیدند

واقعاً

واقعاً برای وین را نمیتوان گفت از جاهای دیگر پست تر است بلکه بیارۀ جهات مزیت دارد ، در پرده آخر اعلیحضرت امپراطور وداع کرده رفتند و ما تا آخر ماندیم . بعد از اتمام بمنزل آمده استراحت کردیم (\*)

« — (\*) — روز یکشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی (\*) — »

امروز قرار بود طرف صبح بشکار برویم چون حالت من مساعدت نداشت موقوف کردیم ، فقط قدری سوار کالسگه شده در جنگل وینه که ( پرات ) میگویند گردش کردیم بسیار با صفا است و گردشگاه عمومی شهر وینه همین نقاط است . امشب باید بقصر ( شو نبرون ) برویم و شام را با اعلیحضرت امپراطور در آنجا صرف کنیم شش ساعت و نیم بعد از ظهر با جناب اشرف صدر اعظم و جنرال مهماندار و وزیر دربار در يك کالسگه نشسته و سایر همراهان هم از عقب ما در کالسگه های دیگر سوار شده رفیق بطرف ( شو نبرون ) از میانه شهر و کوچهای خیلی طولانی گذشتیم جمعیت زیادی در اطراف معابر برای دیدن ما ایستاده بودند ، رفیق تا رسیدیم به جلو قصر شو نبرون اعلیحضرت امپراطور تا جلوی پله عمارت ما را استقبال نمودند پیاده شده دست دادیم و رفیق باطاق مخصوص آنجا قدری نشسته با ایشان صحبت داشتیم جناب اشرف صدر اعظم هم بودند وقت شام که رسید خبر دادند رفیق بمر شام ، تمام آرشیدوشها و آرشیدو که بودند هر قدر از صفا شو نبرون بنویسیم کم است . روبروی این عمارتی که شام میخوریم خیابانهای شو نبرون که سر بالا میرود تا به تپه و کوهی منتهی میشود پدید است تمام خیابانها را از دو طرف درخت نشایده و اشجار را باقیچی بطوری پراسته و آراسته اند که همه مثل گنبد مدور سبز یا بشکل پیرامیدی ( مخروطی ) و غیره میباشد دیگر گلکاری آنقدر خوب و مرتب و موزون است که از حدوصف بیرون است آبشاری هم میانه اشجار جاری است که نهایت صفا دارد همین که شام خوردیم و شب تاریک شد رفیق جلو ایوان و بالکن که باین خیابانها نگاه میکنند یک چراغانی کرده و آتشبازی نمائز می نمودند که بهتر از آن بتصویری آید قدری سردمان شد پالتو خواستیم پوشیده تا آخر آتشبازی توقف و تماشا کردیم بعد با اعلیحضرت امپراطور وداع نموده با نهایت امتنان از مهر بانیهای ایشان بطرف منزل روانه شدیم اعلیحضرت امپراطور تا پای پله عمارت ما را مشایعت کرده مراجعت نمودند بمنزل آمده آخر شب آقا سید حسین را فرمودیم بروضه خوبی خوانده آنوقت استراحت نمودیم \*

« — (\*) — روز دوشنبه بیست و هشتم جمادی الالی (\*) — »

امروز باید انشاء الله تعالی از وینه حرکت کرده بطرف بوداپست و اسلا مبول برویم ، صبح برخاسته نماز خوانده مشغول چای خوردن بودیم که صنیع السلطنه از پاریس وارد شده بحضور رسید و معلوم شد سفارشها و فرمایشات ما را بخوبی و درستی انجام داده و باینجا رسیده است ، باوقدری از حالات پاریس

وکار

وکارها استفسار نموده وصحبت داشتیم سر ساعت ده و نیم لباس رسمی پوشیده حاضر حرکت شدیم خبر دادند که اعلیحضرت امپراطور میبایند که با تفاق بگار راه آهن برویم ، ایشان را استقبال کرده با تفاق سوار کالسگه شده رفیق بگار راه آهن همراه اعلیحضرت امپراطور رئیس وزراً و وزیر دربار و وزیر تشریفات خودشان بودند . در گار هم صاحب منصبان کل قشون ساخلوی وینه حاضر بودند ؛ اندکی در گار مکث کرده بعد با اعلیحضرت امپراطور وداع نمودیم و از مفارقت ایشان نهایت ملالت را داشتیم و اظهار امتنان خود را از پذیراییها و مهر بانیهای ایشان نموده اعلیحضرت امپراطور هم با کمال گرمی و خصوصیت وداع نمودند ، تا وقتی هم که در ترن سوار شدیم ایستاده بودند . بعد ترن حرکت کرد قدری که راه آمدیم از آبادی شهر وینه خارج شده بصحرای سبز پر جنگل طولانی افتادیم . از کنار شهری گذشتیم که اسم آنرا گفتند ( پرزبورغ ) است . بعد از روی رود خانه دانوب که پل عرضی بسته اند راه آهن گذشت . عرض این رود خانه در اینجا تخمیناً سیصد متر است ، بعد از مدتی رسیدیم به ( اسکوئی گارد ) که تا شهر ( بوداپست ) دو ساعت راه است . اینجاها باز وضع و طبیعت زمین و هوا و کوه و جنگل تغییر میکند اندک شباهتی بمشرق زمین دارد . در جلوه استاسیون هم حکومت محلیه و صاحب منصب نظامی با قشون هم محل برای پذیرائی حاضر و جمعی از اهالی مجارستان نیز بجهت دیدن ما مجتمع بودند . و جنرال مهماندار در هر جا حاکم و صاحب منصبان را معرفی مینمود . نهار را مادر او آگون خودمان صرف نموده همراهان هم در سالون عمومی ترن نهار خوردند . همه جا از کنار رودخانه دانوب عبور میکنیم این رودخانه بسیار رود عظیمی است و از خیلی جاها میگردد . و ممالک عظیمه را سیراب مینماید بقدری عریض و عمیق است که کشتی بخار در آن سیر و حرکت میکند وزیرهایون عرض میکرد در سفر سابق که با شاهنشاه شهید طاب تراه بفرنگستان آمده بود . شاه شهید از وینه به بوداپست را با کشتی از روی رودخانه دانوب رفته بودند . و ما هم اگر انشاء الله سفر دیگر به اروپا آمدیم همینطور با کشتی خواهیم رفت ، خلاصه کم کم هوای تاریک شد ساعت هفت بعد از ظهر که تقریباً سه ربع از شب رفته بود وارد شهر بوداپست شدیم نواب ( آرشیدوک ژوزف آگوست ) فرمانفرمای مجارستان و رئیس وزرای مجارستان با سایر وزرا و حاکم شهر و تمام اعیان و صاحب منصبان نظامی و قلمی در گار راه آهن حاضر بودند باشاهزاده دست دادیم . ایشان تمام همراهان خود را با معرفت نمودند سوار کالسگه شده رفیق بطرف منزل ، ابتدا از يك خیابان عریض طولانی خیلی قشنگی گذشتیم که طرفین آن همه جا اهالی شهر ایستاده بودند و چون تاریک شده بود و چراغها را روشن کرده بودند درست ما را امید بندند ولی متصل فریاد میکردند ( ایلیا ) ( ایلیا ) و این لفظ بزبان مجاری کلمه تهیت و دعا و مثل لفظ هورای فرانسه و روس است . در کالسگه باشاهزاده صحبت میکردیم تا

رسیدیم

رسیدیم به هوتلی که موسوم به ( هوتل هنگاری ) است و بجهت منزل ما معین کرده اند . در کنار رودخانه دانوب واقع و بسیار هوتل عالی خوبی است . شاهزاده با ما وداع کرده رفتند و ما در اطاقهای منزل خودمان شام خورده استراحت کردیم ملزمین هم در منازل خود قرار گرفتند . علاءالملک سفیر کبیر اسلامبول که از کنتراکسویل باسلامبول معاودت کرده بود حالا اینجا آمده است که قرار بر تیبات ورود ما را باسلامبول جناب اشرف صدر اعظم با او بگذارند (\*)

«\*» — \* — ﴿﴾ روز سه شنبه بیست و نهم جمادی الاولی ﴿﴾ — \* — «\*»

امروز در بوداپست توقف است صبح که از خواب برخاستیم دندانم قدری دردمیکرد یعنی جای دندان عاریه دردمیکنند قدری نشاسته در دهن گرفته بعد رفتم بحمامی که در همین هوتل منزل خودمان است حمام این هوتل از حمام سایر جاها که میرفتم خیلی بهتر است هم گرم و هم آبش خوب بود از حمام که بیرون آمده باطاق آمدیم دکتر ادکاک آمد دندان ما را دید و یک دوائی زد که بی حس کرد بعد جناب اشرف صدر اعظم آمدند قدری صحبت کردیم بعد رفتم سرنهار در آن بین مسیو ( وامبری ) سیاح مشهور که کتاب ( فودریش ) را نوشته است آمده خواست بحضور بیاید چون سرنهار بودیم بوقتی دیگر موکول شد بعد از نهار قدری خوابیده سه چهار ساعت بعد از ظهر سوار شده بگردش و تماشای شهر رفتم حقیقه عجیب شهر قشنگ باصفائی است در این سفر فرنگستان غیر از شهرهای پای تخت اروپا که خیلی عالی و مزین است از سه شهر که ( ورشو ) و ( بوداپست ) و ( کلون ) باشد خیلی خوشمان آمده است رودخانه دانوب از میان شهر بوداپست میگذرد و با چندین پل این دو نیمه شهر بهم متصل است از پل زرگی که روی رودخانه است عبور کردیم از قرائیکه عرض کردند ششصد ذرع طول این پل است که تمام از آهن ساخته شده راه کالسکه در وسط و دورا پیاده رود در دو طرف است که بکمال سهولت و راحت مردم عبور و مرور مینمایند رفتم تا خانه پرنس فرمانفرمای مجارستان کارت ویزیت گذاریم بعد آمدیم از بلوارهای خیلی بزرگ که ساخته اند گذشتیم جمعیت زیادی در اطراف راهها و خیابانها برای تماشا و دیدن ما جمع بودند و هورامی کشیدند همینطور رفتم تا از پارک و جاهای باصفای شهر گذشته بعمارت اسب دوانی رسیدیم از پله ها بالا رفته در بالا خانه قدری نشستیم اسب دوانی تمام شده بود مردم در پائین عمارت ایستاده بودند شریقی در آنجا صرف کرده نیم ساعت نشسته مراجعت بمنزل نمودیم مسیو وامبری سیاح معروف آمد اورا ملاقات کردیم بسیار خوب فارسی حرف میزند شاه شهید را هم در همین جا ملاقات کرده است از مسافرتی که بایران و ترکستان و سایر نقاط نموده است از او تحقیقات میکردیم و عرض میکرد بسیار مرد خوب فهمیده عالمی است و شیرین صحبت میدارد در زمانی که عنبرخان سردار کل در تبریز پیشکار ما بود تبریز آمده و ما را در آنجا دیده است و آنوقت ما دو و از ده سال داشتیم خیلی با او صحبت کردیم و از اطلاعات اولتت بردیم چون امشب شام را در همین هوتل

( هنگاری ) که منزل ماست مهمان شاهزاده فرمانفرمای مجارستان هستیم وقت غروب شاهزاده آمدند نشان تمثال ما را که بایشان داده بودیم زده بودند ماهم نشان اول دولت اطیش را زده بودیم با تقاق ایشان بسر شام رفتم و وزیر امور جال بزرگ دولت اطیش و مجارستان هم بودند شام صرف شد در بین شام موزیک مجار را میزدند بسیار خوب بود و بگوش مالذت میداد شبیه موزیک ایران است بعد از شام در ساعت هفت و نیم باشاهزاده و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سردار کل و ناصر الملک و مومثق الدوله و وزیر همایون به او برای بوداپست رفتم بسیار خوب تماشاخانه ایست بازی گل بود دخترها که دسته های گل داشتند از میانه همدیگر که رد می شدند و دسته گل را تکان میدادند بهر طرف که میرفت رنگ مخصوصی میشد قریب دو بیست نفر دختر تماماً دسته های گل در دست و یک دختری را که بهتر از همه میرقصید در میان گرفته تماماً باهم میرقصیدند بعد پرده افتاد و دوباره که بالا رفت از میان سن حوضی بزرگ و چندین فواره بلند نمایان شد که هر کدام پنج شش ذرع می جست و بواسطه تابش الوان مختلف الکتریسیته طوری تعبیه کرده بودند که فواره ها آن بان متلون به الوان مختلف از سبز و زرد و قرمز و غیره میشد هر قدر بخوایم تعریف بساط رقص و وصف تماشای آنجا را بنویسیم از حیرت نگارش و توصیف خارج است الحق از تیاترهای اعلای فرنگستان است در ساعت نه و نیم بمنزل آمده استراحت کردیم (\*)

«\*» — \* — ﴿﴾ روز چهارشنبه غره جمادی الآخره ﴿﴾ — \* — «\*»

امروز صبح بعد از ادای نماز و صرف چای عرض کردند که جنرال مهماندار بعضی اهالی بوداپست را میخواهد بحضور بیاورد فرمودیم بیاورند یکنفر رئیس کارخانه اسلحه سازی بود که بحضور آمده یک قبضه تفنگ و یک قبضه قداره هم تقدیم نمود بداعت این قداره این است که هر وقت تیغه آنرا از غلاف بیرون می آورند جلد قداره کوتاه می شود و وقتی که غلاف مینمایند همان اندازه قداره جلد هم بلند میشود از این نوع قداره چند قبضه سفارش دادیم بسازند بیاورند بعد مسیو وامبری بحضور آمد قدری با او صحبت داشتیم از صحبت های شیرین او انسان لذت کامل مپیرد بعد قدری از منسوجات بوداپست خواسته بودیم که ملا حظه نمایم همینطور که در همه چیز مجارستان ترقی کرده است در منسوجات چه طور است دیدیم بسیار خوب است قدری خریدیم بعد از آن نهار خورده استراحت کردیم طرف عصر کالسکه خواسته سوار شدیم ابتدا بعمارت پارلمنت مجارستان که می سازند رفتم هنوز تمام نشده و مشغول کار هستند از یکصد و یک پله بالا رفتم بسیار عمارت عالی نمائز است عمارت و بنا از این بهتر نمی شود تمام ستونهای این عمارت از سنگ مرمر سبز است که معدن آن در خود بوداپست موجود است و زمین اطاقها از سنگهای قشنگ الوان موزیق شده است تالار بزرگی دیدیم اگر چه عرض و طول آنرا \*

نرسیدیم اما میانه سی و چهل ذرع طول آن بنظرمان آمد بالکن خیلی قشنگی دارد که منظر آن شهر بوداپست و رودخانه دانوب است بسیار بارو و خوش منظر است از این ابنیه عالی و آبادی کاملی که در این شهر ملاحظه میشود پایه خیالات بلند اهالی و هوش آنها را معلوم میکند که تا چه درجه است از آنجا آمدیم باین و بمشای جزیره که در شهر بوداپست میانه رودخانه دانوب واقع است رفیم این قطعه زمین که در وسط رودخانه واقع شده به برزگی يك و نیم باغ شاه طهران میشود و این جزیره متعلق بپدر پرنس فرمانفرمای اینجا است خیلی آنجا را قشنگ و پاکیزه درست کرده اند کمال صفارا دارد گردش کاملی کردیم از مردم شهر هم دسته دسته بجهت تماشا و دیدن ما جمع شده بودند و متصل بزبان هونگری میگفتند (لیان) یعنی زنده باشید وضع این جزیره و رودخانه دانوب و اطراف اینجا را خیلی شیه برودخانه ارس که از سحرای مغان میگردد دیدیم همانطور جنگهای تك و سبزه و جاهای باصفای خوب دارد هر قدر در تعریف آنجا بنویسیم کم است مراجعت بمنزل کرده چون شب را در عمارت کلوب شهر مهمان دولت بودیم در ساعت شش بعد از ظهر بالباس نیم رسمی با آنجا رفیم نواب شاهزاده فرمانفرما و وزرای مجارستان و اغلبی از همراهان ما در سر میز شام با ما بودند اینجا بسیار عمارت خوبی است بعد از شام در بالکن این عمارت که بشکل نیم دایره ساخته شده و چراغان قشنگی کرده بودند و از بالای سر ما چراغ الکتریک را بطور (رفریکتر) بشهر و درختها می انداختند تماشای خوبی داشت میزی در اطاق بود که روی آن یک دسته اسباب گوش تلفون بود که به او پرا وصل کرده بودند هر کس از آنها را بگوش میگذاشت صدای ساز و آواز او پرا در کال خوبی می شنید بعد از شام قدری توقف کرده بطور غیر رسمی رفیم به او پرا آنجا هم قدری مانده امشب دیگر مثل دیشب نبود زودتر بمنزل آمده خوابیدیم

( روز پنجشنبه دویم جمادی الآخره )

امروز باید از بوداپست بطرف مملکت عثمانی و اسلامبول حرکت کنیم صبح در ساعت ده از نصف شب گذشته که تقریباً چهار ساعت بعد از طلوع آفتاب میشود لباس پوشیده نشان و جمایل دولت اطریش را زدیم جناب اشرف صدر اعظم مسیو وامبری و بعضی از اهالی بوداپست را بحضور آوردند بهر يك اظهار التفاق کرده يك حلقه انگشتری خود ما را به مسیو وامبری یادگار دادیم در ساعت ده و نیم نواب پرنس فرمانفرما با صدر اعظم هونگری و رجال دولتی آمده با تفاق ما را برای راه آهن بردند در اطراف خیابانها ناگوار راه آهن همه جا مردم از زن و مرد ازدحام کرده و متصل میگفتند شاه زنده باد الحق بوضع بسیار خوشی ما را مشایعت و مهمانی و اظهار محبت و مهربانی کردند در گار راه آهن از نواب شاهزاده فرمانفرما و وزرا\* مجارستان اظهار امتنان نموده و سوار ترن شده بطرف سرستان را ندیم اغلب جاها از کنار رودخانه

دانوب عبور میکردیم خیلی رودخانه عظیم معتبر است از این رودخانه کشتیها همه دنیا میروند و آمدورفت میکنند اوایل راه قدری از دره و تپه و کوه گذشته بعد بصحرا و جلگه مسطحی افتادیم که اغلب اراضی زراعت زرت و گندم است تقریباً سی چهل فرسنگ از راه تمام صحرا از همین زراعت بود و از قرار بکه گفتند خود گندم که را آرد کرده نان میکنند و میخورند و چوب آنرا هم کوبیده بگوسفند و گاو میدهند زرت هم در این صفحات زراعت معتبری است مثل چغندر و سیر و سیب زمینی در المان و اطریش که در آن صفحات زیاد میکارند نهار را ما و همراهان در ترن خوردیم از بوداپست تا سرحد اطریش و هونگری که داخل خاکسربستان میشود از استاسیونها و آبادیهای بسیار گذشتیم و بهر شهر و استاسیون که میرسیدیم سرباز و صاحب منصب و اجزای بلدیة آنجا حاضر برای پذیرائی بودند و ما هم از ترن پیاده شده تا سر صف سرباز رفته مراجعت میکردیم و نسبت بانها تفقد و احوال پرسی میشد در ساعت هشت و چهل دقیقه بعد از ظهر بسرحد سربستان رسیدیم لدی الورد ما ترن بزرگ مفصلی که در میان آن علاء الملک سفیر کبیر اسلامبول با مهماندارهای دولت علیه عثمانی و مهمانداران دولت سربستان بودند وارد شد در اینجا اجزای و مأمورین سه دولت باهم تصادف نموده یکی مهمانداران دولت اطریش از جنرال و سایرین که باید از اینجا مرخص شوند دیگر دسته مهماندارهای سرب که ما را تا سرحد عثمانی می رسانند و یکی دیگر مهمانداران محترم دولت عثمانی که از سرحد سرب ما را تا پای تخت خودشان باید برسانند ابتدا مهماندارهای اطریش را خواسته اظهار رضایت و خشنودی کامل از اینکه در خاک دولت اطریش بسیار بما خوش گذشته است از آنها فرمودیم و هم گفتیم امتنان مخصوص ما را با علیحضرت امپراطور اطریش برسانند و بهر يك اظهار محبت نموده آنها را مرخص کردیم رفتند بعد علاء الملک مهمانداران سربستان را بحضور آورده معرفی نمود و ترن حرکت کرده بفاصله پنج دقیقه بشهر (بلگراد) پای تخت سرب رسیدیم و تقریباً در این وقت چهار ساعت از شب گذشته بود که ساعت ده باشد آنجا پیاده شده بسر باز و صاحب منصب و اهالی شهر که حاضر شده بودند تفقدی کرده باطاق مخصوص گار رفیم نشستیم شرفی صرف کرده مراجعت بترن نمودیم جناب اشرف صدر اعظم مهمانداران دولت عثمانی را که اینجا آمده بودند معرفی نمودند اسامی کلیه مهمانداران عثمانی که در اینجا معرفی شده و بعد در سرحد خاک عثمانی بحضور رسیده اند از اینقرار است (طرخان پاشا از اعضای شورای دولتی) (شاکر پاشا مشیر ارکان حرب معیه سنیه) (غالب بك تشریفاتی خارجیة) (فریق احمد علی پاشا از حجاب اعلیحضرت سلطان) (شکری پاشا و توفیق بك میرآلای و رضا بیک قائم مقام و سلیمان بك لاقول آغاسی و نظیف بك یوزباشی که اینها نیز از حجاب اعلیحضرت سلطان هستند) بعد از مرخصی آنها شام خورده استراحت کردیم و ترن هم در شهر (بلگراد) تا صبح توقف نمود

— ( روز جمعه سوم جمادی الآخرة ) —

امروز صبح که از خواب برخاستیم فرستادیم وزیرهایون را آوردند روزنامه روز قبل را فرمودیم نوشت بواسطه اینکه دیشب از بس صوت ترن راه آهنهای مختلف که در عبور و مرور بود بگوش میرسید و مانع از استراحت بود خوابمان نبرده صبح هم در ساعت شش که ترن حرکت کرد برخاستیم خیلی کسل بودیم هوای اینجا هم در نهایت گرمی بود لباسها را در آورده قدری خوابیدیم ، بعد برخاسته نهار خوردیم طبیعت زمین و کوه و هوای این مملکت خیلی فرق با فرنگستان دارد و شیه بخاک ایران و صفحات مشرق زمین است ، رعایا بالباسهای شیه به گیلک و مازندرانی بعضی اسب سوار چوپانهای اینجا همه با لباسهای کثیف مشغول چرانیدن خوک و گوسفند هستند جنگلهای کوچک هم دارد ، طرف عصر به بعضی کوهها و درهها رسیدیم که خیلی شیه به بابا باغی و دره دیز راه گلین قیه آذربایجان است و از نقاط اطراف طهران بدره جاجرو و حدود آنجا شباهت کامل دارد ، و همه جا کوه و نشیب و فراز زمین را بریده و هموار کرده راه آهن را برده اند امروز از پنج تونل گذشتیم که یکی بزرگ و چهار دیگر کوچک بود حاصل زراعت این حدود تماماً زرت است ، مردم سرستان خیلی فقیر و کم بضاعتند اغلب بمر معاش و راه دخلشان این است که گله خوک را جاق و فربه کرده بفروشان میفروشند ، از قراریکه گفتند سالی بیست میلیون خوک از سرستان بخارج فرخته میشود صحراهای این حدود اغلب کوه و تپه و جنگلهای کوچک دارد آبادی و عمارات بسیار کم است همینطور آمدیم تا یکساعت از شب گذشته بسرحده سرستان که اول خاک بلغارستان است رسیدیم اینجا مهمانداران سرب مرخص شدند ، و از بلغارستان سرباز و موزیک در جلو گار راه آهن حاضر بود با یک نفر از وزرای بلغاری و یک نفر صاحبمنصب نظامی این ایالت که برسم مهمانداری آمده بودند اطاقهای ترن ما را هم عوض کرده و آگونهای ترن مخصوص نواب پرنس بلغارستان را آورده بودند تا این تغییر و تبدیلات میشد مادر جلو عمارت گار که صندلی و قالی و میزی گذارده بودند قدری نشستیم خیلی تاریک و مختصر بود ، شخص که آن عمارات عالی و آثار عظیمه و اعمال بزرگ اروپا را ملاحظه میکند وقتی باغها رسیده این وضعها را می بیند تفاوت درجات ترقی و تنزل و اختلاف مراتب تمدن را سیر کرده از کنه امور آگاه میشود و مایه بسی تعجب است که این انسان همان نوع انسان است که در آن نقاط زمین به آن مقامات عالی و درجات ترقی و عظمت و علم و صنعت رسیده و در این نقاط زمین با قرب جوار هنوز در درجه طفولیت مانده و تازه میخواهد جانی بگیرد ، اگر چه این طرفها هم حالاً همه قسم اقدامات کرده و شروع بکار نموده اند ولی معلوم است که ( زین حسن تا آن حسن فرقی است ژرف )

خلاصه یک نفر از صاحبمنصبان محترم دولت عثمانی هم که همیشه در بلغارستان بجهت امور آنجا متوقف است با اجزای خودش در اینجا شرفیاب شد خیلی مرد آبرومندی بنظر آمد منتظم السلطنه پسر صدیق المملک مرحوم هم که از طرف دولت ایران بسمت وزیرمقیمی آژان دیپلوماتیک بلغارستان است و متوقف صوفیه میباشد با اجزای سفارت خود بحضور آمد بعد از قدری توقف که ترنها عوض و بدل و بارها حمل و نقل شد داخل ترن شده حرکت کردیم زمانی نگذشت که بشهر صوفیه پرنس نشین بلغارستان رسیدیم صدای موزیک نظامی بلند شد و نواب پرنس فردیناند پرنس بلغارستان که با امنای خودشان در گار حاضر شده بودند از جلو ترن دیدیم ایستاده سلام نظامی دادند ما هم جواب دادیم ایشان را دعوت به ترن نمودیم آمدند بالا دست داده پس از قدری صحبت آمدیم پائین از جلو صف سرباز گذشته احوال پرسیدیم وضع سرباز و صاحبمنصب بلغاری بعینه از روی وضع نظام روس تقلید و اقتباس شده است چه لباس صاحبمنصب و سرباز و چه درحالات و حرکات و فنون و آداب عسکریه معلوم میشود که از هر جهت دولت روس را مدل خود قرار داده اند و بسیار سربازهای خوبی بودند بعد بیکی از اطاقهای گار که بجهت نشستن ما قرار داده بودند رفته و زراً و همراهان خودمان را بنواب پرنس معرفی کردیم ایشان هم امنأ و کار گذاران خودشان را بما معرفی نمودند بقدر ده پانزده دقیقه آنجا نشسته میوه و شربتی صرف کرده بانواب پرنس قدری صحبت داشتیم سن پرنس باید میانه چهل و پنجاه باشد خلقه بلند قد و تنومند و خوش اخلاق و خوش رو و مهربان هستند ریش کمی زیر چانه دارند کلاه پوست سفید و لباسی مثل لباس صاحبمنصبان روسیه در برداشته ، بعد از طی صحبت آمدیم پای ترن با پرنس دست داده و وداع کرده آمدیم بالا قرار شد در مراجعت که از اینجا میگذریم یکشام مهمان پرنس باشیم ترن ما حرکت کرد و بقدر هزار ذرع رفته متوقف شد در واقع امشب را پهلوی شهر صوفیه خواهیم ماند و صبح ترن حرکت میکند \*

— ( روز شنبه چهارم شهر جمادی الآخرة ) —

امروز باید صبح زودترن از صوفیه حرکت کرده به ( آدرنه ) برویم در ساعت شش صبح حرکت کردیم راه قدری سربالا بود و آگونهای ترن ما را چون خیلی بهم بسته بود دو قسمت کرده نصفی که ما در آن بودیم یک لکمو تیف بسته از جلو بردند و نصف دیگر را به لکمو تیف دیگر بسته از عقب آوردند یکدو ساعت اینطور رفته بعد دوباره بهم دیگر وصل کردند صحراهای این حدود خیلی کم زراعت است و تقریباً زراعت منحصر به زرت و گندم است که غالب جاها کاشته اند ولی این زراعت هم بالنسبه کمتر از سابق شده است جنگلهای خیلی کوچک و متفرق و کم است صحراها اغلب خشک و لم یزرع مردمانی که جلو استاسیونها می آیند خیلی فقیر و بدلباس هستند شخص که از اروپا مراجعت میکند اینطرفها که در عدم آبادی و تمول نقطه

مقابل اروپاست در نظرش غریب می آید خلاصه دو ساعت بغروب مانده بود که به اول خاك عثمانی رسیدیم آنجا مهمانداران بلغاری مرتخص شده رفتند اسم محل سرحد ( خرمن لی ) است از مهمانداران محترم عثمانی دو نفر دیگر شان اینجا بحضور رسیدند سرباز عثمانی و موزیک هم بود جمعی نیز از اهالی عثمانی که کلاههای فینه قرمز داشتند در اسناسیون حاضر بودند در واقع اینجا وضع بلرزه تغییر کرد چند زن دیدیم که با چادر سیاه توی کالسکه نشسته بودند ولی رو بند نداشتند نصف صورت خود را گرفته بودند معلوم شد زنهای مسلمان هستند زن فرنگی و ارمنی هم بود اما خیلی کم و در بالا خانها بودند جزو جمعیت مردم نبودند از اینجا هم رد شده بقدر یکساعت راه که رفیم رسیدیم بشهر ( آدرنه ) اگر چه خود شهر تاراه آهن قدری مسافت دارد اما در استاسیون راه آهن اجتماع زیادی از عثمانیها بود و یک فوج سواره و توپخانه با کال نظم و آراستگی در جلو راه ما حاضر بودند سلام دادند و ترن در اسناسیون ایستاد طرخان پاشا که سابقاً اشاره باسم او کردیم در اینجا بحضور رسید مشار الیه سابقاً وزیر خارجه دولت عثمانی و یکوقتی هم حاکم جزیره کريت بوده است پیر مردی محترم و در واقع رئیس مهمانداران است از طرف اعلیحضرت سلطان لازمه مهربانی و محبت و مهمان نوازی و پذیرائی را بجا آورد ساعتی فاصله نلگراف اعلیحضرت سلطان هم رسید که تبریک و ورود ما را بخاک خودشان گفته و اظهار بشاشت و شوق بملاقات ما نموده بودند ما هم جوانی که لازم بود دادیم و از ترن پیاده شده از جلو صفوف نظامی گذشتیم و بعد در اطاقی که معین کرده بودند بقدر ساعتی نشستیم شرتی صرف کرده بعد بجلو خان آنطرف اسناسیون که بشهر آدرنه نگاه میکند رفیم سرباز و توپچی و سواره که در اسناسیون حاضر شده بودند همه در کال نظم و آراستگی از حضور ما دخیله نمودند سبک و وضع قشون دولت عثمانی و مشق آنها به نظام المان شباهت کامل دارد صاحب منصبان نظامی را که حاضر بودند مورد تمجیدات و تحسینات داشته به ترن معاودت نمودیم از قرار بکه عرض کردند ترن چند ساعت در اینجا متوقف است که بعضی واگونهارا تغییر و تبدیل دهند و باز دو دسته بکنند که چون سنگین است سریع تر حرکت کرده و زودتر بمنزل برسد و ماباحالت خستگی و کسالت و میل که بخواب داشتیم توی رختخواب افاده منظر حرکت ترن بودیم و غدغن نمودیم اطاق و آگون وزیر هایون را که از ما دور بود و بجهت فرمایشات و تقریر روزنامه سفر لازم بود که نزدیک ما باشد از میانه ترن باز کرده آوردند نزدیک و آگون ما بستند در این بین ترن حرکت کرد و ما استراحت نمودیم (\*)

\* ( روز یکشنبه پنجم شهر جمادی الاخره ) \*

امروز صبح وقتی بیدار شدیم که ترن در حرکت بود برخاسته نماز خواندیم و شکر و حمد الهی را بجا آوردیم که در کال سلامت هستیم و امروز وارد اسلامبول میشویم صبح اول کسیکه بحضور آمد جناب

اشرف صدراعظم بودند پرسیدیم در چه ساعت وارد اسلامبول خواهیم شد عرض کردند در ساعت یازده که یکساعت قبل از ظهر باشد به اول شهر خواهیم رسید ، بعد مشغول تماشای صحرا بودیم و ترن راه می پیود از آدرنه که گذشتیم دیگر صحراها آبادی ندارد ، و هیچ زراعت دیده نمی شود اگر چه آدرنه سابقاً پای تخت عثمانی بوده و حالا هم شهر بسیار معتبری است که میگویند قریب یکصد هزار نفر جمعیت دارد اما اطراف آن از اینطرف که راه آهن می رود خیلی بایر و کم آبادی است جنگل هم ندارد فقط یک رودخانه دیده شده که اطراف آن قدری درخت بید و اشجار مختلفه داشت و فی زیاد هم مثل رودخانه جاجرود در کنارهای آن روئیده که بعضی را چیده و بعضی را می چیدند که خشک کنند بعضی جاها هم در صحرا چند نفر سواره عثمانی با اسلحه مثل قرا سوران ایران ایستاده سلام نظامی میدادند از چند اسناسیون هم که گذشتیم در هر اسناسیون چند نفری سرباز حاضر بودند و سلام میدادند دیگر آبادی و جمعیت زیادی دیده نشد تا نزدیک شهر اسلامبول زمینها هم مثل ایران خشک و کم آبادی است اگر چه در بهار سبز بود است ولی حالا چون علفها خشک شده و اوایل بایز است هیچ خضارت و طراوتی ندارد نزدیک شهر که رسیدیم خود مان و همراهان لباس رسمی پوشیده رفیم تا رسیدیم بکنار دریای مارمارا که از یک گوشه خودش را نموده و نزدیک برای آهن شده است مدتی هم از کناره این زبانه دریا بمسافت دور نزدیک طی راه میگردیم آبادی و عمارات و کلیسای ( سان استفانو ) دیده شد ابنیه و عمارات آنجا دوسه مرتبه و بوضع عمارات فرنگ است اما به آن درجه پاگیره و عالی نیست ، در آخر این آبادی که نزدیک بوغاز و تقریباً اوایل شهر اسلامبول است ترن ایستاد و شخص مسن محترمی که بنظر منجاوز از پنجاه سال دارد با بعضی از صاحب منصبان و معتبرین دولت عثمانی در جلوترن آمده بسبب عثمانی سلام دادند معلوم شد ( توفیق پاشا ) وزیر امور خارجه دولت عثمانی است که تا اینجا باستقبال آمده و ما را دعوت کرد که از ترن راه آهن پیاده شده سوار کالسکه ها شویم که بعد بقیق و کشتی بزرگ داخل شده از بوغاز اسلامبول گذشته در جلوسرای یلدوز که مقر سلطنت سنیة عثمانیه است پیاده شده با اعلیحضرت سلطان ملاقات نمائیم ابتدا وزیر خارجه را در توی ترن خواسته ملاقات کردیم بسیار مرد عاقل سالم ساکتی است تبریک و ورود ما را بمملکت عثمانی و شهر اسلامبول از طرف اعلیحضرت سلطان تبلیغ و اظهار نمود و ماموریت خود را باستقبال ما بترکی بیان کرد و علاءالملک سفیر کبیر که حاضر بود ترجمه نمود ما هم مراتب خرسندی و امتنان خود مان را که در ورود بخاک عثمانی بر ما خوش گذشته است و اشتیاقی که بملاقات اعلیحضرت سلطان داشتیم اظهار فرمودیم بعد از ترن پیاده شده سوار کالسکه های دولتی شده تا کنار بوغاز رانیدیم یکدسته سرباز احترام طرفین

راه با موزیک مخصوص عثمانی که بنوای سلام ایرانی مترنم بود و یکدسته سواره گارد مخصوص در جلوراه بودند از ترن تا کنار بوغاز مسافت چندانی نبود بقدر پنج دقیقه راه آمده بکنار بوغاز رسیدیم در اول بوغاز چندین قایق بزرگ ممتاز اعلی حاضر کرده بودند ماو چند نفری از همراهان و مهماندارهای عثمانی سوار یک قایق شده سایر ملتزمین هم در قایقهای دیگر سوار شدند در یک کال سلامت و آرامی بود و ما هم با نهایت راحت و آسودگی رفتیم تا نزدیک کشتی بزرگ رسیده از قایق داخل کشتی شدیم این کشتی موسوم به (عزالدین لو) است قوت سیصداسب و یک میلیون کیلوگرام وزن دارد و عمه جات این کشتی یکصد و پنجاه نفرند از دور جزیره (آده) پیدا بود که (بورسه) هم در این جاها نمایان است خلاصه بقدرده کشتی بزرگ و سی چهل قایق بزرگ و کوچک هم ایرانیان تبعه خودمان که در اسلامبول توقف دارند سوار شده با استقبال آمده بودند و در کشتیهای خود چند دسته موزیکانچی نشانده کشتی بزرگ سواری مارا محاصره نموده و متصل فریاد میکردند ( پادشاه ایران و شاهنشاه وطن ما سلامت باشد ) و خوش آمد و تهنیت ورود می گفتند و بعضی بزبان ترکی می گفتند ( پادشاهم چوق یاشا ) و فریاد سلام و صلوات و اظهار شغف و مسرت فراوان مینمودند و در اطراف کشتی ما دایره وار حرکت میکردند ما هم در جواب آنها دست و دستمال تکان داده اظهار التفات و مهربانی میکردیم و واقعاً از این نوع پادشاه پرستی آنها شعوف بودیم و از جهت عمده دیگر اینکه داخل شهر اسلام شده اهالی مملکت خود مان را می بینیم و بوی مسلمانی شنیده میشود نهایت شکر و مسرت حاصل بود ، حالت ما هم در دریا بحمد الله خیلی خوب بود و مطلقاً کسالت و انقلابی روی نداد وضع دریا و ساحل در این حال که مانسیر و حرکت میکنیم از اینقرار است ، طرف دست راست هر چه نگاه میکنیم آب دریاست و ساحل پیدا نیست و سمت دست چپ بساحل نزدیک است و کم کم دور نمای شهر اسلامبول مرئی میشود که عمارات چند مرتبه دارد و گلدسته ها و مناره های مساجد و گنبد های بلند جامع ایا صوفی و مسجد سلطان و غیره نمایان است و طرخان پاشا مهماندار ما همه جا را بما معرفی میکرد و یکدسته موزیک هم در کشتی خود ما بنوای ایرانی مترنم بود. همینطور آمدیم تا رسیدیم بمحاذی آبادی عمده شهر کم کم ساحل اسکودار که طرف مقابل اسلامبول و در واقع خاك آسیاست بنا نزدیک میشود و از اینجا کم کم داخل بوغاز شده در جلو ما مستقبلین و تماشاچی زیادی از شهر اسلامبول و طرف ( اسکو دار ) و ( بك اوغلی ) و ( یلدوز ) که سرای سلطنتی در آنجاست با قایقها جلو کشتی ما آمده از اطراف میرانند و دستمال تکان میدهند ، بسیار وضع خوشی دارند و کشتی ما همینطور می آید و از جلو عمارات دولتی و سلطنتی عثمانی که کنار بوغاز در طرف ( یلدوز ) واقع است می گذریم من جمله عمارت توپخانه و عمارات سلطان عبدالعزیز خان مرحوم و دیگران بود که بما معرفی میکردند

والحق بسیار عمارات عالی ممتازی است . اگر چه ابنیه شهر اسلامبول و عمارات عمومی اهالی شهر بدرجه ارتفاع و عظمت بناهای اروپا نیست ، ولی عمارات دولتی کمال امتیاز را دارد کشتی ما همه جا آمده تا محاذی قصر یلدوز و باغ مخصوص اعلیحضرت سلطان رسیده ایستاد و اندکی نگذشت که دیدیم کشتی کوچک تشنگی از طرف ساحل بجانب مای آید همینکه نزدیک رسید لنگر انداخت معلوم شد برادرزاده اعلیحضرت سلطان نواب توفیق افندی ؛ با سعید پاشا رئیس دارالشورای کبرای عثمانی هستند که با استقبال ما آمده و از جانب اعلیحضرت سلطان تهنیت و تبریک ورود و تبلیغ سلام بنا نموده مارا باز و ورق بخاری سلطانی باسگه برسانند شاهزاده پاشا داخل کشتی ما شدند و بدآب عثمانی منی کرده دست دادیم شاهزاده خیلی جوان است باید بیست و پنج سال داشته باشد که با قامت و سفید روی است و سیل زردنازی که در آنارنجابت از سبک و سپاهی ایشان پیدا است بعد با اتفاق شاهزاده و جناب اشرف صدر اعظم و پاشای رئیس دارالشوری و وزیر دربار خودمان و وزیر خارجه عثمانی و وزیر هایون و طرخان پاشای مهماندار و امین حضرت داخل کشتی کوچک شده قایقچهای عثمانی با لباس مخصوص باروزده مارا باسگه رسانیدند در جلو اسگه اول ساحل نواب شاهزاده عبدالقادر افندی پسر اعلیحضرت سلطان با جناب خلیل رفعت پاشای صدر اعظم دولت عثمانی و بعضی دیگر از پاشاهای محترم ایستاده منتظر ورود و پذیرائی ما بودند . پسر اعلیحضرت سلطان را بما معرفی نمودند دست دادیم و احوال پرسیدیم ؛ باید سن شاهزاده بیست سال باشد . لباس ایشان نظامی است بسیار خوش ترکیب و باوقار و نجیب و مؤدب هستند . بعد جناب خلیل رفعت پاشا صدر اعظم عثمانی را معرفی نمودند ؛ پیرمردی است شصت هفتاد ساله و بلند قامت از رجال محترم معتبر دولت عثمانی است بعد با اتفاق شاهزادگان عظام سوار کالسگه شدیم سایر همراهان هم بکالسگه های دیگر سوار شده روانه قصر و باغ یلدوز که مقر سلطنت عظمی و منزل اعلیحضرت سلطان عثمانی است گردیدیم از لب بوغاز که سوار کالسگه شدیم بلا فاصله راه سر بالا شده که کالسگه زحمت میرفت از یکی دو کوچه و خیابان که گذشتیم به اول باغ یلدوز رسیدیم که تقریباً زیاد از باضد قدم مسافت این راه از بوغاز تا درب سرای سلطنت نیست ، و باغ و عمارت یلدوز در حقیقت یک شهر کوچکی است که محوطه آنرا دیوار گذارده اند که مخصوص باعلیحضرت سلطان و خانواده سلطنت است ، نمیتوان فقط باغ و عمارتش خواند بلکه در واقع ارك سلطنتی است در کمال وسعت و بزرگی . خلاصه از جلو در یا اول باغ یلدوز طرفین راه عساکر عثمانی با لباسهای مخصوص بجهت احترام ما با موزیک و صاحب منصبان نظامی در کمال آراستگی و انتظام ایستاده بودند . عمارات دوسه مرتبه مختصری هم در اطراف راه است که مردم بجهت تماشا و دیدن ما از مناظر بکوچه نگاه میکردند . همینکه با اول باغ و سرای یلدوز رسیدیم اعلیحضرت سلطان در جلو درب



عمارت با استقبال ما آمده حاضر بودند ؛ از کالسه پیاده شده با ایشان دست داده و معافه کاملی که از روی فرط محبت و صمیم قلب بود بعمل آمد ، و اقصا از ملاقات ایشان بی اندازه مسرت و استیجاب برای ما دست داد . بعد با اتفاق ایشان داخل عمارت کوچکی که در جلوسر در باغ ساخته اند شده در آنجا تدری صحبت داشتیم از ورود ما بسیار اظهار خوشوقتی نمودند ما هم از اینکه در خاک عثمانی از اول تا بحال کمال خوشی و حسن پذیرائی را دیده بودیم اظهار امتنان نمودیم ، و با اعلیحضرت سلطان در درشکه مخصوص نشسته علاء الملک سفیر کبیر ما هم بجهت مترجمی رو بروی ما نشست ، درشکه در باغ میرفت و ما با اعلیحضرت سلطان صحبت میداشتیم خیابانهای باغ یلدوز بسبک و طرح پارکهای خوب فرنگستان ساخته شده و در نهایت قشنگی و نظافت و پاکیزگی است ، از چندین باغ و عمارت و خیابان گذشته تا عمارت مخصوص که جهت منزل ما معین کرده اند رسیدیم ، و این عمارت همان عمارتی است که چند سال قبل اعلیحضرت امپراطور المان را هم که باسلامبول آمده بودند در آنجا پذیرائی کرده بودند ، از پله های عمارت بالا رفیم اعلیحضرت سلطان تا بالای بزرگ این عمارت که خیلی مجلل و عالی و باشکوه است با ما همراهی کرده در آنجا خودشان وزیر صاحب منصبان و رجال دولت عثمانی را که حاضر بودند با معرفی نمودند ما هم صدر اعظم خود مان و وزیر دربار و سردار کل و ناصر الملک و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و سردار مکرم و وزیر هایون و مهندس الممالک و سایر همراهان خود مان را با اعلیحضرت سلطان معرفی کردیم و سلطان با هر یک دست داده اظهار مهربانی نمودند بعد ما دست داده وداع کرده بمنزل خودشان رفتند و ما قدری استراحت کرده بفاصله نیم ساعت ببازدید ایشان رفیم عمارت مخصوص سلطان نزدیک بهمین عمارت منزل ماست اعلیحضرت سلطان خیلی اظهار خوشوقتی نمودند از اینکه واقعه پاریس و سوئصدی که آن خبیث دربار ما نموده بود الحمد لله بخیر گذشته است بعد از قدری صحبت مراجعت بمنزل شد اعلیحضرت سلطان در مراجعت تاپای پله مارا مشایعت نمودند ، الحاق ذره از اظهار مهربانی و دوستی فروگذار نمی نمایند \*

لازم است که در این مورد از شکل و شمایل و حالات و عادات مخصوصه اعلیحضرت سلطان مختصری بنویسیم . اعلیحضرت سلطان که پادشاهی بزرگ و مدتی بیست و پنج سال است سلطنت می نمایند ، پنجاه و هشت سال از سنشان گذشته است متوسط القامه و باریک اندام هستند ، محاسنی نایک درجه بلندی مایل که موی سیاه آن زیاد تر از سفید است جبهه و سیاهی روشن و پیشانی بلند و سری پرفکر و تدبیر دارند . و از وجنات حال و ناصیه ایشان پیدا است که از کثرت کار و فکر و خیال که در پیشرفت امور و تدبیر مهم دولت و ملت خود دارند زیاده از اقتضای عمری که نموده اند شکسته شده اما اصل بنیه محکم و عنصرشان در کمال قوام و استقامت است که انشاء الله سالهای سال سلامت میگذرانند

واژه بالاتر و بهتر رسم ادب و مهربانی و جامعیت جهات مسلمانی و اخلاق حمیده ایشان است که جاذب قلوب و پسندیده و محبوب است و در حالت هر يك از مخصوصی دارد خلاصه يك چند ساعتی در منزل استراحت کردیم ، این عمارت منزل ما بسیار عالی است و میتوان گفت همسر قصور و عمارات عالیه فرنگستان است ، بلکه بجهاتی بهتر از دو طرف پارک و باغ یلدوز نگاه می کند و این باغ یلدوز که در میانه عثمانی معروف بسرای است چنانکه نوشتیم يك شهری است که در آن عمارات عذیده و جنگل و شکارگاه و دریاچه و اسباب تفریح همه قسم فراهم است ، و من جمله سربازخانه های ممتاز دارد که بقدرسی هزار قشون منظم در این پارک سکنی دارند ، فی الواقع ارك عظیمی است که اطراف تمام سرای را حصار و دیواری بسیار محکم و استوار بنا نموده اند که احدی بدون اجازه دولت حق ورود و دخول بآنجا ندارد ، و چون در بلندی واقع است در بعض نقاط آن بوغاز هم پیدا است ، اما طبعاً نمو اشجار اینجاها از درختهای فرنگستان کمتر است ، و چنانکه ساحل تمام دریا های فرنگ ملو از اشجار بلند قوی است این ساحل آنطور نیست درختها کم قوت تر است مگر بعضی از نقاط که خیلی کهنه باشد ، در این سرای یلدوز موزه و کتابخانه و باغ وحش و چندین فابریک و حر مخنهای معتبر متعدد و تمام لوازم يك دستگاه سلطنت بزرگ عثمانی تهیه شده است و میتوان گفت اسلامبول منقسم بر چهار شهر است که هر چهار از هم جدا است و يك قسمت از آن چهار شهر اسلامبول است که همه را در خارج بنام اسلامبول میخوانند ، قسمت اول همان اسلامبول است که قدیم ترین آبادی این محل است ، و مسجد ایاصوفی و سایر مساجد عالیه و عمارات دولتی باعالی و غیره در آن قسمت واقع است و يك رشته بوغاز فاصله میانه شهر اسلامبول است با این طرف که بواسطه دوپل طولانی بهم وصل شده است ، و سرای یلدوز که در حقیقت ارك دولت و خودش بمنزله يك شهری است در این طرف واقع شده با مقصداری ابنیه و عمارات دولتی که قبل از عهد سلطنت سلطان حالیه سایر سلاطین عثمانی در کنار دریا بنا کرده اند که مجاور قصر یلدوز است ، مثل عمارت دوله باغچه سی ، و توپخانه عامره و مسجد سلطان عبدالعزیز و غیره و غیره که خارج از محوطه حالیه سرای سلطنت ، اما بنام مجاور قصر یلدوز خوانده میشود ، و در ضمن سایر مردم هم خانها و عمارات و دکاکین و قهوه خانه و غیره در اطراف یلدوز ساخته اند که موسوم به مجاور قصر یلدوز شده است و يك قسمت دیگر که قسمت سوم باشد شهر و آبادی ( بك اوغلی ) است که فرنگها آباد نموده اند و حالا قسمت معتبر آبادی شده که محله اروپائیه و از سایر امکنه اسلامبول غیر از سرای یلدوز که بسیار مجلل و عالی است اشبه بشهرهای اروپاست ، همانطور عمارات مرتفع و هونلهای خوب و قهوه خانه و رستورانهای ممتاز دارد ، اگر چه نمیتوان مثل فرنگستان گفت ، ولی بالنسبه

خوب است ، اما قسمت چهارم طرف اسکودار است که در قسمت آسیای عثمانی واقع است و دریا فاصله میانه این طرف و آنطرف است و از حیث بنا و عمارات این قسمت که قسمت چهارم باشد پست تر است ، و بالجمله از این چهار قسمت دو قسمت آن که یکی سرای یددوز باشد در نهایت نظافت و پاکیزگی و قشنگی است که پهلو به پهلوی قصور عالیة اروپا میزند و دیگری که يك اوغلی باشد نیز بالنسبه بد نیست و نایکدرجه پاکیزه و مرغوب است ، اما کوچها و خیابانهای خیلی تنگ کم وسعت دارد ، ولی دو قسمت اسلامبول و اسکودار پاکیزگی و نظافتی چندان ندارد ، اما بوغاز الحقی منهای صفا و تماشا دار دارد و از گردش در آن خیلی توصیف و تمجید می کنند

خلاصه امشب شام را در ساعت يك از شب رفته باید با اعلیحضرت سلطان بخوریم ، سوار کالسکه شده باوزرا و همراهان بعمارت سلطان رفتم این عمارت که منزل ماست چنانکه نوشتیم اتصال بعمارت منزل خود سلطان دارد و از داخل هم راه بانجام دارد عمارت متعدد مفصلی است که بهمیدرگ متصل است ، از خارج هم از توی باغ و خیابان راه است که با کالسکه بقدر سه چهار دقیقه طول آن نمی شود ، اطراف خیابان و راه مارا چراغان کرده بودند ، وقتی بعمارت مخصوص اعلیحضرت سلطان رسیدیم ایشان تا دم در مارا استقبال نموده بودند با اتفاق داخل عمارت شدیم جمعی از وزرا و رجال دولت عثمانی حاضر بودند قدری با اعلیحضرت سلطان صحبت داشتیم بعد اطلاع دادند که وقت شام است باطاق شام رفتم اطاق جمع خوبست و میزیکه گذارده اند از دو طرف میز که بیرون و تو باشد مدعوین می نشینند و شام میخورند در کله میز که بالای اطاق بود فقط من و اعلیحضرت سلطان پهلوی هم نشسته بودیم ، و بفاصله چند صندلی که حرم داده بودند صدر اعظم ما و صدر اعظم سلطان بودند دیگر این طرف میز کسی نبود ، بعد از دو گوشه طرفین میز شروع شده سایرین نشسته بودند تا پائین از طرف توی میز هم روبروی ما و سلطان بعض شاهزادگان و پسرهای اعلیحضرت سلطان ( نواب احمد افندی ) ( نواب برهان الدین افندی ) ( نواب سلیم افندی ) ( نواب توفیق افندی ) و ( نواب عبدالقادر افندی ) بودند که بعد از ده دقیقه توقف ما سر میز رسیدند ، و اعلیحضرت سلطان آنها را بما معرفی نمودند ، و پهلوی آنها از یکطرف سردار مکرم و از طرف دیگر وزیرهای یون بود ، وزیر دربار بجهت کسالت موقت الدوله بشهر رفته بود او را بیاورد بعد از شام رسید ، در ضمن شام از حالات مسافرت خودمان برای اعلیحضرت سلطان حکایت میکردیم ، وضع میز شام و ما کولات بسیار ممتاز و پاکیزه و خوب و مثل میزهای عالی اروپ بود ، موزیکانچهای مخصوص سلطان هم نواهای عثمانی و عربی را در کمال خوشی میتواختند ، بعد از شام با اعلیحضرت سلطان رفتم بیلاخانه ، پسرهای سلطان و وزرا هم حضور داشتند

داشتند ، چراغان باشکوهی کرده بودند و آتشبازی خیلی خوبی نمودند تماشا کردیم ، بعد عازم مراجعت شدیم اعلیحضرت سلطان ناپای بله درب عمارت مارا مشایعت نمودند بایشان وداع کرده آمدیم منزل خیلی خسته بودیم استراحت نمودیم (۰)

«۰» — (\*) — ﴿﴾ روز دوشنبه ششم جمادی الآخره ﴿﴾ — (\*) — «۰»

امروز باید بسفارتخانه خودمان رفته بر حسب استدعا و دعوت علاء الملک سفیر کبیر نهار را در آنجا صرف نمایم صبح که از خواب برخاستیم جناب اشرف صدر اعظم را خواسته قدری در خلوت بایشان فرمایش و صحبت فرمودیم بعد کالسکه حاضر کرده بودند که سوار شویم با اتفاق جناب اشرف صدر اعظم و طرخان پاشای مهماندار سوار شده ابتدا از جلو عمارت توپخانه گذشته بعضی مدارس جدید هم که اعلیحضرت سلطان برای تحصیل مردم بنا کرده اند در عرض راه دیدیم حقیقه سلطان خیلی اسباب ترقیات در عهد سلطنت خود شان تهیه و تأسیس نموده اند از آنجا گذشته بکنار بوغاز رسیدیم کشتی کوچکی حاضر کرده بودند با جناب اشرف صدر اعظم و مهماندارها سوار آن کشتی شده آمدیم بطرف اسلامبول که شهر قدیم است از کشتی بیرون آمده کالسکه حاضر بود سوار شده آمدیم بسفارتخانه خودمان تقریباً از منزل که باغ و سرای یددوز باشد تا اینجا یکساعت راه است علاء الملک سفیر کبیر با اجزاء سفارت در جلو درب سفارتخانه حاضر بودند از کالسکه پائین آمده وارد عمارت شدیم این عمارت را مرحوم حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله سپهسالار بنا کرده است و در زمان سفارت مرحوم حاجی محسن خان مشیر الدوله تکمیل شده است بسیار جای خوبی است علاء الملک هم خیلی بر آن افزوده و خوب نگاه داشته است در مرتبه پائین میز نهاری برای جناب اشرف صدر اعظم و سایر همراهان ترتیب داده و نهار مخصوص مارا در بالاتریمه و ترتیب کرده بودند رفتم بالا خوردیم بعد پائین آمده علاء الملک اجزاء سفارت و معارف تبعه ایران را معرفی نمود بعد از آن عکاس آمده در جلو عمارت عکس گروهی انداختیم حقیقه علاء الملک خیلی خوب از عهده خدمات خود برآمده است بعد از آن سوار شده بمنزل مراجعت کردیم جناب اشرف صدر اعظم عرض کردند وزرا دولت عثمانی آمده شرفیاب شوند آنها را بحضور خواستیم يك يك را معرفی کردند اسامی آنها را باینقرار است (جناب خلیل رفعت پاشا صدر اعظم) (توفیق پاشا وزیر امور خارجه) (سرعسکر وزیر جنگ رضا پاشا) (وزیر داخله ممدوح پاشا) (وزیر علوم زهدی پاشا) (وزیر مالیه رشاد پاشا) (مستشار صدارت عظمی توفیق پاشا) (وزیر بحریه حسن پاشا) (رئیس توپخانه ذکی پاشا) (وزیر نافع و تجارت ذهنی پاشا) (وزیر اوقاف غالب پاشا) (رئیس دفتر خاقانی رضا پاشا) نسبت بهر يك احوال پرسنی و اظهار التفات کردیم مرخص شده رفتم آنوقت ظهر الدوله آمده

آمده عرض کرد سفرای خارجه میخواهند بحضور بیایند فرمودیم بیایند جناب اشرف صدر اعظم هم حضور داشتند سفر آمدند و يك معرفت شده باهمه تعارف و تفقد کردیم دوسه نفر از ایشان سفیر کبیر هستند و مابق وزیر مختار و شارژد افرو اجزای سفارتخانه بودند در میانه آنها منسیو ( زیناویف ) سفیر کبیر دولت روس را دیدیم که چند سال قبل در طهران وزیر مختار بود باو خیلی صحبت داشتیم باهیجده سال قبل که او را در طهران دیده بودیم هیچ صورته تفاوت نکرده است بعد هم با سفیر کبیر المان خیلی حرف زدیم و مرخص شده رفتند امروز خیلی خسته بودیم و تا یکدرجه کسالت مزاجی هم داشتیم شب را اعلیحضرت سلطان ما را دعوت بشام مخصوص نموده بودند نظر بکسالتی که داشتیم عذر خواستیم و در منزل شام خورده استراحت کردیم (\*)

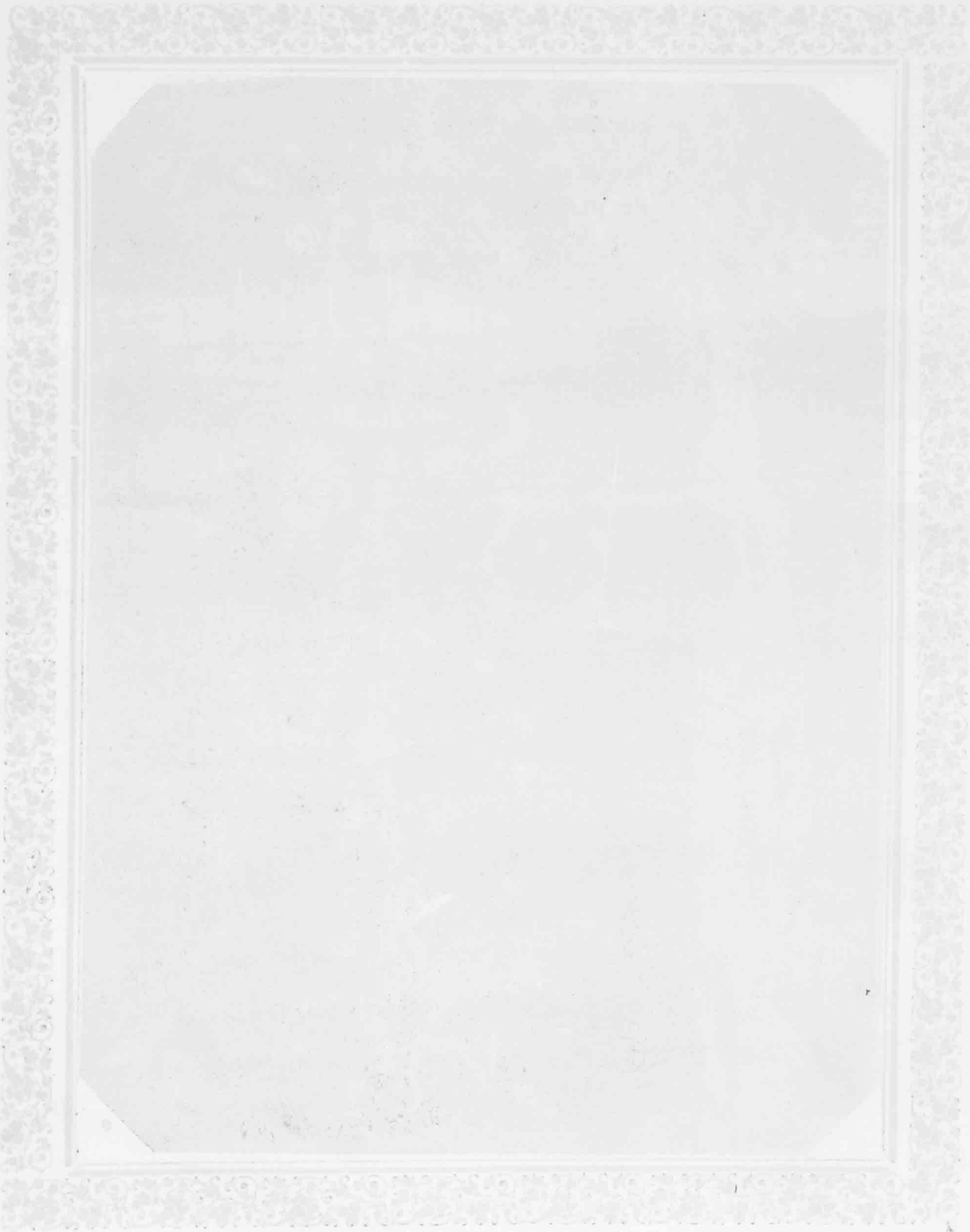
«\*» — (\*) — ﴿﴾ (روز سه شنبه هفتم جمادی الآخره) ﴿﴾ — (\*) — «\*»

صبح برخاستیم نماز خوانده شکر و حمد الهی را بجای آوردم که امروز حالت بهتر است و رفع کسالت شده بعد آمدند عرض کردند چند نفر جو اهری آمده بعضی پارچه های جو اهری خوب دارند چون میخواستیم تا تمامی سوغات سفر خودمان را در اسلامبول بخریم فرمودیم آنها را بحضور آوردند پاره انگشترها و جو اهرات دیگر خریدیم ندیم السلطان هم در حضور روزنامه میخواند بعد جناب اشرف صدر اعظم فرستادند که شیخ جمال الدین شیخ الاسلام دولت عثمانی که مردی بسیار محترم است میخواهد بحضور بیاید جناب ایشان را بحضور پذیرفتیم و قدری صحبت داشتیم رفتند پس از آن نهار خوردند بعد از نهار بر حسب دعوت اعلیحضرت سلطان بموزه و کتابخانه ایشان رقتیم خودشان هم با بعضی از عملاء خلوت و مخصوصین خودشان حضور داشتند امیر بهادر جنگ و بعضی دیگر از ملتزمین ما هم همراه ما بودند خیلی اشیا نفیسه دیدنی در موزه بود همه را خود اعلیحضرت سلطان بمانشان میدادند و تماشا میکردیم کتابخانه ایشان قریب بیست هزار جلد کتاب دارد يك مرقع خط میر عماد هم آنجا بود آرا پر داشته بطور تفأل باز کردیم این شعر آمد

﴿﴾ آهی تاجه از آب و رنگ است ﴿﴾ ﴿﴾ فلک را سیر و گیتی را درنگ است ﴿﴾

﴿﴾ مدامش بخت و دولت یار گردان ﴿﴾ ﴿﴾ ز نخل عمر بر خور دار گردان ﴿﴾

خیلی این اشعار را بفال نیک گرفتیم بعد از آن اعلیحضرت سلطان يك قرآن خطی خیلی نماز بما یادگار دادند و کمال مهربانی را نمودند از آنجا آمدیم بعمارت مخصوص خود سلطان پسر و دختر کوچک ایشان را آوردند سن پسرشان شش سال و دخترشان نه ساله است واقعا بگانهگی نمودند و از دیدن آنها خیلی لذت بردیم باصغر سن خیلی مؤدب و معقول بودند يك نشان تمثال خود مان را به پسر سلطان و نشان و حمایل آفتاب را بدختر ایشان دادیم اظهار امتنان نمودند هر دو را گرفته بوسیدیم فی الواقع همان قدر که از دیدن





— (عکس گرونیاست که در اسلامبول برداشته شده و بسی واهمام غلام خانه زاد ابراهیم ابن صبیح الساطه در عکاسخانه) —  
 — (مبارکه گراور شده و در مطبعه مبارکه شاهنشاهی بطبع رسید طهران ۱۳۱۹) —

اولاد خودمان مشعوف میشدیم از ملاقات آنها لذت بردیم پسر اعلیحضرت سلطان قدری بیانوزد با کمی سن بسیار خوب زد بعد باسلطان وداع کرده آمدیم فابریک چینی سازی ایشانرا هم دیدیم خیلی خوب کار میکنند سه نفر هم از شاگردان ایرانی علاء الملک آنجا گذارده است کار میکنند از آنجا بمنزل آمده قدری استراحت کردیم نوری یک باش کاتب اعلیحضرت سلطان را بجبهت پاره کارها وامورات خواسته بودیم عرض کردند آمده است اورا خواسته پاره فرمایشات کردیم مرخص شده رفت شب را در منزل شام خوردیم ولی قرار است که بتیتر مخصوص سلطان که در همین عمارت است برویم سه ساعت از شب رفته ظهر الدوله آمده عرض کرد که رئیس تشریفات سلطان آمده مگویی اعلیحضرت سلطان منتظرند بر خاسته پائین آمدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موق الدوله و سردار کل و ظهیر الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و وزیرهایون و موق الملک و وکیل الدوله و امین حضرت همراه ما بودند میانه گالری این عمارت راهی است که از طبقات زیر بعمارت مخصوص سلطان میرود ظهیر الدوله و رئیس تشریفات اعلیحضرت سلطان جلو ما افتادند در وسط گالری که رسیدیم اعلیحضرت سلطان با خواص خودشان ما را استقبال نموده با اتفاق ایشان روانه شدیم اغلب دیوار این گالری به پرده های جنگ سلاطین عثمانی مزین است که دلیل بر جلالت قدر این خانواده و خیلی تماشائی است یکی یکی را سلطان بما نشان میدادند و احوال آنها را بیان میکردند تا رسیدیم بیای پله تیتر بالا رفیم داخل تالار مخصوص شده با اعلیحضرت سلطان نشستیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم در ( لژ ) ما بودند اعلیحضرت سلطان با صدر اعظم ما بترکی صحبت میداشتند این تیتر اگر چه خیلی کوچک است ولی بسیار نماز و خوب ترتیب داده اند چند پرده بازیهای خوب بیرون آوردند بعد از اتمام بازی برخاستیم و اعلیحضرت سلطان تا وسط گالری ما را مشایعت نموده وداع کردیم مراجعت نمودند ما هم بمنزل آمده استراحت کردیم

« . — \* — » ( روز چهارشنبه هشتم جمادی الآخره ) « . — \* — »

امروز صبح بعد از خواندن نماز و صرف چای بعضی کاغذها و نوشتجات ملاحظه نموده تلگرافات و غیره هم از ایران رسیده بود جناب اشرف صدر اعظم آوردند بعرض رسانیده احکامی که در جواب آنها لازم بود صادر گردید بعد برای تماشای مسجد ایاصوفیه و عمارت دله بانچه سی حرکت کردیم کالسه حاضر بود باجناب اشرف صدر اعظم و طرخان پاشای مهماندار سوار شده ابتدا رفیم به ایاصوفیه اینجا ابتدا کلیسا بوده است و در زمان سلطنت قیصر قسطنطین که سیصد و بیست و پنج سال از میلاد مسیح علیه السلام گذشته بود باچوب بنا کرده بودند و یکی دو مرتبه سوخته تادر زمان سلطنت ( یوسینا یوس ) اینجا را بدست معماران

ماهر باسنگ و آهک و آجر بنا کرده در این بینها هم از بعضی زلزله های شدید پاره خرابیها هم رسانیده و همینطور کلیسا و معبد نصاری بوده تا سال هشتصد و پنجاه و هفت هجری که سلطان محمد خان فتح اسلامبول را فتح کرده این مکان را مسجد نمود و از آن بعد همینطور سلاطین عثمانیه بر آن بنا افزوده اند که تا امروز در نهایت عظمت و استحکام این جامع عظیم و بنیان رفیع باقی است و شرح حال و تاریخ و وضع بنای این مسجد از قرار است که از روی تحقیق در ذیل روزنامه امر و مفضلاً نگارش میشود خلاصه طول این مسجد که زیر بناست دویست و شصت و نه قدم و عرض دویست و چهل و سه قدم و ارتفاع آن از سطح زمین تا بالای گنبد یکصد و هشتاد و هشت قدم است اغلب اشخاصی که به مسجد داخل میشوند خادم مسجد یک کفشی با آنها میداد که روی کفش خود پوشیده با کفش دویم داخل مسجد می شدند در این موقع این آیه مبارکه بخاطر مان آمد ( فاخلع نعلک انک بالواد المقدس طوی ) از عجایب این است با اینکه اینجا کلیسا بوده است محراب کلیسا با قبله ما آنقدر انحرافی ندارد که حالا محراب مسجد قرار داده اند بالجمله از دیدن این مسجد خیلی لذت بردیم بعد بیرون آمده چند قطعه عکس انداختیم و سوار کالسکه شده از بل طولانی که سابقاً نوشتیم میانه اسلامبول و بیک اوغلی است گذشتیم چهار صد و هفتاد و شش متر طول این بل است یک بل طولانی دیگر هم در طرف بالای بوغاز است روزی سیصد و پنجاه لیره دولت از عابرن بل باج میگردد بعد آمدیم بدوله باغچه سی داخل عمارت شدیم الحقی بسیار عمارت عالی مرتبی است تالار بزرگ اینجا از تالار بزرگ عمارت بهارستان که سه سالار مرحوم در طهران ساخته است خیلی بزرگتر است تمام درها بطرف دریا و بوغاز باز می شود خیلی منظر اینجا شبیه است به عمارت هو تلی که در اوستاند منزل داشتیم بسیار خوش منظر است نیم ساعت از ظهر گذشته بمنزل آمده نهار خوردیم بعد از نهار اندک استراحت کرده وقتی بیدار شدیم اعلیحضرت سلطان از پاره منسوجات که در کار خانهای خود شان بافته می شود برای ما هدیه فرستادند خیلی ممتاز بود واقعا اعلیحضرت سلطان آنقدر در این چند روزه اظهار مهربانی نموده اند که اندازه ندارد بعد قدری کاغذ خوانی داشتیم ساعتی بخواندن آنها مشغول شده و چون فر دایید از اسلامبول حرکت کنیم دستور العمل بارها و کارهای لازم داده میشد یکساعت بغروب مانده ظهر اللهوله را خواسته یک قبضه قه مرصع به لعل که از جواهرات قدیم خزانه است و این سفر همراه آورده بودیم و یکرشته تسبیح مروارید که آنهم خیلی نفیس بود بجهت یادگار مخصوص خودمان که این سفر باسلامبول آمده ایم بصحابت او برای اعلیحضرت سلطان فرستادیم و گفتیم انظهمسار امثانهای زیاد ما را از مهربانیهای موفوری که نموده اند برساند رفت رسانید و معلوم شد با کمال گرمی پذیرفته و اظهار مودت زیاد پیغام فرستاده اند نیم ساعت از شب گذشته بشام رسمی در منزل مخصوص اعلیحضرت سلطان دعوت داشتیم

جناب

جناب اشرف صدراعظم را خواسته در کالسکه نشسته با بخار فیم سلطان در جلو پاه استقبال کرده بد برای نمودند این همان عمارت و اطاقی است که شب اول در آنجا شام خوردیم امشب هم ترتیب میزها نظور بود فرقی که داشت آن شب در سرشام وزیر دولت عثمانی باوزرا و نوکرهای ما بودند امشب تمام سفر ای مقیم را دعوت نموده بودند باوزرا ما بعد از شام بتالار بزرگ بالا رفته در اطاقی مخصوص با اعلیحضرت سلطان نشستیم جناب اشرف صدراعظم هم در حضور ما بودند سلطان برها و برادر زادگان خود شامرا خواسته آمدند بیش ما یکی یکی رامعرفی کردند همه جوانهای خوب با علم و ادب هستند خیلی صحبت داشتیم این عمارت از یک طرف بشهر اسلامبول نگاه می کند که سرانگیز بشهر است امشب تمام شهر و خارج عمارت را چراغان بسیار نمنازی کرده بودند که از این بالا خیلی تماشا داشت آتشبازی کاملی هم کردند که بسیار خوب و مثل آتش بازیهای فرنگستان بود در آخر شب با اعلیحضرت سلطان وداع کرده آمدیم بمنزل استراحت نمودیم

(\*) جامع کبیر ایا صوفیه (\*)

( بزبان فرانسوی سنت صوفی ) و ( یونانی ایاصوفیا ) مسجد ایاصوفیه در جنب سرای توپ قاپو و در سمت شرقی دایره وزارت عدلیه واقع شده است ، نخستین بنای آن در سال سیصد و بیست و پنج میلادی بواسطه قیصر قسطنطین از چوب شده و قیصر مشارالیه اول سلطانی است که بحضرت مسیح ایمان آورده و کیش نصرانیت اختیار کرد ، و چون حکمت مقدس از صفات الهیه است و لفظ صوفیه دلالت بر حکمت کند ، این کلیسا را نام ایاصوفیه گذاشتند و ( ایا ) در زبان یونانی بمعنی مقدس است بعد از این بنای چوبین در زمان سلطنت ( اکادیوس ) قیصر سوخته منهدم گردید ( دوسیوس ) فرزند ( اکادیوس ) مجدداً موضع سوخته را بوضع و ترتیبی احسن بنا کرده نام وی تغییر نداد ، در دور پادشاهی ( یوسینا یوس ) بواسطه بعضی شورش و اغتشاشهای داخلی باز آتش در این بنا افتاده اساس آن ویران گردید ، و چون رفع شورش و اغتشاش شد قیصر بدین خیال افتاد که باز این بنا را بوضعی دلپذیر عمارت نماید و آنچه امروز مانده است از آثار اوست . معمار و مهندس این کلیسا دونفر از معماران و مهندسان معروف آن عصر بوده اند ؛ یکی از اهالی ( برحاله ) موسوم به ( آنتیموس ) و دیگری از اهالی ( مویلت ) موسوم به ( ایسیدور ) ( آنتیموس ) این بنای بزرگ را بشکل معابد قدیم بنا کرده ، و گنبد مرتفع آن را بشکل نیم دایره ساخته که بر روی چهارطاق سوار است ، و این چهارطاق از خارج بشکل ربع دایره مینماید پوشیده است به صلیب حضرت مسیح ، پس از اتمام این بنا زلزله سختی شده گنبد منهدم گردیده است مجدداً ( ایسیدور ) معمار باعانت برادر زاده خویش که ویرانیز ( ایسیدور ) میگفتند گنبد را برافراشته و از نو بنا کرده است ( ایسیدور ) این گنبد عالی را بیضاوی الشکل بر روی هشت ستون سنگ

کرانیت

(کربانت) حتماً قرار داده که ارتفاع هر يك چهل و پنج قدم است و بر روی آن طاق زده طبقه نانی از برای آن وضع کرده است ، و این طبقه دویم خاص به نشیمن نسوان بوده است ، و این طبقه نیز دوازده ستون کوچک از جنس سنگ ستونهای زیر دارد در بالای آن گنبد است و این دوازده ستون تقلید از دوازده برج است که منجمین در آسمان فرض کرده اند من حیث المجموع ستونهای که نگاهداری و حفظ این بنای معظم را میکند در طبقه سفلی چهل و در طبقه علوی شصت عدد است هشت ستون آن سنگ سماق قرمز است که از یکی از معابد مخصوص پرستش آفتاب واقعه در روم بدینجا حمل و نقل کرده اند و چهار ستون یشم سبز و شش ستون مرمر سفید از شهر ( افس ) از معبد قمر آورده اند و ما بقی را از معابد ( آتسه ) و ( تروا ) و سایر اماکن قدیمه حمل نموده اند ، تا در سال ۵۶۸ میلادی باین اسباب مهیا بنای جامع ایاصوفیه با تمام رسیده است و درون آن تمام بکار استادان و نقاشان ماهر آن عهد منقش و مصور بوده ؛ و غالب اشکال ارباب انواع و خدایان قدیم یونانیان و صور ملائکه و مقدسین بوده است . چون کلیسا تحویل بمسجد شد بسنت اسلامیة و قانون این دین مبین که باید خانه خدا خالی از زینت و پیرایه باشد تمام آن نقشها و صورتها را حاک کرده اند ( یوستیانوس ) قیصر باز این بنا را باسم ایاصوفیه خواند ولی وجه تسمیه آن بر وجه نخستین نبود ، صوفیا اسم زنی از مقدسات مشهوره بوده و نظر با احترام وی این بنا را باسم او خواند ، چنانکه تا امروز نیز در میانه یونانیها این اسم بسیار است و دخترهای خود را صوفیا نام گذارند ، مسجد ایاصوفیه طولش از شرق بغرب دو پست و شصت و نه و عرضش از شمال بجنوب دو پست و چهل و سه و ارتفاعش از سطح زمین تا بالای گنبد یکصد و هشتاد و هشت قدم است ، این عمارت از سیزده قرن و نیم تا کنون چند دفعه خرابی و اندر اس یافته باز تعمیر کرده اند ، ابتداء در زمان ( واسیل ) قیصر روم که از اهل مقدونیه بوده بواسطه زلزله شدیدی یکی از طاقهای چهارگانه که گنبد روی آنها سوار است خراب میشود بامهارت تا مه دو باره تعمیر میکنند دویم در عهد قیصر رومان طاقی دیگر از این چهار طاق منهدم میگردد باز مرمت مینمایند ، سوم در زمان ( واسیل ) قیصر ملقب به کشنده بلغاریان بواسطه زلزله شدید قسمتی از گنبد آن خراب شده مشارالیه تعمیر میناید ، چهارم در دور ( اندرونیک ) قیصر در گنبد علامت و آثار خرابی ظاهر میشود وی از مالیه زوجة خویش مبالغه خیر صرف کرده از خارج بعضی پشتبناها که امروز هم موجود است بر آن می افزاید تا از خطر انهدام مصون ماند ، بعد باز یکی دو دفعه از خارج و داخل جزئی خرابی پیدا کرده امپراطورهای آن عصر مرمت و اصلاح میکنند ، در سال ۸۵۷ هجری چون سلطان محمد خان فاتح فتح قسطنطنیه کرد این کلیسا را مسجد نمود و مناره آجری و یکباب مدرسه نیز بر آن

علاوه کرده موقوفات بسیاری بر آن مقرر داشت . سلطان بایزید ولی نیز مناره دیگر ساخته بر موقوفات آن بیفزود . سلطان سلیم خان ثالث دومناره و سلطان مراد ثالث در داخل دو سنگاب مرمر و چهل محفل مرمر و سلطان مراد رابع کرسی از سنگ در این بنا ساخته و بدان افزودند . و سلطان محمود خان یکباب کتابخانه و یک احسانخانه بدین بنا بیفزود . و در داخل مسجد نزدیک بمحراب محفل از سنگ مرمر بنا نمود ، لوحه های بزرگ نیز در عهد سلطان محمود اول نصب شده که خط خطاط مشهور تکه تکه چی زاده ابراهیم افندی است و چهلچراغی که در وسط مسجد آویخته است با آن آیاتی که در سقف نوشته اند در عهد سلطان محمد خان ثالث تهیه و نصب شده است و سابق بر آن بجای این چهل چراغ قندیلی گروی الشكل از طلا آویزان بوده است ، در جوار ایاصوفیه بنج مقبره است یکی مخصوص سلطان سلیم نانی و ضمیمه او ( نوریانو ) و پسر و دخترش و دختر و پسر سلطان مراد ثالث و غیره که جمعا چهل و دو نفر از خانواده آل عثمان در آنجا مدفونند دویم سلطان مراد ثالث و پنجاه و سه نفر از متعلقانش سوم سلطان محمد خان ثالث و از کسایش بیست و پنج نفر چهارم مصطفی خان اول و سلطان ابراهیم و سیزده نفر از متعلقانش پنجم سلطان مراد خان ثالث و چهار پسر و یک دخترش خلاصه چون یک ایاصوفیه دیگر هم هست بدین واسطه این را ایاصوفیه کیریمی گویند و محله اطراف آن نیز امروز باسم ایاصوفیه معروف است

(۰) — (روز پنجمینم جمادی الاخره) — (۰)

امروز از اسلامبول حرکت میشود ، صبح از خواب برخاسته ، بعد از ادای نماز از اطاق خودمان آمدیم بیرون . در سر سرای عمارت سلطان که بسیار جای عالی منزله خوش هوایی است نشستیم وزیر همیون ، و ندیم السلطان را خواستیم ، ندیم السلطان روزنامه های اروپ و عثمانی را میخواند و بعرض میرسانید ، و وزیر همیون هم روزنامه ایام توقف اسلامبول را میفرمودیم و مینوشت ، در این بین علاء الملک آمده عرض کرد که اعلیحضرت سلطان بعضی چیزها برسم یاد بود برای ما فرستاده اند ، فرمودیم بیاورند . امین بیک پیشخدمت مخصوص اعلیحضرت سلطان بایک نفر آقایان خواهجه سرای آمده و چند نفر فراش خلوت اسبابها را در میانه پارچه سفید بزرگی پیچیده و در دست داشتند فرمودیم باز کردند چند فقره اسباب خیلی نفیس اعلی بود . از جمله یک اسباب تحریر طلای منبت کاری بود در میانه جعبه مخملی و دیگر دو ظرف طلای آنجوری بود ، بادو در طلا که سرهای آنها جواهر نشان بود . و آنها را در سینی طلای قشنگی گذارده بودند و دیگر یک جعبه بزرگ تحریر بود که جای نوشتجات و کاغذ و پاکت و سایر لوازم التحریر داشت که جعبه را موزئیک و خاتم کاری از سنگ های شفاف و صدف و غیره کرده و در نهایت خوبی ساخته بودند . در جواب اعلیحضرت

سلطان اظهار امتنان کردیم و يك انفيه دان هم بيادگار بامین بيك داده شد بعد باطاقهای صندوقخانه که موقوف الملك منزل دارد رقیم مشغول باریندی اسبابهایی که از جواهرات سوغاتی وغيره خریده بودیم بودند ، و موقوف الملك عرض میکرد که این جواهرات را خیلی گران خریده اید مثلاً انگشترهای سیصد چهارصد تومانی را که حالا پول داده ایم در طهران خیلی کمتر قیمت می کنند و اسباب ضرراست فرمودیم چاره نیست حالا دیگر خریده ایم ، بعد بتالار بزرگ این عمارت که خیلی عالی و مزین است رفته نشستیم ، وزیر دربار بحضور آمد قدری باو فرمایش و صحبت داشتیم ، چون بعلا الملك سپرده بودیم دو نفر خواجه سیاه کوچک بجهت ما بخرد که بطهران ببریم با اعتضاد السلطنه درس بخوانند و او را مشغول کنند ، علا الملك خواسته بود اتباع نماید ، این خبر باعلیحضرت سلطان رسیده بود حالا دیدیم بتوسط آغا باشی خودشان دو تا خواجه سیاه کوچک برای ما فرستاده اند ، یکی موسوم به ( جعفر ) و دیگری موسوم به ( نصب ) خیلی خواجه های خوبی هستند آنها را قبول کرده باعلیحضرت سلطان پیغام دادیم که تا این درجه مهربانی و محبت میانند نهایت امتنان را داریم ، بعد آمدیم نهار خورده بعد از نهار قدری استراحت کردیم ، چون دو ساعت بعد از ظهر باید حرکت کنیم قبل از وقت لباس رسمی پوشیده آمدیم به اطاق باین منتظر آمدن اعلیحضرت سلطان بودیم ، اشخاصی که از ملتزمین ما در حضور بودند ، جناب اشرف صدراعظم ، و وزیر دربار ، و ظهیر الدوله ، و وزیرهایون حاضر بودند ، علا الملك آمده عرض کرد که اعلیحضرت سلطان يك مدال مرصع که موسوم به نشان افتخار است بتوسط نوری بيك باش کاتب که منشی باشی خودشان است بجهت ما فرستاده اند گفتیم بیاورند آمد بحضور و تقدیم نمود ، چون در این موارد باید مبادله مدال از طرفین بشود و ما مدال مخصوص نداشتیم که برای اعلیحضرت سلطان اهدا نمائیم بتوسط نوری بيك پیغام دادیم که مخصوصاً به یادگار امروز و این محبتهای زیاد اعلیحضرت سلطان که در اینجا نموده اند ، بعد از ورود بطهران مدالی اختراع میکنیم که مخصوص برای خانواده خودمان و سلاطین بزرگ باشد ، و اولین آن مدال را با هیئت سفارت مخصوص محترمی برای اعلیحضرت سلطان خراهم فرستاد که علاقه سینه نموده یادگاری از ما داشته باشند نوری بيك مرخص شده رفت و فاصله ده دقیقه اعلیحضرت سلطان خودشان آمدند در اطاق نشستیم سیگاری کشیدند ، تمام رجال دولت عثمانی و وزیرای ما و سلطان لباسهای رسمی پوشیده حاضر بودند با اتفاق اعلیحضرت سلطان بیرون آمده در درشکه روبرازی که دواسب سفید درشت قوی بان بسته بودند سوار شدیم و سلطان خودشان مهار اسبها را در دست گرفته می راندند آمدیم تادم درباغ هانجا که روز ورود ما را استقبال کرده بودند مشایعت نمودند از کالسه پیاده شده در اطاق درب باغ

باعلیحضرت

باعلیحضرت سلطان معانقه و وداع کامل نمودیم ، واقعاً منتهای پذیرائی و مهربانی و محبت را در این چند روزه توقف ما نمودند که هیچوقت از خاطر محو و فراموش نخواهد شد ، بعد از هم جدا شده آمدیم بکنار بوغاز نا اینجا پسر اعلیحضرت سلطان ، و خلیل رفعت پاشای صدراعظم مارا همراهی و مشایعت نموده از آنجا برگشتند ، ابتدا به کشتی کوچک سوار شده قدری که رقیم به کشتی بزرگ داخل شدیم ، تا اینجا هم برادرزاده اعلیحضرت سلطان و مشیر پاشا که رئیس مجلس و کلاست همراه آمده دست داده از آنجا آنها را مرخص کردیم ، توفیق پاشا وزیر امور خارجه ، و طرخان پاشای وزیر خارجه سابق که مهماندار ماست در کشتی با ما هستند تا موقی که مرخص خواهند شد يك قدری با کشتی بزرگ در بوغاز گردش کرده آمدیم بهمان نقطه که روز ورود سوار کشتی شده بودیم آنجا باز کشتی کوچک را آوردند سوار شده به اسگله ( سان استفانو ) آمده پیاده شدیم بکالسه مخصوص سوار شده آمدیم سر راه آهن ترن بخار در جلو حاضر بود این ترن همان ترن ووا گونهای سابق است که سوار شده بودیم داخل ترن شدیم تبعه ایران هم همه در کنار راه آهن آمده جلو ما با بیرق ایران ایستاده بودند بهر يك اظهار التفاتی شد ، وزیر خارجه را هم از اینجا مرخص کردیم رفت ، و ترن حرکت نمود تقریباً نزدیک غروب بود که روانه شدیم دو ساعت از شب رفته در ترن شام خوردیم ، و طرخان پاشا را هم بعد از شام خواسته اظهار التفات و رضایت از زحمات او نموده مرخص کردیم ، چون نصف شب بسرحد عثمانی میرسیم از آنجا مراجعت خواهد کرد بعد استراحت کردیم (\*)

( جمعه دهم جمادی الاخره ) \*

صبح که از خواب برخاستیم ترن میرفت و شبانه از ( خرمین لی ) سرحد عثمانی گذشته بودیم و مهماندارهای بلغاری وارد شده بودند وضع و حالت راه و صحراها همان است که وقت رفتن نوشته ایم نهار را در ترن خوردیم بهر شهر و آبادی که از بلغارستان میرسیدیم سرباز و موزیک و اجزا بلند به و غیره بجهت احترام حاضر بودند چهار ساعت بعد از ظهر لباس رسمی پوشیده ملتزمین هم ملبس بلباس رسمی شدند چونکه امشب شام را بر حسب دعوت پرنس بلغارستان ( پرنس فردیناند ) باید در شهر صوفیه و عمارت ایشان بخوریم یک ساعت فاصله رسیدیم بگارسوفیه توابع پرنس فردیناند باو زرا و صاحب منصبان بلغارستان و دودسته سرباز و موزیک در گار حاضر بودند ترن ایستاد و پرنس را ملاقات کرده دست دادیم خلقت و سیای پرنس همان است که نوشته ایم از طرف پدرشاهزاده آلمان و از طرف مادر فرانسوی هستند قدری در اطاق گار مکث کرده همانجا نشان دولت ایران را از درجه قدس بدست خودمان به پرنس دادیم اظهار تشکر نمودند بعد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار

و موقوف



و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و وزیرهایون و سردار مکرم و ناصر السلطنه و امین حضرت و سایر همراهان خودمان را معرفی کردیم نواب پرنس بهر یک دست داده ایشان هم همراهان خود را معرفی نمودند بعد سوار کالسگه شده بطرف شهر صوفیه راندم اگر چه شهر صوفیه از همین جا شروع میشود و یک خیابان وسیع طولانی می رود تا نزدیک عمارت پرنس اما هنوز اوایل خیابان آباد نیست و تک تک خانه دارد ولی بالا های خیابان و بجاوجه شهر خوب آباد و خیلی پاکیزه و تمیز است شهر صوفیه تازه طرح و احداث شده و بیست و دو سال است که اینجا رو به آبادی گذاشته است اصل وضع و طرح ابنیه و عمارات و خیابان و کوچه ها همان طرح و وضع شهرهای فرنگ است اما کوچک و مختصر تر و کم آبادی است من بعد خوب خواهد شد اهالی شهر در اطراف کوچه هورامی کشیدند و پیدا است که ملت جوانی است و تازه رو بر ترقی گذاشته هنوز اهالی تمول و ثروتی ندارند همینطور رفیقیم نارسیدیم عمارت پرنس پیاده شدیم قراول احترام در سرسرای پایه بود اصل عمارت هم تازه ساخته شده و متوسط است اما خیلی پاکیزه است وارد عمارت شده قدری راحت کردیم بعد نواب پرنس اول نشان خود شان را آورد و بما تقدیم نمودند ما هم بسینه زدیم مامورین خارجه و قونسولهای مقیم صوفیه را بحضور آورده معرفی کردند با هر یک علی قدر مراتبهم ملاطفت نموده بعد عرض کردند کالسگه حاضر است باینکه خسته بودیم بر حسب اصرار پرنس و میل خود مان با ایشان سوار کالسگه شده رفیقیم بتماشای مشق قشون ساخولی شهر صوفیه چند فوج سرباز و چند باطری توپ بود اول مشق دشتبان نمودند و بعد یک فاصله محاربه گرفتند و شلیک کردند پس از آن فرمان ستون دادند بعد یک فرمان ستون قطار دادند و یک فرمان فرار دادند بعد از آن د فیه کردند ، نواب پرنس هم متصل بامام صحبت میداشتند و علاء الملک ترجمه میکرد و خوب ترجمه مینمود ، بعد از اتمام مشق مراجعت بمنزل کردیم در کالسگه ما هم پرنس و وزیر دربار و علاء الملک بودند مملکت بلغارستان تقریباً چهار میلیون جمعیت دارد و چهل و پنج هزار نفر قشون همیشه در زیر اسلحه دارد ولی در موقع جنگ سیصد هزار قشون حاضر میکند شهر صوفیه پنجاه و هفت هزار نفر جمعیت دارد بعضی هوشیاریهای خوب تازه ساخته اند و یک کلوب نظامی دارد که ما شام را در آنجا باید بخوریم دو ساعت از شب رفته بسر شام رفیقیم که در تالار بزرگ کلوب حاضر کرده بودند تالار خیلی قشنگ خوبی است اما خیلی گرم بود در سر شام نواب پرنس صحبت میداشتند و مهندس الممالک ترجمه مینمود بعد از شام باطابق دیگر رفیقیم آتشبازی مختصری کردند آنوقت سوار کالسگه شده بانواب پرنس بگارا راه آهن آمدیم پرنس تا داخل ترن هم ما را همراهی و مشایعت کرده بسیار اظهار مهربانی نمودند و وداع کرده رفتند ما هم چون خسته بودیم و هوا هم گرم و قال و مقال و صوت لکمو تیف راه آهن مانع

استراحت

استراحت بود آخر فرمودیم درهای واگون خود ما را بستند و خوابیدیم \*  
 \* ( روز شنبه یازدهم جمادی الآخره ) \*  
 امروز باید بشهر ( بلگراد ) پای تخت سربستان وارد شویم آنجا هم بر حسب دعوت اعلیحضرت پادشاه سربنی باید یک شام رسمی با ایشان صرف نمود از آنجا به بوداپست برویم ، صبح که از خواب برخاستیم همینطور ترن در حرکت بود و میرفت نهار را با زدر ترن خوردیم ملتزمین هم تماماً در ترن صرف نهار نمودند چون واگون رستوران در ترن هست اما قدری کوچک بوده همراهان دودسته شده و دو مرتبه غذا خورده بودند بعد از ظهر در یک استاسیون ترن قدری مکث کرد جمعیت زیادی از فرنگی و اهل سربستان از زن و مرد بجهت تماشا و دیدن ما جمع شده بودند بعد از یک ربع ساعت ترن حرکت کرد و رفیقیم دختری در اینجا دسته گلی بناماد ما هم از سکه های طلای ایران باو دادیم امروز ناغروب از نه تونل گذشتیم تونل آخری خیلی طولانی بود و بقدرده دقیقه طول کشید تا از آن گذشتیم این همان راه وهان تونلهائی است که وقت رفتن هم عبور از آن کردیم هر وقت بهر تونل میرسیدیم فوراً میفرمودیم چراغها را روشن میکردند که قلب ما خفه نشود وقت مغرب بود که رسیدیم بگارا راه آهن شهر بلگراد اعلیحضرت ( الکساندر ) پادشاه سربستان باوزرا و جنرالهای خود شان و مقداری سرباز و موزیک بطریق معمول در گار حاضر بودند پادشاه بسلام نظامی ایستاده بودند از ترن پیاده شده با ایشان دست دادیم و احوال پرسیدیم کردیم پادشاه سیاهی خوبی دارند و بیست و دو سال از سنشان گذشته است متوسط القامه مایل به بلند هستند لباس ماهوت گلی گلابتون دوز نظامی پوشیده و کلاه پوست سفیدی با دوتل بلندی که در جلو کلاه زده بر سردارند مالدی الورد و زرا و همراهان خود مان را با ایشان معرفی نمودیم با همه دست داده تعارف کردند و ایشان هم اجزای خود شان را معرفی نمودند بعد من با پادشاه در در شگه سربازی که چهار اسب بان بسته بودند و یک نفر کالسگه چی مهار کرده بود سوار شده سایرین هم در کالسگه های دیگر روانه شهر شدیم طرفین کوچه و خیابانها سرباز و سوار بصف ایستاده و پشت سر آنها اهالی شهر از زن و مرد اجماع زیادی داشتند اما هوا خیلی تاریک بود که درست اشخاص دیده نمیشدند شهر بلگراد اگر چه شب است که دیده می شود ولی از شهر صوفیه آباد تر است زیرا که قدیم تر و کهنه تر است خیابانهای مستقیم و قهوه خانهای خوب دارد بقدر نیساعت راه آمدیم نارسیدیم بهوتلی که جهت رانگامه ما و همراهان حاضر کرده بودند پادشاه در اطراف مخصوص قدری نشسته بمنزل خود شان رفتند که آنجا برای ورود ما جهت صرف شام حاضر باشند و چون عمارت دولتی کوچک است و باندازه جمعیت ما نیست آنجا را فقط برای شام حاضر کرده اند ما هم بقدر یک ساعت فاصله سوار شده با

همراهان

همراهان و مهماندارها بعمارت دولتی رفیق پادشاه آمدند قدری صحبت داشتیم و هیئت کرد بیلوماتیک را که حاضر بودند بمامعرفی نمودند بعد ملاکة سربستان را که در اطاق دیگر حاضر بودند ملاقات کردیم و نوکرهای خود مان را بایشان معرفی نمودیم ملکه سی و دو سال دارند از نجای مملکت سربی هستند بعد باتفاق اعلیحضرت پادشاه و ملکه و وزرای خود مان و وزرای سرب و هیئت کرد بیلوماتیک مقیم بلکراد بسرشام رفیق هواخیلی گرم بود درب محاذات پشت سر خود مان را فرمودیم باز کردند قدری هوا بهتر شد ملکه سربستان در وسط میز و ما در طرف دست راست ایشان و پادشاه سربی در دست چپ ملکه بودند زنهای معتبر دیگر هم در سر میز بودند جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار طرف دست راست و سایر نوکرهای مامل موقوف الدوله و امیر بهادر جنگ و علاء الملک و ناصر السلطنه و امین حضرت و موثق الملک و غیره در اطراف دیگر میز نشسته بودند در سرشام بترجمی مهندس الممالک باملکه صحبت میداشتیم بعد از شام باملکه و سایرین وداع کرده اعلیحضرت پادشاه در کالسکه با ماناگا را راه آهن مشایعت کرده نهایت ادب و احترام را بجا آوردند و از آنجا وداع نموده مراجعت کردند ما داخل ترن که شدیم معلوم شد ترن را عوض کرده اند یعنی اعلیحضرت امپراطور اطریش ترن مخصوص خودشان را که ما وقت رفتن باسلا مبول سوار بودیم مجدد برای ما فرستاده اند اگر چه حالا که ما دوباره مسافرت و عبور از خاک مجارستان و اطریش مینماییم سفر مان غیر رسمی است و مخارج با خود مان است اما اعلیحضرت امپراطور ترن خودشان را مخصوصاً فرستاده اند که تا سر حد روسیه ما را برسانند و بسیار ترن خوب راحتی است فرستادیم نزد رئیس ترن که زود تر حرکت نماید جواب داده بود که بچکه امپراطور محض راحت شاه دستور العمل داده اند که شب را توقف کنیم و روز حرکت نمایم و ساعتی زیاد از چهل کیلومتر هم نیاید بروم زیرا که شاید شاه خسته شوند ولی اگر صریحاً امر نمایند حرکت می کنم و دیگر مسئولیت ندارم ما چون دیدیم اینطور جواب داده است فرمودیم بسیار خوب بماند صبح حرکت کنند و ما هم درواگون خود مان خوابیدیم اما تا صبح صدای صوت ترنهای راه آهن و حرکات عراده های واگونها که در ایاب و ذهاب بود خیلی زحمت داد و نگذاشت راحت بخوابیم \*

( روز یکشنبه دوازدهم جمادی الآخرة )

امروز صبح وقت طلوع آفتاب ترن حرکت کرد وضع و حالت صحرا و راهها همان است که وقت رفتن مرقوم شده است صحراها هر چه رو بمجارستان می رود و بفرنگستان نزدیک میشویم آبادتر و سبزتر و جنگل و اشجارش بیشتر است و طرفین راه فرسنگها زراعت کنند مکه و زرت است خلاصه نهار را در ترن خوردیم دو ساعت بغروب مانده رسیدیم بشهر بوداپست چنانکه نوشته ایم شهر کمال عظمت را دارد و

متصل

متصل برآبادی و عمارت اینطرفها می افزایند واقعا یکساعت تمام ترن راه آهن در میانه شهر بوداپست عبور میکرد تا بگرا بزرگ رسیدیم آنجا پیاده شدیم اگر چه ورود ما رسمی نبود اما بقدری اهالی و رؤسای شهر احترام کردند که ما فوق نداشت ، کالسکه های ممتاز اجزای بلدیة بالباس غیر رسمی سواره گارد از هر جهت تشریفات احترامیه حاضر بود سوار کالسکه شده تاهان هوتل ( هونگریا ) که سابق منزل داشتیم رفیق اطراف کوجهها و خیابانها تماماً زن و مرد ایستاده بودند و هورا میکشیدند نیمساعت بغروب مانده بمنزل رسیده دیدیم صدای پیانو از اطاق منزل ما می آید خیال کردیم کسی است پیانو میزند وارد اطاق که شدیم دیدیم چراغهای آن چهارتا روشن است و پیانورا کولک کرده اند خودش بنوای خوب ایرانی میزند قدری راحت کرده بعد رفیق به تیاتر اوپرا تا آخرین پرده ماندیم حکایت دختری بود که عمومی او افترا با وزده که برادر خود را کشته است خوب بازی بود چیز عجیبی که ساخته بودند يك قوی مصنوعی بود که درشکه را میکشید بقدری شیه بقوی طبیعی بود که هیچ نمیشد فرق گذاشت بسیار غریب بود بعد بمنزل آمده شام خورده استراحت کردیم \*

( روز دو شنبه سیزدهم جمادی الآخرة )

امروز صبح که از خواب برخاستیم بعد از یکساعت سوار کالسکه شده رفیق بگردش و تماشای باغی که در سر کوه و عمارت و قلعه کهنه بوداپست واقع است و وزیرها یون که سابقاً در رکاب شاه شهید بفرنگ آمده آنجا را دیده بود وصف آنرا بعرض رسانید اما امروز خودش در رکاب نبود موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و قوام السلطنه و امین حضرت همراه بودند آنجا رفته قدری تماشا کردیم بسیار جای خوبی است در مراجعت بمیدانی رسیدیم که بقدر دو بیست باب چادر زده بودند وزیر هر چادر يك دکان بقالی یا خرازی یا میوه فروشی و غیره بود خیلی بزرگ و وسیع و تمام امتعه و اطعمه و میوه جات را مرتب و منظم چیده بودند مراجعت بمنزل کرده نهار خورده مختصر خوابی کردیم و بعد از خواب رفتیم باکشتی بتماشای جزیره که در وسط رود خانه دانوب واقع است و تفصیل جزیره همان است که سابقاً نوشته ایم آنجا قدری تراموای هم سوار شدیم و در برگشتن با کالسکه آمدیم بمنزل بعد از مفارقت از خاک سر بستان تلگرافا فی مینی براظهار امتنان خود مان از زحمات اعلیحضرت پادشاه سر بستان بایشان نموده بودیم حالا جواب آن رسید که از قرار ذیل است

تلگراف محبانه اعلیحضرت شاهنشاهی شما که خطاب بما کرده بودید نایل گردیده فوق العالیه بمن و ملکه موثر افتاد کمال خوشوقتی را داریم که اعلیحضرت شاهنشاهی شما چند ساعت گوارائی در پای تخت من گذرانید که اثر و یادگار آن برای ما باقی خواهد ماند و هر گز فراموش نخواهد شد

آلکساندر

امشب شب عید مولود ماست و الحمد لله تعالی با کمال سلامت در شهر بود ایست هتیم الحال تلگرافی از حاجب الدوله رسید در جواب تلگرافی که دیروز باو فرموده بودیم چون خبر برف و بارندگی تبریز را عرض کرده بود که انشاء الله اسباب ارزانی و فراوانی خواهد بود سواد تلگراف او را عیناً در روزنامه خودمان مینویسیم

( غروب دوشنبه دستخطهای مبارک زیارت شد از تصدق خاکپای مبارک زندهام کوه رابرف زده است دو روز است در شهر بارندگی است خیلی رعد و برق است غلام مصطفی )

بعد از رسیدن این تلگراف خیلی خوشوقت شدیم و فرمودیم کالسکه حاضر نمودند سوار شدیم بتیتر رفیق جناب اشرف صدر اعظم و علاء الملک و وزیر همیون در کالسکه با ما بودند در تیتر در لژی که نزدیک به سن است نشستیم برده اول و دوم چندان تعریفی نداشت پرده آخر که رقص بود و در دست هر زن رقاصه يك آناناس و کلاه آنها شبیه به آناناس و لباسشان بطرح میوه آناناس بود آمدند بازی و رقص کردند بی تماشای نبود در پرده آخر از زمین يك تختی بیرون آمد در حالی که دختری بسیار وحیه روی تخت ایستاده و اطراف سر و صورت او از تابش چراق برق مانند خورشید رخشان و چراقها بانواع الوان تعبیه شده بود بسیار تماشا داشت در مابین پرده ها که می افتاد میرقیم در بالکن بزرگی که بکوچه نگاه میکرد گردشی کرده بتیتر می گفتیم بعد از اتمام بازی آمدیم بمنزل شام خورده استراحت کردیم \*

( روز سه شنبه چهاردهم جمادی الآخرة )

امروز روز عید مولود ما است ، صبح يك دسته موزیگانچی رئیس وزرای مجارستان فرستاده بود در جلو عمارت ما رو بروی رودخانه دانوب موزیک بسیار خوبی زدند جناب اشرف صدر اعظم يك هزار تومان برسم تبریک عید تقدیم نمودند وزیر دربار مبلغی اشرفی صورت خود ما را که از طهران آورده بود تقدیم داشت وزیر همیون هم يك حلقه انگشتری الماس طرح جدید کار لندن پیشکش نمود نهار را در منزل خوردیم تلگرافهای تبریک از سلاطین اروپا و ولیمهد خود مان و سایر رجال و علمای ایران رسیده بود همه را جواب دادیم . طرف عصری رفیق بالای کوه بود ایست که شهر پست واقع است . جناب اشرف صدر اعظم و علاء الملک در کالسکه ما بودند گردش کاملی کرده مراجعت بمنزل نمودیم و شب بتیتر رفیق چند پرده بود چیز تازه نداشت در مراجعت شام خورده استراحت کردیم . امشب وزیر دربار و دکتر ادکاک باشخص انگلیسی که در رکاب است با راه آهن بشهریکه دو ساعت مسافت بود ایست دار در فنه اند که مادیان خوب تحصیل و ایتایع کنند فر د امر اجعت خواهند نمود

( روز چهارشنبه پانزدهم جمادی الآخرة )

صبح

صبح بر خاستیم جای خورده دو ساعت از آفتاب گذشته سوار کالسکه شده از خیابانها و کوچه های خوب بود ایست گذشته رفیق بکارخانه تفنگ سازی شهر بود ایست . در کالسکه ما جناب اشرف صدر اعظم و وزیر همیون و ناصر السلطنه بودند ، کارخانه در آخر شهر واقع است در جلو کارخانه رئیس فابریک وحی از اجزأ کار حاضر بودند قوام السلطنه رئیس کارخانه را معرفی کرد او خطابه در تشکر ورود ما بعرض رسانید ، بعد داخل کارخانه شدیم خیلی بزرگ و وسیع است همه جا را گشته ماشینها و دستگاهها را بدقت ملاحظه نمودیم در هر دستگاهی يك قسم از اسباب تفنگ ساخته میشود مثلاً يك جا لوله يك جا جقمق يك جا بستهای تفنگ يك جا قاب و سایر لوازم آن ساخته میشود ، بعد بجای دیگر رفیق که این اسبابهای مختلف را میزین نشسته امتحان میکنند که بی عیب و نقص باشد بعد در محل دیگر آنها را بهم متصل نموده تفنگ را تمام مینمایند و پس از اتمام چندین میز دیگر در اطراف دیگر تفنگها را امتحان نموده به نشانهای معین تیر میاندازند اگر نشانه را زد و صحیح و بی عیب بود دولت قبول میکنند و اگر نقص دارد رد میکنند و هر چه تفنگ بی عیب است که از چندین محل امتحان گذشت و میزین مهر مخصوص زدند آنها را در اطراف دیگر مامورین دولت در صندوقها گذارده می بندند و بمنزله ذخیره حریه دولت می برند در آخر هم بجائی رفیق که آهن را در آنجا آب مینمایند که تفنگ از آن ریخته و ساخته میشود این کارخانه به شش کروور تومان پول ایران تمام شده است و هر روزی سیصد و پنجاه عدد تفنگ تمام شده بیرون می آید و ماشین بخار آن قوت پانصد اسب دارد يك ماشین بخار يدکی هم دارد که آن نیز زور پانصد اسب دارد و در صورت لزوم آنرا هم بکار میاندازند که در این صورت که هر دو ماشین کار کند روزی هفتصد قبضه تفنگ از کارخانه بیرون خواهد آمد خیلی کارخانه معتبر خوبی است بعد از تماشای کامل مراجعت بمنزل شد نهار خورده عصر هم رفیق بطرف پارک و جنگل اینجا گردش کردیم الحاق جای بسیار خوب باصفائی است گلکاری که در اینجا دیدیم در پارک و جنگل پاریس هم دیده نشد بعد بمنزل مراجعت کرده شب را بتیتر رفیق چندین پرده بالارفت همه رقص بود و در يك پرده هم قصه یوسف و زلیخا بود ، وهان حوض و فواره های الوان که از تابش الکتریک متلون بالوان مختلفه میشد و در سفر سابق دیده و نوشته بودیم باز دیده شد ساعت ده بمنزل آمده شام خوردیم یکده موزیگانچی مجارستانی در پای عمارت منزل مامشغول نواختن بودند ، وزیر دربار هم در اینوقت بآرن بخار از راه رسیده بحضور آمد بعد از ملاقات او استراحت کردیم (\*)

( روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الآخرة )

امروز صبح که از خواب بر خاستیم قوام السلطنه بحضور آمده عکس دخترهای آر شیدو شس

فرد

فردیناند را که بحسب وعده خود برای ما بتوسط او فرستاده بود بحضور آورد . بعد عکس بزرگ برنس بلغارستانرا وزیر دربار بحضور آورد قدری با او صحبت داشتیم چند صندوق از بارهای ماعقب مانده و تا امروز نرسیده بود گفتیم موثق الملك و قوام السلطه بمانند ناز عقب بیاورند در این بین خبر آوردند که رسید وزیر هایون را خواستیم بنوشتن روزنامه سفر مشغول شد بعد نهار خوردیم عصری سوار شده بهمان جنگ و پارک و محل گلکاری که دیروز رفته بودیم رفته گردش کردیم بسیار جای باصفائی است ظهیرالدوله و علاء الملك همراه ما بودند قدری گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم شب بعد از شام خواستیم باز بیتیتر برویم بعد فسخ عزیمت کرده استراحت نمودیم ابتدا بواسطه هوای اطاق درست خوابمان نمی برد قدری طول کشید تا درست استراحت کردیم (\*)

« (\*) — روز جمعه هفدهم جمادی الآخره » (\*) —

امروز صبح چند دستخط و تلگراف نوشتیم امروز باید بسلامت از بوداپست بطرف طهران حرکت کنیم و بسر حد اطریش و روسیه از پت و لاجسکی عبور کرده به بادکوبه و آقستفا و ایروان و نخجوان و طرف تبریز انشاء الله برویم خبر کرده ایم حاجب الدوله با حرمخانه و سایر ملزمین اردوی ما که در تبریز هستند غرضه رجب در سر حد کنار ارس حاضر باشند و امروز از صبح زود همراهان مشغول جمع آوری اسباب و تهیه حرکت هستند و در هونل هونگر یاز فرنگی و ایرانی متصل در حرکت و آمدوشد میباشند اشخاصی که اسباب فروخته و طرف حساب و غیره هستند یا با اینها آشنائی دارند و داع میکنند جمعیت و ازدحامی است در ساعت یازده صبح که یکساعت بظهر مانده بود حرکت کرده آمدیم به گار راه آهن از هونل تا گار همه جاطر فین راه اهالی شهر ایستاده هورا میکشیدند و اظهار مهربانی می نمودند و اقصاً در تمام خاک اطریش و مخصوصاً در بودا پست بسیار خوش گذشت و اهالی از آداب انسانیت هیچ فروگذار نکردند مردمان اطریش و بحارستان خیلی با ادب و مهربان هستند خلاصه بگار راه آهن رسیده داخل ترن شدیم اگر چه رسماً مسافرت نمیشود ولی اعلیحضرت امپراطور اطریش چنانکه پیش هم اشاره کردیم از فرط دوستی ترن مخصوص خودشان را همان طور که سابق بود غنغن کرده اند حاضر کنند که ما را تا سر حد اطریش برسانند بعضی سفرای ما هم که تا اینجا در رکاب ما بودند مثل علاء الملك و مؤید السلطنه و مفتخ الدوله از اینجا مرخص شدند که بمحل مأموریت و اقامت خود بروند کنت آنطوان خان هم که با ظهیرالدوله آمده بود مرخصی گرفت که تا یکماه دیگر بماند و بعد خواهد آمد بعد ترن حرکت کرد نهار در ترن خوردیم بعد از نهار قدری بصحبت بانو کرها مشغول گشته بعد نماز خواندیم و شکر و حمد الهی را بجا آوردیم که سفری باین بزرگی و طول مدت نموده و لله الحمد کمال صحت

مزاج

مزاج حاصل است هم در تمام ممالک اروپا خوش گذشته و در تمام پای تخت های دول معظمه متحاسبه سلاطین عظیم الشأن و رؤساء ملل نهایت مهربانی را نموده اند و هم بفضل الله تعالی مملکت ایران در نهایت نظم و آسایش و ارزاق و رفراوانی و ارزانی گذاشته است و عنقریب انشاء الله وارد سرحد خواهیم شد نزدیک غروب وزیر هایون را خواسته روز نامه امروز را تقریر فرمودیم نوشت بعد از غروب نماز خوانده شام خوردیم در ساعت نه که سه ساعت به نصف شب مانده بود ترن ایستاد و ما استراحت کردیم

« (\*) — روز شنبه هیجدهم جمادی الآخره » (\*) —

امروز صبح در ساعت شش بعد از نصف شب که تازه آفتاب طلوع کرده بود ترن حرکت کرد این محلی که دیشب ترن متوقف بود موسوم به ( زلفاج ) است و تمام شب را تا صبح اینجا باران آمده بود و امروز هوا خیلی سرد بود راه امروز از کوهستان مرتفعی که از نقاط هسنان قسمت اطریش است میگردد و اینجاها بیلاقات خیلی سرد است بخصوص حالا که نیمه میزان و فصل پاییز است تا دیروز که در بوداپست بودیم در این طرفهای فرنگستان اثری از پاییز نبود ولی از دیروز هوای بوداپست هم بهم خورد هوا تیره شد و آثار پاییز و سرما بروز کرد بارندگی و سرمای اینجاها هم که فوق العاده است ولی ترن در کمال سرعت و خوبی میرفت و باران هم در نهایت شدت می بارید از میانه کوههای زیاد و جنگل و چمن میگذاشتیم به آبادیهای مختلف میرسیدیم اهالی اینجاها اکثر یهودی هستند و از سیای آنها پیدا است که یهودیهای کثیفی هستند نهار را در ترن خوردیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار بحضور آمدند قدری با آنها صحبت و فرمایش نموده و قدری نوشتجات خواندیم و نوشتیم دیگر کاری نداشتیم و متصل بتماشای صحرا مشغول بودیم و گاهی بانو کرها صحبت میداشتیم امروز از پنج تونل خیلی طولانی گذشتیم و اغلب راه کوه و دره های باصفا بود در ساعت پنج و سه ربع بعد از ظهر که تقریباً بعد از غروب آفتاب بود وارد سرحد اطریش شدیم که تا ( پت و لاجسکی ) ده دقیقه راه است باران هم باز می آمد همینکه بگار راه آهن رسیدیم دیدیم در جلو گار ( امیرال آرسنیف ) مهماندار اعلیحضرت امپراطور روس و ارفع الدوله و وزیر مختار خودمان و ( مسیو کاخانسکی ) و ( کلنل ژیکویچ ) و ( بلکار ) و سایر مهمانداران تا اینجا باستقبال آمده و حاضرند امیرال و سایرین را به ترن خودمان خواستیم بحضور آمدند از دیدن امیرال خیلی خوشوقت شدیم زیرا که مرد بسیار محترم با ادب درست معقولی است اول که او را ملاقات کردیم بیغامات اعلیحضرت امپراطور را که اظهار مهربانی نموده و جوایای سلامت ما شده بودند رسانید ما هم تلگرافی که حاضر کرده بودیم با اعلیحضرت امپراطور مخابره نمایم دادیم که در همان حال مخابره نمایند بعد از امیرال احوال پرسیدیم و ترن حرکت کرد بسرحد روسیه که پت و لاجسکی است رسیدیم اینجا از ترن اطریش پیاده شده از وسطا

گار

گار گذشته داخل ترن اعلی حضرت امپراطور روس که برای سواری ما فرستاده اند شدیم و این همان ترن است که وقت آمدن سوار شده بودیم بسیار ترن خوبی است طول سالونی که ما منزل داریم هفت ذرع و عرضش دو ذرع و نیم است بقدر دو سه ساعت طول کشید تا حمل و نقل بارهای ما و همراهان را از ترن اطریش بترن روس نمودند قوام السلطنه وزیر مختار ما هم که در اطریش مقیم است از اینجا مرخص شده با ترن اطریش برگشت و ما شام را در ترن روسها خورده استراحت کردیم چون امشب باید درست ملتزمین و همراهان جایجا شوند اول صبح ترن حرکت خواهد کرد (\*)

« (\*) — ( ) روز یکشنبه نوزدهم جمادی الآخره ( ) — (\*) — »

امروز صبح وقتی از خواب برخاستیم ترن حرکت کرده میرفت امروز هم باران می آمد و هوا ابر و مه و سرد بود آثار پاییز کاملاً بروز نموده ولی ترن در کمال گرمی و راحتی بود بهر شهر و آبادی که میگذشتیم حکام عرض راه با صاحب منصبان و سرباز و موزیک نظامی بطریقیکه در دو سفر سابق از روسیه گذشتیم حاضر بودند و امیرال آنها را معرفی نموده اظهار التفات میشد و بعد ترن حرکت میکرد و میرفتم ما نهار را در ترن میخوردیم اما ملتزمین و همراهان وقت ظهر و وقت شام که هشت ساعت بعد از ظهر باشد در استاسیونهای مخصوص عرض راه که قبل از وقت اطلاع داده و خیز کرده اند پیاده میشوند شام و نهار میخورند و بقدر دو ساعت ترن توقف نموده بعد حرکت میکند خلاصه امروز تا شام وقت را همینطور در ترن گذرانیدیم و شب را هم در ترن خوابیدیم ولی امشب هم ترن ایستاد که صبح حرکت کند \*

« (\*) — ( ) روز دوشنبه بیستم جمادی الآخره ( ) — (\*) — »

امروز باز ترن در ساعت شش بعد از نصف شب که تقریباً مقارن طلوع آفتاب است حرکت کرد ، از خواب که برخاستیم جناب اشرف صدراعظم را خواستیم فرمودیم به امیرال بگویند قرار بدهند دیگر ترن شب توقف نکند زیرا که باید زود تر بباد کوبه و بعد بسرحد ارس برسیم ، چرا که خبر کرده ایم تمام نوکرها در ضربه رجب در سرحد حاضر باشند . جناب اشرف صدراعظم رفتند و همینطور قرار دادند که ترن شب و روز راه برود تا انشاء الله زود تر برسیم ، تمام روز را در ترن باز بصحبت و گذرانیدن وقت مشغول بودیم ، خبر و مطلب تازه نداریم مگر اینکه بهر استاسیون و شهری که میرسیم برسم معمول موزیک و تشریفات و حکومت بلدی و نان و نمک و سایر مراسم احترامیه حاضر و موجود است ، در ساعت ده شب خوابیدیم و ترن میرفت (\*)

« (\*) — ( ) سه شنبه بیست و یکم جمادی الآخره ( ) — (\*) — »

امروز صبح که برخاستیم معلوم شد دیشب از یک بل طولانی گذشته ایم که در آن وقت خواب بوده ایم

امین حضرت بیدار بوده و دیده است عرض میکرد خیلی طولانی بود ، تقریباً در نزدیکی شهر ( یکاطری نوسلاو ) بوده است اسم بل ( دنیر ) و طول آن یکربع و رس روسی است که دوپست و پنجاه ذرع باشد این بل بر روی رودخانه ( دنیر ) کشیده شده و موسوم باسم رودخانه است ، اتفاق دیگری که دیشب افتاده و امروز شنیدیم این است که وقتی ترن ما بجهت خوردن شام ایستاده بود یک ترن دیگر هم از راه رسیده در پهلوئی ترن ما ایستاده بود یک نفر خواسته بود از زیر ترن رد شود باین طرف بیاید که در این بین ترن حرکت کرده چرخ و آگون از روی کمر او میگذرد و او را دو نصف کرده فوراً تلف میشود ، صبح که ما تفصیل را شنیدیم محض اینکه چنین اتفاقی در موقع گذشتن ما روی داده است گفتیم امیرال آرسنیف را حاضر کردند بتوسط او چهارصد منات بورته مقتول دادیم ، امیرال خیلی اظهار امتنان کرد ، بعد حرکت کردیم تا غروب ترن در حرکت بود ، و غیر از محل نهار که اندکی نمی ایستاد تا همراهان نهار میخورند دیگر جائی توقف نکرد ، وقت مغرب بشهر ( تغان روق ) رسیدیم ، این شهر قدیمی است پنجاه و پنجهزار نفر سکنه دارد اینجا تشریفات رسمی با جنرال ( مازوربی سیف ) حاضر شده بود بقدر یکربع ساعت ترن توقف نموده حرکت کرد ، مدتی رفته در ساعت هفت و نیم که تقریباً دو ساعت از شب گذشته بود رسیدیم بشهر ( روستوف ) قبل از وصول بشهر از روی رودخانه ( دن ) گذشتیم ، خیلی رودخانه طولانی است یکدفعه دیگر هم وقت رفتن به ورشو از روی این رودخانه عبور کرده ایم آن دفعه روز بود ، و حالاً شب است ، شهر ( روستوف ) در کنار این رودخانه واقع است و خانه و عمارات شهر که طبقات عیدیه است و در هر طبقه چراغهای زیاد روشن است و شعاع چراغها در رودخانه منعکس شده خیلی قشنگ و با تماشا است ، روی بل و اطراف رودخانه هم چراغ زیادی است از روی رودخانه عبور کردیم و در گار راه آهن ترن ایستاد حاکم شهر و غیره بادسته فزاق و موزیک در جلوترن ایستاده بودند ، از ترن پیاده شدیم ، جناب اشرف صدراعظم با امیرال آرسنیف آنها را معرفی کردند از آنها احوال پرسیدند و تفقد شد و تا آخر صبح نظام رفتیم آنها هم از حضور دخیله نمودند ، بعد مراجعت براه آهن کرده درواگون خودمان ایستاده تماشا میکردیم ، همراهان تماماً به رستوران گار رفته شام خوردند و بقدر ساعتی که گذشت شامشان تمام شده به ترن آمدند و حرکت کردیم ، وزیرهایون عرض کرد موسی خان اعتبار السلطنه عموی ناصر خاقان که در خراسان از طرف وزیر دربار رئیس بنائی است و وزیرهایون هم ریاست پست خراسان را با وسپرده است و شخص کافی است است از راه عشق آباد اینجا آمده ، و حالا در ترن منزل وزیرهایون است ، اسدخان پسر مرحوم میرزا محمد علی خان کاشانی هم که در ولاد قفقاز بوده اینجا آمده باو هم

سفارش فرموده بودیم چند اسب و مادیان برای ما بخرد خریده و حاضر کرده آمده است تفصیل را عرض کند اورا بحضور خواستیم بعضی سفارشات و دستور العمل باوداده شد که اسب و مادیانها را از راه باد کوبه ورشت بطهران بفرستد بقدریک استاسیون که راه آمدیم آنوقت ما شام خوردیم و استراحت کردیم اجلال الدوله هم از طهران آمده که بطرف فرنگستان برود اینجا بحضور رسید و بعضی عرضیه جات از شعاع السلطنه آورده بود تقدیم داشت و مرخص شده رفت

جمعیت ( روستوف ) یکصد و چهل و پنجزار نفر است که از این جمله بیست و پنجزار نفر تبعه خارجه از ایرانی و عثمانی و غیره هستند (۰)

«(۰)» روز چهارشنبه بیست و دوم جمادی الاخره

وقتی از خواب بیدار شدیم ترن حرکت کرده میرفت ناوقت ظهر بجهت تهران ایستاد ، همراهان رفتند در استاسیون نهار خوردند ماهم درواگون صرف نهار کردیم ، ساعتی بعد ترن حرکت نمود و ما مشغول تماشای صحرا و غیره بودیم ، وقت غروب ناصر الملک و وزیرهایون را خواسته قدری با آنها صحبت از تبریز و زمان قدیم داشتیم ، در این بین ترن ایستاد و شاهزاده محمد رضا میرزا دائی شعاع السلطنه از طهران با عراض شعاع السلطنه رسید از خبر سلامت شعاع السلطنه خوشوقت شدیم قدری با او صحبت داشته بعد باتفاق وزیر دربار و سایرین رفتند در این استاسیون شام بخورند یکدسته سازنده قفقازی که نوای ایرانی مینواختند با کمانچه و تنبک و دایره و غیره در طرف راست ترن ما مشغول شدند بساز زدن قدری فاصله پشت سر آنهام چند نفر روسی بازتهای خودشان میان صحرا مشغول برقص روسی بودند و چگر میزدند چراغ نفتی زیادی هم بطور مشعل سرچوب کرده بجهت خودشان روشنائی قرار داده بودند ، دست چپ و آگون هم دوطرف سالدات و سرباز ایستاده موزیک هم میزدند بعد که ملتزمین شام خورده آمدند ترن براه افتاد ، یکساعت و نیم به نصف شب مانده خوابیدیم ، آن استاسیون که دیشب در آنجا شام خوردیم تا اولاد قفقاز هیجده ورس مسافت داشت از نزدیکی آنجا گذشتیم (۰)

\* — روز پنجشنبه بیست و سوم جمادی الاخره — \*

امروز باید وارد باد کوبه بشویم دیشب وقتی که خواب بودم از قبه و گنجه گذشته ایم وقتی بیدار شدیم نزد یک شهر در بند معروف بودیم صحراها سبز و پر علف و خیلی با صفا بود اشجار جنگلی تک تک هم هست شهر قدیم در بند روی تپه واقع است ولی شهر تازه قشنگی روسهای تپه در جلگه بنا کرده اند که خیلی خوب خواهد شد و الآن عمارات آنرا می سازند علت اینکه این شهر را در بند میگویند این است که در این محل از یکطرف دریا و از طرف دیگر رشته کوه بزرگ قفقاز بهم نزدیک شده است بطوریکه

زمین

زمین صاف فاصله میانه دریا و کوه تقریباً زیاد از دوسه هزار ذرع نیست و این شهر در بند را در میان این زمین بنا کرده اند که از یکطرف شهر متصل بکوه و از طرف دیگر پیوسته بدریاست و در زمان قدیم که کشتی بخار نبوده و وضع حرکت و مسافرت و اردو کشتی صعوبت داشته است و گذشتن از کوه قفقاز مشکل بوده از دریا هم که کشتی نداشته اند که بخریبائی کنند ناچار میایدی از این محل در بند بگذرند وقتی این شهر بنا شده است بجهت جلوگیری قشون خارجه و منع عبور به آن طرف خیلی محل اهمیت بوده است و در حقیقت در بند محکمی بوده حدود و اطراف این شهر مرتع خوبی هم هست علف و حاصل زراعت و اشجار و میوه جات و ارزاق همه چیز موجود است ترن در این شهر بقدر بیست دقیقه ایستاد جمعیت زیادی از مسلمان و ارمق تبعه ایران و غیره بود همه قسم آدمی دیده شد بعد از آنجا حرکت کرده در ساعت دو از ده رسیدیم به استاسیون ( خاچاس ) آنجا ترن ایستاد نهار خوردیم بعضی معارف و معتبرین ایرانیها مثل میرزا عبدالرحیم طالبوف معروف که بسیار مرد فهم آگاهی است و کتابها تصنیف و تالیف کرده و حالا خیلی پیر شده است و حاجی محمد باقر تاجر باشی ایران در قفقاز زیاده که وقت رفتن ما بفرنگ بخراسان رفته بود و حالا آمده است با بعضی قونسولهای خود مان که اینظر فها ما موریت دارند بحضور رسیدند بعد از یکساعت توقف از اینجا حرکت کردیم یک مقداری راه که آمدیم صحرا و کوه خشک و بی سبزه بود بعینه مثل کوههای طرف ایران بعضی جاهای صحرا هم از دور در هات دیده میشد ولی خیلی کم آبادی است وقت غروب چون خیلی در راه آهن خسته و کسل شده بودیم رفتم تا منزل وزیر دربار قدری صحبت داشته خود مان را مشغول کردیم بعد نزدیک بورود باد کوبه شده آمدیم بواگون خود مان از نخیره ترن نگاه میکردیم چراغهای عمارات باد کوبه و فارهها ( برجهای چراغ بخبری ) که در دریا ساخته اند از دور نمایان شد اما باد و طوفان سختی شده بود که نمیشد نخیره را باز کرد در این بین جناب اشرف صدراعظم و امیرال و سایر مهماندارها آمده عرض کردند که نزدیک است بگزار برسیم ماهم حاضر شدیم با هم باد کوبه هم از گنجه تا اینجا همراه است وقتی بگزار راه آهن رسیدیم که روسها ( واگدال ) میگویند جماعت زیادی از مسلمانهای تبریزی و داغستانی و غیره و در گزار ایستاده بودند سرباز احترام و موزیک و لوازم تشریفات نیز تماماً حاضر بود از ترن پائین آمده تا آخر صف سرباز رفته بعد باطاق مخصوصی که معین کرده بودند رفتم قدری مکث کرده معارف ایران از علما و سادات و تجار و ارامنه طایفه طومانیان حاضر بودند ناظم الملک جنرال قونسول تفلیس و قفقاز تپه هم با اجزای قونسولگری و غیره بحضور آمده آنها را معرفی کردند بعد از چند دقیقه توقف عرض کردند کالسهگ حاضر است همینکه بیرون آمده سوار شدیم دیدیم باد سختی میوزد اگر چه در بین راه هم بادی آمد اما چون ترن محفوظ و مضبوط بود

اثر

اثر نمیکرد اینجا خیلی سخت است بطوریکه چر اغهای شهر که برای ورود ما چراغان شده است و بیرقهای الوان و طاقهای نصرت که زده اند اغلب را باد خاموش و خراب کرده و میکند اگر چه دو ساعت متجاوز از شب رفته و هوا تاریک است و شهر دیده نمیشود اما پیدا و معلوم است که خیلی تشریفات برای ورود ما فراهم نموده اند و جمعیت مسلمان و غیره در اطراف کویچه ها و خیابانها زیاد است هر کس امشب در دریا باشد از این باد و طوفان خیلی صدمه باو وارد می آید از گارراه آهن تا منزل بیست دقیقه راه بود همینکه بمنزل رسیدیم در جلو عمارت عالی که خانه طومانیان است و خودشان ساخته و باشه و بیرقهای الوان و قالی و قالیچه و چراغهای زیاد زینت داده و روشن کرده بود ندیده شده از بله های زیاد بالا رفتیم این عمارت چهار مرتبه است مادر مرتبه سوم آن منزل داریم اطاقهای بسیار خوب منقح دارد مثل عمارت فرنگستان است تمام پیرمرد ها و محترمین تجار طایفه طومانیان حاضر بودند بهر یک اظهار التفات و احوالپرسی نموده بعد باطاق مخصوص خود مان رفته راحت کردیم واقعا طایفه طومانیان بسیار مردمان در سنگار و تجارت مین معتبری هستند اغلب ملتزمین ما هم در همین عمارت منزل دارند مگر وزیر دربار و وزیر های یون و مهندس الممالک و ناصر خاقان که در منزل فرج بیگ داماد مرحوم میرزا محمد علی خان کاشانی که در اینجا خانه دارد و اصلا ایرانی و حالا از معتبرین و متمولین بادکوبه است و یکنوع قبول عامه دارد دعوت داشتند وزیر دربار بعد از شام مراجعت نموده در همین جا منزل کرد ولی وزیر های یون و سایرین آنجا ماندند که روزها در حضور ما بودند و شبها بمنزل مشارالیه میرفتند شب را چون خسته بودیم زود تر شام خورده استراحت نمودیم \*

( شهر ها و منازل و استایونهای که از ( ولاچسکی ) تا بادکوبه دیده و از آنها گذشتیم از این قرار است )  
 ( ولاچسکی در اینجا شام صرف شد ) ( ژمیرنکا صرف نهار شد ) ( پیرزولا شام صرف شد )  
 ( لوباشیوکا ) ( الیزابت گراو سی هزار نفر جمعیت دارد و مردم مانش خوشگل اند در اینجا صرف نهار شد ) ( زامنکا ) ( دولنسکایا ) ( دولکنسوو صرف شام شد ) ( بوژی داروکا )  
 ( یکا طری نوسلاو ) ( سنلنکوو ) ( اولیانوفسکا ) ( خارطیسسکی صرف نهار شد )  
 ( اوسپنسکایا ) ( تغان روق ) ( روستوف شام صرف شد ) ( طخورسکایا ) ( قاققاز سکایا ) ( ملنیرالتیوادای نهار ) ( بیسلان شام ) ( پتروفسکی ) ( دریند ) ( خاچاس نهار ) ( یالاما ) ( بالاجار ) ( بادکوبه ) \*

\* ( روز جمعه بیست و چهارم جمادی الاخره ) \*

امروز توقف در بادکوبه است صبح عبد العلیخان مؤتمن حضور پیش خدمت خود مان که از راه رشت و

انزلی

انزلی با استقبال آمده است اینجا بحضور رسید از حالات طهران و غیره پرسیدیم عرض کرد همه جا امن و منظم است و همه انتظار ورود ما را دارند تلگراف بطهران و تبریز از ورود خود مان ببادکوبه نمودیم بعد جناب اشرف صدراعظم آمده عرض کردند پرنس ( کاتسین ) فرمانفرمای کل قفقازیه که در تفلیس متوقف و بادکوبه هم جزو حکومت اوست مخصوصا بحکم اعلیحضرت امپراطور روس تا اینجا با استقبال و ملاقات ما آمده است فرمودیم پرنس را بحضور آوردند ملاقات کردیم مرد قوی بنیه با فرستاد خوش روی عاقلی است قدری صحبت داشتیم مراجعت نمودند که فردا به همراه ما تا ( آقستفا ) آمده از اینجا به تفلیس بروند تمام اعیان و کدخدایان شهر بادکوبه هم بحضور آمده سه مجموعه نان و نمک هم چنانکه رسم است کدخدایان شهر برای امپراطور می آورند برای ما آوردند فرج بیگ هم بحضور رسید و نسبت باو اظهار التفات شد شش قبضه ننگ بسیار ممتاز هم اعلیحضرت امپراطور برای ما هدیه فرستاده بودند اینجا آوردند و پذیرفتیم بسیار تفنگهای خوبی است در جلو اطاقهای منزل ما بالکنی است که بخایان و کویچه نگاه می کند و دریا هم از آنجا دیده است رفتیم در جلو بالکن قدری تماشا کردیم جمعیت زیادی از مسکنه بادکوبه که اغلب آذربایجانی و شیروانی و قراباغی هستند و تبعه ایران محسوب میشوند در کویچه ایستاده متصل صلوات میفرستادند و هورا میکشیدند از اینجا شهر و دریا خوب دیده میشود در این شهر بواسطه نبودن آب خوب و بدی خاکش که با نطفه آلوده است درخت نیست مگر قلیلی که خیلی بمشقت و زحمت نگاه داشته اند هوای بادکوبه هم تعریفی ندارد زیرا که هم بواسطه مجاورت دریا رطوبت زیاد دارد و هم بسبب معادن نطفه از تمام در و دیوار و خاک آنجا بوی نطفه می آید اما بواسطه عن تجارت نطفه و اینکه بندر معتبری است که همه جای سواحل بحر خزر از آنجا میروند خیلی آباد و معمور شده و بهتر هم خواهد شد امروز بعد از ظهر قرار داد ایم تماشای معدن نطفه برویم قبل از ظهر هم بعضی شاگردان که از ایران بجهت تحصیل در مدارس فرنگستان خواسته بودیم که همه پای تختهای معتبر تقسیم کنیم و روانه داریم وزیر امور خارجه فرستاده بود اینجا رسیده جناب اشرف صدراعظم آنها را بحضور آوردند از جمله دو پسر وزیر بقایا و یک پسر معاون الدوله و دیگران بودند و قرار شد فردا آنها را بطرف فرنگستان ببرند از قراریکه عرض کردند در طرف گیلان هم معدن نطفه معتبری پیدا شده است که قابل همه طور کار کردن است مهندس الممالک را که مرخص کرده بودیم از طرف رشت و انزلی بطهران برود و چند قطعه عکس هم به همراه او برای شعاع السلطنه و وزیر داد داده بودیم فرمودیم معدن نطفه هم سری بزنند و وضع آنجا را راپورت نموده در ورود بطهران بعرض برسانند سردار مکرم هم که در این سفر خوب خدمت کرده است و بجهت کارهای قورخانه مرخصی خواسته بود که از اینطرف بطهران برود یک انگشتری الماس باو مرحمت فرمودیم و مرخص شد که فردا روانه طهران

شود

شود خلاصه نهار صرف نموده بعد از قدری استراحت کالسگه حاضر کردند باجناب اشرف صدراعظم و امیرال آرسنیوف سوار شده رقیم بطرف معادن نطق بادکوبه وضع شهر بادکوبه و معادن نطق و دریا از اینقرار است که مینویسیم \*

این قطعه زمین ساحل بحر خزر که شهر بادکوبه در آنجا بنا شده است غالب جاهای آن دارای منبع نطق است و همین علت هیچ گیاهی در آن نمیرود شهر در کنار دریا بنا شده و طرف جنوب آن محل معادن نطق است که سابقاً نطق آنها در روی زمین جاری بوده و حالا بواسطه کثرت کار کردن و بیرون آوردن نطق چشمه ها گود افتاده و چاههای خیلی عمیق در سر هر چشمه کنده اند و روی آنرا با ارتفاع بیست سی ذرع پوشیده مانند منجنیقی که روی چاه بگذارند و در حقیقت سرپوشی است که عملجات باسباب تلمبه و دلوهای آهنی بزرگ که بقوت چرخ بخار حرکت میکنند دلوها را باطناهای خیلی قوی داخل چاه کرده نطق بیرون میاورند و در انبارهای بزرگ که اطراف چاه ساخته اند انبار می نمایند تا در موقع ضرورت برداشته در چلیکهای نطقی ریخته بولایات و ممالک حمل و نقل می کنند و از تجارت نطق منافع کثیره عاید صاحبان معادن و تجار و دولت روسیه میشود . ما با کالسگه تا نزدیک معدن فرج بیک رقیم که چون معدن عمده ایست آنرا تماشا نمائیم اما وقتی که دلو آهنی نطق را از چاه خارج کرده زمین میریخت که داخل مهرها شده به آب نطق برود از ترشح نطق زمین و جریان هوا بارانی از نطق بر سر و روی ما میریخت که خیلی متعفن و بدبود ، لهذا ناچار زودتر از تماشا صرف نظر کرده مراجعت بمنزل نمودیم . طایفه تجار طومانیانس که در خانههای آنها منزل داریم بسیار مردمان درست نجیب خدمتگداری هستند همه قسم اسباب استراحت ما و مهران را در منازل خودشان مهیا و مرتب کرده اند . حکومت بادکوبه امشب تشریفات مفصلی برای ما تهیه و ترتیب کرده است . تمام شهر بادکوبه را چراغان نموده و تمام اطفال مدارس را بالباسهای قشنگ و کمال نظم و ترتیب دسته بندی کرده دسته بدسته بایر قهای الوان که در دست آنها بود بانوهای خوش و آهنگ مخصوص ملتی که در جلو اعلی حضرت امپراطور عرض میکنند از جلو بالاخانه منزل ما آمده گذشتند . ما هم در بالکن عمارت نشسته تماشا میکردیم . جناب اشرف صدراعظم هم در حضور ما بودند ، اهالی شهر بادکوبه هم که اکثر مسلمان و آذربایجانی و شیروانی و قراباغی هستند پای بالاخانه ایستاده متصل سلام و صلوات میفرستادند ، خیلی وضع خوشی بود . خلاصه نسبت به بیک از اجزای بلدیة اظهار التفات فرمودیم بعد صرف شام کرده استراحت نمودیم \*

— (\*) — روز شنبه بیست و پنجم جمادی الاخره ( ۲۳۴ ) — (\*) —

امروز باید از بادکوبه به حرکت کرده باراه آهن به ( آقستفا ) برویم و از آنجا بهمان راهی که وقت آمدن از ایران

از ایران عبور کردیم انشاء الله تعالی بسرحد خودمان برویم . صبح از اطاق خواب خودمان به اطاق سالون عمارت آمده جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم بحضور آمدند بقدر ساعتی خلوت کرده پاره فرمایشات بود فرمودیم ، بعد عرض کردند پرنس ( کالتسین ) فرمانفرمای قفقاز که نوشتیم باینجا آمده اند و وقت رفتن ما بروسیه در قلیس نبودند حالانکه نشان تمثال خودمان را بایشان داده ایم و زده برای عرض تشکر آمده اند ایشان را بحضور خواسته قدری صحبت داشتیم مختصر کسالتی دارند مرخص شده رفتند و قرار شد که نهار را در اینجا خورده بعد از ظهر حرکت بر راه آهن نمائیم ناصر الملک و ظهیرالدوله هم که وقت آمدن از راه گیلان ورشت آمده بودند حالاً هم مرخصی خواستند که از همان راه معاودت بظهران نمایند آنها را خواسته از خدماتشان در این سفر اظهار رضایت و التفات فرمودیم و مرخص کردیم که فردا بروند بعد نهار خورده یک ساعت بعد از ظهر حرکت کرده رقیم بهمان گار راه آهن که وقت آمدن وارد آنجا شدیم حکومت بلدیة باجزای و معارف شهر و تبعه ایران تماماً در گار حاضر بودند سوار ترن شدیم پرنس ( کالتسین ) هم تا ( آقستفا ) همراه است را ندیم بطرف آقستفا شام را در ترن خوردیم و شب را از شهر گنجه گذشته بودیم بواسطه حرکت ترن درست خوابمان نبرد و او آخر شب به آقستفا رسیده ترن ناصح در آنجا مکت کرد \*

— (\*) — روز یکشنبه بیست و ششم جمادی الاخره ( ۲۳۵ ) — (\*) —

امروز از ( آقستفا ) به ( دلیشان ) باید رفت صبح برخاسته حاضر حرکت شدیم جناب اشرف صدراعظم پرنس ( کالتسین ) را بحضور آوردند مرخص شد که بتفلیس برود اظهار رضایت از زحمات ایشان نموده اجازه دادیم بروند بعد امیرال آرسنیف آمده عرض کرد کالسگه های چپاری حاضر است از ترن پیاده شده لله الحمد بسلامت دوباره بکالسگه های چپاری سوار شدیم و راندیم ، در کالسگه ما جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار بودند ؛ نهار را در همان نقطه آبادی اول که بکاروانسرا معروف است خوردیم ، بعد از نهار بکالسگه سوار شده راندیم بطرف دلیشان . وضع تشریفات از سواره قزاق و غیره بعینه همان تشریفات وقت رفتن است ؛ و چون مفصلاً همه چیز را نوشته ایم دیگر تکرار نمی کنیم . یکساعت بغروب مانده رسیدیم بمنزل که همان عمارت تلگرافخانه و پست است ، همانجا شام خورده استراحت کردیم \*

— (\*) — روز دوشنبه بیست و هفتم جمادی الاخره ( ۲۳۵ ) — (\*) —

امروز از دلیشان به ( آختا ) باید رفت . امیرال آرسنیف آمده عرض کرد کالسگه حاضر است سوار شدیم جناب اشرف صدراعظم هم در کالسگه ما بودند از همان راه سرابالای دلیشان گذشتیم چون فصل پایتزا است آن طراوت و صفای وقت رفتن را ندارد ؛ بعضی اشجار هم برگش کمی زرد شده است از سرگردنه که رد شدیم دریاچه ( کودجه ) پیدا شد بعد از آن اسب عوض کردند . از اینجا وزیر دربار



در کالسگه ما بود نهار را در راه خورده عصر بمنزل رسیدیم منزل امشب میانده ( آختا ) است شب را خیلی خسته بودیم شام خورده خوابیدیم \*

« — ( \* ) \* روز سه شنبه بیست و هشتم جمادی الاخره ( \* ) \* — »

امروز باید بشهر ایروان برویم ؛ صبح برخاستیم هوای اینجا خیلی سرد است اینجا دوهزار و ششصد ذرع از سطح دریای کاسپین ( بحر خزر ) ارتفاع دارد در استاسیون اول که سوار شدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر در بارد کالسگه ما بودند . در استاسیون دوم امیرها در جنگ و موثق الدوله و در استاسیون دیگر وزیرها یون و ناصر خاقان ملتزم حضور بودند . خلاصه آمدیم همینطور تا بشهر ایروان رسیدیم شب را که وارد ایروان شدیم خیلی خسته بودیم قرار دادیم موثق الدوله فردا از اینجا قبل از ما بسرحده ایران رفته ترتیبات ورود ما را بدهد ؛ و چون میخواهیم در سرحده از جنرال آرسنیف و سایر مهمانداران و صاحبمنصبان روسیه که ملتزم رکاب هستند از طرف ما دعوت شامی بشود باید تهیه لوازم اینکار را بنماید ، لهذا اوشبانه مرخص شد که صبح زود برود و خود مان فردا در ایروان آراق داریم که به اوج کلیسا برویم . منزل ما همان عمارات سابق و ملتزمین در هتل نزدیک منزل ما هستند شب زودتر شام خورده استراحت کردیم

• — ( \* ) \* روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاخره ( \* ) \* — •

صبح که از خواب برخاستیم بحمدالله حالتان خیلی خوش و سالم بود و دیشب هم خوب خوابیدیم بعد از یک دو ساعت جناب اشرف صدر اعظم را خواسته فرمودیم باید بمسجد مسلمانان رفت خبر کردند سوار شده از بازار ایروان گذشته بمسجد رفیقیم وضع بنای این مسجد شبیه بمسجد خود مان نیست بلکه ایوان عریضی است که یک گوشه آن محراب و پهلوی آن منبری است که روی منبر را هم چهار طاق ساخته اند حاجی سید علی آقای ایروانی را هم اینجا دیدیم که آمده بطرف ارض اقدس زیارت بروند قدری با ایشان صحبت داشتیم بعد خطیب بمنبر رفت خطبه خواند شاگردهای مدرسه مسلمانان هم بحضور رسیدند اظهار التفاتی بآنها نموده بمنزل آمدیم نهار خوردیم بعد از نهار خبر کرده ایم به اوج کلیسا برویم با کالسگه چاباری از قراریکه عرض کردند دو ساعت راه است از وسط شهر ایروان گذشتیم ، این شهر بقدر شهر مراغه میشود ده دوازده هزار نفر جمعیت دارد که تقریباً دو هزار نفر آنها تبعه ایرانیان مسلمان و ارمنی و فرنگی مختلط هستند شرح احوال شهر همان است که سابقاً نوشته ایم رو بترقی گذاشته من بعد خیلی آباد خواهد شد تا یکی دو سال دیگر راه آهن هم اینجا میرسد و خیلی بسرعت آبادی اینجا زیاد خواهد شد ، خلاصه در بین راه از جلو قلعه خرابه که خانه های

حسن خان و حسینخان ایروانی بوده است گذشتیم توی آنرا ندیدیم اما امیرال آرسنیف عرض کرد صورت نایب السلطنه مرحوم و محمد شاه مبرور هنوز در اینجا باقی است و دیده میشود بعد رفیقیم از کنار رود خانه معتبری گذشتیم که شهر در بلندی و رودخانه درگودی است اطراف ایروان اغلب باغ است انگورستان و میوه جات خوب دارد از باغات گذشته بصحرا افتادیم و قدری که رفیقیم دوباره بیک آبادی معتبری رسیدیم که موسوم به شیرآباد است خالصه دولت روس است و اهالی آنجا تمام ارمنی هستند ، از آنجا که میگردد باز صحرای خشک است اینجا دو یدک واسب سواری که بازیهای قدیمی بود خلیفه اعظم باستقبال ما فرستاده بود به آبادی اوج کلیسا رسیده ابتدا از جلو مقبره جرجیس پیغمبر گذشتیم که نزدیک جاژه واقع است بعد داخل آبادی اوج کلیسا میشود آرامنه زیاد اطراف خیابان ایستاده هورا میکشیدند تاجلو درب عمارت اوج کلیسا از دو طرف راه زن و مرد ارمنی و ایرانی و گرجی و غیره زیاد دیده شد آنجا هم رو بآبادی گذاشته است جلودرب اوج کلیسا کیشهای زیاد بالباسهای زربفت زرد که مخصوص تشریفات و لباس اینگونه مواقع است پوشیده و ایستاده اطفال زیادی هم در اطراف آنها بودند و چهار نفر کیش با آن لباسهای زربفت سر برهنه یک چتر تافته قرمز زردوزی که چهار پایه داشت در دست گرفته چتر را محاذی بالای سر ما می آوردند و ما در زیر سایه چتر بودیم دو کیش هم در جلو ما مجمره ها در دست و عود میسوزانیدند چندین کیش پیر محترم هم در جلو افتاده راه میرفتند و در اطراف ما کیشهای دیگر با اطفال و جوانان خورد سال که بسن پانزده و هفده سال بودند بوضع مخصوص و لحن خوشی دعا میخواندند و همینطور ما رفیقیم تا رسیدیم بدرب محوطه مخصوص که اوج کلیسا در میان آن ساخته شده است آنجا خلیفه اعظم آرامنه که متوقف است باستقبال ما رسید از او احوال پرسیدیم نطق مفصلی در اظهار خوشوقتی و تشکر از ورود ما اینجا و رضایت از طرف عموم آرامنه تبعه ایران نمود ما هم اظهار مسرت از ملاقات ایشان و توجه و مراقبت مخصوصی که همیشه در حفظ حقوق آرامنه رعیت خودمان داریم فرمودیم بعد داخل اوج کلیسا شدیم چند ان بنای عظیمی نیست اما خیلی قدیم است یک هزار و ششصد سال تمام است که ساخته شده و سنگ اول آنرا حضرت جرجیس پیغمبر گذاشته که با سلاطین آشکانی که پادشاهان ایران بوده اند نسبت و خویشاوندی نزدیک داشته است و سالها در این حدود با سلاطین ارمن نزاع داشته اند آخر آشکانیان از پیش برده و اینجاها را تصرف کامل نموده اند باری شرح اینجاها در روزنامه سفر شاه شهید کاملاً مسطور است بعد رفیقیم بخزانه اوج کلیسا در آنجا خاجهای مرصع زیاد دیده شد زمردهای درشت گرانبها کلاههای کیشی زر دوزی زیاد که بشکل کلاههای قدیم ایران و شبیه بشال کلاه است و بعضی زرینه آلات خوب بود



مربوطه بخارجه وهم در خدمات حضوری کمال مواظبت را نموده آتی غفلت ننکرده اند . همینطور  
 راندم با شوق و شغف هر چه تمامتر که الحمدلله با سخت مزاج بسرحد خودمان میرسیم نیساعت فاصله  
 به آبادی و عمارات جلفای روس رسیدیم از همان راه که وقت آمدن سوار شدیم بآنجا رسیده جلوعمارت  
 پیاده شدیم باطابق که شب اول خروج از سرحد منزل کردیم وارد شده دست و روئی شسته لباسها را  
 که از گردوخاک راه خراب شده بود تغییر داده آمدیم جلویوان عمارت دیدیم ولیعهد و نظام السلطنه و  
 تمام نوکرها آنطرف ارس آمده منتظر ورود ما هستند هیچکدام باینطرف نیامده بودند امیرال آرسنیف  
 با سایر صاحبمنصبان و مهمانداران روسیه حاضر شده جناب اشرف صدراعظم هم لباس رسمی پوشیده  
 بحضور آمدند . نسبت بهر یک از مهماندارها اظهارالتفات کردیم خصوصاً بشخص امیرال آرسنیف که  
 کمال رضایت از خدمات او حاصل است . بعد از جلوصف سرباز و قزاق گذشته از آنها احوال پرسى و  
 اظهارالتفات نمودیم و آمدیم بهمان قایق مخصوص سوار شده لله الحمد بسلامت از آب گذشتیم از قایق پیاده  
 شده . ولیعهد و ناصرالدین میرزا و اعتضاد السلطنه و نظام السلطنه و حاجب الدوله و وکیل الملک و  
 آصف السلطنه و سالار اکرم و سیف السلطان و شمس الملک و سیف الملک و اجلال السلطنه و سایر  
 نوکرها و ملتزمین رکاب ما که در تبریز مانده بودند تماماً دیده شدند . از ملاقات ولیعهد و غیره خیلی  
 خوشوقت شدیم و واقعاً در مدت غیبت و مسافرت ما شخص ولیعهد بسیار خوب از عهده نظمه آذربایجان  
 و نگهداری اردو و حرمخانه و غیره برآمده است کمال اظهارالتفات باو شد . حاجب الدوله هم در نظم  
 و ترتیب اردو و خدمات خودش کمال مواظبت را نموده و مخصوصاً امروز که نگذاشته است احدی  
 بانظرف ارس بیاید . و تمام دسته جات را در کمال نظمه و آراستگی جلو آورده است باو هم اظهارالتفات  
 کرده وارد سرا پرده شدیم . در آنجا لازم دیدیم از خدمات این مدتی جناب اشرف صدراعظم که  
 بکمال صداقت و راستی نموده بودند شرحی مذاکره شود . نادرجه رضایت و مرحمت ما نسبت بایشان  
 همه کس معلوم باشد . لهذا در حضور ولیعهد و تمام نوکرهای رکابی و سرحدی اظهاررضایت و التفات  
 قلبی خودمان را نسبت بجناب اشرف صدراعظم کاملاً فرمودیم . و بعد از خدمات هر یک از ملتزمین  
 رکاب در این سفر خصوصاً وزیردربار که در باب معالجه و مزاج ما کمال مراقبت را داشته و همینطور  
 موثق الدوله . و امیربهادر جنگ . و وزیرهایون و غیره بهر یک علی قدر مراتبهم اظهارالتفات شد  
 و بحرم خانه رفیق الحمدلله تعالی اهالی حرم هم تماماً صحیح و سالم بودند امشب هم چنانکه پیش  
 اشاره کردیم قرار است که مهمانداران و صاحبمنصبان روسیه که تا اینجا در رکاب بوده اند مهمان ولیعهد  
 باشند و چادرهای پوش متعدده زده لوازم مهمانی را فراهم و مرتب داشته اند مجید الملک سرحد دار که

جوان

جوان کافی کاردانی است این خدمت باو موکول بوده و مشغول است طرف عصر و شب باران مفصلی  
 شروع کرد که وضع میز و مهمانی را قدری بهم زد . ولی بعد بهر قسم بود فرآشها و نایبان فرآشخانه  
 اهتمام نموده جلوگیری و اصلاحی کردند . یکی دو ساعت از شب رفته باران قدری ساکت شد مهمانها  
 آمدند در چادر بزرگ دیگر که جلوجادر شام بود . ولیعهد و جناب اشرف صدراعظم و نظام السلطنه  
 و وزیردربار و موثق الدوله و امیربهادر جنگ و وزیرهایون و حاجب الدوله و اغلب معتبرین نوکرها  
 حاضر بودند . ما از اندرون بیرون آمده بچادر مهمانها رفتیم به امیرال آرسنیف و سایر مهماندارها که  
 حاضر بودند اظهارالتفات و رضایت خودمان را از این مسافرت روسیه و خدمات آنها فرمودیم . و  
 مخصوصاً بامیرال ماموریت دادیم که با علیحضرت امپراطور اظهار امتنان ما را تبلیغ نماید که در این سه  
 دفعه که از خاک روسیه عبور و مرور کردیم بقدری بما خوش گذشته است که مافوق ندارد . و الحق  
 صاحبمنصبان و مامورین این دولت از احترامات لازمه و مراسم پذیرائی بهیچوجه خودداری نموده اند  
 و این قسم مودت و اتحاد هر گز فراموش شدنی نیست . بعد از آن بهر یک از مهمانداران و صاحبمنصبان  
 از نشان و اتیقه دان و انگشتری و غیره التفات فرموده مراجعت با ندرون کردیم . آنها هم بچادر شام  
 رفتند . و از قراریکه عرض شد نامدتی از شب رفته مجلس آنها طول کشیده بعد به آنطرف ارس رفته  
 بودند . ماهم شام صرف کرده استراحت نمودیم . موثق الدوله هم در این مهمانی خیلی زحمت کشیده  
 و خوب پذیرائی کرده است (۰)

(۰) «—» (۰) روز یکشنبه سوّم شهر رجب

امروز باید بطرف ( گلین قیه ) برویم صبح زود حرکت کردیم و تا وقت نهار منزل رسیدیم . چون  
 وقت رفتن مفصلاً وضع راه و حرکت را نوشته ایم . دیگر در مراجعت باختصار میگذرانیم . جناب  
 آقای بحرینی را هم امشب دیدیم و از خدمات آقا سید حسین در این سفر که همه وقت خوب مراقب بوده  
 است اظهار رضایت کردیم و از دیدن آقای بحرینی خیلی خوشوقت شدیم . امین الحرم و صدیق الحرم  
 و سایر آغایان حرمخانه هم حاضر و از عهده خدمات خود بخوبی برآمده اند بلهنا هم اظهارالتفات شد  
 عصر قدری تیراندازی نمودیم . شب شام خورده استراحت کردیم (۰)

(۰) «—» (۰) روز دوشنبه چهارم رجب

امروز باید بمرند برویم . صبح که از خواب برخاستیم . ولیعهد و جناب اشرف صدراعظم . و  
 وزیردربار آمدند سوار شده براه افتادیم جمعیت زیادی از سوار و متفرقه در رکاب بودند . قدری  
 سواره آمده با وزیردربار صحبت میداشتم . در این بین وزیرهایون رسید قدری هم با او صحبت داشتیم بعد

بکالسه

بکالسهگه نشسته رانیدیم و با ولیعهد قدری صحبت داشتیم تا رسیدیم به ( سام بوران ) آنجا نهار خوردیم و آمدیم تا بمرند مثل همان روزی که از طهران آمدیم جمعیت زیادی از اهل مرند در جلوراه بودند طاق نصرت و غیره زده بودند وارد خانه شجاع نظام شدیم ، وضع منزل و اطاقها همان است که دیده و سابقاً منزل کرده بودیم ، قدری راحت نموده شب را چون خسته بودیم زودتر شام خورده خوابیدیم (۰)

(\*) — (روز سه شنبه پنجم رجب) — (\*)

امروز صبح کمی آفتاب بر آمده بود که حرکت کردیم بطرف صوفیان در رکاب پهلوی کالسهگه ماسیف السلطان و خوان سالار بودند با آنها صحبت مبد اشتم و راه طی میکردیم تا بمنزل رسیده نهار خوردیم بعد از نهار قدری تیر اندازی کردیم هوا هم ابر بود شب کمی باران آمد زودتر شام خورده استراحت کردیم (\*)

(\*) — (روز چهارشنبه ششم رجب) — (\*)

امروز باید سلامت وارد شهر تبریز بشویم . صبح که حرکت کردیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر در بار در رکاب بودند قدری در اول منزل با ایشان صحبت داشتیم آمدیم تا رسیدیم بسر پل ( سنخ ) چادر پوش مارا در آنجا زده بودند پیاده شدیم . قونسولهای خارجه مقیم تبریز تماماً تا آنجا باستقبال آمده بودند با جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند . مسیو ( بطروف ) قونسول روس که اقدام و اسبق قونسولها بود نطقی مبنی بر تهیت ورود ما به تبریز نمود . بعد با مسیو ( وود ) قونسول انگلیس قدری صحبت داشتیم پس از آن با قونسول عثمانی و سایر قونسولها از مسافرت فرنگستان خودمان و اینکه در تمام ممالک و دول خارجه خیلی بما خوش گذشته و نهایت احترامات را بجا آورده اند صحبت داشته و اظهار رضایت نمودیم ، بعد آنها مرخص شدند نهار خوردیم و حرکت کردیم . در بین راه با امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و شمس الملک و سبب الملک صحبت کنان آمدیم تا جایی که شهر پیدا شد . در بین راه جمعی مستقبلین از محترمین و اعیان و اشراف تبریز بحضور رسیدند ، مثل عدل الملک و غیره سه ساعت بغروب مانده به اوایل شهر رسیدیم ، تقریباً تمام اهالی در خارج و داخل شهر اطراف معابر مایع شده بودند ، اقل بقدری یکصد هزار نفر در اطراف خیابان و کوچه و بازار از زن و مرد ایستاده و از دیدن ما اظهار مسرت و خوشحالی مینمودند و متصل سلام و صلوات میفرستادند . مجیر السلطنه سالار معظم هم قشون ساخلو آذر بایجان را در اطراف راه منظمآ واداشته و خودش هم با صاحبمنصبان نظامی آذر بایجان جلو آمده بود . سواره قزاق هم که از طهران

تا اینجا

تا اینجا در رکاب ما آمده بودند با موزیک خودشان با نهایت نظم در جلو ما بودند همینطور آمدیم تا وارد منزل شده قدری راحت کردیم ، شب را ولیعهد و وزیر دربار و وزیر هایون و جمعی از پشخدمتها تا مدتی از شب رفته در حضور بودند بعد آنها را مرخص کرده شام خورده خوابیدیم (\*)

(\*) — (روز پنجشنبه هفتم رجب) — (\*)

امروز در شهر تبریز توقف نمودیم مردم از هر طبقه می آیند و شرفیاب میشوند ما هم این اشخاص را که می بینیم . چون همه آنها را بدر بر پدر دیده و می شناسیم بما اثر میکند ، حساب کردیم تا امروز که اینجا آمده ایم چهل و یکسال تمام است در آذر بایجان بوده ایم و بلدیت کامل داریم . وضع انقلابات روزگار مایه حیرت و عجب است که در یک آن بطوری اوضاع و احوال را تغییر میدهد و منقلب میسازد که هیچ شباهت به سابق ندارد . ما از تبریز بطهران رقیم و بعد سفر فرنگستان پیش آمد تمام اروپا را دیده و گردیده مراجعت کرده ایم ، و امروز ولیعهد در این خانه زندگانی مینماید و مهمان براو هستیم خلاصه شکر و حمد الهی را بجای آوردیم که نعمت صحت حاصل است بعد قدری در باغچه گردش کردیم دو ساعت بغروب مانده باغ قروق شد بعد از آن با پسرهای ولیعهد قدری صحبت کردیم اول شب هم آتشیازی خوبی شد ، بعد شام خورده استراحت نمودیم (۰)

«» — (\*) — (روز جمعه هشتم رجب) — (\*) — «»

امروز صبح که از خواب برخاستیم قدری کسالت داشتیم وزیر دربار را خواستیم روی پستان چپ ما پنبه ذاریخ انداختند بعد عمه خلوت جمع شدند عرایض و نوشتجات زیادی جمع شده بود که همه مال ارباب توقع بود وکیل الدوله بحضور آورده همه را بعرض رسانید بعد جناب اشرف صدر اعظم آمدند بعضی عرایض بود با نظام السلطنه عرض کردند و جواب داده شد بعد علماً دسته بدسته بحضور آمدند از آنها احوال پرسی کردیم و خیلی از ملاقات ایشان خوشوقت شدیم اغلب آنها را در جوانی دیده بودیم که هیچ موی نداشتند و حالا صاحب ریش و سیل و علم و فضل شده اند ایشانهم از دیدن ما خیلی مشغوف بودند و دعا گوئی میکردند علماً که رفتند نهار خوردیم و بعد قدری استراحت کردیم امروز برف کمی مخلوط بباران بارید خیلی هوا سرد است و فردا از تبریز حرکت بطرف باسج میشود (\*)

«» — (\*) — (روز شنبه نهم رجب) — (\*) — «»

صبح وقتی از اندرون بیرون آمدیم درب منزل اعتماد الحرم جناب آقا سید علی آقای یزدی دعای سفر در گوش ما خوانده آمدیم بیرون ولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم و نظام السلطنه همراه بودند در باغ بزرگ صف سلام از جماعت اهل قلم و نظام و تجار و سرباز و عموم صاحبمنصبان و غیره و غیره بسته بودند سالار

معظم

معظم که رئیس قشون است جلو ما افتاده از جلو صفوف نظام و سایر اهالی سلام گذشته بخار که رسیدیم در باب راه شوسه که از سرحد آذربایجان بطهران باید کشیده شود و امتیاز آنرا بخار داخله خودمان داده ایم دستور العمل داده و فرمایشات مفصل کردیم که از عید نوروز انشاء الله شروع نمایند آنها هم تعهدات لازمه نمودند بعد بیرون آمده از درب میدان توپخانه سوار کالسکه شده باسبج آمدیم در بین راه که می آمدیم کوههای سهند و یانیق را میدیدیم که برف تازه زیادی آمده تمام قله ها سفید شده است و بخاطر مان می آمد که در تمام نقاط این کوهها شکارهای مفصل کرده ایم شب را در منزل زودتر قروق کرده شام صرف نموده استراحت کردیم (\*)

« (\*) — ( ) — روز یکشنبه دهم رجب ( ) — (\*) — »

امروز باید بجای آقا برویم صبح خیلی زود برخاسته سوار شدیم هوا بی نهایت سرد بود بکالسکه نشسته رانندیم تا از سعد آباد گذشته همه جا آمدیم تا وارد منزل شدیم در همان عمارت و اطاق که وقت رفتن منزل کرده بودیم منزل نموده قدری سرد بود بخاری روشن کردند نهار خوردیم بعد از نهار استراحت شد عصری وکیل الدوله را خواستیم بعضی عرایض و نوشتجات بود آورد بعرض رسانیده جواب آنها صادر شد وزیر همایون هم احضار شد روزنامه سفر را فرمودیم نوشت شب آقا سید حسین را خواستیم روضه خواند امروز وکیل الملک هم در رکاب بود قدری با او صحبت داشتیم بسیار نوکر درست خوبی است ثقة الدوله پسرش هم باوست و همراه ولیعهد آمده با ولیعهد مراجعت بتبریز خواهد کرد او هم جوان درستی است مصدق الدوله هم که بسرحد آمده بود در رکاب است و بطهران می آید (\*)

« (\*) — ( ) — روز دوشنبه یازدهم رجب ( ) — (\*) — »

امروز باید از حاجی آقا به نکه داش برویم صبح برخاستیم چای صرف کرده به امین الحرم فرمودیم بروید جناب اشرف صدر اعظم را دم در حاضر کنند رفت و آمد عرض کرد حاضرند بیرون آمدیم ولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار حاضر بودند قدری با ولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم فرمایشات شد وزیر دربار پسرهای مرحوم حکیمباشی را که خلعت داده بودیم بحضور آورد نصره الحکما و اخوان او بودند حقیقه خانواده وزیر دربار تماماً مردمان خوب درستی هستند مخصوصاً اولاد مرحوم حکیمباشی که از قدیم خدمات کرده اند شریف العلماء هم بحضور آمد و مرخص شدند در بین راه سواره قدری با ولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم صحبت کردیم بعد آنها را مرخص فرمودیم رفتند بکالسکه نشستند پس از آن با امیر بهادر جنگ و وزیر همایون و سیف السلطان و ناصر خاقان که در جلو کالسکه بودند قدری فرمایش و صحبت کرده تا بمنزل رسیدیم نهار خوره استراحت کردیم یکساعت بغروب مانده قروق شد

خدّام

خدّام حرم آمدند منزل مادر همان خانه ایست که وقت رفتن منزل کردیم خدّام حرم هم در خانه دیگر هستند بعد از آنکه قروق شد همه باینجا آمدند شب را بصحبت گذرانده زودتر استراحت کردیم (\*)

« (\*) — ( ) — روز سه شنبه دوازدهم رجب ( ) — (\*) — »

باید به قراچین برویم امر وز هم صبح خیلی زود سوار شدیم ولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم هم در رکاب بودند قدری با آنها فرمایش فرموده مرخص کردیم بروند سوار کالسکه شوند بعد با امیر بهادر جنگ صحبت میداشتیم واقعا امیر بهادر جنگ خیلی خوب خدمت میکند سواره کشیکخانه که از طهران تا آذربایجان ملتزم رکاب بودند و در سرحد تا مراجعت ما ماندند و قسمتی هم که در خود آذربایجان حاضر کرده بود تماماً آراسته و منظم تا مراجعت ما بدون اینکه صدائی بلند شود حاضر خدمت بودند خلاصه نهار را در منزل صرف کردیم منزل هم همان جا و مکانی است که وقت رفتن منزل کرده بودیم (\*)

« (\*) — ( ) — روز چهارشنبه سیزدهم رجب ( ) — (\*) — »

امروز از قراچین به منزل ( ترکان ) آمدیم صبح برخاسته بیرون آمده سوار شدیم هوا در نهایت برودت بود اگر چه آفتاب بود اما نسیم سردی میوزید که از چشم انسان آب میریخت در توی رودخانه جناب اشرف صدر اعظم را سواره دیدیم قدری با ایشان صحبت داشته بعد سوار کالسکه شدیم پهلو کالسکه سیف السلطان و سیف الملک و ناصر خاقان بودند با آنها صحبت کنان می آمدیم شاهزاده امامقلی میرزا حاکم ارومی را هم از این منزل خلعت داده مرخص کردیم بمحل حکومت خود رفت نهار را بعد از ورود بمنزل خوردیم برای ما همان خانه سید را که همیشه در ده ترکان منزل میکردیم معین کرده اند طرف عصر قروق کردیم خدّام حرم آمدند چند طغرا تلگراف و دستخط هم بخط خودمان نوشتیم هوا امشب مهتاب و خیلی سرد است شام خورده استراحت کردیم (\*)

« (\*) — ( ) — روز پنجشنبه چهاردهم رجب ( ) — (\*) — »

امروز باید به میانی برویم صبح که برخاستیم هوا ابرومه و سرد بود بدرجه که شخص را اذیت میکرد بکالسکه سوار شده رانندیم از طرف دست راست کوه سهند و از سمت دست چپ کوه بزگوش پوشیده از برف خود شانرا می نمودند و این باد و نسیم از روی این دو کوه برمیخیزد که هوا را باین شدت سرد کرده است راه را هم مهندس خوب نساخته قدری اسباب زحمت است آمدیم تا قریه ( ابونسق ) ملکی جناب نظام العلمای تبریز نهار را در آنجا در خانه کدخدای ده صرف نموده حرکت کردیم بقدر دو ساعت کشید تا بمنزل آمدیم راه امروز بقدر هفت فرسنگ بود بسیار خسته و کسل شدیم شامرا زودتر خورده استراحت نمودیم امشب هم قبل از شام گفتند قدری برف بارید خیلی هوا سرد است و بارندگی هم

منزید

مزید علت است اما انشاء الله برای رعیت و حاصل زراعت خوب و نافع باشد ما نارضائی از آن نداریم \*

«\*» — (\*) — ﴿﴾ (روز جمعه پانزدهم رجب) ﴿﴾ — (\*) — «\*»

امروز در میانج اتراق شده که ماهای بنه و غیره همه برسند و قدری راحت کنند چون از خدمات و لیعهد در ایاب و ذهاب و نظم آذربایجان کمال رضایت را داشتیم یک سرداری از سردار یهای مخصوص خود مان که تمام جلو سینه آن مکمل بیاقوت بود باو مرحمت فرمودیم که با کمال دلگرمی فردا مرخص شده بتبریز معاودت کند و بعد قدری بملاحظه عرایض و نوشیجات مشغول شده چند فقره دستخط و تلگراف بخط خودمان نوشتیم نهار خورده بعد از نهار وزیرهایون سید رضوان شاعر را بحضور آورد قصیده خوبی گفته بود بعضی رسانید عصر زودتر قروق کردیم شب بعد از صرف شام استراحت شد (\*)

«\*» — (\*) — ﴿﴾ (روز شنبه شانزدهم رجب) ﴿﴾ — (\*) — «\*»

امروز باید از میانج بحمال آباد برویم صبح و لیعهد آمد که مرخص شود همراه ما تا سرپل رود خانه میانج آمد باو بعضی فرمایشات در کار نظم آذربایجان و امورات این صفحات فرمودیم از آنجا مرخص شده برگشت که بجایاری بتبریز برود ما با کالسکه تا پای گردنه قافلان کوه آمدیم آنجا از کالسکه بیرون آمده سوار اسب شدیم و تا سرگردنه سواره آمدیم نزدیک بسرگردنه جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار رسیدند با آنها صحبت کنان آمدیم تا پائین ارتفاع این قله قافلان کوه که معبر است از دریای محیط بکهنار و دو بیست و هشتاد متر است خلاصه آمدیم تا پائین گردنه از پل گذشته دوباره سوار کالسکه شده راندم تا منزل هوا امروز ابر و قدری سرد بود نهار را در منزل خوردیم و طرف عصر قروق شد شب را آقا سید حسین آمد روضه خوبی خواند تلگرافات زیادی رسیده بود وزیرهایون را باندرون احضار کردیم تماماً را خواند و بعضی رسانید احکام و جواب آنها را نوشتیم پرسیدیم چرا امروز عقب مانده بود عرض کرد که در میانج جهت اصلاح کارهای پستخانهای آذربایجان مانده است روز نامه امروز را هم فرمودیم نوشت و مرخص شد بعد شام خورده استراحت کردیم (\*)

«\*» — (\*) — ﴿﴾ (روز یکشنبه هفدهم رجب) ﴿﴾ — (\*) — «\*»

امروز از جمال آباد باید بسرچم برویم صبح که از خواب برخاستیم دیدیم هوا ابر است و کم کم می بارد آمدیم بیرون که سوار شویم نظام السلطنه که از اینجا مرخص می شد جناب اشرف صدر اعظم او را بحضور آوردند مرخص شده رفت بعد آمدیم رو بمنزل هوا سرد بود و کم کم هم برف می آمد بعد شدت کرد تا بمنزل رسیدیم سالارالدوله هم بامدیروالدوله در بین راه بحضور رسیدند بسالارالدوله اظهار التفات شد وزیر دربار از دیشب کسالت داشت امروز هم عقب تر از ما سوار شده بمنزل آمد بعد از رسیدن بمنزل قدری

خسته

خسته بودیم هوا هم ابر و باران گرفته بود زودتر نهار خورده استراحت کردیم طرف عصر بعضی از عملیه خلوت بحضور آمدند از وضع فرنگستان و طرف اروپا برای آنها صحبت و فرمایش میگردید بعد قروق شد خدّام حرم آمدند شب در اطاقی که منزل داشتیم بخاری آنجا آتش گرفته سرایت بتیرهای سقف کرد فرّاش و سقا و سریاز را خبر کردند آمده آتش را خاموش کردند مادر اطاق دیگر رفیق منزل کردیم \*

«\*» — (\*) — ﴿﴾ (روز دو شنبه هیجدهم رجب) ﴿﴾ — (\*) — «\*»

امروز از اینجا به نیکی باید برویم دو ساعت و نیم از دسته رفته که سه ربع بعد از طلوع آفتاب است سوار شدیم دیشب هوا باز شده امروز آفتاب خوبی است ولی خیلی سرد است و متصل نسیم میوزد سالارالدوله و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در رکاب بودند بقدر سه ساعت و نیم راه که با کالسکه رفتیم نزدیک به آق مزار رسیدیم که چپارخانه دولتی است آنجا وزیرهایون را خواسته تا قدری از راه با او صحبت و فرمایشات مختلف نمودیم در نزدیک کاروانسرا روی تپه که برود خانه نگاه میکند بنهار افتادیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و امیر بهادر جنگ و سیف الملک و سیف السلطان و سالار اکرم در حضور بودند چند تیر تفنگی انداختیم بعد نهار خورده فوراً روانه منزل شدیم دو ساعت بغروب مانده بمنزل رسیده در اطاقی که برای ما معین کرده بودند راحت کردیم (\*)

«\*» — (\*) — ﴿﴾ (روز سه شنبه نوزدهم رجب) ﴿﴾ — (\*) — «\*»

امروز باید بشهر زنجان برویم یکساعت از آفتاب گذشته حرکت کردیم سالارالدوله صبح زود بجهت تشریفات ورود ما بشهر رفته است جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و آصف السلطنه و سیف السلطان و سالار اکرم و سیف الملک و شمس الملک و اجلال السلطنه و معتمد خاقان و مؤتمن حضور و غیره و غیره در رکاب بودند نهار را در نیمه راه کنار رودخانه خوردیم بعد از نهار سوار کالسکه شده آمدیم دو ساعت بعد از ظهر بنزدیکی شهر زنجان رسیدیم سالارالدوله بامدیروالدوله وزیر و سایر معارف و اعیان زنجان جلو آمده بودند با سالارالدوله صحبت کنان آمدیم تا ابتدای آبادی شهر اهالی شهر همه از مرد و زن باستقبال بیرون آمده بودند با کمال شغف و خوشوقتی که از ملاقات ما داشتند همینطور آمدیم تا داخل شهر شدیم چندین طاق نصرت با شکوه و زینت بسیار خوب سالارالدوله دستور العمل داده در چندین موضع تا جلو دارالحکومه ساخته اند از وضع احوال مردم معلوم بود که سالارالدوله با آنها خوب سلوک و رفتار کرده است و همه را در حالت خوشی و رضای خاطر دیدیم حاجب الدوله برسم معمول تمام منازل جلو آمده در جلودرب دیوانخانه حاضر بود از خدمات او قدری اظهار رضایت و تمجید فرمودیم واقعا خوب خدمت میکند بعد آمدیم

داخل

داخل باغ دیوانخانه شدیم این دفعه منزل ما را در اطاقهای آخر دیوانخانه که رو بخلوت کوچکی است و از یکطرف هم بحیاط بزرگ نگاه میکنند قرار داده اند خیلی گرم و خوب است بعد از اندکی استراحت وزیر دربار ناظم الاطباء میرزا علی اکبر خان طیب حضور را بحضور آورد چون در این سفر تاسرحده آذربایجان ملتزم رکاب بوده و در غیاب ما هم در تبریز مراقب خدمت و معالجه حرمخانه و غیره بوده است قدری اظهار التفات باو فرمودیم چند فقره تلگرافات از طهران و غیره رسیده بود وکیل الدوله بحضور آورد ملاحظه کردیم و احکام آنها صادر شد چند طغرا دستخط هم بمعتمد الحرم و حرمخانه و شعاع السلطنه و سپهسالار مرقوم و صادر کرده دادیم بوزیر هایون با پست بطهران بفرستد ، امروز هوا خیلی خوب بود یکساعت بغروب مانده رقیم اندرون اطاق گرم بسیار خوبی حاضر کرده بودند آنجا راحت کردیم یکساعت از شب رفته ندیم السلطان را باندرون احضار کردیم و با او بمذاکره ارتفاع نقاط راه قدری مشغول شدیم چون دستور العمل داده ایم در پاریس بارومتری درست کرده اند که ارتفاع تمام نقاط ایران را از سر حد ارس تا کنار بحر محیط فارس معین میکند و انقلاب هوا را هم خبر میدهد بسیار چیز خوبی است در این بین تلگرافی از نظر آقای مین السلطنه وزیر مختار ما در پاریس رسید که ( فرانسوا سالسن ) آن جوان خبیثی که در پاریس سوء قصد در باره ما کرده بود از محکمه عدالت خانه فرانسه حکم بحبس ابدی او صادر شده است . و این محبس در کنار رودخانه بسیار عظیمی است که تقریباً از چهار طرف محاط به آب و رودخانه است یک راه باریکی دارد و چنان مستحکم و استوار است که فرار از آنجا ممتنع است بهر جهت مجازات عمل خود را دیده و بان رسیده است بعد ندیم السلطان را مرخص کردیم و شام خورده استراحت نمودیم (\*)

( روز چهارشنبه بیستم رجب )

امروز در شهر زنجان توقف شد الحمدلله حالتان بسیار خوب است برخلاف سفرهای سابق که هر وقت از زنجان میگذشتیم کسالت مزاجی عارض میشد صبح رقیم بمقام از حمام که بیرون آمدیم علمای شهر زنجان مثل جناب حاجی میرزا ابوالکلام و سایرین بحضور آمدند از ملاقات علماء و آقایان خوشوقت شدیم احوال پرسى از ایشان کردیم اظهار دعا کوفى نمودند بعد جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمده عرایض و تلگرافات زیادی آوردند بعرض رسانیدند بعد نهار خوردیم تا عصر با پیشخدمتها بصحبت و فرمایشات مشغول بودیم بعد رقیم اندرون شب را چون سالارالدوله آتشبازی کاملی تهیه کرده بود آمدیم بیرون خود سالارالدوله و وزیر دربار و مدیرالدوله در حضور بودند آتشبازی شد چون سینه صدر اعظم درد میکرد نتوانستند حاضر شوند بعد از اتمام آتشبازی باندرون رفته شام

خورده

خورده خوابیدیم (\*)

( روز پنجشنبه بیست و یکم رجب )

امروز از زنجان بطرف سلطانیه حرکت کردیم هوا خیلی خوب بود و آفتاب تا یکدرجه گرمی داشت جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در رکاب بودند قدری از راه با جناب اشرف صدر اعظم صحبت کنان آمده بعد ایشان را مرخص کردیم رفتند سوار کالسکه شدند ، با وزیر دربار مدتی صحبت کنان آمدیم خرگوشی پیدا شد زدیم جناب اشرف صدر اعظم تقدیمی فرستادند بعد آمدیم تا سر پل بنهار افتادیم در سر نهار وزیر هایون و مصدق الدوله که تاسرحده باستقبال آمده بود و از میانج بانیطرف با وزیر هایون است بحضور آمدند چند تیر تفنگ انداختیم بعد از نهار بطرف منزل حرکت شد یکساعت ونیم بغروب مانده وارد منزل شدیم شب وزیر دربار را احضار کردیم قدری فرمایشات شد بعد آقا سید حسین آمد روضه خوبی خواند پس از آن وزیر هایون را احضار نمودیم بعضی عرایض پستی و نوشتجات خارجه بود آورد بعرض رسانید و مرخص شده رفت شام خورده استراحت کردیم (\*)

( روز جمعه بیست و دوم رجب )

امروز باید به ( خرم دره ) برویم صبح که برخاستیم هوا ابر تیره و خیلی کثیف و خفه بود قدری هم میبارید سوار کالسکه شده رانندیم تا رسیدیم بده نصیرآباد آنجا در خانه سرهنگ نصیرآبادی بنهار افتادیم بعد از صرف نهار بیرون آمده بطرف منزل روانه شدیم تا منزل هم گاهی میبارید بعد از ورود بمنزل باران قطع شد \*

( روز شنبه بیست و سوم رجب )

امروز باید از خرم دره بقروه برویم صبح که برخاستیم هوا باز شده و آفتاب خوبی بود سوار که شدیم سالارالدوله و جناب اشرف صدر اعظم در رکاب بودند قدری صحبت و فرمایشات شد ایشانرا مرخص کردیم رفتند بکالسکه نشستند بعد موثق الدوله و امیربهدادر جنگ که در طرفین کالسکه ما بودند با آنها بصحبت مشغول شدیم شمس الملک هم بود از اینکه شمس الملک در این سفر خوب از عهده خدمات خود برآمده است تمجیدی از او میفرمودیم بعد ناصر خاقان هم رسید و تمام راه بصحبت گذشت نهار را در منزل خوردیم منزل همان جای همیشه است الحمدلله بخوشی و سلامت استراحت کردیم عزیز السلطان هم که تا زنجان با اجودان حضور باستقبال آمده اند همه روزه در رکاب است و از گذارشات طهران بعرض میرساند (\*)

روز

• — ( روز یکشنبه بیست و چهارم رجب ) — •

امروز از قروه به سیاه‌دهن آمدیم هوا خوش و آفتاب بود ابتدای راه قدری با جناب اشرف صدراعظم صحبت کنان آمدیم سالارالدوله هم از اینجا مرخص شد و محض اظهار مرحمت نشان قدس باو التفات فرمودیم در بین راه وزیر دربار رسید با او تا مدتی صحبت کنان آمدیم عمادالدوله حاکم قزوین و منوچهر میرزا تا اینجا باستقبال آمدند قدری با عمادالدوله صحبت و تحقیقات از وضع قزوین و اطراف شد تا منزل رسیدیم جمعیت زیادی از اهالی سیاه‌دهن جلو آمده بودند خیلی قریه آبادی است اینجا هزار و دو بیست خانوار رعیت دارد که همه جهت قریب شش هزار نفر جمعیت اینجاست بخانه که سابقاً همیشه منزل میکردیم وارد شدیم امین حضرت در آنجا تشریفاتی برای ورود ما فراهم کرده بود بعد از ورود نهار خوردیم عصر فرق شد خدام حرم آمدند شب هم لله الحمد بخوشی گذشت \*

— ( روز دو شنبه بیست و پنجم رجب ) —

امروز بشهر قزوین وارد میشویم صبح قدری سوار اسب شده آمدیم هوا ابر و خیلی سرد و مستعد بارندگی بود جناب اشرف صدراعظم در رکاب بودند و صحبت میداشتیم قدری که آمدیم آقا سید محسن تقیب السادات را با پسر کوچکش و بعضی سادات شیرازی دیدیم که از طهران تا اینجا باستقبال آمده بودند از تقیب احوال بررسی کردیم و از حالات اهالی طهران جويا شدیم عرض کرد تمام مردم منتظر ورود ما هستند قدری پائین تر تجار امینی و اربابهای قزوینی را دیدیم که باستقبال آمده بودند تا اول شهر قزوین که رسیدیم ظهیرالدوله را دیدیم از طهران برگشته باستقبال آمده است که دوباره در رکاب ما وارد طهران شود تا نزدیک شهر جمعیت زیادی از اهالی قزوین از هر طبقه از مرد و زن بیرون آمده بودند در کوچه ها هم جمعیت زیادی بود تماماً صلوات میفرستادند و از ورود ما اظهار خوشوقتی میکردند بدر بآلاتاپو و دیوانخانه قزوین که رسیدیم دیدیم وزیر بقایا و صدق السلطنه و عدل الدوله برادر وزیر بقایا و مستعان السلطنه ناظم خلوت از طهران رسیده آنجا ایستاده اند از دیدن وزیر بقایا و سایرین خوشوقت شدیم از کالسکه پیاده شده وارد دیوانخانه شدیم جماعتی از تجار مسلمان و ارامنه در آنجا ایستاده بودند نسبت به همه تقدیر و التفات کردیم رفیق توی دیوانخانه عمارات اینجا بنظرمان قدری مرمت لازم دارد باید بگوئیم تعمیر کامل نمایند رفیق در بالاخانه بزرگ وسط باغ که همیشه آنجا منزل میکردیم نشستیم شاهزاده عمادالدوله تشریفاتی برای ورود ما ترتیب داده شال و پولی تقدیم کرده بود شال را به تقیب السادات و پول را بسید شهاب التفات کردیم بعد از وزیر بقایا حالات و گذارشات مدت غیبت خود مان را مفصلاً تحقیق نمودیم

اوهم بر حسب صداقتی که در نوکری دارد بطور درستی کجای حالات را بعرض رسانید ما هم از حسن خدمات جناب اشرف صدر اعظم و مراتب خشنودی خاطر خودمان در این موقع باز شرحی اظهار داشتیم و هم از خدمت وزیر دربار که در قضیه پاریس فی الحقیقه جان خود را نثار ما کرد برای وزیر بقایا تعریف فرمودیم بعد وزیر بقایا عرض کرد موافق ساعت خوبی که معین کرده اند باید روز دویم ماه شعبان وارد دارالخلافه طهران شد اگر بخواهیم از کرج روز دویم حرکت کرده یکسره بشهر برویم با راه دور و اینکه در باغ شاه وزرا و سفرای خارجه و غیره و غیره برای شرفیابی حاضر خواهند شد تا آنجا رسیده نهار بخوریم و بعد بشهر برویم در خواهد شد فرمودیم وزیر دربار و وزیر بقایا بروند در حضور جناب اشرف صدراعظم قراری بدهند که يك منزل را شکسته طوری برویم که شب دویم ماه شعبان وارد کن شده روز دویم از کن بشهر برویم بعد قدری استراحت کرده از خواب که برخاستیم باندرون رفیق شب هوا خوب بود بعد از شام استراحت شد (\*)

• — ( روز سه شنبه بیست و ششم رجب ) — •

امروز در قزوین اتراق است شاهزاده دارا با بعضی دیگر که امروز از طهران آمده شرفیاب شدند جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند با ایشان قدری در خلوت صحبت و فرمایشات کردیم مرخص شده رفتند بعضی عرایض و نوشتجات تلگرافی از ولایات رسیده بود وکیل الدوله آورده بعرض رسانید بعد نهار خوردیم تا عصر هم بیرون بودیم بعد باندرون رفیق شب را عمادالدوله اسباب آتشبازی حاضر کرده بود آمدیم بیرون خود عمادالدوله و امین حضرت و بعضی دیگر از نوکرها بودند جناب اشرف صدراعظم بواسطه درد سینه نتوانسته بودند حاضر شوند وزیر دربار هم امروز از صبح تا حالا در تلگرافخانه مشغول مخابره با طهران است بمجیر الملک و معین حضرت دستور العمل مخصوص میدهد که تشریفات کامل بجهت روز ورود ما در باغ شاه حاضر نمایند (\*)

\* — ( روز چهارشنبه بیست و هفتم رجب ) — \*

امروز از قزوین بطرف طهران حرکت میشود و منزل اول ( قشلاق ) است امروز خیال کردیم آومیلی که از فرنگستان خریده و قبل از وقت از هانجا سفارش کرده بودیم که از راه دریا بیاورند در قزوین حاضر باشد که در ورود خود مان سوار شویم وقتی وارد قزوین شدیم از شمس الملک تحقیق کردیم عرض کرد آومیلی بامکانیک چی آن که باید جلوسوار شده راه ببرد حاضر است از عمارت که بیرون آمدیم جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و شاهزاده عمادالدوله و منوچهر میرزا پسر عمادالدوله و جمعی دیگر از نوکرها حاضر بودند سوار کالسکه شده قدری راه رفیق تا از خیابان بزرگ قزوین و عمارات شهر گذشته از دروازه



بیرون آمدیم در خارج شهر آتومیل حاضر بود آنجا از کالسگه پیاده شده به اتومیل سوار شدیم وزیر دربار را خواستیم آمد توی اتومیل پیش ما ایستاد و مکانیک چی اتومیل را راه انداخت اول قدری سندر رفت سوار و جمعیتی که ملتزم رکاب بودند با کالسگه ها و اماندند فرمودیم آهسته تر برود حرکت آنرا همان درجه که کالسگه ما همه روزه میرفت قرارداد و همینطور رقیتم هوا هم گاهی آفتاب و گاهی ابر بود تا رسیدیم بجایار خانه (گونده) که يك منزل جایار خانه ایست در عمارت آنجا چهار خوردیم از شهر قزوین نایب خانه فرسنگ راه است در سرنهار جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند ناصر الملک هم که از راه رشت آمده است اینجا رسیده بحضور آمد آصف السلطنه و عزیز السلطان و اجلال السلطنه و معتمد خاقان و غیره و غیره نیز بودند بعد وزیرهایون هم که عقب مانده بود رسید بعد از نهار سوار اتومیل شده رقیتم تا رسیدیم بمنزل که جایار خانه قشلاق است در همان اطاقهائی که سابقاً منزل میکردیم وارد شده منزل کردیم لدی الورد بعضی تشریفات وزیرهایون از طرف آقامیرعلینقی که مدیر جایارخانه های خط قزوین و گیلان است بجهت اینکه امشب منزل مادر جایار خانه است با عریضه از میرعلینقی تقدیم کرد جواب عریضه او را دستخط فرمودیم بعد خود وزیرهایون را باندرون خواستیم که روزنامه سفر را بفرمایم بنویسد موثق الملک را هم خواستیم بجهت تحقیق بارهای فرنگستان که بکجا رسیده و چند صندوق تا بحال بطهران وارد شده است معلوم شد بیشتر بارها رسیده و در گمرک ضبط است \*

امشب تلگراف غربی مؤید السلطنه وزیر مختار ما از برلن کرده بود که باعلیحضرت امپراطور آلمان زنی تیر انداخته ولی الحمد لله آسیبی نرسیده است بجناب اشرف صدراعظم توسط امین الحرم پیغام فرمودیم که از قول ما تلگراف شکر گذاری و تبریکی باعلیحضرت امپراطور آلمان بنمایند که الله الحمد صد ما بایشان نرسیده است بعد وزیرهایون و موثق الملک را مرخص کرده شام خورده استراحت کردیم \*

(\*) روز پنجشنبه بیست و هشتم رجب (۱۳۰۳) \*

امروز از اینجا به ینگه امام رقیتم صبح باز سوار اتومیل شده حرکت کردیم جناب اشرف صدراعظم در رکاب بودند قدری بایشان فرمایشات شد و عقب ماندند که با کالسگه بیایند باران هم می بارید بقدر دو فرسنگی که آمدیم دیدیم يك کالسگه می آید مارا که دید ایستاد در کالسگه باز شد يك دفعه عیسی خان و محمود خان از کالسگه بیرون جستند معین در بار هم که با آنها بخراسان رفته بود از عقب آنها بیرون آمد از دیدن آنها خوشوقت شدیم چون بحکم و اجازه ما بخراسان رفته بودند میترسیدیم که از راه دریا مراجعت کرده باشند و چون موقع انقلاب و تلاطم دریا بوده مبادا غرق شده باشند و هیچ نمیدانستیم کی از مشهد حرکت کرده و از کدام راه می آیند حالاً که آنها را دیدیم پرسیدیم از کدام راه و کی آمده اند

عرض

عرض کردند از راه شام رود بطهران آمده و از آنجا بدون توقف بطرف اردوی ماروانه شده اند خلاصه با آنها صحبت کنان آمدیم تا بمنزل و آنها را در منزل خوردیم منزل همان عمارت و اطاقهائی است که وقت رفتن بفرنگستان هم منزل کردیم تا شب باران اتصالاً می بارید شب را هم بحمد الله بسلامت و خوشی گذراندیم (\*)

\* روز جمعه بیست و نهم رجب (۱۳۰۳) \*

امروز باید بکرج برویم صبح که از خواب برخاستیم هوا قدری باز شده بود و بارندگی هر چه در کوهها شده برف است و اینجاها زمین را گل کرده بطوریکه حرکت مشکل است حاضر حرکت شده میخواستیم سوار شویم که صدای اتومیل بلند شد بیرون آمده سوار شدیم وقتی حرکت کردیم جناب اشرف صدراعظم در رکاب حاضر بودند قدری بایشان صحبت کردیم صحبت و فرمایشاتمان که بایشان تمام شد وزیر دربار آمد مقداری هم با او فرمایش و صحبت نمودیم در بین راه شهاب الملک پسر آصف الدوله با سواره ابواب جمعی خود آمده بود بحضور رسیدند يك شتر هم آورده بودند جلوراه ما قربانی کردند اتومیل چی ما که فرنگی است تا امروز ندیده بود که شتر را بدون جهت و سبب بکشند وقتی دید که شتر را خوا بایند ذبح مینمایند خیلی تعجب کرد رقیتم تا رسیدیم بکرج توی باغ و عمارت رفته نهار خورده بعد از نهار استراحت کردیم وقتی بیدار شدیم وزیرهایون بحضور آمده عرض کرد شاهزاده بین السلطان و مجدالدوله آمده اند که شرفیاب شوند و در منزل جناب اشرف صدراعظم هستند آنها را احضار کردیم بحضور آمدند از ملاقات بین السلطان خوشوقت شدیم سینه اش درد میکرد حالاً بهتر شده است از حالات اینمدت شاهزاد پرسیدیم و تمام را عرض کرد ما هم حالات فرنگستان و شکارها که کرده بودیم برای مجدالدوله میفرمودیم بعد وزیر دربار بحضور آمد عرض کرد نایب السلطنه از شهر با استقبال آمده است بحضور خواستیم آمد نداز دیدن ایشان خیلی مسرور شدیم و مدتی صحبت داشتیم بعد نایب السلطنه رفتند شب را بیرون شام خوردیم نوکرها و خدام در حضور بودند بعضی دستخطها بطهران نوشتیم دادیم وزیرهایون با جایار مخصوص بفرستند بعد قروق کردیم خدام حرم آمدند \*

(\*) روز شنبه غره شعبان المعظم (۱۳۰۳) \*

امروز باید از کرج به کن برویم صبح خیلی زود که اول طلوع آفتاب بود حرکت کردیم هوا صاف و آفتاب ولی خیلی سرد بود و نسیمی میوزید که از سردی آن از چشمهائی اختیار آب میریخت سوار اتومیل شدیم از خیابان کرج گذشته بیل رسیدیم جناب اشرف صدراعظم هم رسیدند قدری بایشان صحبت داشته راندیم تا جائی که راه دو تا میشود یکی مستقیماً بطرف طهران میرود و راهی دیگر بقریه کن

و این

و این همان راهی است که وقت رفتن هم از آنجا گذشته ایم . از این راه کن چون تو میبیل بقاعده نمیرفت  
 پیاده شده سوار کالسکه شدیم و در این راه معلوم شد نایب السلطنه هم در رکاب می آیند ایشانرا هم  
 احضار کردیم دم کالسکه آمده با نایب السلطنه و جناب اشرف صدر اعظم صحبت کنان میرفتیم هوا قدری  
 گرم تر شد مستقبلین شهر هم میرسیدند در این بین شعاع السلطنه رسید از دیدن او خیلی خوشوقت شدیم  
 و الحق شعاع السلطنه در غیاب ما خوب از عهده خدمات خود بر آمده است اظهار رضایت و التفات خود ما را  
 باو فرمودیم قدری دیگر راه که آمدیم معتمد الحرم رسید از احوال حرمخانه و غیره عرض کرد  
 او هم در غیاب ما از بابت نظم اندرون و کارهای راجع بخود خوب خدمت کرده است وزیر دربار که  
 از عقب آمده بود اینجا رسید . آمدیم از رودخانه کن عبور کرده دو ساعت بظهر مانده وارد کن شدیم و  
 منزل همانجا است که وقت رفتن هم منزل کرده بودیم . تا عصر هم بعضی از نوکرها و غیره از شهر آمدند  
 شب زود تر فروق شد حرمخانه آمدند شام خورده استراحت کردیم (\*)

« — (\*) — روز یکشنبه دویم شعبان المعظم (\*) — »

امروز انشاء الله تعالی بسلامت وارد طهران و پای تخت خود مان میشوم صبح که حرکت کردیم  
 عضد السلطان که باستقبال آمده بود در رکاب بود جناب اشرف صدر اعظم هم همراه بودند و صحبت میداشتیم  
 وزیر دربار و موقت الدوله و امیر بهادر جنگ و وزیر همایون هم در رکاب بودند هوا آفتاب و خوب  
 و خوش بود هر کس از شهر باستقبال میامد عرض می کرد شهر را در کمال خوبی آصف الدوله زینت کرده  
 است ولی چون تمام شاهزادگان و وزرا و سفرا در باغ شاه برای پذیرائی ورود ما حاضرند و وزیر دربار  
 آنجا حاضر کرده و تشریفات معین نموده است ابتدا باغ شاه میرویم آنجا نهار خورده بعد از ظهر  
 وارد شهر خواهیم شد همینطور رانندیم و با جناب اشرف صدر اعظم صحبت میداشتیم تا رسیدیم نزدیک  
 درشت جمعی از سادات شیرازی و معتبرین و اعزین آنها باستقبال آمده بودند . مقتدر السلطنه هم که  
 در غیاب ما بخراسان رفته بود و تازه مراجعت کرده است اینجا دیده شد بعد رانندیم تا رسیدیم باغ شاه  
 در راه همه قسم مردم از طبقه نوکر و غیره باستقبال میامدند و از ورود ما اظهار مسرت و خوشوقتی  
 مینمودند . یکساعت بظهر مانده بود که وارد باغ شاه شدیم . تمام وزرا و طبقات نوکر از نظامی و قلمی  
 و غیره و غیره در آنجا بترتیب مخصوص بسیار منظم و بقاعده بحضور آمدند و باغ شاه را در کمال عظمت و شکوه  
 زینت کرده بودند که مثل یکی از پارکهای خوب فرنگستان بود . آمدیم تا زیر چادری که در جلو خیابان بزرگ  
 زده بودند آنجا روی صندلی نشسته ابتدا شکر و حمد الهی را بجا آوردیم که در این سفر از هر جهت  
 خیلی خوش گذشت . و در غیاب ما امور داخله مملکت با کمال نظم بود . و از خدمات صادقانه

جناب

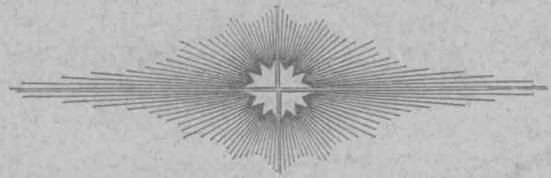
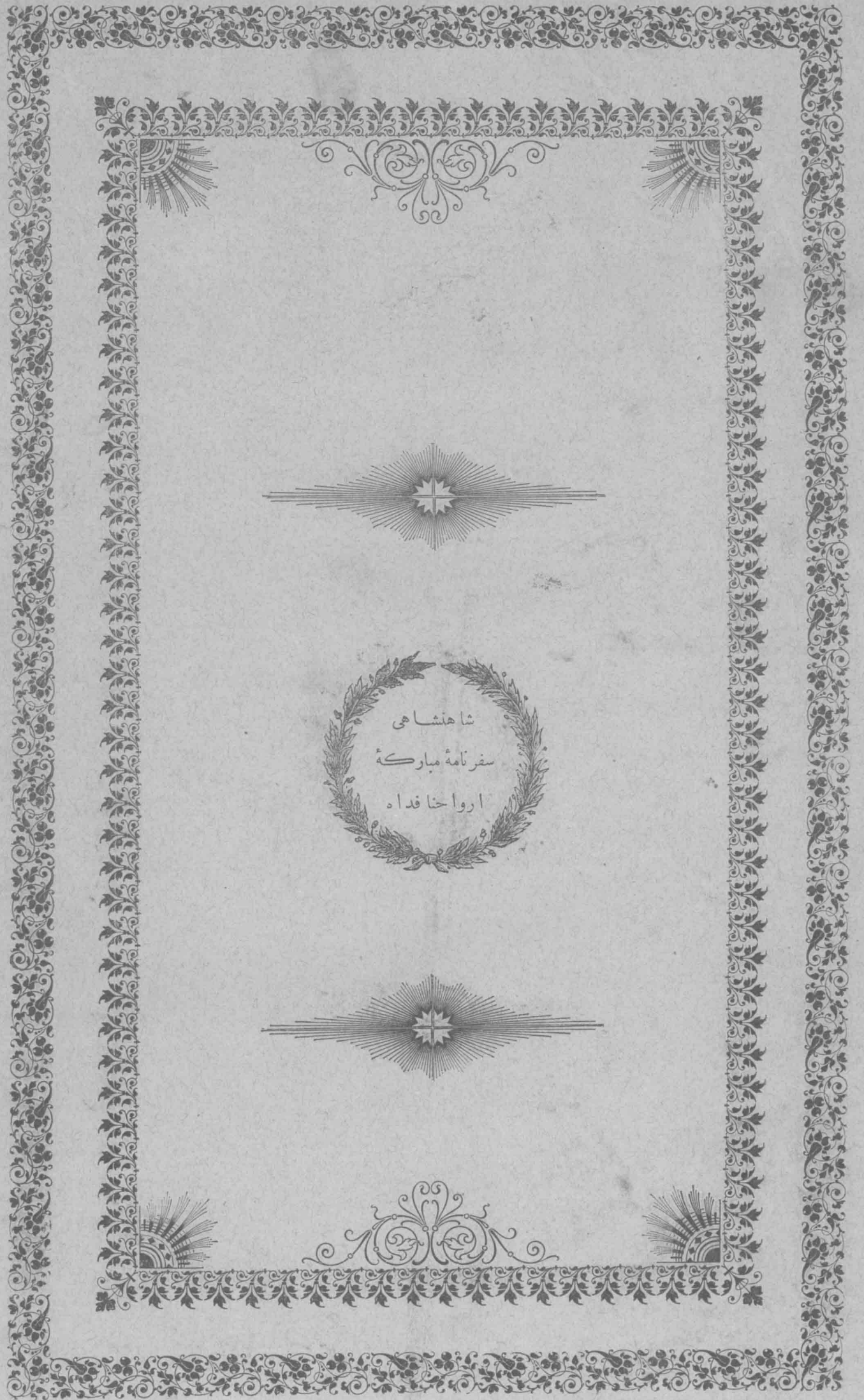
جناب اشرف صدر اعظم که در این سفر متحمل شده بودند و کمال رضایت را داشتیم در حضور و زراً  
 و اعیان اظهار التفات خود مان را بایشان فرمودیم ، و بعد نسبت به بريك از وزرا که در غیاب ما مشغول  
 خدمت و مراقب نظم امور مملکتی بودند اظهار التفات کرده سفر را بحضور خواستیم مشیر الدوله وزیر  
 خارجه آنها را بحضور آورد همه تبریک ورود ما را عرض کردند ما هم از اینکه در تمام دول اروپا از  
 سلاطین عظیم الشان و اهالی مملکتها کمال احترام و حسن پذیرائی را دیده و منتهای رضایت را داشتیم بسفرا  
 اظهار مراتب خشنودی و رضایت خود را فرمودیم بعد مرخص شدند نهار را رفتیم در بالاخانه صرف  
 نموده چهار ساعت بغروب مانده عازم حرکت شدیم از ترتیبات پذیرائی و تشریفات وزیر دربار هم در  
 باغ شاه باو اظهار التفات کردیم و بیرون آمده سوار کالسکه شدیم از دروازه باغ شاه الی میدان توپخانه تمام  
 اطراف خیابان را با قالیها و قالیچه های ممتاز و بپرق های شیر و خورشید الوان مزین کرده بودند چندین  
 طاق نصرت هم در کمال امتیاز و شکوه و زینت ساخته بودند درهای خانهای هر يك از محترمین هم که در  
 عرض خیابان واقع بود زینتهای مخصوص از قالیها و اسباب چراغ و غیره شده بود خصوصاً آصف الدوله  
 حاکم طهران در تشریفات ورود و زینت شهری هیچ فروگذار نکرده است جمعیت مردم هم از مردوزن  
 در اطراف خیابان و بالای باها بقدری جمع شده بودند که مافوق نداشت و تماماً از روی يك شغف و ذوق  
 مخصوصی اظهار خوشحالی و مسرت و شکر گذاری زیاد از دیدن ما میکردند ما هم واقعا از ورود  
 بطهران و دیدن رعایای خود مان و این قسم مسرت و شادمانی که از آنها ملاحظه میکردیم کمال خوشوقتی را  
 داشتیم همینطور آمدیم تا وارد میدان توپخانه شدیم سپس لارهم آنجا را خیلی خوب و باشکوه زینت داده  
 و قشون حاضر رکاب را بترتیب بسیار منظم صحیحی در اطراف خیابان نادر باب همایون گذارده بود  
 اطراف دیگر میدان توپخانه راهم از بستخانه و تلگراف خانه و بانگ شاهنشاهی و غیره زینت کرده بودند  
 همینطور آمدیم تا بفضل خدا و توجه ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین وارد باب همایون و حرمخانه مبارکه  
 شدیم و شکر و حمد الهی را بجا آوردیم (\*)



در ماه رمضان المبارک سنه ۱۳۱۹ هجری مطابق اودیل خیریت دلیل ترکی در مطبعه خاصه مبارکه  
 شاهنشاهی سمت انطباع و اختتام پذیرفت و تصحیح آن بدست این بنده بچقدار علیمحمد مجیر الدوله  
 که مسبوق و مربوط بان بوده با تمام رسید







شاهنشاهی  
سفرنامه مبارکه  
ارواخا فداد

